

محمود طلوعی

جنگ خلیج فارس و آینده خاور میانه



جنگ

۱

۲

۳

محمود طلوعی

جنگ خلیج فارس و آینده خاور میانه

جنگ اخیر خلیج فارس، دنباله طبیعی وقایعی است که از انقلاب اسلامی ایران و سقوط شاه به اینطرف در خاورمیانه رخ داده و سلسله حوادث دیگری را نیز دنبال خواهد آورد. محمود طلوعی نویسنده و مفسر معروف سیاسی در این کتاب، ضمن بررسی تاریخچه رقابت‌های استعماری در خلیج فارس در گذشته و حال از اسرار پشت‌پرده بسیاری، از جنگ ایران و عراق تا جنگ آمریکا و عراق، پرده بر می‌دارد. نویسنده به استناد منابع معتبر خارجی این راز را بر ملا می‌کند که چگونه آمریکائیا از صدام برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران غولی ساختند و پس از پایان مأموریتی که در جنگ با ایران بر عهده گرفته بود، آنرا شکستند. اشغال کویت دامی بود که پر سر راه صدام گسترده شد و آمریکائیاها عالمأ و عامداً او را به راهی کشاندند که پای آمریکا را به خلیج فارس باز کند و منافع دراز مدت آمریکا را در این منطقه تأمین نماید...

در بخش پایانی کتاب ترجمه مقاله‌ای از «پریما کف» مشاور گورباچف در باره نقش شوروی در جنگ خلیج فارس و بیوگرافی جالبی از صدام حسین از نظر خوانندگان خواهد گذشت.



جنگ خلیج فارس

و

آینده خاورمیانه

نویسنده: محمود طلوعی

انتشارات تهران



انتشارات تهران: خیابان پاسداران چهارراه پاسداران شماره ۲۶

تلفن: ۲۴۵۲۱۹

* جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه

* نویسنده: محمود طلوعی

* چاپ اول: سال ۱۳۷۰

* حروفچینی لیزری میثاق

* چاپ دیبا

* تیراژ ۴۰۰۰ نسخه

ناشر انتشارات تهران

صندوق پستی ۱۹۵۸۵/۴۸۷

فهرست مطالب

مقدمه

۷

بخش اول

رقابت‌های استعماری در خلیج فارس

فصل اول - گذشته خلیج فارس

کهنواره تمدن بشری - آغاز دریانوردی ایرانیان - نخستین
اکتشافات دریائی در خلیج فارس - خلیج فارس، خلیج ایرانی...
- خلیج فارس بعد از حمله اعراب - جغرافیای تاریخی
خلیج فارس و مشخصات آن - خلیج فارس خلیج فارس است.

صفحات ۱۵ تا ۳۹

فصل دوم - پنج قرن رقابت برای سیادت بر خلیج فارس

فرمانروائی صد ساله پرتغالی‌ها در خلیج فارس - انگلیسیها در
خلیج فارس - هلندیها در خلیج فارس - نیروی دریائی نادرشاه
و نخستین عملیات بزرگ دریائی در خلیج فارس - اوضاع
خلیج فارس در زمان سلطنت کریمخان زند و اوائل قاجاریه -
آغاز نفوذ استعماری انگلیس و رقابت انگلیس و فرانسه در ایران
- رقابت روس و انگلیس و اولین عملیات جنگی انگلیس در
خلیج فارس

صفحات ۴۰ تا ۷۴

فصل سوم - ساحل‌نشینان خلیج فارس

خلیج فارس در آغاز قرن بیستم - عمان و گذشته آن - از ساحل دزدان دریایی تا امارات متحده عربی - عربستان و داستان تسلط آل سعود بر این سرزمین - قطر و بحرین - کویت و عراق - بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس

صفحات ۷۵ تا ۱۱۶

فصل چهارم - نفت و خلیج فارس

اولین اکتشافات نفتی در ایران - از امتیاز داری تا قرارداد ۱۹۳۳ به جنگ دوم جهانی و پیامدهای آن - از ملی شدن نفت ایران تا قرارداد کنسرسیوم - نفت و کشورهای دیگر ساحلی خلیج فارس - اوپک و تحولات نفتی ربع قرن اخیر در خلیج فارس

صفحات ۱۱۷ تا ۱۵۳

بخش دوم

جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه

فصل اول - آمریکا و خلیج فارس

دکترین کارتر چگونه پا به عرصه وجود نهاد؟ - امنیت آمریکا با امنیت خلیج فارس پیوند خورده است! - آمریکا و خطر مداخله شوروی در خلیج فارس - زمینه‌های مداخله نظامی آمریکا در خلیج فارس

صفحات ۱۵۷ تا ۱۷۱

فصل دوم - جنگ ایران و عراق

سابقه تاریخی اختلافات ایران و عراق - نقش آمریکا و اسرائیل
در بحران روابط ایران و عراق - قرارداد ۱۹۷۵ تحت چه
شرایطی به امضا رسید؟ - مقدمات جنگ ایران و عراق -
حاصل جنگ هشت ساله ایران و عراق

صفحات ۱۷۲ تا ۱۸۶

فصل سوم - دامی که برای صدام گسترده شد

ورشکستگی اقتصادی عراق - صدام و ارتش يك ميليون نفری
او - صدام عربستان سعودی و کویت را تهدید می کند -
سیاست دو گانه - ادعاهای عراق در مورد کویت - آمریکا و
عراق - صدام چگونه به دام افتاد؟

صفحات ۱۸۷ تا ۲۰۴

فصل چهارم - جنگ خلیج فارس

اشغال کویت - آمریکا آنها از تدارك تجاوز عراق به کویت خبر
داشتند - واکنش آمریکا - مصالحه با ایران - آمریکا آماده
جنگ می شود - رجزخوانی های صدام - آغاز جنگ - یلان
جنگ - اشتباهات صدام

صفحات ۲۰۵ تا ۲۳۱

فصل پنجم - پیامدهای جنگ

آثار درازمدت جنگ خلیج فارس - نتایج پیروزی آمریکا در
جنگ خلیج فارس - ناتوانی‌های آمریکا در جنگ - سرنوشت
عراق - مشکلات و مصائب کویت - آینده کشورهای ساحلی
جنوب خلیج فارس - ایران پس از جنگ خلیج فارس -
پیامدهای جنگ در کشورهای دیگر خاورمیانه - جنگ و
اختلافات اعراب و اسرائیل

صفحات ۲۳۲ تا ۲۵۴

ضمائم

- | | |
|-----------------------------------|----------|
| ۱ - اسراری از روابط آمریکا و عراق | صفحه ۲۵۷ |
| ۲ - شوروی و جنگ خلیج فارس | صفحه ۲۶۸ |
| ۳ - صدام و عقده‌هایش | صفحه ۲۸۸ |
| ۴ - جنگ خلیج فارس به روایت تصویر | صفحه ۲۹۵ |

مقدمه

نوشتن کتاب سیاسی، آن‌هم در باره مسائل حاد روز که در حال تغییر و تحول دائمی است، کار دشواری است. فاصله نگارش کتاب تا چاپ و انتشار آن، با توجه به مشکلاتی که در کار نشر وجود دارد، ماه‌ها و گاه تا یک سال و بیش از آن بطول می‌انجامد و در این فاصله وقایعی پیش می‌آید که گاهی مسیر حوادث مورد بحث کتاب را تغییر می‌دهد.

در اوائل سال ۱۳۶۹ که تازه از سفری به اروپا و آمریکا مراجعت کرده بودم یکی از دوستان ناشر از من خواست در باره تحولات اروپای شرقی و دنیای کمونیست، که در آن زمان مسئله حاد روز بود، کتابی بنویسم. کتاب را تا اواسط سال نوشته و تحویل ناشر دادم، ولی از انتشار آن تا زمان نگارش این سطور خبری نشده و موضوع کتاب تا زگی خود را از دست داده است. به‌همین جهت وقتی که آقای دوستی مدیر محترم انتشارات تهران در بحبوحه جنگ خلیج فارس از من خواست کتابی در باره این جنگ برای او تهیه کنم، با تجربه تلخی که از گذشته داشتم تقاضای او را نپذیرفتم. ولی با اصرار و قولی که در باره انتشار این کتاب در سه ماهه اول سال ۱۳۷۰ به‌من داد این کار را بعهده گرفتم. هر چند بفرض توانائی ایشان در انجام این وعده هم سیر حوادث از ما پیشی خواهد گرفت و تحولاتی پیش خواهد آمد که امکان بحث یا اشاره‌ای به آن در این کتاب وجود ندارد.

کتاب حاضر مشتمل بر سه قسمت است: بخش اول به گذشته خلیج فارس و رقابت‌های استعماری در این منطقه و داستان کشف نفت در کشورهای ساحلی خلیج فارس اختصاص دارد. در این بخش به تاریخچه پیدایش هر یک از کشورهای

ساحلی خلیج فارس و سابقه‌ خاندان‌های حاکم بر این کشورها نیز اشاره شده، که برای آگاهی از شرایطی که به بحران‌های اخیر این منطقه انجامید ضروری به نظر می‌رسد. برای تهیه این قسمت از منابع متعدد داخلی و خارجی استفاده شده است که فهرست کامل آن در پایان کتاب از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

بخش دوم کتاب به بحران کنونی در منطقه خلیج فارس، که زمینه‌های آن از آغاز دهه ۱۹۸۰ فراهم شده، اختصاص یافته است. برای تهیه مطالب این قسمت عمدتاً از منابع خارجی استفاده شده و علاوه بر کتاب‌هایی که در باره مسائل این منطقه در خارج منتشر شده نشریات معتبر خارجی، تا آخرین فرصتی که برای نویسنده امکان داشته، مورد استفاده قرار گرفته است. در این مورد وظیفه خود می‌داند از آقایان دکتر حسین بهمنیار و مهدی صادقی‌پور که آخرین شماره‌های مجلات و روزنامه‌های خارجی را در جریان جنگ خلیج فارس و بعد از آن در اختیار نویسنده گذاشتند صمیمانه سپاسگزاری نماید.

بخش سوم کتاب به ترجمه چند مقاله از آخرین شماره‌های مطبوعات خارجی اختصاص یافته که از نظر سندیت آن‌ها حائز اهمیت است. به مطالب این مقالات بعضاً در متن کتاب هم اشاره شده است، لیکن مطالعه متن کامل آنها نیز برای آگاهی از جریان‌ات پشت پرده جنگ خلیج فارس ضروری به نظر می‌رسد. در این قسمت عکس‌های جالبی را نیز در باره جنگ خلیج فارس از نشریات مختلف خارجی انتخاب و چاپ کرده‌ایم.

هنگامی که کتاب آماده چاپ بود دوست گرامی آقای محمود امامی، در بازگشت از سفر به اروپا کتاب جالبی را که اخیراً در باره جنگ خلیج فارس در پاریس چاپ شده است در اختیار نویسنده گذاشت. عنوان کتاب «جنگ خلیج - پرونده محرمانه»^۱ است و نویسندگان آن «پیر سالینجر»^۲ و «اریک لورن»^۳ هر دو از معروف‌ترین نویسندگان و خبرنگاران سیاسی جهان بشمار می‌آیند. کتاب مزبور قبل از آغاز جنگ خلیج فارس در ژانویه سال ۱۹۹۱ چاپ شده و جریان وقایع پیش از آغاز حملات نیروهای آمریکا و متحدین را به عراق در بر می‌گیرد. خوشبختانه بسیاری از

1 - Guerre du Golfe. Le dossier secret

2 - Pierre Salinger

3 - Eric Laurent

مطالب کتاب با استفاده از منابع دیگر، و در بعضی موارد دقیق‌تر، در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. با وجود این نکات و مطالب جالب دیگری نیز در کتاب مذکور دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به متن کامل مذاکرات صدام حسین و سفیر آمریکا در بغداد یک هفته قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت، متن چند سند محرمانه و همچنین صورت اسامی ۲۰۸ کمپانی غربی که در بوجود آوردن ماشین جنگی عراق نقش عمده داشته‌اند اشاره نمود. کتاب «پیرسالینجر» و «اریک لورن» بطور کلی مؤید این نظر است که آمریکائیا چه در ساختن ماشین جنگی عراق، چه در تحریک و تشویق همسایگان عرب عراق به مقابله و معارضة با این کشور، و سرانجام در تحریک صدام حسین به تجاوز به کویت نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند. نویسنده این کتاب نیز در بررسی‌های خود به همین نتیجه رسیده و مطالب بخش دوم کتاب و مقاله‌ای که در آغاز بخش سوم از مجله آمریکایی «تایم» ترجمه شده این واقعیت را منعکس می‌سازد که اگر صدام حسین در حمله به کویت دچار «اشتباه محاسبه» شد، خود آمریکائیا با بازیهای سیاسی حساب شده، او را دچار این اشتباه کردند، تا سرانجام به سود خود از آن بهره‌برداری کنند.

* * *

مطالب این کتاب تا پایان سال ۱۳۶۹ تهیه و تحویل حروفچینی شد و آخرین تجدید نظر در آن نیز ضمن تصحیح مطالب کتاب تا اواسط فروردین ماه ۱۳۷۰ به عمل آمد. با وجود این سرعت سیر حوادث بقدری است که تا زمان آماده شدن کتاب برای چاپ در اوائل اردیبهشت ماه نیز تحولات تازه‌ای در منطقه روی داده که اشاره به پاره‌ای از آنها در آخرین فرصتی که برای تحویل کتاب به چاپخانه باقی مانده است، ضروری به نظر می‌رسد:

در عراق بدنبال آوارگی بیش از دو میلیون کرد و هجوم آنها بطرف ایران و ترکیه، آمریکاییها به اتفاق انگلیس و فرانسه به ایجاد «مناطق امن» در شمال عراق مبادرت نمودند و به استناد آخرین قطعنامه شورای امنیت، که کمک‌های بشردوستانه برای خاتمه دادن به رنج و آوارگی کردها را تجویز می‌نماید، نیروهای خود را وارد شمال عراق کردند و مناطقی را در مجاورت مرز عراق با ترکیه تحت کنترل خود درآوردند.

همزمان با این عملیات، صدام حسین هیئتی از نمایندگان کردهای عراقی را به ریاست جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان به بغداد دعوت کرد و با آنان در باره اعطای خودمختاری به مناطق کردنشین شمال عراق و مشارکت آنها در حکومت عراق به توافق رسید. با وجود این، اعتمادی به قول و قرارهای صدام، که تاکنون بارها به کردها داده و آنها شکسته، نیست و اگر رهبران کرد تحت شرایط ناگوار فعلی به چنین توافقی گردن نهاده‌اند ناچار باید خود را برای رویارویی با نقض عهد از طرف بغداد نیز آماده کنند.

صدام حسین با انتصاب سعدون حمادی معاون سابق خود به نخست‌وزیری عراق گامی در جهت تعدیل روش حکومت خود برداشته و سعدون حمادی وعده داده است که به زودی انتخابات عمومی برای تعیین نمایندگان پارلمان و رئیس‌جمهور آینده عراق در آن کشور انجام خواهد شد. البته انجام انتخابات پارلمانی، به شیوه‌ای که در بسیاری از کشورهای دیگر این منطقه یا ممالک جهان سوم مرسوم و معمول است، به هیچوجه دلیل استقرار دموکراسی در عراق نیست و این نمایش دموکراسی ممکن است به تثبیت حکومت حزب بعث و تجدید انتخاب صدام حسین به مقام ریاست جمهوری، این بار با آراء عمومی یا از طرف پارلمان منتخب مردم بینجامد.

روابط ایران و عراق نیز، بدنبال آرامش کوتاهی که پس از پذیرفته شدن قرارداد ۱۹۷۵ از طرف دولت عراق و تجدید روابط سیاسی بین دو کشور بوجود آمد، در نتیجه اعمال وحشیانه دولت عراق در مقابله با جنبش شیعیان عراق و بی‌حرمتی به اماکن مقدسه شیعیان در کربلا و نجف، تیره شده و هجوم بیش از یک میلیون آواره کرد عراقی به ایران نیز بر مشکلات موجود در روابط دو کشور افزوده است. حل اختلافات ایران و عراق، با مسائل و مشکلات جدیدی از قبیل سرنوشت هواپیماهای عراقی که در جریان جنگ خلیج فارس به ایران پناهنده شدند، آسان به نظر نمی‌رسد. با وجود این خطر درگیری نظامی بین دو کشور نیز، با توجه به انهدام بخش اعظم ماشین جنگی عراق و مشکلات داخلی آن کشور بسیار ضعیف است. مصلحت عراق، اگر رهبران فعلی آن کشور مصلحت خود را تشخیص بدهند، اینست که با قبول اصل مشارکت مردم در سرنوشت خود، هم به شیعیان جنوب عراق که اکثریت مردم آن کشور را تشکیل می‌دهند، و هم به کردهای شمال حق خودمختاری در امور داخلی خودشان داده شود و عراق به صورت یک فدراسیون از ایالات خودمختار درآید. سعدون حمادی، که تنها عضو شیعه رهبری عراق است و بیش از رهبران دیگر عراق در گذشته واقع‌بینی و

انعطاف از خود نشان داده می‌تواند این بن‌بست را بشکند، و اگر انتخاب او به‌مقام نخست‌وزیری عراق از طرف صدام حسین انتخاب حساب شده‌ای باشد، و صدام دست او را در حل مشکلات داخلی و خارجی عراق باز بگذارد، می‌توان به تحولات مثبتی در اوضاع عراق در آینده امیدوار بود.

اما در باره مسائل دیگر خاورمیانه و اختلافات اعراب و اسرائیل، با سرسختی اسرائیل در قبول یک راه حل عادلانه و نفی حقوق فلسطینی‌ها، حل این مشکل حتی در صورت تشکیل یک کنفرانس منطقه‌ای برای رفع اختلافات اعراب و اسرائیل نیز بعید به نظر می‌رسد. تنها نتیجه‌ای که از مسافرت‌های مکرر وزیر خارجه آمریکا به خاورمیانه پس از پایان جنگ خلیج فارس حاصل شده توافق کلی در باره تشکیل یک کنفرانس منطقه‌ای صلح در خاورمیانه با حضور نمایندگان مصر و سوریه و اردن و اسرائیل و آمریکا و شوروی است. اسرائیلی‌ها بهیچوجه حاضر به شرکت یک هیئت نمایندگی مستقل از طرف فلسطینی‌ها در این کنفرانس نشده‌اند و در باره تخلیه سرزمین‌های اشغالی اعراب در جنگ ۱۹۶۷ نیز هیچگونه تعهدی نسپرده‌اند. حضور نمایندگان شوروی در این کنفرانس هم مشروط به تجدید روابط سیاسی بین شوروی و اسرائیل است، که ظاهراً عملی خواهد شد، ولی بدون یک تغییر اساسی در سیاست اسرائیل، تشکیل کنفرانس مورد بحث هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد.

محمود طلوعی

پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۷۰

بخش اول

رقابت‌های استعماری در خلیج فارس

فصل اول

گذشته خلیج فارس

گهواره تمدن بشری - آغاز دریانوردی ایرانیان - نخستین اکتشافات دریائی در خلیج فارس - خلیج فارس، خلیج ایرانی.... خلیج فارس بعد از حمله اعراب - جغرافیای تاریخی خلیج فارس و مشخصات آن - خلیج فارس، خلیج فارس است

آبهای گرم خلیج فارس که در سالهای اخیر به کانون خطرناکترین بحرانهای بینالمللی مبدل شده است، قدیمیترین کانون تمدن بشری است و کهنترین اقوام متمدن تاریخ بشر در کرانههای شمالی آن پا به عرصه وجود نهادهاند. پیش از آنکه قوم پارس در کرانههای شمالی این خلیج استقرار یافته و اساس امپراطوری هخامنشی را بنیان نهد، اقوام دیگری در سرزمینهای ساحلی منتهیالیه شمالی خلیج فارس (خوزستان و عراق کنونی) مستقر شده و امپراطوری «عیلام» و «بابل» و «سومر» و «آکاد» را بوجود آوردند و سرانجام همه آنها مقهور آشوریان شدند. عیلام که تقریباً خوزستان امروزی را شامل می شده بیش از شش هزار سال قدمت تاریخی دارد و پایتخت آن که در بعضی نقشهها «سوسا»^۱ و در برخی دیگر «شوشان»^۲ نوشته شده همان شوش کنونی

1. Susa

2. Shushan

است که هزاران سال در مرکز کهن‌ترین تمدن تاریخ بشری قرار داشته و تا هزاروپانصد سال پیش از این نیز شکوه و عظمت دیرین خود را حفظ کرده بود.

در غرب عیلام که قسمت جنوب‌شرقی عراق کنونی را در اطراف رودخانه‌های دجله و فرات دربرمی‌گیرد دو کشور سومر و آکاد پا به‌عرصه وجود نهادند که در طول قرن‌ها با یکدیگر در حال کشمکش بودند. «سارگون»^۳ اول پادشاه آکاد که در حدود ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از منتهی‌الیه شمالی خلیج فارس برخاست نخستین پادشاه بزرگ از نژاد سامی است که در طول ۵۵ سال سلطنت خود نخست سومر و سپس عیلام را به‌تصرف خود در آورد و امپراطوری خود را تا شمال سوریه کنونی توسعه داد. فرزندان سارگون و اخلاف آنها نزدیک به دو قرن بر این سرزمین حکومت کردند، ولی در قرن بیست و دوم قبل از میلاد در برابر هجوم قبایل وحشی «گوتی»^۴ که از سوی کوه‌های زاگرس^۵ به بین‌النهرین هجوم آوردند از پای درآمدند.

بعد از سقوط حکومت آکاد، عیلام و سومر حیات تازه‌ای آغاز کردند، و قوم دیگری از نژاد سامی به نام «آمور»^۶ در متصرفات قدیمی آکاد پا به‌عرصه وجود نهاد. آموری‌ها حکومت‌های کوچک و مستغلی در ساحل دجله و فرات و متصرفات شمالی آکاد تشکیل دادند که مهمترین آنها «بابل»^۷ در جنوب بغداد کنونی بود. بزرگترین پادشاه بابل که قلمرو محدود اسلاف خود را به‌بزرگترین امپراطوری آن زمان مبدل ساخت «حمورابی»^۸ بود که در سال ۱۷۲۸ قبل از میلاد به دنیا آمده و در سال ۱۶۸۰ قبل از میلاد درگذشته است. حمورابی در حدود سال ۱۷۰۰ قبل از میلاد بر عیلام و سومر مسلط شد و قریب بیست سال بر امپراطوری وسیعی که از منتهی‌الیه شمالی خلیج فارس تا حدود مرزهای شمالی کنونی عراق را با ترکیه دربر می‌گیرد و تمام ایالات غربی امروز ایران را نیز شامل می‌شد، حکومت کرد. شهرت حمورابی بیشتر از متصرفاتش به نخستین قانون مدون تاریخ بشری است که به فرمان او وضع شده و بر روی ستونی از سنگ نقره‌گریده است. این ستون که در سال ۱۹۰۲ میلادی در جریان کاوش آثار باستانی در شوش بدست آمده (و احتمالاً در جنگ‌هایی که بعد از مرگ حمورابی بین عیلامی‌ها و بابلی‌ها در گرفت به غنیمت گرفته شده است) هم‌اکنون در موزه لوور

3. Sargon

4. Gtiti

5. Zagros

6. Amorite

7. Babylon

8. Hammurabi

پاریس موجود است. علم نجوم نیز در زمان حمورابی پدید آمده و تقسیم روز به ۲۴ ساعت و دایره به ۳۶۰ درجه از یادگارهای آن دوران است.

تمدن بابل بعد از مرگ حمورابی رو به زوال نهاد و «مرسل»^۹ اول پادشاه «هیتی»^{۱۰} که بر شبه جزیره آناتولی (ترکیه امروزی) فرمانروائی می کرد در سال ۱۵۳۰ قبل از میلاد بر بابل هجوم آورده این شهر زیبا را ویران ساخت. بابل هنوز از این هجوم وحشیانه سربلند نکرده بود که مورد حمله اقوام نیمه وحشی «کاسیت»^{۱۱} یا کاسیان قرار گرفت و در حدود چهار قرن از تهاجمات پیاپی آنان در امان نبود. طی این چند قرن بابل فقط یکبار و آنهم در دوران سلطنت «نبوکدنصر»^{۱۲} یا بخت نصر اول در اواخر قرن دوازدهم قبل از میلاد رونق و عظمت گذشته خود را بازیافت.

بعد از مرگ بخت نصر اول در سال ۱۱۲۳ قبل از میلاد، بابل بار دیگر رو به زوال نهاد و این بار نه فقط از سوی عیلامی ها و کاسیان، بلکه از سوی آشوریها در شمال مورد تهدید قرار گرفت. آشوریها که نخست «آشور» و سپس «نینوا» را در ساحل دجله پایتخت خود قرار داده بودند مرتباً بر قلمرو حکومت خود می افزودند، تا اینکه در زمان سلطنت «سناخریب»^{۱۳} به سال ۶۸۹ قبل از میلاد بابل را اشغال و سپس ویران کردند. سناخریب به دست دو پسرش کشته شد. ولی حکومت آنها دوام نیافت و پسر سوم سناخریب به نام «اسارهادون»^{۱۴} که بجای پدر نشسته بود بابل را از نو ساخت و آنرا پایتخت خود قرار داد.

در دوران سلطنت «اسارهادون» و پسرش «آشور بانپال»^{۱۵} امپراطوری آشور به منتتهای عظمت خود رسید. امپراطوری آشور در این دوران که تا پایان سلطنت سی و شش ساله آشور بانپال در سال ۶۳۳ قبل از میلاد به طول انجامید از کرانه های خلیج فارس تا دریای مدیترانه وسعت داشت. قلمرو این امپراطوری از شرق تا «اکباتانا» (همدان کنونی)، در شمال، نزدیکی رود ارس و شبه جزیره آناتولی (ترکیه امروز) و در غرب تا سواحل مدیترانه (سوریه و لبنان و اسرائیل کنونی) و مصر را دربر می گرفت.

«آشور بانپال» یکی از خونخوارترین سلاطین تاریخ است که در دوران فرمانروائی خود اقوام و حکامی را که بر او شوریده بودند به فجیع ترین وضعی سرکوب

9. Mursil

10. Hittie

11. Kassites

12. Nebuchadnezzar

13. Sennacherib

14. Esarhaddon

15. Ashurbanipal

کرده و شرح جنایات خود را به صورت الواح به یادگار گذاشته است. در یکی از الواح درباره فتح عیلام می‌نویسد «من از شهرهای عیلام آنقدر ویران کردم که برای گذشتن از آنها یک ماه و بیست و پنج روز وقت لازم است، همه جا برای بایر کردن نمک و خار افشانده... بانگ آدمیزاد و اثر پای گله‌ها و چهارپایان و نغمه شادی را از مزارع برانداخته و همه جا را چراگاه خران و آهوان و جانوران وحشی گوناگون ساختم». بابل نیز که برادر خود آشور بانیپال در آن حکومت می‌کرد به سرنوشتی بدتر از این دچار شد و آشور بانیپال در لوح دیگری در شرح آنچه با دشمنان خود کرده است چنین نوشت: «... و تمام کسان و سرکردگانی را که بر من خروج کردند پوست کندم و با پوست آنان ستونی پوشاندم و برخی از آنان را در میان جرز و دیوار گذاشتم و بعضی دیگر را به سیخ کشیدم و گروهی را بر گرد ستون، سوار بر میله‌های نوک‌تیز کردم و آن میله‌ها را از میان ایشان گذرانیدم... رؤسای قبایل و کارمندان دیوانی را که شورش کرده بودند دست و پا بریدم...».

این پادشاه خون‌آشام در عین حال اهل فرهنگ و ادب نیز بود و بسیاری از آثار قدیم مربوط به امپراطوری‌های بابل و سومر و آکاد در زمان او جمع‌آوری و در کتابخانه بزرگی که به فرمان او در نینوا بنا گردید نگهداری می‌شد. در این کتابخانه هزاران لوح، که بسیاری از آنها فرامین و نوشته‌های خود آشور بانیپال است جمع‌آوری شده بود که بسیاری از آنها در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و از ارزنده‌ترین منابع تحقیق درباره تاریخ تمدن گذشته کرانه‌های شمالی خلیج فارس و بین‌النهرین می‌باشد.

واکنش خونریزی‌های آشور بانیپال زوال سریع حکومت آشور بعد از مرگ او بود. در سال ۶۱۴ قبل از میلاد، یعنی فقط نوزده سال بعد از مرگ آشور بانیپال، آشور پایتخت قدیمی امپراطوری آشور به دست مادها (از اقوام آریایی که در آذربایجان کنونی و اطراف بحر خزر می‌زیستند) ویران گردید و دو سال بعد نینوا پایتخت دوم آشور نیز به همین سرنوشت دچار گردید. بابل بار دیگر سربلند کرد و بخت نصر دوم پادشاه مقتدر جدید این سرزمین، که تا سال ۵۶۲ قبل از میلاد فرمانروائی کرد، بابل را به همان دوران شکوه و عظمت گذشته باز گردانید. قلمرو امپراطوری بخت نصر دوم از کرانه‌های شمالی خلیج فارس تا مدیترانه را در بر می‌گرفت و در زمان سلطنت او بود که به حکومت قوم یهود در قسمتی از فلسطین امروزی خاتمه داده شد و یهودیان را به اسیری به بابل بردند.

سه سال بعد از مرگ بخت نصر دوم، کورش فرمانروای پارس که در کرانه‌های شمالی خلیج فارس و استان فارس امروز حکومت می‌کرد بر قوم بزرگ دیگر آریائی، یعنی مادها که در شمال ایران امروز و کرانه‌های شرقی و غرب بحر خزر حکومت می‌کردند چیره شد و در سال ۵۵۹ قبل از میلاد امپراطوری بزرگ پارس و ماد را بوجود آورد. امپراطوری جدید آریائی به سرعت گسترش یافت و در بیستمین سال سلطنت کورش علاوه بر سرتاسر ایران کنونی، از شرق تا نزدیکی رود سند در هندوستان و از شمال تا جمهوری‌های آسیائی کنونی شوروی و کوه‌های قفقاز را در بر می‌گرفت. کورش در بیست و یکمین سال فرمانروائی خود پیشروی به سوی غرب را آغاز کرد و در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بابل را به تصرف خود درآورد.

ایرانیان تا سال ۵۲۹ قبل از میلاد که سال مرگ کورش است قلمرو حکومت خود را تا سواحل دریای سیاه و کرانه‌های مدیترانه در غرب توسعه دادند. بعد از مرگ کورش نیزاین پیشروی ادامه یافت و مصر کنونی در سال ۵۲۵ قبل از میلاد به تصرف نیروهای کمبوجیه پسر کورش درآمد. اما اوج عظمت امپراطوری ایران در دوران سلطنت داریوش اول بود که از سال ۵۲۱ یا ۵۲۲ قبل از میلاد بمدت ۳۵ سال حکومت کرد و قلمرو و امپراطوری ایران در زمان سلطنت او از رود سند در هند تا لیبی در شمال آفریقا و ترکیه و یونان در اروپا گسترده بود.

آغاز دریانوردی ایرانیان

دریانوردی ایرانیان در آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای سرخ از قریب پانصد سال قبل از میلاد مسیح در دوران سلطنت داریوش اول آغاز می‌شود، ولی بسیاری از اسناد و مدارک مربوط به این دوران در جریان حمله اسکندر به ایران از میان رفته و یا به کتابخانه اسکندریه و کتابخانه‌های یونان منتقل شده است. بقیه اسناد و شواهد نیز در جریان حمله اعراب به ایران از میان رفت و آنچه از این مدارک و شواهد در کتابخانه اسکندریه نگاهداری می‌شد در جریان آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه از بین رفت. بنابراین، تنها سوابق اندکی از دریانوردی ایرانیان نزد یونانی‌ها باقی مانده بود که مورد استفاده مورخین یونانی قرار گرفته، ولی به علت جنگ‌های ایرانیان با یونانی‌ها در اواخر سلطنت داریوش اول و دوران سلطنت پسرش خشایار شاه و

خصوصیتی که در نتیجه این جنگ‌ها بین ایران و یونان وجود آمد، آنچه مورخین یونانی درباره ایران و دریانوردی ایرانیان نوشته‌اند نمی‌تواند بیطرفانه و خالی از غرض باشد. با وجود این «هرودوت»^{۱۶} مورخ یونانی اعتراف می‌کند که داریوش اول نخستین ناوگان دریائی جهان را بوجود آورده و سفاین او طول رودخانه سند را دور زده و تا انتهای دریای سرخ یا بحراحمر کنونی رسیده‌اند. همچنین بنابر شواهد تاریخی نخستین بار در حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح در محل کنونی کانال سوئز، به فرمان داریوش اول ترعه‌ای کنده شده و سفاین داریوش اول از طریق همین ترعه به دریای مدیترانه راه یافته‌اند. در کتیبه داریوش اول که در مدخل کانال سوئز بدست آمده چنین نوشته است:

«من پارسی هستم. از پارس مصر را گشودم. من فرمان کندن این ترعه را دادم. از رودی که در مصر روان است، به دریایی که از پارس آید. پس این جوی کنده شد چنانکه فرمان‌دادم و ناوها آیند از مصر. از این آبراه به پارس، چنانکه خواست من بود.»

داریوش اول در سالهای آخر سلطنت خود گرفتار جنگ با یونانی‌ها شد، ولی تعداد سفاین جنگی او برای رویارویی با یونانی‌ها که قومی دریانورد بودند کفایت نمی‌کرد. نیروهای داریوش اول در سال ۴۹۰ قبل از میلاد در نبرد «ماراتون»^{۱۷} از یونانی‌ها شکست خوردند، هر چند به روایت مورخین یونانی هم تعداد سفاین جنگی و هم شمار سربازان ایرانی در این جنگ به نسبت دو بر یک بر یونانی‌ها فزونی داشت. یونانی‌ها از نبرد ماراتون برای خود یک حماسه بزرگ ساخته‌اند و در شرح چگونگی این نبرد نوشته‌اند که تعداد نیروهای یونانی به فرماندهی «کالیماکوس»^{۱۸} و «میلیتادس»^{۱۹} از ده هزار نفر تجاوز نمی‌کرده و سفاین جنگی محدودی در اختیار داشته‌اند، در حالی که تعداد نیروهای ایرانی به فرماندهی «داتیس»^{۲۰} و «آرتافرنس»^{۲۱} از بیست هزار نفر تجاوز می‌کرده و تعداد سفاین جنگی و شناورهای آنها هم نزدیک به دو برابر سفاین یونانی‌ها بوده است. با وجود این در جنگی که روی داد یونانی‌ها موفق شدند نیمی از نیروهای ایران را به محاصره درآورده و ۶۴۰۰ نفر از آنها را هلاک کنند و بقیه را نیز وادار به هزیمت نمایند. سردار یونانی «کالیماکوس» هم در این نبرد کشته

16. Herodotus

17. Marathon

18. Callimachus

19. Miltiades

20. Datis

21. Artaphernes

شد و مقبره او و سایر قربانیان یونانی جنگ ماراتون در بنای یادبود عظیمی در نزدیکی آتن به یادگار این نبرد قرار داده شده است.^{۲۲}

بعد از این اولین نبرد دریائی که در تاریخ جهان ثبت شده است، داریوش اول درصدد جبران شکست خود از یونانیان برآمد و دستور داد سفاین جنگی بزرگی برای نبرد آینده با یونانی‌ها بسازند، ولی عمر او برای انتقام شکست ماراتون کفاف نکرد و این کار را به عهده پسرش خشایار شاه گذاشت. خشایار شاه در سال ۴۸۵ قبل از میلاد به جای پدر نشست و پنج سال بعد، در سال ۴۸۰ قبل از میلاد، به یونان لشکرکشی کرد. درباره لشکرکشی خشایار شاه به یونان و جنگ‌های او با یونانی‌ها، که از آن به عنوان بزرگترین نبرد دریایی قبل از میلاد مسیح یاد شده است، مورخین یونانی بخصوص هردوت و «گزنفون»^{۲۳} زیاد قلمفرسائی کرده اند، ولی به اعتقاد بسیاری از مورخین، معاصر نوشته‌های آنها مبالغه آمیز و بیشتر برای توجیه شکست یونانی‌ها در مرحله اول، و بزرگ جلوه دادن پیروزی آنها در مرحله دوم جنگ می‌باشد. مورخین یونانی تعداد سپاهیان خشایار شاه را در این جنگ بیش از یک میلیون نفر و شمار سفاین جنگی او را تا دوهزار فروند تخمین زده‌اند که با توجه وسایل و امکانات آن زمان قابل قبول به نظر نمی‌رسد. به روایت مورخین یونانی سپاهیان خشایار شاه، در تابستان سال ۴۸۰ قبل از میلاد، از عرشه دوهزار کشتی که آنها را در کنار هم قرارداده و بر روی گذرگاه دریائی «هلسپونت»^{۲۴} پلی ساخته بودند، عبور کرده و در گردنه «ترموپیل»^{۲۵} با سپاهیان یونانی مصاف دادند. هردوت درباره نبرد ترموپیل و شجاعت سردار یونانی به نام «لئونیداس»^{۲۶} که در این جنگ کشته شد شرح کشفانی نوشته و برای نشان دادن کثرت سپاهیان ایرانی در برابر مدافعان اندک یونانی می‌نویسد شمار پیکان‌هائی که از سوی ایرانیان رها شد به قدری زیاد بود که هوا را تیره کرده و جلو تابش نور خورشید را گرفته بود، ولی سردار یونانی هراسی به دل راه نداد و گفت: «چه بهتر! ... در سایه می‌جنگیم!» هردوت می‌نویسد که یونانی‌ها با شجاعت و تا آخرین نفر در ترموپیل جنگیدند و خشایار شاه که انتظار چنین مقاومتی را از طرف مدافعان یونانی نداشت پس

۲۲ - در سال ۱۸۹۰ بنای یاد بود ماراتون را شکافتند و باقیمانده اجساد یونانی‌ها و البسه و سلاحهای آنها از زیر خاک بیرون آمد.

23. Xenophon

24. Hellespont

25. Thermopylea

26. Leonidas

از کشتن آخرین نفر آنها دستور داد آتن را آتش بزنند. یونانی‌ها که قبلاً آتن را تخلیه کرده بودند بار دیگر به جمع‌آوری قوا پرداختند و این بار با وحدت کامل فرماندهی آتنی‌ها و اسپارتنی‌ها سپاه خشایارشا از پیشروی بازماند. نبرد نهایی در تنگه «سالامیس»^{۲۷} روی داد که اگر ادعای مورخین یونانی را باور کنیم «۲۰۰۰ سفینه جنگی ایرانی در این نبرد دریائی در مقابل ۳۸۰ کشتی یونانی قرار گرفتند و از آنان شکست خوردند. خشایارشا افسرده و سرخورده از این شکست به کشورش بازگشت و به دست فرمانده نگهبانانش که مورد اهانت قرار گرفته بود کشته شد»^{۲۸}

بعد از مرگ خشایارشا در حدود ۴۶۵ قبل از میلاد امپراطوری هخامنشی به‌زوال گرائید و بیش از یک‌هصد سال تا آغاز سلطنت اردشیر سوم در سال ۳۵۸ قبل از میلاد دچار آشفتگی و کشمکش‌های داخلی بود. اردشیر سوم در مدت ۲۱ سال سلطنت خود موفق شد بر قسمت اعظم قلمرو پیشین حکومت هخامنشی مسلط شود و طغیان‌های داخلی را فرونشاند، ولی بعد از مسموم شدن او به‌دست یکی از درباریان بار دیگر کشمکش و اختلاف در دربار هخامنشی بالا گرفت و این دودمان سرانجام با حمله اسکندر به ایران در سال ۳۳۴ قبل از میلاد منقرض گردید.

نخستین اکتشافات دریائی در خلیج فارس

از دریانوردی ایرانیان در خلیج فارس در طول فرمانروائی سلاطین هخامنشی که قریب ۲۳۰ سال به‌طول انجامید، به‌جز آنچه در مورد اکتشافات دریائی داریوش اول گفته شد اطلاع زیادی در دست نیست، زیرا همانطور که متذکر شدیم اسناد و شواهد مربوط به‌این دوران در جریان حمله اسکندر به ایران از میان رفته و آنچه به کتابخانه اسکندریه منتقل شده بود با آتش‌زدن این کتابخانه به فرمان عمر خلیفه دوم نابود شد. با وجود این یونانی‌ها در جریان جنگ‌های ایران و یونان و بعدها به‌وسیله سرداران یونانی که پس از مرگ اسکندر به یونان بازگشتند اطلاعاتی درباره دریانوردی ایرانیان به‌دست آوردند که در آثار مورخین و نویسندگان یونانی منعکس شده است.

27. Salamis

۲۸ - از تاریخ هروودوت به‌نقل از دائرةالمعارف «آمریکانا». جلد بیست و نهم. صفحه ۵۹۸.

بدون شک ایرانیان که با چنان نیروی دریائی عظیمی به یونان حمله بردند در سواحل طولانی خود با خلیج فارس نیز بیکار ننشسته و از بحر پیمائی در این دریا غافل نبودند. بعد از دور زدن شبه جزیره عربستان از سوی دریانوردان ایرانی در حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح، که بدون داشتن کشتی‌های مجهز امکان‌پذیر نبوده‌است، ایرانیان همچنان به ساختن سفاین تجارتی یا جنگی در کرانه‌های خلیج فارس اشتغال داشته‌اند و اگر اطلاعاتی نظیر آنچه درباره قدرت دریائی ایران در جنگ با یونانی‌ها نوشته شده، درباره نیروی دریائی ایران در خلیج فارس در دوران هخامنشی وجود ندارد دلیل بر عدم آن نیست، بلکه مدارک مربوط به آن به‌علل پیش گفته از میان رفته، و یا چون حریف دیگری در خلیج فارس وجود نداشته و جنگی رخ نداده، تاریخ آنرا به فراموشی سپرده است.

کشتی‌های عصر هخامنشی از سه نوع بیرون نبوده: یکی ناوهای جنگی که با نیروی باد و به کمک پارو در دریاها پیش می‌رفتند و روش پاروزدن این کشتی‌ها از این قرار بود که پاروزنان نیرومند و قوی‌هیکل با پاروهای بلند و پهن خود در سه ردیف یکی بالای دیگری قرار می‌گرفتند و با نیروی بازو کشتی را در جهت مورد نظر هدایت می‌کردند. دوم کشتی‌های نیروبر، که درازتر از کشتی‌های جنگی بوده و آب‌خور کمتری داشتند، از این کشتی‌ها برای حمل و نقل سربازان و اسب‌ها استفاده می‌شد. و بالاخره کشتی‌های باری که برای حمل بار و آذوقه از آنها استفاده می‌کردند و نسبت به انواع دیگر کشتی‌ها ظرفیت کمتری داشتند. ظرفیت کشتی‌های عصر هخامنشی از یکصد تا سیصد تن تخمین زده شده و از کشتی‌های کوچکتر بیشتر برای رفت و آمد در شط‌های بزرگ مانند دجله و فرات یا سند و رود نیل استفاده می‌شد. سرعت این کشتی‌ها از شصت تا هشتاد میل دریائی (یکصد و پنجاه تا دویست کیلومتر) در روز بوده است.

هنگامی که سپاهیان اسکندر در حدود سال ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح بر کرانه‌های شمالی خلیج فارس مسلط شدند ایرانیان بندرگاه‌هایی در طول ساحل ساخته و صدها کشتی کوچک و بزرگ در اختیار داشتند که بیشتر برای صید ماهی یا مسافرت‌های کوتاه در طول ساحل از آنها استفاده می‌شد. نیروهای اسکندر ابتدا در خشکی پیش رفتند و در آب‌های خلیج فارس دست به کاری نزدند، ولی اسکندر پس از آنکه به رودخانه سند رسید دریانوردی از اهالی جزیره «کرت» به نام «نثارک» یا

«نثارکوس»^{۳۱} را که از افسران سپاه او بود مأمور حرکت در طول رودخانه سند تا اقیانوس هند و بازگشت به سمت غرب در طول سواحل جنوبی ایران نمود. اسکندر از نثارک خواست که تا منتهی‌الیه خلیج فارس پیش برود و طول رودخانه‌های دجله و فرات را نیز ببیماید و در راه بازگشت به یونان در بابل به حضور وی برسد.

سفرنامه نثارک که در کتاب «ایندیکا»^{۳۰} اثر «فلاویوس آریانوس»^{۳۱} مورخ معروف یونانی نقل شده نخستین شرح اکتشافات دریائی در سواحل جنوبی ایران و خلیج فارس است. نثارک در شرح سفر خود در طول کرانه‌های جنوبی ایران به حوادث گوناگون و جنگ و گریز با ساحل‌نشینان و سکنه جزایر کوچک نزدیک ساحل اشاره می‌کند و در نقطه‌ای نزدیک دهانه خلیج فارس از هجوم نهنگ‌های عظیم‌الجثه به کشتی‌های خود سخن می‌گوید. نثارک هنگام عبور از نزدیکی بندری به نام «آموزایا» که باید میناب کنونی باشد اطلاع پیدا می‌کند که اسکندر در راه بازگشت از هند در نزدیکی همان بندر است، لذا از کشتی پیاده شده و به نقطه‌ای که اسکندر در آنجا اردو زده بود می‌رود و پس از دیدار اسکندر از راه دریا به سفر خود ادامه می‌دهد.

نثارک در قسمت دوم سفرنامه خود از اقامتش در جزیره‌ای به نام «آوارکتا» که باید همان جزیره قشم کنونی باشد سخن می‌گوید. نقاط دیگری که نثارک در مسیر سفر دریائی خود از آنها یاد می‌کند با مشخصات جزیره کیش و بنادر گناوه و کنگان کنونی تطبیق می‌نماید. از بندر بوشهر کنونی در سفرنامه نثارک به نام «مزامباریا» یاد شده و مشخصات جغرافیائی بنادر ریگ و دیلم را نیز می‌توان در این سفرنامه دید. نثارک سرانجام به‌رود کارون می‌رسد و در آنجا اطلاع پیدا می‌کند که اسکندر در راه بازگشت خود از هند به شوش رسیده است. نثارک در پایان این سفر دریائی که ۱۴۶ روز به طول می‌انجامد در بابل به حضور اسکندر می‌رسد.

چنانچه می‌دانیم اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از میلاد در راه بازگشت به یونان، در بابل می‌میرد و نثارک نخستین کاشف خلیج فارس نیز به یونان باز می‌گردد و مقام مهمی را در حکومت جانشینان اسکندر به عهده می‌گیرد. بعد از مرگ اسکندر سلوکوس اول بر متصرفات آسیائی وی مسلط می‌شود، ولی حکومت اعقاب او در ایران که به سلوکی‌ها معروف شده‌اند چندان دوام نمی‌کند و در حدود سال ۲۵۰ قبل از

29. Nearchus

30. Indica

31. Flavius Arrianus

میلاد قوم پارت که به نام اشکانیان شهرت یافته‌اند حکومت ایران را به دست می‌گیرند.

خلیج فارس، خلیج ایرانی...

دوران فرمانروایی اشکانیان را که بیش از چهارصد و پنجاه سال به طول انجامید می‌توان سرآغاز تسلط کامل ایرانیان بر خلیج فارس و رونق دریانوردی و ساختمان بندرگاهها در کرانه‌های آن بشمار آورد. پارتها یا اشکانیان که قومی ایرانی بودند نخست بر شمال شرقی ایران که بخش شمالی خراسان و گرگان امروز و جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی را دربر می‌گیرد مسلط شدند و سپس قلمرو حکومت خود را تا سرتاسر ایران امروز توسعه دادند. پارتها در قرن اول پیش از میلاد تمام سرزمین عراق کنونی و شرق ترکیه و قفقاز و همچنین سرتاسر سواحل جنوبی خلیج فارس را که شامل کلیه امارات ساحلی خلیج و عمان و سواحل عربستان با خلیج فارس می‌شود به تصرف خود درآوردند و فرمانروایی آنها بر این سرزمین‌ها تا اوائل قرن سوم میلادی ادامه داشت.

پایتخت اولیه اشکانیان شهری به نام «هکاتومپیلوس»^{۳۲} در نزدیکی دامغان کنونی بوده و بعداً به «اکباتانا» (همدان کنونی) و سرانجام به «تیسفون» در کنار رود دجله منتقل شده‌است. تیسفون را اشکانی‌ها بنا کردند و از پایتخت خود تا خلیج فارس با کشتی رفت و آمد می‌نمودند. در دوران سلطنت اشکانیان روابط تجاری ایران با جهان متمدن آنروز رونق یافت و کشتی‌های بزرگ تجارتی برای حمل و نقل کالا از طریق خلیج فارس و اقیانوس هند ساخته شد. در تاریخ عمومی «لاروس» چاپ پاریس شرح مفصلی درباره بازرگانی ایرانیان با چین و کشورهای ساحلی مدیترانه نوشته شده و از آنجمله آمده‌است که اولین سفیر چین در سال ۱۱۵ قبل از میلاد در دربار مهرداد دوم پادشاه اشکانی حضور یافته است.^{۳۳}

در اوائل قرن دوم میلادی «تراژان»^{۳۴} امپراتور روم با سپاهی انبوه به متصرفات

32. Hecatompylos

33. Histoire Universelle Larousse (Empires et Barbaries). p. 367.

34. Trajan

امپراطوری اشکانی در آسیای صغیر و بین‌النهرین حمله‌ور شد و در سال ۱۱۵ میلادی تیسفون را به تصرف خود درآورد. نیروهای روم از سمت جنوب نیز به کرانه‌های خلیج فارس رسیدند و قسمتی از متصرفات اشکانیان را در سواحل جنوبی خلیج به تصرف خود درآوردند، ولی فرمانروائی آنها بر بین‌النهرین و سواحل خلیج فارس بیش از دو سال به طول نینجامید و رومیان به دنبال حملات متقابل نیروهای اشکانی و مرگ تراژان متصرفات خود را رها کردند.

دولت اشکانی در اوائل قرن سوم میلادی بار دیگر به ضعف و سستی گرائید و در همین زمان بود که برای نخستین بار اعراب بادیه‌نشین شبه جزیره عربستان دست‌اندازی به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را آغاز کردند. نخست کرانه‌های «الحساء» (ساحل عربستان با خلیج فارس که در جنوب کویت و منطقه بی‌طرف قرار گرفته است) و سپس جزایر بحرین به تصرف اعراب درآمد و به طوری که در تاریخ طبری آمده است عربی به نام «ساتیران» یا «ساترون» حکومت این سرزمین را به دست گرفت.

در حدود سال ۲۲۶ میلادی یکی از اعقاب سلسله هخامنشی به نام اردشیر بابکان که از طرف سلاطین اشکانی به حکومت پارس (فارس امروزی و قسمتی از کرانه‌های شمالی خلیج فارس) منصوب شده بود، بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی شوریده و پس از تصرف بنادر و جزایر خلیج فارس و نواحی مجاور فارس، به شوش حمله برد و پادشاه اشکانی را در جنگی در اطراف شوش شکست داد. اردشیر سپس به سال ۲۲۷ میلادی در تیسفون پایتخت اشکانیان تاجگذاری کرد و سلسله ساسانی را بنیان نهاد.

اردشیر بابکان یا اردشیر اول نخست بین‌النهرین را از مدعیان حکومت این سرزمین باز پس گرفت و سپس اعراب را از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و بحرین که در آن زمان «حجر» نامیده می‌شد بیرون راند. در اواخر سلطنت اردشیر اول بین ایران و روم جنگ‌های شدید و پرمناشه در گرفت که در دوران سلطنت پسرش شاپور اول نیز ادامه یافت. شاپور اول در مدت ۳۱ سال سلطنت خود (۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی) تا دریای مدیترانه پیش رفت و امپراطور روم «والرین» را اسیر کرد. شهر «جندی شاپور» و دویندر در سواحل خلیج فارس در دوران فرمانروائی او ساخته شد و قبایل عرب که در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و جزایر مجاور آن سکونت اختیار کرده بودند به حکومت ایرانیان گردن نهادند.

پس از مرگ شاپور اول در سال ۲۷۲ میلادی رومیان دست به حملات تازه‌ای به قلمرو حکومت ایرانیان زدند و در اواخر قرن سوم میلادی بار دیگر بر بین‌النهرین مسلط شدند. در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم میلادی اعراب ساکن سواحل جنوبی خلیج فارس هم سر از اطاعت ایرانیان برداشتند و حتی به قلمرو حکومت ایرانیان در کرانه‌های شمالی خلیج تجاوز کردند، تا اینکه شاپور دوم معروف به شاپور ذوالاکتاف در سال ۳۰۹ میلادی به سلطنت رسید و قلع و قمع متجاوزین عرب را یکی از نخستین اهداف حکومت خود قرار داد. سرآرنولد ویلسون^{۳۵} نویسنده و مورخ معروف انگلیسی که کتابی درباره خلیج فارس نوشته است درباره این دوران و جنگهای شاپور ذوالاکتاف با اعراب چنین می‌نویسد:

... در اوائل سده چهارم میلادی، هنگامی که شاپور دوم کودکی خردسال بود، قبایل اعراب بحرین و یمنه چندین مرتبه به مرزایران تجاوز کردند. شاپور در آغاز سلطنت خود به جانب قبایل مزبور حمله برد و بسیاری از آنان را بکشت. بقیه، گروهی به بین‌النهرین پناهنده شدند و گروهی به جای خود برگشتند، ولی شاپور دست از تعاقب آنان نکشید و با لشگری انبوه سوار کشتی شده در «قطیف» پیاده گردید و شمار بسیاری از آنان را به قتل رسانید. افزون بر آن حجر را هم به تصرف خود درآورد و قسمت اعظم قبیله عبدالعیش را معدوم ساخت و به تمیم حمله برد.

... و سرانجام هنگامی که از قتل و خونریزی خسته شد به لشگریان خود دستور داد که شانه‌های اسیران و زندانیان را سوراخ کرده از میان‌شان طناب بگذرانند، و بدین جهت است که شاپور در تاریخ شرق به نام ذوالاکتاف معروف شده است. ضمناً از این تاریخ به بعد بحرین نیز در شمار متصرفات ایران درآمد...^{۳۶}

البته این ادعای آرنولد ویلسون درباره لقب شاپور ذوالاکتاف، که در آثار مورخان دیگر غربی نیز آمده است مقرون به حقیقت نیست و اگر شانه‌های اسیران عرب را به نحوی که آرنولد ویلسون و دیگران نوشته‌اند سوراخ می‌کردند با وسائل و امکانات آنروز جلوگیری از خونریزی و زنده ماندن این اسیران محال بود. لقب شاپور ذوالاکتاف که به معنی مرد چهار شانه است ظاهراً به خاطر هیکل درشت و شانه‌های

35. Sir Arnold Wilson

۳۶ - خلیج فارس - بقلم آرنولد ویلسون - ترجمه محمد سمیدی صفحات ۵۶ - ۵۵

پهن این پادشاه بهوی داده شده است.

شاپور دوم قریب هفتادسال سلطنت کرد و در دوران طولانی پادشاهی او تمام کرانه‌های خلیج فارس تحت فرمان ایرانیان بود. شاپور ذوالاکتاف نیروی دریائی بزرگی نیز پدید آورد که وظیفه حراست از خلیج فارس را به عهده داشت و تعدادی از کشتی‌های تجارتی نیز مرتباً به حمل و نقل کالا بین خلیج فارس و بنادر دوردست، از جمله بنادر هند و سرن‌دیب (سیلان) اشتغال داشتند.

خلیج فارس تا اواخر حکومت ساسانیان یک خلیج کاملاً ایرانی بود و قبایل عرب ساکن کرانه‌های غربی و جنوبی آن توابع و خراجگزار ایران بودند. در دوران سلطنت خسرو اول (انوشیروان) ناوگان جنگی ایران برای یاری به پادشاه یمن که مورد هجوم حبشیان قرار گرفته و از پادشاه ساسانی استمداد کرده بود عازم سواحل یمن شدند و حبشیان را از آن سرزمین بیرون راندند. فرمانده سپاه ایران در این جنگ «بهرز» یا «وهرز» نام داشت که «به فرمان نوشیروان تمام زنگیان، حتی دورگه‌ها را قتل عام کرد و یمن جزو ایالات ایران شد. از آن پس همواره حکمرانان ایرانی از جانب ایران در یمن فرمانروائی می کردند، تا آنکه آخرین حکمران ایرانی یمن که «بازام» یا «بازان» نام داشت در صدر اسلام با خانواده خود اسلام آورد و پیرو حکومت اسلامی عربستان شد، ولی ایرانیان که در زمان ساسانیان به مأموریت در یمن رفته بودند در آنجا ماندند، و شاید در صدر اسلام هم گروهی دیگر از ایرانیان به عربستان هجرت کرده باشند که تازیان آنها را «ابنا» یا «ابن‌الاحرار» می نامیده‌اند...»^{۳۷}

به‌طور خلاصه، قدر مسلم اینست که ایرانیان در اواخر دوره ساسانیان تعداد قابل توجهی کشتی جنگی و تجارتی در خلیج فارس داشته‌اند و حتی «رهنامه» ای برای کشتیرانی در خلیج فارس و دریای عمان تا اقیانوس هند و سرن‌دیب (سیلان) یا سیرلانکای کنونی در دست ناخدایان ایرانی بوده‌است که بعدها دریانوردان پرتغالی از آن استفاده کرده‌اند. واژه‌های ناو و ناوی و ناوگان و ناخدا و قطب‌نما هم از همان دوران به یادگار مانده است.

۳۷ - از سخنرانی شادروان سعید نفیسی در سمینار خلیج فارس (۱۳۴۱) - نقل از جلد دوم گزارش سمینار. صفحه ۵۶.

خلیج فارس بعد از حمله اعراب

از سقوط دولت ساسانی و استیلای اعراب بر ایران در اواسط قرن هفتم میلادی تا اواسط قرن شانزدهم که سلاطین صفوی بر تمام ایران مسلط شدند، ایران حکومت ثابت و یکپارچه‌ای نداشت ولی اکتشافات دریائی ایرانیان در خلیج فارس و دریای عمان متوقف نشد و حتی در دوران فرمانروائی خاندان آل‌بویه در جنوب ایران (۹۳۵ تا ۱۰۵۵ میلادی) ایرانیان بر خلفای عباسی چیره شدند و سرتاسر کرانه‌های شمالی خلیج فارس را به تصرف درآوردند. یکی از سلاطین مقتدر آل‌بویه به نام عضدالدوله در سال ۹۷۳ میلادی به عمان در آنسوی خلیج لشکر کشید و تمام شبه جزیره «مسندام» فعلی را که شامل قسمتی از سلطنت‌نشین عمان و امارات متحده عربی است به تصرف خود درآورد.

هجوم اعراب به امپراطوری ساسانی از سال ۶۳۳ میلادی آغاز شد و تیسفون پایتخت یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در سال ۶۳۷ سقوط کرد. نواحی جنوب غربی ایران (خوزستان کنونی) در سال ۶۴۰ به تصرف عربها درآمد و اعراب برای تصرف این بخش از خاک ایران به طور همزمان از شمال و غرب و جنوب (از جزیره بحرین و سواحل مجاور آن) به ایران حمله‌ور شدند. تصرف بقیه کرانه‌های شمالی خلیج فارس و استان‌های فارس و کرمان امروز تا سال ۶۵۰ میلادی به طول انجامید و در آغاز نیمه دوم قرن هفتم میلادی عربها تقریباً بر سرتاسر کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان مسلط شدند.

کوچ قبایل عرب به کرانه‌های شمالی خلیج فارس از همین زمان آغاز شد و بتدریج در طول کرانه‌های شمالی خلیج نژاد مخلوطی از ایرانی و عرب بوجود آمد که عربها به آنان «دخیل» می‌گفتند. تکلم به زبان عربی هم رواج یافت و بسیاری از ایرانیان نیز برای رفع نیاز به این زبان سخن می‌گفتند. هزاران غلام سیاه نیز همراه اعراب به ایران آمدند و اخلاف آنها در نیمه دوم قرن نهم میلادی (اواسط قرن سوم هجری) نخستین قیام عمومی بر ضد اعراب را به راه انداختند.

قیام زنگیان به رهبری مردی به نام «علی بن محمد» معروف به «صاحب الزنج» در سال ۲۵۵ هجری در سواحل شمال غربی خلیج فارس (خوزستان امروز) آغاز شد و زنگیان نخست بر منطقه‌ای بین اهواز و آبادان کنونی مسلط شدند. صاحب الزنج سپس

به بصره حمله برد و در این مرحله علاوه بر سپاهان، جمع کثیری از ایرانیان ستم کشیده نیز با آنان همراه شدند.

... صاحب‌الزنج بصره را بگشود و در شهرکی به نام «مختاره» اساس حکومت زنگیان و بردگان آزاد شده را بنیان گذارد. سپس به بحرین رفت، مردم بحرین او را مانند پیامبری پذیره شدند، مردم لحسا و قطیف از شهرهای ساحل بحرین نیز بدو گرویدند و مردی به نام یحیی پسر محمد ارزق بحرینی بدو پیوست و جزء سران ششگانه او شد، همواره شش تن از برگزیدگان زنگیان با صاحب‌الزنج تصمیم می‌گرفتند و امور قیام و حکومت زنگیان را اداره می‌نمودند.

زنگیان در این انقلاب بزرگ تاریخی پرچمی به رنگ زرد داشتند که بر روی آن آیتی از قرآن به رنگ سرخ نوشته شده بود، هم نوشته اند که پرچمشان به رنگ سبز بوده و بر آن نام امامان شیعه نقش شده بود. زنگیان در بصره و خوزستان و بحرین و عمان قیام کردند و پانزده سال از اطاعت حکومت خلفاء عباسی سرباز زدند و سرانجام در زیر سم ستوران مأموران خلفاء و لشکریان آنها درهم شکسته شدند. قیام مردانه علی بن محمد صاحب‌الزنج سرکوب شد و میلیون‌ها سیاه و سفید در راه آزادگی خود جان دادند و ورقی عبرت‌انگیز در تاریخ پرماجرای سواحل خلیج فارس بجا گذاشتند... ۳۸

چند سال بعد از شکست جنبش زنگیان جنبش قرامطه یا قرامطیان آغاز شد. رهبر این جنبش که از کرانه‌های شمالی خلیج فارس آغاز شد حمدان قرمطی نام داشت و نام قرامطیان به مناسبت اسم او بر این جنبش نهاده شده است. قرامطیان نخست خوزستان را به تصرف خود درآوردند (۸۹۰ میلادی) و تا اوائل قرن دهم میلادی بر آن حکومت کردند. جنبش قرامطیان را مردی از اهالی «جنابه» (بندر گناوه امروز) به نام ابوسعید پی گرفت. «ابوسعید نوعی نظام اشتراکی را در میان پیروان خود برقرار کرد و اموال خود و پیروانش را بین یارانش تقسیم نمود و اختلافات طبقاتی را در میان هواداران خود از میان برداشت و چون با سیاست خشن و انتقام جویانه خلیفه روبرو شد، به بحرین رفت و آن سرزمین را که تازگی عصیان سپاهان در آن فرونشسته بود مرکز دعوت خود قرار داد. بحرین برای نشر دعوت او بسیار مناسب آمد، و در سال ۳۸۶

هجری شهر قطیف را نیز بگرفت و به بصره نزدیک شد. خلیفه المعتضد بالله سپاهی دوهزار نفری به دفع او فرستاد و گروهی دیگر از مردم که بدعت‌های تازه را در دین نمی‌پذیرفتند به سپاه خلیفه پیوستند. ابو سعید شهر حجر را و پس از آن شهر حصار طویل را با محاصره آب بگرفت و بعد شهر یمامه را بگشود و شهرهایی در عمان به تصرف درآورد و در قصر خود در شهر لحسا بمرد»^{۳۹}

قرمطیان سالها بعد از مرگ ابوسعید نیز بر بحرین و قسمتی از کرانه‌های خلیج فارس حکومت می‌کردند و به‌طوری که ناصر خسرو در سفرنامه خود می‌نویسد شش فرزند ابوسعید طبق وصیت پدر به اتفاق به سلطنت می‌کردند. در سفرنامه ناصر خسرو درباره فرمانروائی فرزندان ابوسعید آمده است که «اکنون ایشان را قصری عظیم است که دارالملک ایشان است و تختی که شش ملک به یکجای بر آن تخت نشینند و به اتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند و شش وزیر دارند. پس این شش ملک بر یک تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد به کنکاج یکدیگر می‌سازند... و آن سلاطین را سادات می‌گفتند و وزراء ایشان را شائره، و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی‌کردند».

دوران حکومت آل‌بویه در صفحات جنوبی ایران، که تا اواسط قرن یازدهم میلادی دوام یافت، نخستین دوران شکوفائی و سازندگی بعد از حمله اعراب به ایران بود. ساختمان چند بندر از جمله بندر بزرگ «سیراف» که در نزدیکی بندر طاهری امروز (بین بوشهر و بندر لنگه) بنا شده بود از یادگارهای آن دوران است. شادروان سرلشگر غلامحسین مقتدر که درباره خلیج فارس و بنادر و جزایر آن تحقیقات جامعی به عمل آورده است در کتابی تحت عنوان «کلید خلیج فارس» درباره بندر سیراف چنین می‌نویسد:

« بنابر روایت سیاحان و مورخین معروف ایران و عرب بندرگاه سیراف مخصوصاً در زمان حکومت آل‌بویه مهمترین شهر ساحلی خلیج فارس محسوب می‌شده و به‌پایه اهمیت شیراز مقر حکمرانی آنان می‌رسیده‌است. به‌شهادت مورخین نامبرده سیراف دارای ابنیه عالی و مساجد زیبا و آب‌انبارهای بزرگ و پرجمعیت زیادی بوده و از

حیث اهمیت تجارتی با بصره رقابت می نموده است. کالاهائی که در این شهر دادوستد می شد عبارت از عود- خیزران - آبنوس - عاج- صندل- ادویه- پارچه های پشمی و کتانی و مروارید، و عوائد آن از عشریه سفاین تجارتی سالیانه به ۲۵۳،۰۰۰ دینار سرخ بالغ می شده و جاده بین سیراف و شیراز نیز به علت عبور و مرور کاروانهای زیاد از دهات آباد و معمور می گذشت است.

خرابه های این شهر در نزدیکی بندر طاهری امروز و جنوب خرابه های سیراف عهد قدیم هنوز هم موجود است. یاقوت (حموی) که در اوائل قرن سیزدهم شخصاً این شهر را تماشا کرده است راجع بدانیه نیمه تمام و ستونهای مسجد زیبای آن که از چوب صنوبر بوده و همچنین آب انبارهای محکم و سرپوشیده این شهر تعریف می کند... کمپتون از کارکنان نیروی دریائی انگلیس نیز شرحی راجع بدین شهر نوشته و ضمن آن می گوید الواحی چند به خط کوفی در خرابه مسجد آنجا پیدا شده که به تاریخ قرن دهم میلادی بوده و یکی از این الواح در موزه بریتانیا موجود می باشد.^{۴۰}

بعد از انقراض سلسله آل بویه سلاجقه کرمان بر کرانه های شمالی خلیج فارس مسلط می شوند و در جزیره کیش که در آنزمان «قیس» نامیده می شده است قلعه و شهر جدیدی بنا می کنند و آنجا را بندر تجارتی قرار می دهند. رونق جزیره کیش از عواید بندر سیراف می گاهد، تا اینکه سیراف در سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ هجری بر اثر چند زلزله پیایی به کلی ویران می شود و کیش جانشین آن می گردد. جزیره کیش تا اواخر قرن سیزدهم میلادی بزرگترین بندرگاه تجارتی خلیج فارس بوده و یاقوت حموی و زکریای قزوینی که در دوران رونق این جزیره از آن دیدن کرده اند در سفرنامه های خود از عمارات عالی و باغهای دلگشا و نخلستانهای این جزیره تعریف کرده و از کثرت رفت و آمد کشتی ها و رواج بازار تجارت آنجا سخن گفته اند.

تا قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) علاوه بر سیراف و کیش و چند بندرگاه تجارتی کوچکتر در کرانه های شمالی خلیج فارس بندر بزرگی نیز به نام «هرمز» در مدخل خلیج فارس و نزدیکی بندر میناب کنونی محل توقف کشتی ها و دادوستد کالاهای تجارتی بوده و بندر تجارتی عمده کرمان و فارس محسوب می شده است.

۴۰ - کلید خلیج فارس - بقلم سرلشگر غلامحسین مقتدر - چاپ محمدعلی علمی ۱۳۳۳ - صفحات ۹ و ۱۰.

این بندر که مارکوپولو سیاح معروف ونیزی هم در سفرنامه خود آنرا توصیف کرده است، در اوائل قرن چهاردهم میلادی بر اثر حمله مغولان ویران شد و سکنه آن به جزیره «جرون» که همان جزیره هرمز کنونی است پناه بردند. امیر هرمز که بهاءالدین ایاز نام داشت به کمک اهالی هرمز که به جزیره جرون گریخته بودند این جزیره را آباد کرد و آنرا به یاد وطن مألوف هرمز نهاد. جزیره هرمز با موقعیت ممتازی که در مدخل خلیج فارس و نزدیکی دریای عمان و اقیانوس هند داشته است بزودی توجه دریانوردان و صاحبان کشتی های تجارتی را به خود جلب کرده و در اواخر قرن چهاردهم میلادی به بزرگترین بندرگاه تجارتی خلیج فارس مبدل شد. فرمانروایان هرمز به تدریج بر سایر جزایر خلیج فارس از جمله کیش مسلط می شوند و حتی در آنسوی خلیج فارس حکام محلی عمان و مسقط را نیز تحت فرمان خود درمی آورند.

جزیره هرمز تا اوائل قرن شانزدهم میلادی نیز موقعیت خود را به عنوان بزرگترین مرکز تجارتی خلیج فارس حفظ کرده بود. درباره موقعیت این جزیره قبل از هجوم پرتغالی ها به خلیج فارس که سرآغاز عصر رقابت های بین المللی در این دریاست در کتاب «کلید خلیج فارس» می خوانیم:

یکی از سیاحان معروف پرتغالی که در سال ۱۵۰۳ میلادی به هرمز آمده می گوید در مدخل خلیج فارس به جزیره های بر می خوریم که تا خشکی ۱۳ میل فاصله دارد و شهر زیبایی که در این جزیره بنا شده معروف به هرمز است. در این شهر انواع کالاهای تجارتی و بخصوصی مروارید فراوان است. اغلب بیش از سیصد کشتی تجارتی در اطراف آن لنگر انداخته و همواره در حدود چهارصد تاجر در این شهر مقیم و به تجارت ابریشم و مروارید و ادویه و غیره مشغول هستند.

بمطوری که از نوشته های سیاحان بر می آید در آن موقع مرکز ثقل تجارت خلیج فارس از مغرب به مشرق انتقال یافته و در جزیره هرمز استوار گردیده بود. جزیره هرمز در دهانه خلیج فارس متجاوز از دو قرن رونق و اعتبار روزافزونی پیدا کرده و بر هر دو ساحل خلیج فارس تسلط داشته و حتی مسقط هم خراجگذار آن بوده است. جمعیت این جزیره را در آن موقع تا حدود چهل هزار نفر ذکر کرده اند. به همین جهت «آلبوکرک» دریا سالار پرتغالی وقتی به این جزیره می رسد هرمز را بزرگترین مرکز تجارتی دنیا و «کلید خلیج فارس» می خواند و اشغال آنجا را برای تأمین متصرفات پرتغال در هندوستان و برقراری تجارت بین آسیا و اروپا لازم و ضروری تشخیص

می‌دهد.^{۲۱}

جغرافیای تاریخی خلیج فارس و مشخصات آن

اکنون قبل از اینکه به آغاز عصر رقابت‌های بین‌المللی در خلیج فارس بپردازیم به جغرافیای تاریخی خلیج فارس و مشخصات این خلیج و وجه تسمیه آن به اختصار اشاره می‌کنیم.

براساس آنچه از مطالعات زمین‌شناسی برمی‌آید خلیج فارس در دوران‌های پیشین زمین‌شناسی بیش از امروز وسعت داشته و به احتمال زیاد به شکل دریاچه بسته‌ای بوده و به‌اقیانوس هند راه نداشته‌است. گذرگاه کنونی خلیج فارس به‌اقیانوس هند در تنگه هرمز بر اثر مرور زمان و جزرومد دریا و فشار جریان آب از دو سوی تنگه هرمز بوجود آمده و به تدریج به شکل کنونی آن درآمده است. در نقشه‌های قدیمی مربوط به قبل از میلاد مسیح که از خلیج فارس ترسیم شده‌است، این خلیج را به صورت مربع مستطیل ترسیم نموده‌اند. البته وسائل نقشه‌برداری در آن زمان وجود نداشته و نقشه‌ها براساس مشاهدات و گزارشات دریانوردان و جهانگردان ترسیم شده است، و اولین نقشه‌هایی که براساس اصول نقشه‌برداری جدید از خلیج فارس کشیده شده تقریباً همین شکل فعلی آن را نشان می‌دهد. با وجود این تردیدی نیست که خلیج فارس در دوران‌های ماقبل تاریخ وسعت بیشتری داشته و به‌طور قطع منتهی‌الیه آن صدها کیلومتر پیشرفته‌تر از حد فعلی آن بوده است.

شادروان سعید نفیسی که درباره تاریخ ایران مطالعات عمیق و ارزنده‌ای داشته در سال ۱۳۴۱ در سمیناری که در باره خلیج فارس تشکیل شده بود سخنرانی جامعی در باره جغرافیای تاریخی خلیج فارس ایراد کرده که ما را از تجسس و تفحص بیشتر در این زمینه بی‌نیاز می‌سازد. شادروان سعید نفیسی پس از شرح مقدمه‌ای در باره سیر مهاجرت اقوام آریائی به ایران و اشاره به این مطلب که آریائی‌ها در حدود هزاره دوم پیش از میلاد به دریاهای جنوب رسیده‌اند می‌گوید:

«در آن موقع خلیج فارس به مراتب بیش از امروز در خاک ایران پیش آمدگی داشته است. دانشمندان عموماً معتقدند که در آغاز دوره ی تاریخ یعنی تقریباً سه هزار سال پیش از میلاد، سواحل خلیج فارس تقریباً دویست کیلومتر بالاتر از کرانه های امروز و در شمال سواحل کنونی در خاک ایران گسترده بوده است. در آن زمان هنوز شط العرب تشکیل نشده بود و رودهای دجله و فرات جداگانه به دریا می ریختند. امروز شط العرب بیش از شش هزار متر مکعب آب در هر ثانیه به دریا می ریزد و چون در زمین های رسوبی جاریست در مصب خود دلتای باتلاقی تشکیل می دهد، به طوری که بر آورد می شود هر سی سال ۱۶۰۰ متر رسوب در دریا پیش می رود.

از هزاره ی چهارم پیش از میلاد که عیلامیان اسنادی برای تاریخ گذاشته اند ما از وضع جغرافیائی فارس اطلاع داریم. در آن زمان جنوب غربی خوزستان در کنار دریایچه ای از آب شور واقع شده بود که آبهای چهار رود کرخه و بالارود و دز و کارون امروز و بخشی از آب دجله به آن می ریخت. قسمت سفلی کارون را حتی تا عصر ساسانی «سدره» یعنی یکصد راهه می نامیدند، زیرا آب این رود پس از آبیاری زمین های زیرکارون از مجاری بسیار در مرداب بزرگی وارد می شد که به خلیج فارس پیوسته بود.

... خوزستان جنوبی هم در آغاز تاریخ و حدود هزاره ی سوم پیش از میلاد سرزمین باتلاقی بوده و در میان آبها جزایر کوچکی بوده است و سواحل واقعی خلیج به حد اکثر صد کیلومتر تا شهر شوش فاصله داشته است. ۲۴۰۰۰

مساحت خلیج فارس طبق آخرین برآوردها ۲۴۰،۰۰۰ کیلومتر مربع تخمین زده شده است.^{۴۳} طول سواحل آن از مصب اروندرود تا تنگه هرمز در منابع ایرانی ۸۰۵ کیلومتر و در منابع خارجی از جمله دائرةالمعارف بریتانیکا ۶۱۵ میل یا بیش از نهصد کیلومتر نوشته شده و همین اختلاف در مورد عریض ترین و تنگ ترین معبر خلیج نیز به چشم می خورد: در منابع ایرانی عریض ترین نقطه خلیج را ۲۸۸ کیلومتر و تنگ ترین معبر آن را در تنگه هرمز کمی بیش از ۴۶ کیلومتر نوشته اند، در حالیکه

۴۲ - گزارش سمینار خلیج فارس - جلد دوم چاپ ۱۳۴۲. صفحات ۶۱ و ۶۲.

۴۳ - مساحت خلیج فارس را در بعضی منابع ۲۳۲/۸۵۰ کیلومتر مربع و در بعضی منابع دیگر تا ۲۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع نوشته اند. رقم فوق که بین این دو برآورد است از دائرةالمعارف بریتانیکا گرفته شده که خود به دائرةالمعارف اقیانوس شناسی استناد کرده است.

دائرة المعارف بریتانیکا به نقل از دائرة المعارف اقیانوس شناسی عریض ترین نقطه خلیج را ۲۱۰ میل (بیش از سیصد و سی کیلومتر) و پهنای تنگه هرمز را ۳۵ میل (بیش از ۵۵ کیلومتر) نوشته است.

خلیج فارس یکی از کم عمق ترین دریاهاى دنیا است و به استثنای تنگه هرمز و آبهای مجاور آن که عمق آب گاهی تا ۱۸۰ متر می رسد، در عمیق ترین نقطه داخل خلیج بندرت از ۹۰ متر تجاوز می کند. عمق آب هر چه به ساحل نزدیک می شود کاهش می یابد و در بعضی از سواحل به کمتر از ده متر می رسد. عمق آب در طول سواحل ایران بیشتر از کرانه های جنوبی آنست و در طول سواحل جنوبی خلیج به علت کمی عمق آب جزایر کوچک و متعددی سر از آب بیرون آورده و در بعضی نقاط دریاچه هایی در پشت خشکی تشکیل شده است.

خلیج فارس به علت همین کمی عمق آب و نزدیکی به منطقه استوایی یکی از گرم ترین دریاهاى دنیا است و دمای آب آن در نقاط مختلف و فصول مختلف از ۱۶ تا ۳۲ درجه سانتیگراد تغییر می کند (و در نقاط ساحلی گاهی تا ۳۸ درجه نیز رسیده است). شوری آب خلیج فارس نیز به علت بطئی بودن جریان آب در تنگه هرمز و درجه حرارت که موجب تبخیر بیش از حد آن می شود نسبتاً زیاد است و از ۴۱ تا ۳۷ در هزار بسته به نقاط مختلف خلیج تفاوت می کند. شورترین قسمت آب خلیج فارس در سواحل جنوبی آنست، تا جایی که در بعضی نقاط کوههای نمکی از آب سر بیرون آورده است.

خلیج فارس علاوه بر انواع ماهیها و جانوران دریائی، دارای منابع معدنی فراوانی است که بیشتر دست نخورده مانده و بعد از اکتشاف و استخراج نفت در کشورهای ساحلی خلیج فارس و فلات قاره آن توجه زیادی به این معادن نمی شود. به موجب آخرین برآوردها بیش از شصت درصد منابع نفت شناخته شده جهان در منطقه خلیج فارس ذخیره شده و حساسیت وضع خلیج فارس بیشتر از همین جا ناشی می شود که خود موضوع بحث فصل جداگانه ای خواهد بود.

خلیج فارس، خلیج فارس است.

این فصل را با بررسی مسئله نام خلیج فارس و جنجالى که از سالها قبل بر سر

آن به‌راه افتاده است به پایان می‌آوریم.

در باره نام خلیج فارس، تا اوائل دهه ۱۹۶۰ میلادی هیچ‌گونه بحث و جدلی در میان نبوده و در تمام منابع اروپائی و آسیائی و آمریکائی و دائرةالمعارف‌ها و نقشه‌های جغرافیائی این کشورها نام خلیج فارس در تمام زبانها به‌همین نام ذکر شده است. در تمام منابع عربی نیز تا قبل از این تاریخ از خلیج فارس به نام «الخلیج الفارسی» یاد شده و فقط در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ است که در مطبوعات و رسانه‌های خبری کشورهای عربی از نام جدید «الخلیج العربی» به جای الخلیج الفارسی استفاده شده و به تدریج در مکاتبات و اسناد رسمی مربوط به کشورهای عربی نیز همین نام بکار برده شده است.

پیش از اینکه به پیشینه تاریخی نام خلیج فارس و اثبات این واقعیت که این دریا از بدو تاریخ خلیج فارس بوده و خلیج فارس باقی خواهد ماند اشاره کنیم تذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که اصطلاح خلیج عربی برای نخستین بار از طرف یکی از نمایندگان سیاسی انگلیس در خلیج فارس به نام «سرچارلز بلگریو»^{۴۴} عنوان شده و در واقع او بوده است که به قصد تفتین بین ایران و کشورهای عرب این تخم لق را در دهان اعراب شکسته است. سرچارلز بلگریو که بیش از سی سال نماینده سیاسی و کارگزار دولت انگلیس در خلیج فارس بوده است، بعد از مراجعت به انگلستان در سال ۱۹۶۶ کتابی در باره سواحل جنوبی خلیج فارس منتشر کرد و در آن برای اولین بار نوشت که «عربها ترجیح می‌دهند خلیج فارس را خلیج عربی بنامند». تصادفی نیست که بلافاصله پس از انتشار کتاب سرچارلز بلگریو که نام قبلی سواحل جنوبی خلیج فارس، یعنی «ساحل دزدان دریائی»^{۴۵} را بر روی کتاب خود نهاده اصطلاح «الخلیج العربی» در مطبوعات کشورهای عربی رواج پیدا می‌کند و در مکاتبات رسمی به زبان انگلیسی نیز اصطلاح «آراییان گولف»^{۴۶} جایگزین اصطلاح رایج قدیمی «پرشین گولف»^{۴۷} می‌گردد.

دولت ایران در همان موقع در برابر این نام مجعول عکس‌العمل نشان داد و گمرک و پست ایران از قبول محموله‌هایی که به جای خلیج فارس نام خلیج عربی بر روی آن نوشته شده بود خودداری می‌نمودند. در مجامع و کنفرانس‌های بین‌المللی نیز در صورت بکار بردن این اصطلاح ساختگی از طرف نمایندگان کشورهای عرب

44. Sir Charles Belgrave

45. The Pirate Coast

46. Arabian Gulf

47. Persian Gulf

عکس العمل نشان داده می‌شد. ولی بعضی از کشورهای عرب از اصرار در بکاربردن این نام ساختگی دست بر نمی‌داشتند و حتی اعتبار هنگفتی از محل درآمدهای کلان نفتی در اختیار بعضی از مأموران سیاسی آنها در خارج گذاشته شده بود تا با تطمیع مطبوعات خارجی نام مجعول خلیج عربی را به جای خلیج فارس رواج بدهند. مطبوعات معتبر خارجی با وجود همه این تطمیع‌ها حاضر نشدند اصطلاح مجعول خلیج عربی را به جای خلیج فارس بکار ببرند. ولی تا این حد تسلیم شدند که به جای خلیج فارس یا خلیج عربی فقط «خلیج» بنویسند و اکنون نیز در مطبوعات خارجی و گزارش‌های خبرگزاری‌های بین‌المللی در باره مسائل خلیج فارس غالباً از اصطلاح مطلق «خلیج» استفاده می‌کنند.

اما واقعیت مطلب اینست که نام خلیج فارس یک نام تاریخی و قدیمی است که از بدو تاریخ بر روی این خلیج گذاشته شده و انگیزه تلاش ابلهانه یا حساب شده‌ای که برای تغییر این نام به عمل می‌آید جز ایجاد فتنه و اختلاف بین کشورهای این منطقه نیست. برای اثبات اینکه خلیج فارس، خلیج فارس است دهها صفحه مطلب می‌توان نوشت و از صدها منبع معتبر تاریخی که خلیج فارس را به همین نام خوانده‌اند می‌توان نام برد، ولی ما برای جلوگیری از اطاله کلام فقط به ذکر چند منبع معتبر اکتفا می‌کنیم:

۱ - نخستین مدرک تاریخی که در باره نام خلیج فارس موجود است، کتیبه‌ای است که از داریوش اول هخامنشی در کانال سوئز کشف شده و در آن از خلیج فارس به نام «دریائی که از پارس می‌آید» نام برده شده است. مشخصات این کتیبه در تمام منابع معتبر باستان‌شناسی موجود است.

۲ - مورخ معروف یونانی به نام «فلاویوس - آریانوس» که در قرن دوم میلادی می‌زیسته و شرح سفر دریائی «نثارکوس» فرمانده نیروی دریائی اسکندر را در طول سواحل شمالی اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس نوشته است، از خلیج فارس به نام «پرسیکون کایتاس»^{۴۸} نام می‌برد که معنی دقیق آن همان خلیج فارس است.

۳ - استرابون^{۴۹} جغرافی‌دان معروف یونانی اوائل قرن اول میلادی مکرر همین نام خلیج فارس را در جغرافیای خود بکار برده و از بحر احمر فعلی به عنوان

«خلیج عرب» نام برده است. متن جغرافیای استرابون به زبان فرانسه هم ترجمه شده و این مطلب در صفحات ۳۵۷ تا ۳۶۲ متن فرانسه کتاب به کرات آمده است.

۴ - «کلودیوس - پتولماوس»^{۵۰} بزرگترین عالم هیئت و جغرافیای قدیم که در قرن دوم میلادی می‌زیسته و ما او را به نام «بطلمیوس» می‌شناسیم، در کتاب معروف خود در باره جغرافیای عالم که به زبان لاتین نوشته است از خلیج فارس به نام «پرسیکوس سینوس»^{۵۱} یاد کرده، که درست به معنای خلیج فارس است. در بعضی کتابهای لاتین و نقشه‌های جغرافیا همین اصطلاح را به طور معکوس «سینوس پرسیکوس» نوشته‌اند.

۵ - در تمام کتاب‌های جغرافیا و نقشه‌هایی که تا اواسط قرن بیستم در جهان چاپ شده از خلیج فارس به نام انگلیسی «پرشین گولف» یا فرانسه «گلف پرسیک»^{۵۲} و آلمانی «پرسیشر گولف»^{۵۳} و روسی «پرسیدس کیزالیو»^{۵۴} و ایتالیائی «گلفو پرسیکو»^{۵۵} یا ژاپنی «پروشا وان»^{۵۶} نام برده شده که همه به معنی خلیج فارس است.

۶ - و بالاخره در تمام منابع عربی و فارسی قبل از فتنه‌انگیزی‌های اخیر، خلیج فارس به همان نام «الخلیج الفارسی» یا «بحر فارس» خوانده شده است که به طور نمونه می‌توان به کتابهای «مختصر کتاب البلدان» تألیف ابن فقیه (تألیف ۲۷۹ هجری)، کتاب «تقویم البلدان» تألیف ابوعلی احمد بن عمر بن رسته (۲۹۰ هجری)، کتاب «المسالک والممالک» تألیف ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خردادبه (۳۰۰ هجری)، کتاب «مروج الذهب و معادن الجواهر» تألیف ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی (۳۴۶ هجری)، کتاب «معجم البلدان» تألیف شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن حموی رومی (۶۲۰ هجری)، کتاب «نزهة القلوب» تألیف حمدالله بن ابوبکر مستوفی (۷۴۰ هجری) و کتاب «تحفه النظارفی غرائب الامصار و عجائب الاسفار» تألیف ابن بطوطه اشاره نمود.

50. Claudius Ptolemaeus

51. Persicus Sinus

52. Golfe Persique

53. Persischer Golf

54. Persids Kizaliv

55. Golfo Persico

56. Perusha Wan

فصل دوم

پنج قرن رقابت

برای سیادت بر خلیج فارس

فرمانروائی صد ساله پرتغالی‌ها در خلیج فارس - عثمانی‌ها در
خلیج فارس - انگلیسی‌ها در خلیج فارس - هلندی‌ها در
خلیج فارس - نیروی دریائی نادرشاه و نخستین عملیات بزرگ
دریائی در خلیج فارس - اوضاع خلیج فارس در زمان
سلطنت کریمخان زند و اوائل قاجاریه - آغاز نفوذ استعماری
انگلیس و رقابت انگلیس و فرانسه در ایران - رقابت روس و
انگلیس و اولین عملیات جنگی انگلیس در خلیج فارس.

قرن پانزدهم میلادی، که تقریباً مطابق قرن نهم هجری و دوران توسعه
امپراطوری عثمانی در شرق اروپا و قدرت یافتن سه دولت استعماری انگلیس و اسپانیا و
پرتغال در غرب اروپاست، از آشفته‌ترین دوران‌های تاریخ ایران بشمار می‌آید. در طول
این قرن ایران گرفتار جنگ‌ها و منازعات داخلی بین جانشینان تیمور و «قره‌قویونلو»ها
(سپاه‌گوسپندان) و سپس بین قره‌قویونلوها و «آق‌قویونلو»ها یا سپیدگوسپندان بود. در
نیمه دوم قرن قسمت اعظم ایران به‌دست آق‌قویونلوها افتاد و حکومت آنان تا اواخر قرن
دوام داشت.

قرن شانزدهم میلادی یا قرن دهم هجری در ایران با قیام یکی از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی روحانی بزرگ شیعه به نام اسماعیل میرزا در شمال غربی ایران آغاز شد. اسماعیل میرزا در سال ۱۵۰۲ میلادی شهر تبریز مرکز آق‌قویونلوها را در شمال ایران به تصرف خود در آورد و در همین شهر بنام شاه اسماعیل صفوی تاجگذاری کرد. شاه اسماعیل در عرض ده سال تمام ایالات دیگر ایران و بین‌النهرین را از چنگ مدعیان سلطنت و حکومت بر این ایالات بدرآورد و برای نخستین بار پس از یک قرن آشفتگی و حکومت ملوک‌الطوایفی استقلال و وحدت ملی ایران را احیاء نمود.

قرن شانزدهم میلادی، همچنین آغاز عصر رقابت‌های استعماری در ایران است. دریانوردان پرتغالی که در اواخر قرن پانزدهم دماغه امیدنیک را در جنوب قاره آفریقا کشف کرده و راه مسافرت‌های دریائی را از اروپا به اقیانوس هند گشوده بودند از اوائل قرن شانزدهم در صدد دست‌اندازی بر بنادر و راههای تجارتی و منابع ثروت آسیا برآمدند. نخست در «گوا»^۱ در کرانه‌های غربی شبه‌قاره هند مستقر شدند و سپس به دریای عمان و خلیج فارس روی آوردند. دریاسالار «آلفونسو دالبوکرک»^۲ پرتغالی در سال ۱۵۰۶ با ناوگانی مرکب از شانزده کشتی جنگی رهسپار خلیج فارس شد و در سر راه خود ابتدا چند جزیره و بندر واقع در سواحل شبه‌جزیره عربستان و دریای عمان از جمله مسقط و خورفکان را به تصرف خود در آورد و آتش زد و سپس به جزیره هرمز در مدخل خلیج فارس حمله‌ور شد.

جزیره هرمز از دیرباز تابع ایران بود، ولی در آن هنگام به علت آشفتگی اوضاع داخلی ایران حکومت مستقلی داشت. امیر هرمز پسری دوازده ساله به نام «سیف‌الدین» بود و مردی کاردان و با کفایت به نام خواجه عطار به نیابت امیر بر هرمز حکومت می‌کرد. خبر حمله پرتغالی‌ها و جنایات و فجایع آنها در نقاطی که تصرف کرده بودند قبلاً به اطلاع هرمزیان رسیده بود و به همین جهت خواجه عطار پیش از رسیدن ناوگان آلبوکرک خط دفاعی محکمی از کشتی‌ها و هزاران مرد جنگی به دور جزیره فراهم آورد. تعداد کشتی‌های مدافع هرمز را در بعضی منابع چهارصد نوشته‌اند، که با توجه به امکانات آن زمان مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد.

پرتغالی‌ها نخست از تعداد کشتی‌ها و کثرت قوای مدافع هرمز دچار وحشت

1. Goa 2. Alfonso Da Albuquerque

می‌شوند و آلبوکرک ترجیح می‌دهد که به‌جای حمله به‌هرمز از در آشتی درآید. به‌همین جهت نماینده‌ای از طرف او به‌جزیره می‌رود و به‌امیر هرمز پیشنهاد می‌کند به‌تبعیت دولت پرتغال درآید و تحت حمایت آن دولت به‌فرمانروائی خود ادامه دهد. ولی خواجه‌عطار با اطمینان از نیروی مدافع جزیره حاضر به‌قبول این پیشنهاد نمی‌شود و به‌فرمان آلبوکرک جزیره را به‌توپ می‌بندند. مدافعان جزیره مدتی به‌مقاومت خود ادامه می‌دهند، ولی سرانجام در برابر آتش توپخانه پرتغالی‌ها از پای در می‌آیند و امیر سیف‌الدین پیش از اینکه پرتغالی‌ها فجایع مسقط را در هرمز تکرار کنند تسلیم می‌شود و تبعیت دولت پرتغال را می‌پذیرد.

در باره اهمیت جزیره هرمز در آن زمان و موقعیت این جزیره در دهانه خلیج فارس «جان مارلو»^۳ نویسنده و محقق معروف انگلیسی در کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» چنین می‌نویسد:

این جزیره که فقط شش میل مربع (در حدود پانزده کیلومتر مربع) وسعت دارد پیش از هجوم پرتغالی‌ها یکی از مهمترین مراکز تجارتی جهان بشمار می‌آمد و به‌واسطه زیبایی و ثروت خود در جهان شهره بود تا جایی که می‌گفتند «اگر جهان یک حلقه انگشتی باشد هرمز نگین آنست». فرمانروایان هرمز هر چند اسماً تابع شاهان ایران بودند عملاً بالاستقلال حکومت می‌کردند و قلمرو حکومت آنها سواحل جنوبی ایران در استان فارس و مسقط و بحرین را در سواحل جنوبی خلیج فارس در بر می‌گرفت.

منشأ ترقی و پیشرفت هرمز موقعیت ممتاز این جزیره در نزدیکی سواحل جنوبی ایران و دهانه خلیج فارس بود که به‌انتهای راه‌های کاروانرو از چین و هندوستان منتهی می‌شد. از این جاده‌ها که کم و بیش در مسیر جاده‌های فعلی بین مشهد و بیرجند و کرمان تا سواحل جنوبی خلیج فارس قرار داشت مصنوعات و مواد خام چین و هندوستان و تولیدات سرزمین‌های بین راه برای حمل به کشورهای اطراف مدیترانه و اروپای غربی ارسال می‌گردید و هرمز مرکز تجمع کشتی‌های تجارتی برای حمل و نقل این کالاها بود. تا قبل از هجوم پرتغالی‌ها، کشتی‌های باری که بیشتر متعلق به‌تجار ونیزی یا عرب بودند کالاهای تجارتی را از هرمز بار کرده و از طریق بحر احمر به‌مقصد می‌رساندند، ولی پرتغالی‌ها پس از کشف راه آبی جدید دماغه امیدنیک در جنوب آفریقا در صدد انحصار تجارت با شرق از این طریق بر

آمدند و برای نیل به مقصود نخست بر هرمز مسلط شدند و سپس به عدن هجوم بردند تا راه عبور و مرور کشتی‌ها را از طریق بحر احمر ببندند. پرتغالی‌ها به هدف دوم خود دست نیافتند، ولی با تسلط بر جزیره هرمز که قریب صد سال به طول انجامید، رفت و آمد کشتی‌ها را در خلیج فارس و دریای عمان تحت کنترل خود در آوردند.^{۴۰۰}

پرتغالی‌ها پس از اشغال هرمز قلعه مستحکمی در این جزیره ساختند که خرابه‌های آن پس از گذشت نزدیک به پنج قرن هنوز بر جای مانده است. منظور آلبوکرک از ساختن این قلعه، علاوه بر دفاع در مقابل حملات احتمالی آینده از خارج یا شورش اهالی جزیره کنترل رفت و آمد کشتی‌ها و گرفتن باج عبور از آنها بود.

حکومت صد ساله پرتغالی‌ها بر هرمز بدون دردسر و حادثه هم نگذشت. هنگامی که شاه اسمعیل صفوی بر سراسر ایران مسلط شد نماینده‌ای به جزیره هرمز فرستاد و خراج سالیانه را از امیر هرمز مطالبه نمود. سیف‌الدین امیر هرمز مراتب را به اطلاع آلبوکرک رسانید و دریا سالار پرتغالی به نمایندگی شاه اسمعیل گفت دولت پرتغال این جزیره را با نیروی نظامی خود اشغال کرده و خود را مالک و صاحب آن می‌داند. آلبوکرک برای تحقیر شاه اسمعیل چند گلوله توپ و مقداری باروت به نمایندگی او داد و گفت «اینها را نزد شاه خود ببر و بگو که پادشاه پرتغال جز این‌ها هدیه دیگری برای شما ندارد!».

شاه اسمعیل صفوی که در آن موقع گرفتار جنگ با عثمانی‌ها بود و نیروی دریائی هم در اختیار نداشت نتوانست جواب شایسته‌ای به این اهانت بدهد. حکومت پرتغالی‌ها تا سال ۱۵۱۵ میلادی بدون برخورد با مشکلی در هرمز ادامه داشت تا اینکه در این سال شورشی بر ضد پرتغالی‌ها در هرمز روی داد و اهالی هرمز اشغالگران را از خاک خود بیرون راندند. آلبوکرک که در آن زمان نایب‌السلطنه هند بود این بار با بیست و شش کشتی جنگی عازم خلیج فارس شد و پس از اشغال مجدد هرمز و تصرف جزیره قشم به سواحل جنوبی ایران نیز حمله برد و بندر گامبرون (بندر عباس فعلی) را به تصرف خود درآورد. شاه اسمعیل که پس از شکست از عثمانی‌ها در جنگ چالدران (۱۴۱۴ میلادی) روحیه خود را باخته بود برای جلوگیری از پیشروی بیشتر پرتغالی‌ها در خاک ایران و جلب کمک آنها در جنگ با عثمانی‌ها مجدداً سفیری نزد آلبوکرک فرستاد و حاضر شد در صورت مساعدت پرتغال به ایران در جنگ با عثمانی‌ها تسلط پرتغالی‌ها را

بر هرمز به رسمیت بشناسد. پرتغالی‌ها که خود رقیب و دشمن عثمانی‌ها بودند این پیشنهاد را پذیرفتند، ولی عملاً جز حمله به چند کشتی عثمانی در خلیج فارس کاری انجام ندادند.

عثمانی‌ها در خلیج فارس

در اواسط قرن شانزدهم میلادی سرتاسر بین‌النهرین و حجاز که بخش مهمی از سواحل جنوب غربی خلیج فارس را در بر می‌گرفت به تصرف نیروهای عثمانی در آمد و به این ترتیب بعد از پرتغالی‌ها، عثمانی‌ها به عنوان مهمترین قدرت در خلیج فارس در آمدند. قرارداد صلح «اماسیه» بین ایران و عثمانی که در زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی در سال ۱۵۵۵ میلادی منعقد شد به اشغال بین‌النهرین و سواحل جنوب غربی خلیج فارس از طرف عثمانی‌ها رسمیت داد. تنها امتیازی که سلطان سلیمان پادشاه عثمانی در ازاء امضای این قرارداد به پادشاه صفوی داد این بود که به‌زائران ایرانی اجازه زیارت اماکن مقدسه را در حجاز و بین‌النهرین داد و ضمن نامه‌ای به شاه طهماسب نوشت که از این تاریخ صلح بین دو کشور تا وقتی که ایرانی‌ها آن را نقض نکرده‌اند باقی خواهد بود و به حکام و فرمانداران ایالات سرحدی تعلیمات لازم خواهد داد که زائرین حرمین شریفین را حراست کنند.

عثمانی‌ها به دنبال تصرف بین‌النهرین و سواحل جنوب غربی خلیج فارس در صدد استقرار یک ناوگان جنگی در خلیج فارس و بیرون راندن پرتغالی‌ها از این خلیج برآمدند و در سال ۱۵۵۰ جزیره هرمز را محاصره کردند. ناوگان عثمانی در حدود یکماه جزیره هرمز را در محاصره داشت، ولی قلعه مستحکم جزیره در برابر حملات عثمانی‌ها مقاومت کرد و با رسیدن قوای کمکی برای پرتغالی‌ها ناوگان عثمانی دست از محاصره هرمز برداشته و به‌بصره مراجعت کردند.

در سال ۱۵۸۰ کشور پرتغال به تصرف اسپانیا در آمد و حکام پرتغالی هرمز و گامبرون نیز تابع دولت اسپانیا شدند. فیلیپ دوم پادشاه مقتدر اسپانیا و پرتغال که با عثمانی‌ها اختلاف داشت در سال ۱۵۸۱ کشیشی را به نام «سیمون مورالس»^۵ با مقام سفارت نزد شاه محمد خدابنده فرستاد تا ضمن برقراری روابط نزدیک با دولت ایران،

ایرانی‌ها را به جنگ با عثمانی‌ها تشویق نماید. مأموریت دیگر کشیش مورالس که زبان فارسی هم می‌دانست این بود که موجبات آزادی مذهب کاتولیک را در ایران فراهم سازد. شاه محمد خدابنده سفیر پادشاه اسپانیا را به گرمی پذیرفت و او را مأمور آموزش علوم ریاضی و نجوم به پسرش حمزه میرزا نمود. کشیش مورالس پس از مدتی اقامت در ایران و جلب موافقت شاه محمد خدابنده با تقاضای پادشاه اسپانیا و پرتغال به اتفاق سفیری که شاه محمد خدابنده در دربار اسپانیا تعیین کرده بود از ایران عزیمت نمود، ولی هر دو سفیر بر اثر غرق کشتی حامل آنها در سواحل شرقی آفریقا در گذشتند.

در سال ۱۵۸۳ دور تازه‌ای از جنگ‌های ایران و عثمانی آغاز شد و قوای عثمانی پس از تصرف قفقاز به آذربایجان حمله‌ور شدند. در تابستان سال ۱۵۸۴ شهر تبریز بعد از یک مقاومت طولانی به دست قوای عثمانی افتاد و قتل عام وحشتناکی در این شهر صورت گرفت. در اوائل سال ۱۵۸۵ حمزه میرزا ولیعهد در رأس یک نیروی ده هزار نفری موفق شد خوی را از دست نیروهای عثمانی خارج سازد ولی در حمله برای پس گرفتن تبریز توفیقی به دست نیاورد و در این میان به دست اطرافیان خود به قتل رسید. بعد از مرگ حمزه میرزا، عباس میرزا پسر دیگر سلطان محمد خدابنده که حاکم خراسان بود قیام کرد و در اواخر سال ۱۵۸۷ شاه محمد خدابنده تاج و تخت سلطنت را به وی تفویض نمود.

عباس میرزا که به عنوان شاه عباس اول تاجگذاری کرد مقتدرترین پادشاه صفوی است که قریب ۴۲ سال بر ایران حکومت کرد. شاه عباس نخست با عثمانی‌ها از در صلح درآمد ولی سرانجام تصمیم به جنگ با آنها گرفت و در سال ۱۶۰۴ قسمت اعظم بین‌النهرین را از دست نیروهای عثمانی خارج کرد. در سال ۱۶۲۳ بغداد و در سال ۱۶۲۸ بصره به تصرف قوای ایران درآمد و بدینگونه سلطه طولانی عثمانی‌ها بر کرانه‌های جنوب غربی خلیج فارس پایان یافت.

از این تاریخ به بعد بین‌النهرین و سواحل جنوب غربی خلیج فارس چندین بار بین ایرانی‌ها و عثمانی‌ها دست به دست شده است که شرح آن در جای خود خواهد آمد.

انگلیسی‌ها در خلیج فارس

ایران در آغاز سلطنت شاه عباس فاقد یک بحریه قوی بود و به همین جهت در

پانزده سال اول سلطنت او هیچ اقدام مؤثری در راه بازپس گرفتن سرزمین‌های اشغال شده ایران در خلیج فارس به عمل نیامد. در سال ۱۵۹۸ که یازدهمین سال سلطنت شاه عباس بود دو برادر انگلیسی به نام‌های «آنتونی شرلی»^۶ و «رابرت شرلی»^۷ به اتفاق یک هیئت ۲۵ نفری از انگلیسی‌ها که عده‌ای از نظامیان و متخصصین انگلیسی نیز در میان آنها بودند از راه حلب و بغداد وارد قزوین پایتخت اولیه شاهان صفوی شدند. مأموریت برادران شرلی علاوه بر برقراری تماس و نفوذ در دربار ایران، تقویت قوای نظامی شاه عباس برای رویارویی با عثمانی‌ها و اسپانیولی‌ها و پرتغالی‌ها بود که در آن موقع دشمنان و رقبای اصلی انگلیس بشمار می آمدند. از برادران شرلی، آنتونی برادر بزرگتر سیاستمدار محیل و چرب‌زبانی بود که توانست به آسانی شاه عباس را تحت تأثیر خود قرار دهد و برادر کوچکتر رابرت که سابقه خدمات نظامی داشت سازماندهی نیروی نظامی پادشاه صفوی را به عهده گرفت. در آن موقع نیروی نظامی ایران عبارت از شصت هزار سوار قزلباش بود که به واحدهای مختلف تقسیم شده و جز رئیس مربوطه خود از کس دیگری فرمان نمی بردند. شاه عباس با توصیه و مشورت برادران شرلی نیروی تازه‌ای مرکب از ده هزار نفر سواره نظام و دوازده هزار نفر پیاده نظام بوجود آورد که سربازان آن بیشتر از افراد گرجی و ارمنی که به دین اسلام مشرف شده بودند انتخاب شدند. این نیرو تحت فرماندهی مستقیم شاه عباس قرار گرفت و رابرت شرلی به کمک یک ریخته گر توپ که در میان همراهان او بود برای نخستین بار یک واحد توپخانه در نیروی نظامی جدید ایران بوجود آورد و به تدریج با وارد کردن مقداری تفنگ و وسائل توپخانه آنرا تجهیز کرد.

در سال ۱۶۰۲ نخستین حمله موفقیت آمیز نیروهای ایران از طریق زمین و دریا در خلیج فارس صورت گرفت و پرتغالی‌ها از بحرین بیرون رانده شدند. در سال ۱۶۱۵ دومین حمله برای تصرف بندر گامبرون (بندرعباس فعلی) با موفقیت به پایان رسید و پرتغالی‌ها این بندر را نیز پس از قریب صد سال که از اشغال آن می گذشت ترک گفتند. همزمان با تصرف بندر گامبرون از طرف قوای ایران و عزیمت کشتی‌های پرتغالی از آبهای اطراف آن کمپانی «هند شرقی» که به تازگی از طرف انگلیسی‌ها تأسیس شده بود فرمانی از شاه عباس برای فعالیت‌های تجارتی در ایران دریافت داشت.

6. Anthony Sherley

7. Robert Sherley

هدف اولیه این کمپانی که بعدها به صورت مهمترین عامل نفوذ سیاست انگلیس در ایران درآمد فروش منسوجات انگلیسی به ایران و خرید ابریشم ایران بود. کمپانی برای فعالیت‌های خود یک شعبه در شیراز و یک شعبه در اصفهان دائر کرد و در سال ۱۶۱۸ شعبه دیگری در بندر جاسک دائر نمود. در همین سال اولین کشتی تجارتی کمپانی هند شرقی به نام «جیمز» که از بندر «سوارت» هند حرکت کرده بود در بندر جاسک لنگر انداخت و این سرآغاز کشتیرانی انگلیسیها در طول سواحل جنوبی ایران بود.

در سال ۱۶۱۹ ایرانی‌ها با تصرف «رأس الخیمه» در ساحل جنوبی خلیج فارس ضربه دیگری بر قدرت پرتغالی‌ها در خلیج وارد آوردند و این پیروزی مقدمه یک حمله بزرگ به جزایر متصرفی پرتغالی‌ها در دهانه خلیج فارس و پایان دادن به سلطه ۱۱۵ ساله آنها بر این جزایر بود. ولی حمله به استحكامات نیرومند پرتغالی‌ها در این جزایر و فائق آمدن بر کشتی‌های جنگی آنها در آبهای اطراف این جزایر به تنهایی از عهده ایرانی‌ها که بحریه نیرومندی نداشتند ساخته نبود. تصادم کشتی‌های جنگی انگلیس و پرتغال در نزدیکی بندر جاسک که در اواخر دسامبر سال ۱۶۲۰ اتفاق افتاد و طی آن فرمانده ناوگان انگلیس کشته شد، زمینه را برای همکاری بین ایران و انگلیس در دفع پرتغالی‌ها فراهم ساخت و به موجب قراردادی که روز هشتم ژانویه سال ۱۶۲۲ بین امامقلی‌خان امیرالامرای فارس و «ادوارد مونو کس»^۸ نماینده کمپانی هند شرقی به امضا رسید قرار شد ایرانی‌ها در عملیات تصرف جزایر هرمز و قشم از کشتی‌های انگلیسی استفاده کنند. به موجب این قرارداد غنائم جنگی به تساوی بین طرفین تقسیم می شد و نصف مخارج کشتی‌ها و جیره و مواجب ناویان انگلیسی را دولت ایران پرداخت می نمود، ولی مهمترین قسمتی که انگلیسیها در این قرارداد گنجانده بودند واگذاری قلعه پرتغالی‌ها در هرمز به نیروهای انگلیسی بود که امامقلی‌خان پذیرفتن آنرا مشروط به موافقت شاه عباس نمود و شاه عباس نیز از پذیرفتن آن خودداری کرد.

در باره عملیاتی که به تصرف جزایر هرمز و قشم و اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس انجامید شادروان سرلشگر غلامحسین مقتدر چنین می نویسد:

... در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۶۲۲ کشتی‌های انگلیسی از جاسک حرکت و یکسره

بمطرف جزیره قشم متوجه و در جلو قلعه نظامی پرتغالی‌ها لنگر می‌اندازند. نیروهای تحت فرماندهی امامقلی‌خان قبلاً در جزیره پیاده شده بودند. پادگان پرتغالی قلعه که از خشکی در محاصره و زیر فشار نیروهای ایران واقع شده بود بمشاهده کشتی‌های انگلیسی‌ها برای نجات خود تسلیم آنها می‌شوند و قلعه قشم به‌تصرف نیروی ایران در می‌آید.

کشتی‌های انگلیسی برای تکمیل تدارکات خود از قشم به‌بندر گامبرون رفته و از آنجا با دویست قایق حامل قوای ایران بمطرف هرمز حرکت و روبروی قلعه نظامی پرتغالی‌ها لنگر می‌اندازند.

روز بعد در سپیده‌دم سپاهیان ایران بساحل جزیره پیاده شده و با پرتغالی‌ها درگیر نزاع می‌شوند و در نتیجه چند حمله متهورانه پرتغالیها را به‌داخل قلعه می‌رانند. محاصره قلعه به‌واسطه استحکام آن و دفاع دلیرانه محصورین چند روز به‌طول می‌انجامد و در این مدت ایرانیها از راه نقب‌زدن و آتش توپخانه شکافی در حصار قلعه ایجاد می‌کنند. در این بین بزرگترین کشتی جنگی پرتغالی‌ها که از طرف دریا قلعه را می‌پوشانید به‌وسیله انگلیسیها آتش زده شده و نابود می‌گردد. در اثر این موفقیت حمله ایرانیها شدت یافته و عده‌ای از سربازان از شکاف حصار قلعه به‌داخل آن هجوم می‌برند. پرتغالیها در نتیجه تلفات زیاد و نداشتن آذوقه تسلیم و پادگان قلعه که با زن و بچه در حدود سه هزار نفر بودند مطابق قرارداد به انگلیسیها تحویل می‌گردند (بموجب یکی از مواد قرارداد می‌بایست اسرای مسلمان به ایرانیان و اسرای مسیحی به انگلیسیها تسلیم شوند).

پس از تصرف قلعه به‌فرمان امامقلی‌خان پرچم دولت پرتغال که بیش از یک‌قرن بر فراز قلعه آلبوکرک در اهتزاز بود برای همیشه سرنگون و پرچم دولت ایران به‌جای آن افراشته می‌شود. از طرف دیگر امامقلی‌خان دستور می‌دهد اسلحه و مخازن قلعه را طبق قرارداد با انگلیسیها تقسیم نمایند، ولی در جزیره فقط پادگان ایرانی برقرار گردد. انگلیسیها که انتظار داشتند در هرمز جانشین پرتغالیها بشوند از این معامله امامقلی‌خان سخت رنجیدند، چنانکه از تقاضای بعدی او دایره به‌همکاری با نیروی ایران برای حمله به‌مسقط استنکاف کردند ولی امامقلی‌خان توانست خودفکان و صحار را بدون کمک آنها اشغال نماید...۹

سقوط هرمز آغاز پایان سلطه پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود. بعد از سقوط هرمز، پرتغالی‌ها مرکز تجارت و کشتیرانی خود را در خلیج فارس به‌بصره و مسقط

منتقل کردند، ولی در سال ۱۶۴۰ ترکهای عثمانی بصره را از دست آنها درآوردند و در سال ۱۶۵۰ سلطان عمان به کمک انگلیسیها بر مسقط مسلط شد و پرتغالیها را از آخرین پایگاه دریائی خود در خلیج فارس بیرون راند.

دو سال بعد از اخراج پرتغالیها از جزایر هرمز و قشم، انگلیسیها مرکز تجارت و کشتیرانی خود را در دریای عمان و خلیج فارس از جاسک به بندرعباس (گامبرون سابق) منتقل کردند، ولی دیری نگذشت که به جای پرتغالیها با رقیب سرسخت تازه‌ای در خلیج فارس روبرو شدند.

هلندیها در خلیج فارس

هلند تا اواخر قرن شانزدهم میلادی مستعمره اسپانیا بود، ولی در سال ۱۵۹۵ دعوی استقلال کرد و با مرگ فیلیپ دوم پادشاه مقتدر اسپانیا بکلی خود را از یوغ استعمار اسپانیا آزاد ساخت. در اوائل قرن هفدهم هلندیها که در صنایع کشتی‌سازی و دریانوردی تجربه طولانی داشتند خود به صورت یکی از مهمترین قدرت‌های دریائی جهان در آمدند و به جبران سالهای درازی که تحت استعمار اسپانیا بسر می‌بردند به فکر استعمار نقاط دیگر جهان و رقابت با قدرتهای استعماری دیگر آئروز افتادند.

در سال ۱۶۲۳ به دنبال تصرف جزیره هرمز از طرف نیروهای ایرانی شرکت هلندی هند شرقی^{۱۰} که قریب بیست سال بود در شبه‌قاره هند و خاور دور فعالیت می‌کرد به فکر توسعه فعالیت خود در خلیج فارس و ایران افتاد و در بهار همین سال نماینده‌ای را به نام «ویس‌نیخ»^{۱۱} با یک کشتی تجارتنی به بندرعباس فرستاد. از جمله کالاهائی که با این کشتی به ایران حمل شد می‌توان از شانزده هزار پوند میخک و ده هزار پوند جوز هندی و «دو صندوق عمامه و کمر بند و قماش بافت دکن و چهار قبضه تفنگ کنده کاری شده مطلا و چهار قبضه طپانچه کنده کاری شده مطلا» و بالاخره ۲۹،۰۰۰ سکه «رآل» اسپانیولی به ارزش ۷۳،۳۰۰ فلورین هلندی نام برد. ویس‌نیخ پس از تخلیه محمولات کشتی خود در بندرعباس برای ملاقات با شاه‌عباس به اصفهان رفت و بیش از حد انتظار با استقبال و پذیرائی گرم پادشاه صفوی مواجه شد، زیرا

10. Dutch East India Company

11. Huybert Visnich

شاه عباس در آن موقع از زیاده روی های انگلیسیها و توقعات نامعقول آنها برای کسب انحصار تجارت خارجی ایران آزرده خاطر شده بود و می خواست رقیبی در برابر انگلیسیها بتراشد. از طرف دیگر یک نقاش هلندی به نام «پان - فان هاسلت»^{۱۲} که سالها مقیم دربار شاه عباس بود هلندیها را به عنوان یکی از قوی ترین ملل اروپا به شاه عباس معرفی نموده و زمینه مساعدی برای برقراری روابط ایران و هلند فراهم آورده بود.

پس از تأیید مأموریت «ویس نیخ» از طرف شورای ایالات هلند بین او و دولت ایران قراردادی به امضا رسید که سند بسیار مهمی در تاریخ روابط دیپلماسی ایران بشمار می آید. متن این قرارداد یا موافقتنامه را ویس نیخ شخصاً تهیه کرده و ظاهراً «فان هاسلت» نقاش هلندی مقیم دربار شاه عباس که فارسی می دانسته آنرا به زبان فارسی ترجمه نموده است. متن قرارداد در ۲۳ ماده به شاه عباس تقدیم می شود و خود او در زیر هر یک از مواد قرارداد اظهار نظر می نماید. در زیر اکثر مواد قرارداد که مربوط به اجازه تجارت و تردد به اتباع هلندی و شرایط اقامت آنها در ایران است شاه عباس عبارت ساده «قبول می شود» یا «تصدیق می شود» را نوشته، ولی در ذیل بعضی مواد به خط خود مطالبی افزوده است که نقل چند نمونه آن بی مناسبت نیست:

«ماده ۳ - کالاهای تجارتی و نقدینه هلندیها به هنگام صادرات یا واردات از هرگونه عوارض و حقوق گمرکی معاف است، ولی بایستی وجه مختصری به عنوان «راهدارای» که از سابق مرسوم بوده پرداخت نمایند.

(حتی یک دینار نباید بیشتر از رسم معمول دریافت شود و هیچکس در هیچ مقام و شرائطی مأذون بازرسی و ضبط مالالتجاره شما نیست).

ماده ۴ - مأمورین به هیچ بهانه ای حق ندارند مالالتجاره یا دارائی هلندیها را در موقع ورود یا صدور ضبط نمایند... و هیچکس حق بازرسی از اموال آنها را ندارد. (هیچکس مأذون به ضبط اموال شما نیست، چه در ورود و چه در صدور، باستثنای بعضی چیزها که در همه جا ممنوعه می باشد).

ماده ۱۲ - هلندیها می توانند بردگان مسیحی را ابتیاع و بدون مخالفت از مملکت خارج نمایند، مشروط بر اینکه آنها از اتباع ایالات هلند باشند.

(اگر بردگانی از ملیت شما در ایران بودند، خریدن او منوط به گواهی مقامات

قضائی و اثبات تابعیت هلندی او می باشد).

ماده ۱۳ - اگر یکی از اتباع هلند به دین اسلام گروید، رئیس هلندیها مختار است که کلیه اموال او را مصادره و خودش را توقیف نموده و در اولین فرصت بهمر جائی که صلاح می داند گسیل دارد.

(هیچکس مأذون نیست که با اغوا و توسل بهزور اتباع هلندی را وادار به پذیرش اسلام نماید و شما تنها کسانی را می توانید نفی بلد نمائید که بدون رضایت باطنی خود مسلمان شده باشد).

ماده ۱۴ - اگر یک نفر هلندی، خدای نکرده کسی را به قتل برساند و یا علیه افراد تبعه دیگر مرتکب جنایتی شود مقامات قضائی ایران او را محاکمه نخواهند کرد، بلکه محاکمه و تنبیه او به سرپرست عمال هلندی واگذار خواهد شد تا طبق ضوابط و شرائط خود به انجام آن مبادرت ورزند.

(در صورت آدم کشی یا هر نوع جنایت به شما اجازه محاکمه اتباع خودتان اعطاء می شود، به شرطی که در محاکمه و تنبیه آنان همانگونه که از ملت شما انتظار داریم عدالت و انصاف مراعات گردد).

ماده ۱۵ - اگر یک نفر هلندی با زنی رابطه پیدا کرد مراجع قضائی ایران حق تعقیب او را ندارند و چنانچه مقصر باشد مقامات هلندی بایستی او را تنبیه نمایند. (مأمورین قضائی موظفند هر هلندی را که با زنی رابطه داشته به شما تحویل دهند تا بر طبق هر نوع جرمی که مرتکب شده تنبیه گردد).^{۱۳}

در زیر این قرارداد که از طرف شاه عباس تصدیق و مهمور شده نوشته شده است «این عهدنامه در تاریخ ۱۵ اکتبر به حضور اعلیحضرت تقدیم شد و پس از تأیید ایشان در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۶۲۳ دریافت گردید».

هلندیها به دنبال امضای این قرارداد یک دفتر نمایندگی در اصفهان و یک دفتر تجارتی در بندرعباس دائر کردند و به رقابت شدید با انگلیسیها پرداختند. نفوذ هلندیها در ایران در زمان سلطنت شاه صفی (جانشین شاه عباس) افزایش یافت و دولت ایران آنها را از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی کالاهائی که به ایران صادر می کردند معاف نمود. هلندیها از این موقعیت سوءاستفاده کرده و فعالیت تجارتی سایر کشورها از جمله

۱۳ - قسمت های داخل پرانتز از طرف شاه عباس به متن عهدنامه افزوده شده است - متن کامل عهدنامه با توضیحات شاه عباس در کتاب «اولین سفرای ایران و هلند» ترجمه و نگارش دکتر ويلم فور ایرانشناس هلندی (صفحات ۲۲ تا ۲۷) چاپ شده است.

انگلیسیها را در ایران مختل نمودند و در نتیجه شاه صفی در سال ۱۶۳۸ طی فرمانی معافیت گمرکی کالاهای هلندی را لغو کرد. هلندیها زیر بار نرفتند و ناوگان جنگی خود را برای تهدید ایران در نزدیکی بندرعباس متمرکز نمودند. بعد از مرگ شاه صفی در سال ۱۶۴۲ هلندیها بر تجاوزات خود به حقوق ایران افزودند و در سال ۱۶۴۵ به حصار و قلعه جزیره قشم حمله بردند و به منظور جلوگیری از تردد کشتیهای انگلیسی چند کشتی جنگی به جزیره هرمز و بنادر جنوب ایران فرستادند. شاه عباس دوم که بر خلاف شاه عباس اول پادشاهی ضعیف النفس بود از حملات هلندیها هراسان شد و از «نیکلا بلوک»^{۱۴} فرمانده ناوگان هلندی در خلیج فارس تقاضای صلح کرد. «بلوک به اصفهان رفت و به حضور شاه عباس دوم رسید و قرارداد صلح با این شرایط منعقد گردید که هلندیها در هر نقطه ایران هر قدر ابریشم بخواهند خریداری و بدون پرداخت گمرکی از ایران صادر کنند... پس از این پیروزی هلندیها در صدد برآمدند دست انگلیسیها را از خلیج فارس کوتاه کنند، لذا بی درنگ هفت کشتی جنگی به بصره فرستادند و تجارتخانه انگلیسی را در آنجا به توپ بسته و ویران کردند»^{۱۵}.

در سال ۱۶۵۲ به دنبال صدور «فرمان کشتیرانی»^{۱۶} «اولیور کرامول»^{۱۷} دیکتاتور انگلستان که به موجب آن محدودیت هائی برای حمل کالا از طرف کشتیهای غیرانگلیسی به انگلستان وضع شده بود جنگی بین انگلستان و هلند در گرفت و این جنگ به خلیج فارس هم سرایت کرد. هلندیها سه کشتی انگلیسی را در بندر جاسک تصرف نمودند و دو کشتی دیگر انگلیسی را در نزدیکی بندرعباس غرق کردند. نمایندگی تجارتی انگلیس در بندرعباس هم تعطیل شد و از این تاریخ تا اواخر قرن هفدهم هلندیها که هم بصره و هم بندرعباس را در اختیار داشتند فرمانروای بلامنازع کشتیرانی در خلیج فارس بودند. در سال ۱۶۸۶ بر اثر اختلافاتی که در امر تجارت بین ایران و هلند پیش آمد هلندیها باز هم به زور متوسل شدند و بعد از تصرف جزیره قشم بندرعباس را به توپ بستند، شاه سلیمان پادشاه وقت صفوی که به علت فقدان نیروی

14. Nicholas Block

۱۵ - تاریخ روابط خارجی ایران - بقلم عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۹ - صفحه ۶۹.

16. Navigation Act

17. Oliver Cromwell

دریائی قادر به مقابله با هلندیها نبود از در صلح درآمد و هلندیها را به مذاکره برای حل اختلافات خود با دولت ایران دعوت کرد. نمایندگان هلندی برای مذاکره به اصفهان رفتند، ولی شاه سلیمان مدت سه سال آنها را سر دواند و سرانجام هلندیها بدون اخذ نتیجه اصفهان را ترک گفتند. از طرف دیگر نگاهداری جزیره قشم هم برای هلندیها مخارج گزافی در برداشت و به همین جهت در سال ۱۶۸۹ این جزیره را بدون اینکه بتوانند امتیازی از دولت ایران بگیرند تخلیه نمودند.

موقعیت بین‌المللی هلند از اوایل قرن هیجدهم رو به ضعف نهاد و توانائی آن کشور در حفظ مستعمرات خارجی خود کاهش یافت. در سال ۱۷۵۳ هلندیها مرکز تجارتی خود را از بصره به جزیره خارک منتقل کردند و در سال ۱۷۵۹ در زمان حکومت کریمخان زند مجبور شدند دفتر تجارتی خود را در بندرعباس تعطیل کنند. آخرین ضربه به نفوذ هلندیها در خلیج فارس در سال ۱۷۶۵ وارد آمد و به دنبال محاصره و تصرف قلعه آنها در جزیره خارک از طرف ایرانی‌ها، هلندیهای مقیم این جزیره فقط توانستند جان خود را نجات داده و با چند کشتی باقیمانده خود در اطراف جزیره خارک از خلیج فارس وداع کنند.

نیروی دریائی نادرشاه و عملیات او در خلیج فارس

انگلیسی‌ها که نفوذ خود را در خلیج فارس در قرن هفدهم به نفع رقبای هلندی خود از دست داده بودند، در قرن هیجدهم به موازات تضعیف هلندیها نفوذ خود را در خلیج فارس باز یافتند، ولی آشفته‌گی اوضاع داخلی ایران امکان استفاده زیادی را از بازار ایران به دست آنها نمی داد. در اوایل این قرن، بر اثر ضعف دولت مرکزی ایران در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، قبایل عرب سواحل جنوبی خلیج فارس که بیشتر به کار راهزنی دریائی اشتغال داشتند به سواحل ایران دست اندازی کرده امنیت کشتیرانی را در این منطقه به خطر انداختند. در سال ۱۷۲۲ محمودافغان، اصفهان پایتخت سلسله صفوی را به تصرف خود درآورد و شاه سلطان حسین تاج و تخت خود را به او تسلیم کرد. ده سال طول کشید تا نادرشاه با خلع شاه طهماسب دوم آخرین مدعی سلطنت از خاندان صفوی قدرت را به دست گرفت و در این مدت ایران همچنان آشفته و جولانگاه نیروهای خارجی و یاغیان داخلی بود.

نادرشاه در سال ۱۷۳۶ میلادی پس از پیروزی در جنگ با عثمانی‌ها و بیرون راندن افغانها و سرکوب یاغیان داخلی، حکام ایالات و بزرگان و اعیان و سرداران و سرکلانتران و مستوفیان و خوانین کشور را در دشت مغان جمع کرد و رسماً بر تخت سلطنت نشست. محمدتقی‌خان بیگلربیگی فارس در جریان همان مراسم دست‌اندازی اعراب را بر سواحل جنوبی ایران به نادرشاه اطلاع داد و نادرشاه در همانجا دستور خرید چند کشتی از شرکت‌های انگلیسی و هلندی مقیم بندرعباس و تشکیل بحریه‌ای را برای مبارزه با شیوخ غاصب عرب صادر کرد.

در باره تشکیل اولین نیروی دریائی ایران در خلیج فارس در زمان نادرشاه، اطلاعات قابل توجهی در کتاب «ایران و مسئله ایران» نوشته «لرد کرزن»^{۱۸} دولتمرد معروف انگلیسی و تحقیقات «لاکهارت» نویسنده معروف انگلیسی در باره نادرشاه وجود دارد. به طوری که از این نوشته‌ها مستفاد می‌شود وظیفه تشکیل اولین نیروی دریائی ایران به عهده یکی از سرداران نادرشاه به نام «لطیف‌خان» محول شده که سمت او را «دریابگی» یا دریاسالاری ذکر کرده‌اند. در کتاب «کلید خلیج فارس» نوشته شادروان سرلشگر غلامحسین مقتدر شرح جامعی در باره اولین نیروی دریائی ایران در خلیج فارس، با استفاده از منابع فوق‌الذکر نوشته شده است که ما را از توضیحات بیشتری در این مورد بی‌نیاز می‌سازد. سرلشگر مقتدر می‌نویسد:

بزرگترین اشکالی که لطیف‌خان برای ایجاد بحریه جنوب با آن مواجه شده امتناع شرکت‌های هند شرقی انگلیس و هلند از فروش یا اجاره دادن کشتی به ایران بوده است. زیرا اولاً تمام کشتی‌ها به خود شرکت تعلق داشته و نمایندگان آن در بندرعباس اجازه فروش آنها نداشتند، و در ثانی هر دو شرکت شعباتی در بصره و مسقط دائر و با عثمانی‌ها و اعراب داد و ستد می‌نمودند. بدین جهت مایل نبودند در عملیات احتمالی نیروی دریائی ایران بر ضد عثمانی‌ها دخالت مستقیم داشته باشند و منافع اقتصادی خود را بیهوده به خطر بیندازند. چنانکه در سال ۱۷۳۵ هم وقتی که محمدتقی‌خان شیرازی، بیگلربیگی فارس شخصاً به بندرعباس آمد و برای تهیه کشتی با نمایندگان این دو شرکت وارد مذاکره شد و به آنها اخطار کرد که اگر خواسته باشند از حمایت و پشتیبانی دولت ایران بهره‌مند شوند باید در تهیه کشتی کمک نمایند، عاقبت نمایندگان مزبور حاضر به فروش کشتی‌های خود نشدند و قول

دادند که از کارخانجات کشتی‌سازی «سورات» هندوستان برای نادرشاه کشتی بخرند.

کشتی‌های ساخت کارخانجات سورات از حیث دوام و مقاومت چوب آنها در آب و هوای اقیانوس هند، بهتر از کشتی‌های ساخت اروپا بود ولی قیمت آنها خیلی گران تمام می‌شد. از اینرو لطیف‌خان ابتدا به بعضی از دریانوردانی که در خلیج فارس رفت و آمد داشتند مراجعه و به اصرار موفق به خرید دو ناو جنگی از نوع «بریگانتین» گردید و با چند کشتی دیگر که از اعراب خریداری نمود هسته نیروی دریائی ایران را به وجود آورد.

در پائیز همان سال (۱۷۳۷ میلادی؟) دو ناو چهارتنی، هر یک مسلح به ۲۰ توپ توسط نمایندگان شرکت هند شرقی از سورات برای نادرشاه خریداری و تحویل شد و قیمت این دو کشتی را بمبلغ هشت هزار تومان (حدود ۱۸۶۰۰ لیره به پول آنروز) از بیگلربیگی فارس دریافت داشتند. در سالهای بعد هم چند ناو دیگر از سورات تهیه شد و امام مسقط یک ناو ۶۴ توپی و سایر شیوخ عرب نیز کشتی‌هایی به بحیره نادرشاه تقدیم کردند.

مطابق گزارش نماینده شرکت هند شرقی انگلیس از بندرعباس به لندن به تاریخ فوریه ۱۷۴۵ نیروی دریائی ایران در خلیج فارس در آن موقع شامل سی فروند ناو بزرگ از نوع «بریگانتین» و «غراب» و تعداد زیادی ناو کوچک از نوع «ترانکی» بوده است.^{۱۹}

نادرشاه علاوه بر تشکیل نخستین نیروی دریائی ایران دستور می‌دهد در بندر بوشهر که مرکز نیروی دریائی ایران در خلیج فارس بوده است یک کارگاه کشتی‌سازی دائر نمایند، ولی چون برای کشتی‌سازی چوب در سواحل خلیج پیدا نمی‌شد، از جنگل‌های مازندران چوب بریده به بوشهر حمل می‌کردند که البته به علت دوری راه و مشکلات حمل و نقل در آن زمان کار بسیار دشواری بود و به همین جهت کار کشتی‌سازی در بوشهر سر نگرفت و کارگاه بوشهر کم کم به صورت تعمیرگاه کشتی‌های موجود درآمد. با وجود این نادرشاه اصرار داشت که یک کشتی بزرگ ایرانی در این کارگاه ساخته شود، ولی ساختمان این کشتی در زمان حیات نادرشاه به اتمام نرسید و بعد از مرگ نادر هم آنرا دنبال نکردند. «سرگوراوولی»^{۲۰} اولین سفیر

۱۹ - کلید خلیج فارس - تألیف سرلشکر غلامحسین مقتدر - چاپ محمدعلی علمی، سال ۱۳۳۳ -

انگلیس در ایران که در سال ۱۸۱۱ از طریق بندر بوشهر وارد ایران شد بقایای این کشتی را در آنجا مشاهده نموده و برادرش «ویلیام» که همراه او به ایران آمده بود در سفرنامه خود به آن اشاره کرده است.

در دوران سلطنت نادرشاه که تا سال ۱۷۴۷ میلادی به طول انجامید چند فقره عملیات دریائی نیز در خلیج فارس روی داد که مهمترین آنها از این قرار است:

۱ - در اوائل سال ۱۷۳۶ میلادی ناوگان خلیج فارس به فرماندهی لطیف خان مأمور پس گرفتن بحرین از اعراب گردید و با چهار هزار سپاهی بحرین را به تصرف خود در آورد. پس از این عملیات یک پادگان ایرانی در بحرین مستقر شد و بحرین پس از قریب بیست سال به حاکمیت ایران بازگشت.

۲ - دومین عملیات مهم دریائی در اوائل بهار سال ۱۷۳۷ باز هم به فرماندهی لطیف خان به طرف عمان انجام گرفت. در این عملیات که به تقاضای سیف ابن سلطان ثانی امام مسقط برای مقابله با «بلعرب بن حمیر» صورت گرفت ناوگان خلیج فارس با پنجهزار سپاهی و هزار و پانصد اسب از بندرعباس به طرف بندر خورفکان حرکت کردند و پس از تصرف این بندر به طرف «جلفار» پیشروی نمودند. امام مسقط که برای جنگ با رقیب خود حاضر شده بود تحت حمایت و اطاعت ایران قرار بگیرد در جلفار به پیشواز قوای ایران رفت و به اتفاق لطیف خان سرتاسر عمان را از نیروهای بلعرب بن حمیر پاک کرد. لطیف خان قسمتی از قوای خود را در مسقط و عمان مستقر کرد و به ایران بازگشت. ولی در بازگشت مورد ملامت نادرشاه قرار گرفت که چرا کار امام مسقط را یکسر ننموده و عمان را به طور کامل تصرف نکرده است.

۳ - سومین عملیات دریائی در ژانویه سال ۱۷۳۸ به فرماندهی محمدتقی خان بیگلربیگی فارس آغاز شد و محمدتقی خان پس از مصادره چند کشتی انگلیسی و هلندی با شش هزار سرباز به طرف عمان حرکت کرد. ولی این عملیات به علت بروز اختلاف بین محمدتقی خان و لطیف خان به نتیجه نرسید و لطیف خان ظاهراً بر اثر توطئه‌ای که از طرف محمدتقی خان ترتیب داده شده بود مسموم گردید.

۴ - چهارمین و آخرین عملیات دریائی در زمان سلطنت نادرشاه در سال ۱۷۴۲ و باز به قصد تصرف عمان صورت گرفت، ولی محمدتقی خان بعد از پیروزی در این عملیات و فتح مسقط و عمان بر نادرشاه عاصی می‌شود و در بازگشت به ایران دعوی سلطنت می‌کند. نادرشاه قیام محمدتقی خان شیرازی را سرکوب می‌نماید ولی نیروی

دریائی خلیج فارس نیز در جریان این عملیات متلاشی می‌گردد و در اواخر سلطنت نادرشاه اوضاع خلیج فارس بار دیگر دستخوش هرج و مرج و آشوب می‌شود.

اوضاع خلیج فارس در زمان سلطنت کریمخان زند و اوائل قاجاریه

بعد از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۷۴۷ میلادی، ایران قریب ده سال دچار آشوب و جنگ‌های داخلی بین مدعیان سلطنت بود تا اینکه در سال ۱۷۵۷ کریمخان زند بر همه مدعیان فائق آمد و در مدت قریب بیست و دو سال حکومت او ایران از ثبات و آرامش نسبی برخوردار بود.

در اوائل حکومت کریمخان زند انگلیسی‌ها و هلندی‌ها به فعالیت خود در بندرعباس ادامه می‌دادند، تا اینکه در سال ۱۷۵۹ ناگهان چهار کشتی جنگی فرانسوی در آبهای ساحلی بندرعباس ظاهر شده تأسیسات انگلیسیها را در این بندر به توتپ بستند. ناویان مسلح فرانسوی به دنبال این حمله در بندرعباس پیاده شدند و پس از ضبط اموال دفاتر شرکت هند شرقی انگلیس اعضا و نگهبانان آنها را به اسارت بردند. این عملیات در سال چهارم جنگ هفت ساله فرانسه و انگلیس در اروپا روی داد، ولی ناوگان فرانسه بیش از پانزده روز در بندرعباس توقف نکرد و فرانسویها به تأسیس یک پایگاه دریائی در خلیج فارس رغبتی نشان ندادند.

پس از این واقعه انگلیسیها و هلندیها دفاتر تجارتی خود را در بندرعباس تعطیل کردند و بصره را که در آن موقع تحت اشغال عثمانی‌ها بود مرکز تجارت خود در خلیج فارس قرار دادند. در سال ۱۷۶۳ یک هیئت انگلیسی به ریاست «ویلیام آندرو پرایس»^{۲۱} وارد شیراز مقرر حکومت کریمخان شد و برای کسب امتیازات جدید تجارتی با وی به مذاکره نشست. کریمخان به انگلیسیها روی خوش نشان داد و روز دوم ژوئیه سال ۱۷۶۳ طی فرمانی اجازه تأسیس یک مرکز تجارتی جدید را در بوشهر به انگلیسیها صادر کرد. «جان مارلو» مورخ و نویسنده انگلیسی در باره اهمیت این فرمان چنین می‌نویسد:

فرمانی که بموجب آن انگلیسیها اجازه تأسیس یک مرکز جدید تجارتی را در بندر بوشهر به دست آوردند، امتیازات زیادی را برای کمپانی هند شرقی انگلیس در برداشت. کمپانی انگلیسی انحصار واردات منسوجات پشمی را به ایران به دست آورد و از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی چه برای واردات و چه برای صدور کالا از ایران معاف شد. دولت ایران همچنین متعهد شد تا زمانی که انگلیسیها به فعالیت خود در بوشهر ادامه می دهند به هیچ کشور خارجی دیگر اجازه تأسیس مرکز تجارتی در این بندر داده نشود. این امتیاز هر چند به علت بی ثباتی وضع ایران در آن زمان با اهمیت زیادی تلقی نشد، نشانهای از بازگشت نفوذ انگلیس به ایران، پس از شکست و عقب نشینی در برابر رقیبان هلندی بود. فرمان کریم خان و استقرار مرکز تجارتی انگلیس در بوشهر در واقع سرآغاز تسلط سیاسی و بازرگانی انگلیس در خلیج فارس بود که قریب دویست سال دوام یافت.^{۲۲}

از این تاریخ به بعد، بطوریکه «جان مارلو» هم در کتاب خود اعتراف می کند، جنبه سیاسی فعالیت های انگلیسیها در خلیج فارس بر جنبه تجارتی آن می چربید و کمپانی هند شرقی انگلیس نیز که تا این تاریخ صرفاً یک شرکت تجارتی بود در نیمه دوم قرن هجدهم عملاً به کارگزار سیاست انگلیس در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند مبدل شد و تحت حمایت نیروی دریائی انگلیس قرار گرفت. مداخلات انگلیسیها در امور داخلی ایران و ارتباطات آنها با خوانین و حکام محلی کریمخان را خشمگین ساخت و در سال ۱۷۶۹، یعنی فقط شش سال بعد از تأسیس دفتر نمایندگی تجارتی انگلیس در بوشهر دستور تعطیل این دفتر را صادر کرد. انگلیسیها مجدداً مرکز فعالیت خود را از خلیج فارس به بصره منتقل کردند، ولی شش سال بعد، یعنی در سال ۱۷۷۵ میلادی کریمخان به دنبال اختلافاتی که با دولت عثمانی پیدا کرده بود برادر خود صادق خان را مأمور فتح بصره کرد و قوای تحت فرماندهی او پس از سیزده ماه محاصره این بندر را تصرف کردند، در جریان این جنگ ها برای اولین بار یک رزمناو نیروی دریائی انگلیس به نام «سی هورس»^{۲۳} یا اسب دریا که بر حسب تصادف «نلسون»^{۲۴} دریا سالار معروف آینده انگلیس و فاتح نبرد ترافالگار بین نیروی دریائی انگلیس و ناوگان جنگی «ناپلئون» یکی از افسران آن بود وارد خلیج فارس شد، ولی

22. The Persian Gulf in Twentieth Century. John Marlowe. P. 10.

23. Seahorse

24. H. Nelson

به علت تفوق نیروی ایرانی در جنگ بصره از مداخله مستقیم در این جنگ خودداری نمود، فقط به حفظ منافع انگلیس در بصره و نجات اتباع انگلیسی در این بندر اکتفا کرد.

با مرگ کریمخان زند در سال ۱۷۷۹ دوران تازه‌ای از آشوب و هرج و مرج در ایران آغاز شد و بازماندگان او بیش از پانزده سال بر سر حکومت بر ایران با یکدیگر نزاع داشتند، تا اینکه آقا محمدخان قاجار در سال ۱۷۹۵ آخرین بازمانده خاندان زند را در کرمان شکست داد و خود فرمانروای بلامنازع ایران گردید. در تمام مدت این پانزده سال و همچنین دوران سلطنت کوتاه آقا محمدخان قاجار، سواحل جنوبی ایران در خلیج فارس و دریای عمان صحنه تاخت و تاز قبایل عرب بود، تا جایی که سیدسلطان ابن احمد امام مسقط به سواحل جنوبی ایران لشگرکشی کرد و ابتدا بنادر جاسک و چاه‌بهار و گواتر و سپس بندرعباس و جزائر هرمز و قشم را تصرف نمود. بعد از پیروزی آقامحمدخان قاجار در جنگ با رقیبان داخلی، سیدسلطان که از جانب او احساس خطر می‌کرد در صدد ایجاد ارتباط با حکام جدید ایران برآمد و توسط والی فارس از آقامحمدخان تقاضا کرد که بنادر جنوب و جزائر هرمز و قشم به او اجاره داده شود. آقامحمدخان که در صدد لشگرکشی به قفقاز و جنگ با روسیه بود درخواست سیدسلطان را پذیرفت و طی فرمانی که از طرف اولین پادشاه قاجار صادر شد بندرعباس و جزیره هرمز و جزیره قشم به مدت هفتاد و پنج سال در مقابل پرداخت سالی شش هزار تومان اجاره به سید سلطان و اولاد او واگذار گردید!

در این مدت در وضع کمپانی هند شرقی انگلیس نیز تغییراتی رخ داد و به موجب قانونی که در سال ۱۷۸۴ به تصویب پارلمان انگلیس رسید عملیات کمپانی تحت نظارت دولت انگلیس قرار گرفت. به کمپانی هند شرقی انگلیس اجازه داده شد یک نیروی نظامی برای حفظ منافع خود بوجود آورد و یک فرماندار کل از طرف دولت انگلیس برای اداره امور هند تعیین گردید.

آغاز نفوذ استعماری انگلیس و رقابت انگلیس و فرانسه در ایران

دوران تازه روابط ایران و انگلیس از آغاز قرن نوزدهم، یعنی سال ۱۸۰۰ میلادی

(۱۲۱۵ هجری) با مأموریت «سرجان مالکوم»^{۲۵} در ایران آغاز می‌شود، ولی پیش از اشاره به این مأموریت و پیامدهای آن یادآوری موقعیت انگلیسیها در خلیج فارس در اواخر قرن هجدهم و مأموریت یک ایرانی از طرف انگلیسیها در دربار فتحعلیشاه قاجار ضروری به نظر می‌رسد.

انگلیسیها در سال‌هایی که بین بازماندگان کریمخان زند بر سر جانشینی او اختلاف افتاده بود توانستند از جعفرخان زند که از سال ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۹ در شیراز حکومت می‌کرد فرمانی بگیرند و ضمن دائر کردن دفتر تجارتی خود در بوشهر از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی و حق راهداری معاف شوند. کمپانی هند شرقی برای محکمتر کردن جای پای خود در بوشهر کارخانه‌ای هم در این شهر دائر کرد و «هانکی اسمیت»^{۲۶} نماینده مقیم کمپانی در بوشهر با استفاده از ضعف حکومت مرکزی شیخ نصیر حاکم بوشهر را عملاً تحت نفوذ و فرمان خود قرار داد. ولی کمپانی هند شرقی در سال ۱۷۹۸ یکی از کارمندان ایرانی خود را به نام مهدی علی‌خان به جای هانکی اسمیت منصوب کرد و هانکی اسمیت که حاضر نبود موقعیت ممتاز خود را در بوشهر از دست بدهد با شیخ نصیر علیه نماینده ایرانی‌الاصل کمپانی توطئه کرد. بر اثر شکایت مهدی علی‌خان از کارشکنی‌های هانکی اسمیت، یک کشتی با عده‌ای مأمور مسلح از طرف کمپانی هند شرقی عازم بوشهر شد تا در صورت لزوم، اسمیت را به‌زور هم که شده با خود به هندوستان ببرد. نامه مؤکدی هم به حاکم بوشهر نوشته شد و به‌وی ابلاغ گردید که مهدی علی‌خان تنها نماینده کمپانی هند شرقی در بوشهر است. اسمیت چاره‌ای جز تسلیم و بازگشت به هندوستان نیافت و مهدی علی‌خان به‌عنوان اولین نماینده رسمی انگلیس به دربار فتحعلیشاه قاجار رفت.

اما اولین سفیر فوق‌العاده انگلیس در ایران سرجان مالکوم بود که در اولین مأموریتش در ایران در سال ۱۸۰۰ میلادی درجه سروانی داشت. سرجان مالکوم با فرمانی از طرف فرماندار کل هند عازم ایران شد و مأموریت اصلی او جلوگیری از نزدیکی فرانسه به ایران در زمان سلطنت ناپلئون بود. مالکوم چهار ماه در بوشهر ماند و سپس با تشریفات خاصی، در حالی که بیش از یکصد نفر از افسران و افراد سواره‌نظام انگلیسی و هندی و قریب چهار صد نفر خدمه او را همراهی می‌کردند به تهران رفت.

25. Sir John Malcolm

26. Hankey Smith

فرستاده فرماندار کل هندوستان در این مأموریت هدایای گرابنهائی برای فتحعلیشاه و درباریان او همراه داشت و با تقدیم این هدایا خیلی زود فتحعلیشاه و صدراعظم او حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را تحت تأثیر خود قرار داد. سرجان مالکوم در ۲۷ ژانویه ۱۸۰۱ یک معاهده سیاسی و یک قرارداد بازرگانی با دولت ایران منعقد ساخت که هر یک مشتمل بر پنج ماده بود. به موجب معاهده سیاسی ایران متحد انگلستان شد و متعهد گردید که هرگاه افغانستان قصد تعرض و لشگرکشی به هندوستان را داشته باشند به افغانستان لشگرکشی کرده آن کشور را ویران نماید! انگلیسیها هم متقابلاً متعهد شدند در صورت تجاوز فرانسویها یا افغانیها به ایران اسلحه و مهمات لازم را به ایران برسانند. یک ماده از قرارداد نیز مربوط به خلیج فارس بود و به موجب آن ایران و انگلیس هر دو متعهد می شدند در صورت ورود ناوگان فرانسه به خلیج فارس یا پیاده شدن قشون فرانسه در یکی از بنادر ایران مشترکاً برای دفع فرانسویها اقدام کنند. چنانچه گفته شد انگلیسیها از نفوذ فرانسه در ایران که منافع آنها را در هندوستان به خطر می انداخت بیمناک بودند و به تقاضای جان مالکوم، فتحعلیشاه علاوه بر امضای معاهده دوستی و اتحاد با انگلستان طی فرمانی به حکام و مأمورین دولتی در سراسر کشور دستور داد هرگاه یکی از اتباع فرانسه در سواحل یا مرزهای ایران مشاهده شود فوراً آنها را به قتل برسانند!

فتحعلیشاه که با روسها در گیر جنگ بود توقع داشت انگلیسیها در مقابل امتیازات سیاسی و تجارتنی که به آنها می دهد، در جنگ با روسیه از او حمایت کنند، ولی جان مالکوم با زیرکی و به این بهانه که در این مورد باید با فرماندار کل هند و دولت انگلستان مشورت کند از قبول هر گونه تعهد کتبی سرباز زد و شفاهاً متعهد شد که در اسرع وقت برای تأمین منظور دولت ایران اقدام نماید. سرجان مالکوم به وعده خود وفا نکرد و در سال ۱۸۰۵ که روسها دست به تعرض تازه ای در قفقاز زده و باکو را تصرف کردند فتحعلیشاه بوسیله میرزا بزرگ قائم مقام وزیر عباس میرزا ولیعهد از «سرهارفورد جونز»^{۲۷} سرکنسول انگلیس در بغداد تقاضای کمک کرد. سرهارفورد جونز هم پاسخ به تقاضای پادشاه قاجار را موکول به کسب دستور از لندن نمود. فتحعلیشاه در اواخر سال ۱۸۰۵ محمدنبی خان نامی را با مقام سفارت نزد حکومت

هند فرستاد تا رسماً از انگلیسیها تقاضای کمک نماید. ولی انگلیسیها که در جنگ با ناپلئون با روسها متحد بودند شرایط سنگین و غیرقابل قبولی برای کمک نظامی به ایران به فتحعلیشاه پیشنهاد نمودند. از جمله این شرایط واگذاری جزیره هرمز به انگلستان و اجازه ساختن استحکامات نظامی در بندر بوشهر و همچنین واگذاری بنادر مازندران برای تجارت به انگلیسیها بود. فتحعلیشاه این پیشنهادات را رد کرد و در ژانویه سال ۱۸۰۷ به محمدنبی خان دستور داده شد به تهران مراجعت نماید.

فتحعلیشاه که از انگلیسیها ناامید شده بود این بار به فکر اتحاد با فرانسه افتاد. زمینه برای برقراری روابط دوستانه بین ایران و فرانسه کاملاً فراهم بود و ناپلئون قبلاً دو نامه، یکی در سیام مارس سال ۱۸۰۵ و دیگری در فوریه سال ۱۸۰۶ برای فتحعلیشاه فرستاده و پیشنهاد دوستی و اتفاق بین دو کشور را داده بود. فتحعلیشاه در فوریه سال ۱۸۰۷ هیئتی را به ریاست میرزا رضاخان قزوینی بیگلربیگی قزوین با هدایای بسیار به ارزش تقریبی یک کروور تومان به دربار ناپلئون فرستاد. امپراتور فرانسه که در آن موقع در اردوگاه «فینکن اشتاین»^{۲۸} واقع در پروس شرقی بسر می برد سفیر فتحعلیشاه را به گرمی پذیرفت و روز چهارم مه ۱۸۰۷ بین فرستاده ایران و وزیر خارجه ناپلئون قراردادی به امضاء رسید که به عهدنامه «فینکن اشتاین» معروف شده است.

بموجب عهدنامه فینکن اشتاین امپراتور فرانسه استقلال ایران را تضمین و گرجستان را هم حقاً متعلق به ایران دانسته و تخلیه آنرا مورد نظر قرار داده و متعهد شده بود توپهای صحرائی و تفنگ و سایر سلاح هائی را که پادشاه ایران لازم دارد به قیمت اروپا بجا و گذار کند و تعدادی افسر توپخانه و مهندس و پیاده نظام برای تعلیمات ارتش ایران اعزام نماید. در مقابل دولت ایران متعهد شده بود بدون فوت وقت روابط سیاسی و بازرگانی خود را با انگلیس قطع و بدولت مزبور اعلان جنگ بدهد و وزیرمختاری را که به بمبئی فرستاده احضار نماید و هرگونه ارتباط خشکی و دریائی را با انگلستان قطع کند و در هر جنگی که انگلستان و روسیه هم عهد شوند دولتین ایران و فرانسه نیز به همین ترتیب رفتار و برضد آنها متحداً قیام نمایند. در موقع حمله به هندوستان از طرف ناپلئون، دولت ایران راه عبور بدهد و کمکهای لازمه را برای عبور فئون فرانسه به عمل آورد و هر وقت کشتیهای فرانسه به خلیج فارس وارد شوند کلیه احتیاجات آنان را مرتفع و همنما سکنه قندهار و

افغانستان را بر ضد انگلیسها بشورانند.

... ناپلئون بلافاصله پس از انعقاد عهدنامه فیکن‌اشتاین دستور تدارک اسلحه و مهمات جهت ارسال به‌ایران را داد و ژنرال «گاردان» را با مقام وزیرمختاری در رأس یک هیئت دوستانه نفری افسر و درجه‌دار جهت تعلیم ارتش به‌ایران فرستاد. هیئت نظامی فرانسه در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ وارد تهران شد و گاردان تمام کوشش خود را برای انجام وظیفه اصلی خویش که لشکرکشی به‌هندوستان بود به‌کار برد. تمام راهها و نقاط سوق‌الجیشی ایران مورد مطالعه قرارگرفت و نقشه خط سیر قوا تنظیم و بنادر بحر خزر و خلیج فارس با نهایت دقت از طرف کارشناسان فرانسوی بازدید شد و جزیره خارک نیز برای مقاصد نظامی از طرف دولت ایران در اختیار فرانسویان گذارده شد.^{۲۹}

اما ناپلئون بعد از انعقاد قرارداد «تیلسیت»^{۳۰} با آلکساندر اول تزار روسیه، ایران را در برابر روسها تنها گذاشت و افسران فرانسوی که در خدمت قشون ایران بودند از شرکت در عملیات جنگی بر ضد روسها خودداری نمودند. روابط ایران و فرانسه به‌سردی گرائید و انگلیسیها با استفاده از فرصت در ماه مه سال ۱۸۰۸ ناوگانی مرکب از چهار کشتی جنگی را به‌خلیج فارس فرستادند و سرجان مالکوم که با این کشتی‌ها به‌ایران آمده بود تقاضا کرد برای مذاکره با دولت ایران و ارائه پیشنهادات تازه به‌تهران بیاید. با وجود این به‌علت مخالفت ژنرال گاردان و تهدید او به‌اینکه اگر پای یکنفر انگلیسی به‌تهران برسد روابط ایران و فرانسه قطع خواهد شد، فتحعلیشاه از صدور اجازه مسافرت به‌مالکوم خودداری کرد. سرجان مالکوم مدت هشت ماه در بوشهر و شیراز منتظر ماند و در این مدت فتحعلیشاه محرمانه نماینده‌ای نزد او فرستاد و شرایط جدید انگلیس را برای اتحاد و دوستی با ایران جویا شد. یکی از این شرایط، واگذاری جزیره خارک به‌انگلیسیها بود که دولت ایران آنرا رد کرد و سرجان مالکوم بدون اخذ نتیجه از مأموریت خود به‌هندوستان بازگشت.

در اواخر سال ۱۸۰۸ ژنرال گاردان کوشید موافقت دولت فرانسه را برای میانجیگری بین ایران و روسیه جلب کند، ولی دولت فرانسه تمایلی به‌این کار نشان نداد

۲۹ - تاریخ روابط خارجی ایران - تألیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی. انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۹.
صفحه ۱۱۵.

و چون فرانسویها دیگر امیدی به انجام مقاصد خود در ایران نداشتند ژنرال گاردان در فوریه سال ۱۸۰۹ تهران را ترک گفت و بعد از مدتی معطلی در تبریز به فرانسه بازگشت. انگلیسیها که مترصد فرصت بودند بلافاصله هیئتی را به ریاست «سرجان فورد جونز» سرکنسول انگلیس در بغداد که به مقام وزیرمختاری ارتقاء یافته بود به تهران اعزام داشتند. سرهارفورد جونز که در مدت مأموریت بغداد زبان فارسی را هم یاد گرفته بود با هدایای گرانبهائی که یک قطعه الماس اهدائی جورج سوم پادشاه انگلیس نیز از آن جمله بود وارد تهران شد و مورد استقبال گرم فتحعلیشاه قرار گرفت. سرهارفورد جونز پس از قریب یکماه مذاکره با میرزا شفیع خان صدراعظم وقت ایران قراردادی با دولت ایران منعقد ساخت که به عهدنامه مجمل معروف شده و پایه روابط استعماری انگلیس را با ایران در قرن نوزدهم تشکیل می دهد. به موجب این عهدنامه که به تاریخ ۱۹ مارس ۱۸۰۹ امضا شده ایران متعهد شد «هرعهد و شرطی را که قبلاً با هر یک از دولت های فرنگ بسته است باطل سازد و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان ندهد». به موجب فصول هشت گانه این عهدنامه ایران تعهدات مختلفی را برای کمک و همکاری با انگلیسیها و مساعدت با نیروهای آنها در بنادر و جزایر خلیج فارس پذیرفته، ولی انگلیسیها خود را از گرفتاریها و مشکلات احتمالی ایران در آینده برکنار نگاه داشته اند.

سه سال بعد از امضای این قرارداد عهدنامه دیگری بین ایران و انگلیس امضا شد که ماهیت استعماری آن غلیظتر از عهدنامه قبلی است. در این عهدنامه که به تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۱۲ در تهران امضا شده پس از تأیید و تأکید تعهدات قبلی ایران به عنوان تعهد متقابل دولت انگلستان آمده است که «اگر دشمنی از ممالک فرنگ به مملکت ایران آمده باشد و یا بیاید و اولیای دولت ایران از دولت بهیه انگلیس بخواهند، هرگاه امکان و قدرت داشته باشد... عسگر و سپاه از مملکت هندوستان روانه ایران بنماید و اگر فرستادن عسگر امکان نداشته باشد هر ساله مبلغ دویست هزار تومان به جهت اخراجات سپاه به دولت علیه ایران بدهد...». در همین فصل تأکید شده است که این وجوه «مادام که جنگ و جدال در میان باشد پرداخت خواهد شد» و اضافه شده است که «چون وجوه مزبور برای نگاه داشتن قشون است ایلچی دولت بهیه را لازم است که رسیدن آنها به قشون مستحضر و خاطر جمع بشود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود». به این ترتیب دولت انگلیس با وعده پرداخت سالانه دویست

هزار تومان، آنهم در زمان جنگ، حق نظارت و تفتیش مخارج قشون ایران را برای خود به دست می آورد. به موجب فصل دیگری از همین عهدنامه نظامیان انگلیسی مأمور خدمت در قشون ایران می شوند و با مواجهیه که برای آنها در نظر گرفته می شود در واقع قسمتی از این کمک ناچیز به خود آنان باز می گردد.

رقابت روس و انگلیس و اولین عملیات جنگی انگلیس در خلیج فارس

دولت انگلستان به موجب قراردادهائی که به آن اشاره شد حاکمیت ایران را در خلیج فارس به رسمیت شناخت و مقرر شد هر وقت دولت ایران در خلیج فارس به کمک احتیاج داشته باشد دولت انگلیس کشتی و قشون به کمک ایران بفرستد، ولی به این تعهدات عمل نشد و انگلیسیها به تدریج به قدرت مسلط و بلامنازع خلیج فارس تبدیل شدند.

انگلیسیها علیرغم تعهداتی که به موجب قراردادهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ در مورد کمک به ایران در برابر تجاوزات خارجی پذیرفته بودند در جنگهای ایران و روس طرف روسها را گرفتند و در تحمیل هر دو قرارداد ننگین گلستان و ترکمان چای که به جدائی قفقاز از ایران و انضمام آن به امپراطوری روسیه منتهی شد نقش مؤثری ایفا کردند. در مذاکرات مربوط به امضای هر دو قرارداد شرم آور فوق نمایندگان سیاسی انگلیس در ایران شرکت داشتند و در تعیین حدود مرزی ایران با روسیه و همچنین اعطای حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) به روسیه دخالت کردند، زیرا می خواستند بعداً از همین حقوق در ایران برخوردار گردند.

در تمام مدت جنگهای ایران و روس، انگلیسیها به تحکیم موقعیت خود در خلیج فارس اشتغال داشتند و کشتیهای جنگی انگلیس که به بهانه مبارزه با دزدان دریائی در خلیج فارس مستقر شده بودند دوبار بندرلنگه در ساحل شمالی و رأس الخیمه در سواحل جنوبی خلیج فارس را به توپ بستند و در جزیره قشم یک پایگاه دریائی بوجود آوردند. فرمانروای واقعی بوشهر هم نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در این بندر بود و ایران به بازار انحصاری کالاهای انگلیسی تبدیل شده بود.

با مرگ فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۸۳۴ میلادی عصر جدیدی از رقابت های سیاسی بین قدرت های خارجی در ایران آغاز شد. عباس میرزا قبل از خود فتحعلیشاه

در گذشته بود و محمد میرزا پسر او که طبق قرارداد ترکمان چای و به اصرار روسها بر تخت سلطنت ایران نشست، سلطنت خود را مدیون روسها بود. با وجود این تا زمانیکه میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی صدراعظم محمد شاه بود شخصیت و استقلال رأی او تا حدی از مداخلات روس و انگلیس در امور ایران جلوگیری می کرد. اما با قتل قائم مقام و انتصاب حاج میرزا آقاسی به عنوان صدراعظم ایران کنت سیمونوویچ^{۳۱} وزیر مختار روسیه فعال مایشاء سیاست ایران شد و محمد شاه در سال ۱۸۳۷ به تحریک و تشویق او برای سرکوبی کامران میرزا امیر باغی هرات به افغانستان لشگر کشی کرد. هدف روسها از تشویق محمد شاه در حمله به افغانستان، قطع نفوذ انگلیسیها در این کشور و گشودن راه خود به سوی آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند بود، و انگلیسیها نیز به همین دلیل به مخالفت با لشگر کشی محمد شاه به افغانستان برخاستند. مخالفت انگلیسیها با لشگر کشی محمد شاه به هرات به نتیجه ای نرسید و دولت انگلیس علیرغم تعهداتی که در قراردادهای قبلی خود با ایران در باره عدم مداخله در اعمال حاکمیت ایران بر افغانستان پذیرفته بود یک هیئت نظامی برای کمک به کامران میرزا به هرات فرستاد. کامران میرزا با تشویق و حمایت انگلیسیها مدت دو ماه در برابر قوای ایران مقاومت کرد، و هنگامی که آماده تسلیم شده بود «سرجان مک نیل»^{۳۲} وزیر مختار انگلیس در ایران حاضر شد شخصاً پا درمیانی کرده و در شهر محاصره شده هرات با کامران میرزا ملاقات نماید و او را به اطاعت از دولت ایران وادار سازد. ولی مک نیل در ملاقات با کامران میرزا برعکس او را تشویق به ادامه مقاومت در برابر قوای ایران نمود و در مراجعت به محمد شاه اخطار کرد که اگر ایران دست از محاصره هرات برندارد دولت انگلیس با ایران وارد جنگ خواهد شد. محمد شاه به امید حمایت روسها به این اخطار اعتنا نکرد، ولی انگلیسیها تهدید خود را عملی کردند و پس از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس در ژوئن ۱۸۳۸ چند کشتی جنگی انگلیس وارد خلیج فارس شده جزیره خارک را به تصرف خود در آوردند و سایر جزایر و بنادر ایران را هم مورد تهدید قرار دادند.

بر خلاف تصور و انتظار محمد شاه، روسها کمک مؤثری برای دفع تجاوز انگلیسیها به ایران ننمودند و محمد شاه ناچار در سپتامبر سال ۱۸۳۸ از محاصره هرات

31. Comte Simonovitch

32. Sir John McNeill

دست برداشت، ولی بحران روابط ایران و انگلیس همچنان ادامه داشت تا اینکه پس از توافق بین روسیه و انگلستان، روسها محمدشاه را برای تجدید رابطه با انگلیس تحت فشار گذاشتند و در سال ۱۸۴۱، بعد از سه سال قطع رابطه سرجان مک‌نیل با تشریفات مفصلی به تهران بازگشت. مک‌نیل دو هفته پس از مراجعت به تهران یک قرارداد تجارتی با میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه وقت ایران امضا کرد که به موجب آن انگلیسیها از تمام مزایای اتباع روسی، از جمله حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون برخوردار گردیدند.

در باقیمانده دوران سلطنت محمدشاه، تا سال ۱۸۴۸ یک حالت تعادل و موزانه بین سیاست روس و انگلیس در ایران برقرار بود و تنها تحول مهمی که در این مدت در رابطه با موقعیت ایران در خلیج فارس روی داد عقد عهدنامه ارزروم بین ایران و عثمانی بود. محمدشاه پس از تجاوز عثمانیها به محمره (خرمشهر) و اشغال این بندر، قصد لشگرکشی به بغداد را داشت ولی با مخالفت روس و انگلیس از این کار منصرف شد و حل اختلافات ایران و عثمانی به تشکیل یک کمیسیون چهار جانبه با حضور نمایندگان انگلیس و روسیه موکول گردید. ریاست هیئت نمایندگی ایران در مذاکره با عثمانیها که در ارزروم انجام شد با میرزاتقی خان امیرنظام (امیرکبیر آینده) بود و به موجب قراردادی که در پایان این مذاکرات به امضا رسید بندر محمره و اراضی واقع در مشرق شط العرب متعلق به دولت ایران شناخته شد و ایران و عثمانی متقابلاً حق کشتیرانی آزاد در شط العرب را به رسمیت شناخته و از کلیه دعاوی ارضی نسبت به یکدیگر صرفنظر کردند.

امیرکبیر و خلیج فارس

محمدشاه در چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ (پنجم شوال ۱۲۶۴ هجری) درگذشت و با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر دوران بحرانی تازه‌ای در روابط ایران و انگلیس شروع شد. در آخرین سال سلطنت محمدشاه انگلیسیها اصرار داشتند که دولت ایران به قرارداد منع برده‌فروشی که بین پنج کشور اروپائی منعقد شده بود ملحق گردد و در ضمن به نیروی دریائی انگلستان اجازه داده شود کشتی‌های مظنون به حمل و نقل برده را در آبهای خلیج فارس و دریای عمان متوقف نموده و آنها

را بازرسی کنند. محمدشاه به‌صدور فرمانی در باره منع تجارت غلام و کنیز از راه دریا اکتفا کرد، ولی انگلیسیها به‌این فرمان قانع نشدند و در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه بر فشار خود برای انعقاد قرارداد مربوط به منع تجارت غلام و کنیز و بخصوص حق بازرسی کشتی‌های مظنون به حمل و نقل برده افزودند. امیرکبیر که به مقاصد واقعی انگلیس در پافشاری برای امضای این قرارداد پی برده بود حاضر به قبول شرایطی که از طرف سرهنگ «جاستین شیل»^{۳۳} وزیر مختار انگلیس پیشنهاد می‌شد نگردید و سرانجام قراردادی به‌این مضمون بین ایران و انگلیس در باره منع تجارت برده به‌امضا رسید:

دولت ایران قرار می‌دهد که کشتی‌های جنگی دولت انگلیس و کمپنی تا مدت یازده سال مأذون باشند که به‌جهت احتمال حمل غلام و کنیز سیاه، کشتیهای تجارتی ایران را به تفصیلی که در این صفحه مرقوم می‌شود تفحص نمایند، سواي کشتیهای دولتی ایران که در آن مطلقاً دخل و تصرف نباید بشود. و اولیای دولت ایران قرار می‌دهند که به‌هیچ وجه غلام و کنیز سیاه در کشتیهای دولتی حمل نمایند.

اولاً قرار اینست که این اذن و اجازه تفحص که در کشتیهای تجارتی و رعیتی داده می‌شود از ابتدای تفحص تا انتهای بدستکاری و توسط و استحضار صاحب منصب ایران بشود که در کشتیهای دولت انگلیس منزل و مکان دارند. ثانیاً کشتی تجار را زیاده از مقدار زمان تفحص غلام و کنیز معطل نکنند. و اگر غلام و کنیز در کشتی ایران و کشتی‌ها بوده باشد کارگزاران دولت انگلیس گرفته و ببرند، ولی بدون اینکه خسارت و معطلی بر آنها وارد شود... و خود کشتی را به دستکاری و استحضار صاحب منصبان ایران که در کشتیهای انگلیسی هستند به کارگزاران بنادر ایران که از جانب این دولت علیه هستند بسپارند... و کشتیهای دولت انگلیس بی‌دستکاری صاحب منصب دولت علیه ایران هیچ نوع دخل و تصرف در کشتیهای تجارتی ایرانی نمایند...

تاریخ تحریر قرارداد شوال المکرم ۱۲۶۷ قید شده ولی تاریخ اجرای آنرا «غره ربیع الاول ۱۲۶۸» تعیین کرده‌اند. به‌طوری که ملاحظه می‌شود، امیرکبیر که برای امضای قرارداد تحت فشار بوده شرایط و محدودیت‌هایی برای بازرسی کشتیهای ایرانی از

طرف ناوگان انگلیس قائل شده و قراردادی که امضا شده با متن پیشنهادی وزیر مختار انگلیس و آزادی عمل کامل انگلیسیها در بازرسی کشتی‌های ایرانی تفاوت کلی دارد. امیر کبیر که آرزوی سیادت ایران بر خلیج فارس و بازپس گرفتن سرزمین‌های از دست‌رفته در آنسوی خلیج را در سر داشت در صدد ایجاد یک نیروی دریائی برای ایران برآمد و مقدمات آنرا هم فراهم ساخت. تحقیقات جامع و ارزنده دکتر فرویدن آدمیت در باره امیر کبیر، در این مورد، ما را از مراجعه به هر منبع دیگری بی‌نیاز می‌سازد. فریدون آدمیت به‌استناد گزارش‌های «شیل» وزیرمختار وقت انگلیس به‌وزارت خارجه انگلیس و منابع دیگری که در اختیار داشته چنین می‌نویسد:

... مکاتبات شیل - وزیر امور خارجه انگلیس، تا اندازه‌ای سیاست امیر را باز می‌نماید: امیر مصمم به‌تأسیس نیروی دریائی در خلیج فارس است. در وهله نخست می‌خواهد چهار فروند کشتی تحصیل کند از این قرار: دو فروند کشتی که هر کدام مجهز به‌بیست و پنج توپ باشد، به اضافه اسلحه و مهمات دیگر، یک کشتی بخاری با قدرت دویست اسب، با مهمات و اسلحه؛ یک کشتی هفتاد اسبی بخاری که در دریا و رودخانه رفت و آمد کند، با مهمات و اسلحه.

امیر در گفتگوی با شیل پرسید: آیا دولت انگلستان حاضر است کشتی‌های مزبور را بفروشد؟ و در صورت پاسخ مثبت آیا موافقت دارد که ملوانان و مهندسان انگلیسی به‌خدمت ایران درآیند؟ ارزشیابی شیل در باره نقشه امیر قابل توجه است، در این مورد نظرش روبه‌مرفته موافق بود. می‌نویسد: «ایجاد نیروی دریائی کوچکی بهیچ‌وجه نمی‌تواند منافی منافع انگلستان باشد». برعکس به آرامش خلیج فارس و پیکار با دزدی دریائی کمک می‌کند. و ایران می‌خواهد باین وسیله از بازرگانی خود در دریا پشتیبانی نماید، بنادرش را پاسداری کند، رؤسای نافرمان‌بردار محلی ایران را در کرانه خلیج فارس مطیع گرداند، و مانند ترکان در کشتی‌رانی در شط العرب سهیم باشد... از آن گذشته «در برانداختن دزدی دریائی در خلیج فارس، شاید لازم گردد که نیروی دریائی انگلستان به‌بندر ایران تعرض کند. چنین کاری از یکسو البته تأثیر سوئی در دولت ایران خواهد بخشید، و از سوی دیگر نتایج زیان آور آن را از اینکه روسیه نیز همان شیوه را در پیش گیرد، نمی‌توان نادیده انگاشت». اما «تنها احتمال سوئی» که می‌شود پیش‌بینی نمود این است که ایران به‌قصد لشکرکشی به‌بحرین بیفتد. در این مورد هم اعتراضی دولت انگلیس، ایران را باز خواهد داشت.

همه آنها را گفت، اما این نکته سنجی شیل از همه با معنی تر است. «باحتال قریب به یقین پس از عزل یا مرگ امیرنظام، نقشه او یکسره بر باد خواهد رفت». پس جای هیچ نگرانی از لحاظ منافع انگلستان در خلیج فارس نیست. روشن نیست که آیا شیل در این سخن ارزنده اش، جوهر تاریخ ایران را دریافته بود که وضع عمومی کشور بطور مطلق در هر دوره ای همبستگی خاصی با شخصیت زمامدار وقت داشته - و یا آنکه چون فقط شاه و رجال همزمان امیر را می شناخته، دانسته بود که اندیشه او با خودش مدفون خواهد گشت. بهر صورت پالمرستون (وزیر خارجه انگلیس) پاسخ گزارش بلند شیل را به یک جمله کوتاه برگذار کرد: «بشما دستور می دهم که بمطالع امیرنظام برسانید که دولت انگلستان نمی تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتی های منظور موافقت نماید» (مطالب فوق را نویسنده از نامه شیل به پالمرستون مورخ ۱۹ دسامبر سال ۱۸۵۰ و پاسخ پالمرستون بشیل مورخ یازدهم فوریه ۱۸۵۱ استخراج کرده است).

پالمرستون این تصمیم را با مشورت هیئت مدیره کمپانی هند شرقی، یعنی حکومت انگلیسی هندوستان گرفت. و البته این دولت که می خواست خود در خلیج فارس فعال مایشاء باشد - با اندیشه میرزا تقی خان مخالفت جدی داشت. امیر این معنی را دریافت و دنباله نقشه خود را گرفت.

سیاست امیر در ایجاد نیروی دریائی در خلیج فارس، غیر از آنچه شیل در گزارش خود به پالمرستون توضیح داده بود، چند هدف دیگر داشت. یکی مبارزه با قاجاق برده: در این باره انگلستان سخت تلاش می کرد که اجازه تفتیش کشتی ها را از دولت ایران بگیرد، اما امیر زیر بار این کار نمی رفت و می گفت که این امر در صلاحیت و مسئولیت خود دولت ایران است. دیگر اینکه امیر مصمم بود که اجازه نامه بندرعباس را فسخ کند. نفوذ شیوخ عرب از جمله شیخ مسقط را که بندرعباس به اجاره او سپرده شده بود، براندازد. و بندرعباس را «تحت اداره مستقیم دولت مرکزی درآورد». امیر در این کار دو انگیزه سیاسی و اقتصادی داشت. از نظر سیاسی شیخ مسقط مانند بسیاری از شیوخ تازی دیگر (در گذشته و حال) از عمال انگلیس بودند - گاه از دولت ایران سرپیچی می کردند و بهر نیرنگ مالیات دیوانی را مرتب نمی دادند. از نظر اقتصادی درآمد مالی بندرعباس سالی بیست و پنجهزار تومان بود، و بابت اجاره آن در این زمان فقط سالی چهار هزار تومان به خزانه ایران می رسید. پس لازم بود دست عنصر تازی از کرانه های ایران بریده شود، و دولت خود اداره آنرا به عهده بگیرد.

البته سیاست امیر با نفع انگلیس برخورد داشت. چون فیروز میرزا حکمران فارس را مأمور لشکرکشی به بندرعباس و برانداختن حاکم آنجا ساخت، شیل خواست امیر را بهرساند و از این کارش باز دارد... امیر به صلاح جوئی شیل گوش

نداد - حاکم بندرعباس را سرکوب کرد و مالیاتهای پس افتاده را گرفت، و مقدمه برهم زدن اجاره نامه آنجا را آماده نمود (بعدستور دولت فیروزمیرزا حاکم فارس و طهماسب میرزا حکمران کرمان از دو سو به بندرعباس حمله بردند. شیخ سیف که از جانب امام مسقط در آنجا حکومت داشت شکست خورد و بعد بدست امام مسقط مسموم گردید.)

جهت عمومی سیاست امیر، حفظ حقوق حاکمیت در خلیج فارس و اجرای حاکمیت بود. تحقق این امر بدون داشتن نیروی دریائی و بدست آوردن قدرت سیاسی عملی نبود. امیر بسمه کار دست زد. یکی اینکه بهژان داودخان (که به مأموریت استخلام معلم برای دارالفنون از اتریش و پروس رفته بود) مأموریت داد سه فروند کشتی جنگی بخرد. دیگر اینکه از کشتیهای کوچک تجارتی اتباع ایران پشتیبانی نمود، و به شیخ نصرالله خان دریاییگی ایران دستور داد هرگونه کمکی را برای پیشرفت کار صاحبان کشتیها معمول دارد... سومین تدبیر این بود که برای تقویت وضع سیاسی ایران در خلیج فارس بدولت آمریکا روی آورد و با آن دولت پیمان بازرگانی و کشتیرانی بست... در موضوع خرید کشتیهای جنگی در ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ بهژان داودخان دستور داد: لازم است «کشتی هم بطوری که در کاغذ جداگانه نوشته ام، دو فرزند واپور، و یک فروند کشتی یلکن در آنجاها قرار تحصیل آنرا بدهی». امیر مالیات یکی دو ولایت را برای قیمت کشتیها تخصیص داده بود. در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۷ مطلب را توضیح داده، و بهژان داود تأکید رفته که «مسامحای» نگردد. متن نامه امیر را می آوریم:

عالیجاها، عزیزا

سابقاً به آن جناب نوشتم که با هر دولتی که صلاح داند، قرار بدهد و گفتگو نماید دو فروند کشتی بخار که هر يك زور شصت هفتاد اسب داشته باشد از آنها ابتیاع بشود که در بحرالمجم * تسلیم نمایند. البته در این باب کمال اهتمام را نموده و پس از قرار دادن و گفتگو نمودن زود بمن بنویسید تا قرار ابتیاع کردن آنان را بدهم. البته مسامحه ننمایند که خیلی خیلی لازم است. زیاده چه تأکید شود. حرره فی ۸ رمضان ۱۲۶۷. در ثانی مرقوم می شود که اگر کشتی یلکن هم يك فروند علاوه بر آن کشتیها می توانی ابتیاع نمائی یعنی قرار خرید آن را بدهی و بمن بنویسی عیب ندارد. طالبم البته مسامحه ننمائید.

* مقصود خلیج فارس است.

عبارتی که در پایان نامه، بعد از تاریخ آن، نوشته شده بخط خود میرزا تقی خان افزوده گردید. او می پنداشت که اندیشهایش را پیش خواهد برد. اما حدس وزیرمختار انگلیس درست بود. امیر رفت، جانشین ناخلفش نقشه او را در تأسیس نیروی دریائی

بر آب شست و پیمان او را با آمریکا نیز بر هم زد. پالمرستون هم آسوده خاطر گردید که ایران سه کشتی شصت هفتاد اسبی نداشته باشد، مگر از آن خطری برای سیاست امپراطوری در خلیج فارس برخیزد. بنابراین سیاست بیجان ایران در خلیج فارس که از مظاهر حیات حلزونی دولت ابد مدت شاهنشاهی بود، سیر خود را از سر گرفت.^{۳۴}

خلیج فارس، دریای اختصاصی بریتانیا!

انگلیسیها امیدوار بودند که بعد از عزل و قتل امیر کبیر و صدارت میرزا آقاخان نوری مشکلی با دولت ایران نداشته باشند، ولی فعالیت‌های پرنس «دالگورکی»^{۳۵} وزیرمختار روس در دربار ناصرالدین شاه و سوء سیاست «سرچارلز مورای»^{۳۶} وزیرمختار جدید انگلیس در ایران دست به دست هم داده و زمینه را برای بروز بحران تازه‌ای در روابط ایران و انگلیس فراهم ساختند. در این میان امیر هرات که نسبت به دولت ایران اظهار دوستی و اطاعت می‌نمود مورد تعرض امیر کابل، که دست‌نشانده انگلیسیها بود قرار گرفت و از ایران درخواست کمک کرد. ناصرالدین شاه با تشویق و تأیید روسها سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه را به حکومت خراسان و فرماندهی قشون منصوب و دستور تسخیر هرات را صادر نمود. روابط ایران و انگلیس قبل از حرکت قشون ایران به طرف هرات، بر اثر اعمال نابخردانه وزیرمختار انگلیس و نامه اهانت آمیز او به ناصرالدین شاه تیره شده و چارلز مورای در دسامبر ۱۸۵۵ سفارت انگلیس را در تهران تعطیل کرده و به بغداد رفته بود. به همین جهت بلافاصله پس از تسخیر هرات از طرف قشون ایران در روز اول نوامبر ۱۸۵۶ (دوم ربیع‌الاول ۱۲۷۲ هجری قمری) فرمانروای هند از طرف دولت انگلیس به ایران اعلان جنگ داد.

سرعت عمل انگلیسیها در نشان دادن چنین واکنش تندی حاکی از آمادگی قبلی آنها برای شروع عملیات جنگی علیه ایران بود. بلافاصله پس از اعلان جنگ دولت انگلیس به ایران هشت کشتی جنگی انگلیسی با تعدادی سفاین بخاری و بادی

۳۴ - امیر کبیر و ایران - نوشته دکتر فریدون آدمیت. انتشارات خوارزمی. چاپ ششم ۱۳۶۱. صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۶.

35. Prince Dalgoruki

36. Sir Charles Murray

به حرکت درآمده بنادر و جزایر ایران را در خلیج فارس مورد حمله قرار دادند. تا پایان سال ۱۸۵۶ جزیره خارک از طرف نیروهای انگلیسی اشغال شد و سربازان انگلیسی در بوشهر پیاده شده و شروع به تخلیه اسلحه و مهمات خود در این بندر نمودند. در ژانویه سال ۱۸۵۷ انگلیسیها شروع به پیشروی در داخل خاک ایران نموده و تا برازجان پیش رفتند، ولی ایرانیها نیز به مقابله برخاسته و در خوشاب تلفات سنگینی بر آنها وارد کردند. در همین حال قوای انگلیس در حوالی محمره (خرمشهر فعلی) در خاک ایران پیاده شدند. سپاه خوزستان ابتدا در برابر انگلیسیها مقاومت کرد، ولی برتری تجهیزات جنگی انگلیسیها، بخصوص نیروی توپخانه آنها موجب شکست و عقب نشینی نیروهای ایران شد. کشتیهای انگلیسی وارد شط العرب و کارون شدند و اهواز را تصرف کردند.

انگلیسیها علاوه بر عملیات مستقیم جنگی علیه ایران امام مسقط و عمان را هم تحریک کردند به بندرعباس حمله ور شود و ناصرالدین شاه که از عاقبت کار بیمناک شده بود فرخ خان امین الملک غفاری را که ابتدا مأمور مذاکره با سفیر انگلیس در دربار عثمانی کرده بود به پاریس فرستاد و از ناپلئون سوم تقاضای میانجیگری نمود. ناپلئون سوم تقاضای ناصرالدین شاه را پذیرفت و در نتیجه مذاکراتی که با وساطت فرانسه بین ایران و انگلیس صورت گرفت روز چهارم مارس ۱۸۵۷ قراردادی بین ایران و انگلیس به امضا رسید که سند شرم آور دیگری از چگونگی تحمیل اراده یک کشور متجاوز و زورگو به یک کشور مظلوم و مورد تجاوز می باشد. به موجب قرارداد پاریس، دولت ایران متعهد شد در ازاء تخلیه ایران از نیروهای انگلیس اولاً بیدرنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت و سلطنت بر افغانستان صرف نظر نماید و ثانیاً بندرعباس و چابهار را در ازاء سالی شانزده هزار تومان مال الاجاره به مدت بیست سال به امام مسقط واگذار نماید. به این ترتیب افغانستان برای همیشه از ایران منتزع شد و اختیار امور بنادر خلیج فارس هم عملاً از دست ایران خارج گردید. دولت ایران همچنین شرایط و هن آوری را که برای بازگشت چارلز مورای وزیرمختار انگلیس به ایران تعیین شده بود پذیرفت. از جمله این شرایط ارسال یک نامه عذرخواهی از طرف صدراعظم ایران به وزیرمختار انگلیس و استقبال مقامات بلندپایه از وی در نزدیکی تهران و بالاخره رفتن صدراعظم ایران به سفارت فخمه برای ملاقات با آقای وزیرمختار بود!

چهار سال بعد از امضای قرارداد پاریس، انگلیسیها گام دیگری در راه تسلط خود بر خلیج فارس برداشتند و به زور قدرت نظامی و کشتیهای جنگی خود بر بحرین مسلط

شدند و در سال ۱۸۶۸ یک قرار داد رسمی تحت‌الحمایگی با شیخ بحرین امضا کردند. دولت ایران به این اقدام انگلیس اعتراض کرد، ولی دولت انگلیس ناامنی در راه‌های آبی خلیج فارس و فعالیت دزدان دریائی را بهانه کرده و اعلام داشت که برای حفظ امنیت خطوط کشتیرانی در خلیج فارس ناچار است پایگاهی در بحرین داشته باشد! به دنبال تحت‌الحمایگی بحرین، دولت انگلیس در بحرین و کویت و مسقط و بوشهر و بندرعباس پنج نمایندگی سیاسی تأسیس نمود و هفت خط کشتیرانی در خلیج فارس بوجود آورد. سرتاسر سواحل جنوبی خلیج فارس نیز به شرحی که در فصل بعد خواهد آمد تحت سلطه انگلیس قرار گرفت و در پایان قرن نوزدهم خلیج فارس عملاً به یک دریای اختصاصی برای کشتیرانی و تجارت انگلیسیها تبدیل گردید. از آغاز قرن بیستم خلیج فارس با کشف نفت در کشورهای ساحلی آن وارد مرحله نوینی از رقابت‌های استعماری می‌گردد که خود موضوع فصل جداگانه‌ای خواهد بود.

فصل سوم

ساحل نشینان خلیج فارس

خلیج فارس در آغاز قرن بیستم - عمان و گذشته آن - از
«ساحل دزدان دریائی» تا امارات متحده عربی - عربستان و
داستان تسلط آل سعود بر این سرزمین - قطر و بحرین - کویت
و عراق - بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس

در آغاز قرن بیستم، در سرتاسر سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس فقط یک کشور مستقل وجود داشت و آن هم ایران بود، که خود بر اثر سوء سیاست سلاطین قاجار کشوری وابسته و نیمه مستقل بشمار می آمد. به جز بندر بصره در منتهی الیه خلیج فارس که در اشغال عثمانی ها بود تمام بنادر و جزایر خلیج فارس عملاً در اختیار انگلیسیها بود و نماینده سیاسی انگلیس در بوشهر که بر نمایندگی های سیاسی دیگر انگلستان در بنادر و امارات خلیج فارس نظارت داشت حاکم مطلق العنان خلیج فارس بشمار می آمد.

انگلیسیها در نیمه دوم قرن نوزدهم همه رقبای خارجی خود را در خلیج فارس از میدان بدر کردند و تلاش آمریکا و چند کشور اروپائی را برای بدست آوردن پایگاه و جای پائی در خلیج فارس عقیم گذاشتند. تنها آلمانی ها توانستند با روابط نزدیکی که با عثمانی ها برقرار کرده بودند دفتری در بصره دائر کرده و از طریق این بندر راهی به خلیج فارس پیدا کنند. در سال ۱۹۰۰ به دنبال مسافرت ویلهلم دوم قیصر آلمان

به استانبول، یک پیمان اتحاد سیاسی و نظامی بین آلمان و امپراطوری عثمانی منعقد گردید و سلطان عبدالحمید امتیاز ساختن راه آهن «برلن - استانبول - بغداد» را به آلمانی‌ها واگذار کرد. آلمانی‌ها ضمن تهیه مقدمات احداث این خط آهن هیئتی را هم به کویت فرستادند، تا موافقت شیخ کویت را برای امتداد راه آهن برلن - بغداد به کویت جلب نمایند، ولی انگلیسیها تلاش آنها را عقیم گذاشتند و هیئت آلمانی بدون اخذ نتیجه از تلاش خود به برلن بازگشت.

آلمانی‌ها از اواخر قرن نوزدهم برای نفوذ در ایران و بدست آوردن جای پائی در بنادر ایرانی خلیج فارس تلاش می کردند. ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا (سال ۱۸۷۸ میلادی) با ویلهلم اول قیصر آلمان و بیسمارک صدراعظم او ملاقات و مذاکره کرد و به دنبال آن بین ایران و آلمان روابط دیپلماتیک برقرار گردید. در ژانویه سال ۱۸۸۵ ایران یک کشتی ششصد تنی به نام «پرسپولیس» و یک کشتی ۲۵۰ تنی به نام «شوش» از دولت آلمان خریداری کرد که وسیله کارگران آلمانی اداره می شد و سفارش چند کشتی دیگر هم به کارخانه کشتی سازی «برمن» داده شد. آلمانی‌ها اقداماتی نیز برای احداث یک خط آهن در شمال ایران آغاز کرده بودند که سفرای روس و انگلیس مشترکاً برای عقیم گذاشتن این تلاش‌ها دست به کار شدند و ناصرالدین شاه تحت فشار روس و انگلیس از دادن امتیاز راه آهن به آلمانی‌ها و تعقیب سفارش ساختن چند کشتی جنگی به کارخانه برمن صرف نظر کرد.

در سال ۱۸۶۹ میلادی یک شرکت آلمانی به نام «ونک‌هاوس»^۱ موفق شد شعبه‌ای در بندرلنگه دایر کرده و معاملاتی بین ایران و آلمان انجام دهد. این شرکت که از دولت آلمان کمک مالی می گرفت از اوائل قرن بیستم بردامنه فعالیت‌های خود در خلیج فارس افزود و شعباتی در بصره و بندرعباس دائر نمود و سرانجام مرکز فعالیت خود را به بحرین انتقال داد. در سال ۱۹۰۶ نخستین خط کشتیرانی بین خلیج فارس و بندر هامبورگ در آلمان شروع به کار کرد، ولی انگلیسیها با توسعه فعالیت‌های بازرگانی از یک طرف و اعمال فشار سیاسی از طرف دیگر مانع توسعه ارتباط آلمانی‌ها با کشورهای ساحلی خلیج فارس شدند و با شروع جنگ جهانی اول به کلی از ادامه کار این شرکت جلوگیری به عمل آوردند.

اتحاد آلمان و عثمانی در جنگ جهانی اول بزرگترین خطری بود که سیاست انگلیس را در خلیج فارس تهدید می کرد، ولی با شکست عثمانی ها و آلمانی ها در این جنگ و متلاشی شدن امپراطوری عثمانی آخرین مانعی که در راه سلطه انگلیس بر خلیج فارس وجود داشت از میان رفت. انگلیسیها که در سال ۱۹۰۷ قرارداد در باره تقسیم ایران به مناطق نفوذ با روسیه امضا کرده و سواحل جنوبی ایران را منطقه نفوذ خود بشمار آورده بودند در جریان جنگ اول جهانی کلیه بنادر ایران را در خلیج فارس و دریای عمان به تصرف خود درآوردند، البته عملیات آنها برای اشغال و کنترل بنادر جنوب ایران، بخصوص در بوشهر و تنگستان با مقاومت شدید و دلیرانه ای از طرف مردم و عشایر ایران رو برو شد، ولی سرانجام انگلیسیها توانستند بر تمام بنادر ایران در خلیج فارس مسلط شوند و با تشکیل یک نیروی نظامی به نام «پلیس جنوب» کنترل ایالات جنوبی ایران را نیز به دست خود بگیرند.

بندر بصره و متصرفات عثمانی در سواحل خلیج فارس نیز در مراحل اولیه جنگ جهانی اول به تصرف انگلیسیها درآمد: بندر بصره از طریق خشکی و دریا مورد حمله قرار گرفت و روز ۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ (اول آذر ۱۲۹۳ شمسی) به تصرف نیروهای انگلیس درآمد. یک ستون دیگر از قوای انگلیس برای عقب راندن نیروهای عثمانی که وارد خوزستان شده بودند به اهواز اعزام شدند، ولی قوای عثمانی که تعداد آنها قریب دوازده هزار نفر بود بدون مقاومت زیادی عقب نشینی کردند و ضمن عقب نشینی لوله های نفتی را منفجر نمودند.

در تمام مدت جنگ جهانی اول که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به طول انجامید و تا سه سال بعد از خاتمه این جنگ خلیج فارس جولانگاه اختصاصی ناوگان جنگی و تجارتی انگلیس بود، ولی با باز شدن پای قدرت های دیگر خارجی در این منطقه در فاصله جنگ اول و دوم جهانی، انگلیسیها به فکر ایجاد وضع سیاسی ثابتی در کشورهای ساحلی خلیج فارس افتادند. با وجود این کلیه کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس تا قبل از جنگ جهانی دوم مستعمره یا تحت الحمايه انگلستان بودند و مقدمات استقلال ظاهری آنها بعد از پایان جنگ دوم جهانی فراهم گردید.

عمان و گذشته آن

بررسی اوضاع ساحل نشینان خلیج فارس را از رأس آن در سواحل جنوب

خلیج فارس، که بخشی از سلطنت نشین عمان را تشکیل می‌دهد آغاز می‌کنیم. سلطنت نشین عمان^۲ نام فعلی سرزمینی است که در گذشته قسمتی از آن را به نام مسقط و قسمت دیگر را به نام عمان می‌خواندند. بین امامان عمان که انتخابی بودند و فرمانروایان مسقط که خود را سلطان می‌خواندند از قرن هجدهم به این طرف اختلافاتی وجود داشته و این اختلافات و زد و خوردها تا اواسط قرن بیستم نیز ادامه یافته است، ولی با دخالت و پا در میانی انگلیسیها که می‌خواستند عمان و مسقط را به صورت کشور واحدی درآورند این اختلافات حل شده و سلطنت در خاندان بوسیمد موروثی گردیده است.

سلطنت نشین عمان وسیع‌ترین کشور ساحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان است که از موقعیت استراتژیکی مهم و حساسی برخوردار می‌باشد. قسمت شمالی این کشور که رأس شبه جزیره «مسندام» و رأس الجبال را شامل می‌شود در آنسوی تنگه هرمز و تقریباً در مقابل جزیره ایرانی لارک قرار گرفته و دارای چند جزیره است که به جزایر سلامه (السلامه و بناتها) شهرت دارد. سلطنت نشین عمان در این قسمت با «رأس الخیمه» و «فجیره» از امارات متحده عربی همسایه است.

قسمت جنوبی عمان به طول هزار و پانصد کیلومتر در سواحل شرقی و جنوب شرقی شبه جزیره عربستان امتداد یافته و تا عدن (واقع در یمن جنوبی) پیش می‌رود. عمق خاک عمان از ساحل دریای عمان و دریای عرب تا داخل شبه جزیره عربستان دویست تا سیصد کیلومتر است و چون حدود مرزی آن با صحرای مرکزی عربستان (ربع الخالی) کاملاً مشخص نشده است در بعضی منابع وسعت این کشور را ۹۰،۰۰۰ میل مربع (در حدود دویست و سی هزار کیلومتر مربع) و در منابع دیگر تا ۱۲۰،۰۰۰ میل مربع (بیش از سیصد هزار کیلومتر مربع) نوشته‌اند. جمعیت عمان طبق آخرین سرشماری‌ها از یک میلیون نفر تجاوز کرده است.

اهمیت استراتژیکی عمان، علاوه بر شبه جزیره مسندام و کرانه‌های جنوبی تنگه هرمز، موقعیت این کشور در غرب اقیانوس هند است. علاوه بر بنادر مسقط و مطرح که کشتی‌های بزرگ اقیانوس پیما می‌توانند در آنها لنگر بیندازند، در طول سواحل عمان چند جزیره با موقعیت استراتژیک حساس وجود دارند که مهمترین آنها جزیره بزرگ

«مصیره» و جزایر «کوریا» و «موریا» است. جزیره مصیره که در حدود ۶۵ کیلومتر طول و ده تا پانزده کیلومتر عرض دارد مهمترین پایگاه دریائی و هوائی انگلستان در غرب اقیانوس هند بشمار می آید.

مسقط در آغاز تسلط استعماری پرتغال بر خلیج فارس در اوائل قرن شانزدهم، همزمان با تجاوز پرتغالی‌ها به جزیره هرمز مورد حمله قرار گرفت. اهالی مسقط که در آن زمان بندر آبادی بود در برابر متجاوزین پرتغالی مقاومت کردند، ولی آتش توپخانه پرتغالی‌ها آنها را وادار به تسلیم نمود. پرتغالی‌ها بعد از تصرف مسقط به تلافی مقاومت آنها شهر را آتش زدند و زنان و مردان شهر را به اسارت گرفتند و گوش و بینی مدافعین شهر را بریدند تا عبرت سایرین بشود!

مسقط که قبل از تسلط پرتغالی‌ها خراجگزار امیر هرمز بود، سی سال پس از بیرون راندن پرتغالی‌ها از هرمز از چنگ پرتغالی‌ها بدر آمد و از آن به بعد فرمانروایان مسقط و عمان برای مبارزه با مهاجمین خارجی گاهی خود را تحت حمایت ایران و گاه تحت حمایت انگلستان قرار می دادند. چنانکه در فصل پیش اشاره شد در زمان سلطنت نادرشاه افشار سیف‌ابن سلطان ثانی امام مسقط برای جنگ با رقیب خود بلعرب‌ابن حمیر از نادرشاه درخواست کمک کرد و قوای ایران پس از شکست نیروهای بلعرب‌ابن حمیر در قلاع مسقط و عمان مستقر شدند. نیروهای ایران دوبار دیگر، در ژانویه ۱۷۳۸ و بهار سال ۱۷۴۲ میلادی وارد مسقط و عمان شدند و در عملیات سال ۱۷۴۲ بخش مهمی از سرزمین کنونی سلطنت‌نشین عمان را به تصرف خود در آوردند. ولی محمدتقی‌خان بیگلربیگی فارس که فرماندهی قوای ایران را به عهده داشت از این فتح مغرور شد و با تسلط بر سواحل جنوبی ایران و ایالت فارس دعوی استقلال کرد. نادرشاه قیام محمدتقی‌خان را سرکوب کرد، ولی با کشته شدن نادرشاه و آغاز کشمکش‌های داخلی در ایران مسقط و عمان هم از دست ایران خارج شد.

امامان مسقط و عمان از اواخر قرن هجدهم تحت حمایت انگلیسیها قرار گرفتند و دست‌اندازی به بنادر و سواحل جنوبی ایران را آغاز کردند، به طوری که در آغاز سلطنت آقامحمدخان قاجار بندرعباس و بندرجاسک و چابهار و گواتر و همچنین جزایر هرمز و قشم تحت اشغال قوای سید سلطان‌ابن احمد امام مسقط و عمان بود و همانطور که در فصل پیش اشاره شد بعد از به قدرت رسیدن آقامحمدخان، سیدسلطان‌ابن احمد که از جانب او احساس خطر می کرد به وسیله والی فارس از آقامحمدخان تقاضا کرد بنادر

جنوب و جزایر هرمز و قشم به او اجاره داده شود. آقامحمدخان هم این پیشنهاد را پذیرفت و بندرعباس و جزیره هرمز و قشم را به مدت ۷۵ سال در مقابل سالی شش هزار تومان به سیدسلطان و اولاد او واگذار نمود.

انگلیسیها از آغاز قرن نوزدهم نفوذ خود را در مسقط و عمان تثبیت کردند و سرجان مالکوم اولین فرستاده رسمی انگلیس به ایران در سر راه نخستین مأموریتش به ایران ابتدا به مسقط رفت و یک جراح انگلیسی را که همراه داشت به عنوان نماینده سیاسی انگلیس در مسقط برقرار نمود. در زمان حکومت سیدسلطان قلمرو حکومت مسقط و عمان تا سواحل شرقی آفریقا و رنگبار نیز توسعه یافت. سیدسلطان حتی به بحرین هم دست انداخت، ولی نتوانست آنرا در تصرف خود نگاه دارد. سیدسلطان در راه بازگشت از بحرین در بندرلنگه توقف کرد، ولی در این بندر به قتل رسید و در همانجا مدفون گردید.

در زمان حکومت سیدسعید فرزند سیدسلطان، طهماسب میرزا فرمانفرمای فارس بندرعباس را از دست عمال حکومت مسقط و عمان به درآورد و سیدسعید هم مانند پدر برای حل قضیه به سیاست متوسل شد. او با فرستادن نماینده‌ای به تهران و تقدیم پیش کش‌هایی به میرزا آقاخان نوری صدراعظم، درخواست کرد بندرعباس به مبلغ بیشتری به اجاره او واگذار شود. این تقاضا مورد قبول قرار گرفت و به موجب فرمانی که صادر شد بندرعباس به مدت بیست سال به سید و اولاد او واگذار و قرار شد امام مسقط و عمان سالانه مبلغ دوازده هزار تومان به دولت ایران و چهار هزار تومان به عنوان حق العمل به صدراعظم و فرمانفرمای فارس و حکومت بوشهر بپردازد.

با مرگ سیدسعید در سال ۱۸۵۶ دوران سقوط و تنزل قدرت مسقط و عمان آغاز می‌شود. نخست متصرفات مسقط در عمان در شرق آفریقا از حکومت منتزع و تحت حکومت سلطان مجید یکی از دو پسر سیدسعید قرار گرفت و سپس امام عمان به کمک وهابی‌های عربستان برضد سلطان ثواینی^۲ امام مسقط قیام کرد. امام مسقط از انگلیسیها درخواست کمک کرد و قوای انگلیس در سال ۱۸۶۴ برای سرکوبی شورش امام عمان وارد مسقط شدند. سلطان ثواینی در این مبارزه به کمک انگلیسیها پیروز شد، ولی اختلاف و رقابت بین امامان مسقط و عمان تا اواسط قرن بیستم ادامه یافت. اهالی

عمان که از خوارج و فرقه «اباضی» هستند معتقد به امام انتخابی بوده و سلطنت موروثی امامان مسقط را قبول نداشتند، ولی در سال ۱۹۲۰ به دنبال قیام دیگری از طرف امام عمان بر ضد امام مسقط، که به شکست و کشته شدن امام عمان انجامید قراردادی بین امام مسقط و پیشوای جدید عمانی‌ها «عبدالله ابن محمد الخلیلی» به امضا رسید که به موجب آن پیشوای مذهبی عمان حکومت امام مسقط را به رسمیت شناخت. ولی در سال ۱۹۵۴ پس از انتخاب امام غالب ابن علی به رهبری مذهبی عمان اختلاف بر سر حکومت موروثی یا انتخابی در مسقط و عمان از سر گرفته شد و امام غالب با استفاده از اختلافات عربستان با امام مسقط و عمان و مخالفت رژیم جدید مصر با حکومت‌های ارتجاعی در منطقه به مبارزه با حکومت مسقط برخاست. امام غالب دفتری در قاهره تأسیس کرد و تقاضای عضویت در جامعه عرب و سازمان ملل متحد را نمود، ولی تلاش‌های او با پشتیبانی جدی انگلیسی‌ها از امام مسقط و عمان عقیم ماند و به کمک انگلیسی‌ها نیروهای سلطان سعید ابن تیمور بر سرتاسر سلطنت نشین فعلی عمان مسلط شدند.

سعید ابن تیمور که مدت ۳۸ سال (از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۷۰) بر عمان حکومت کرد یکی از مرتجع‌ترین و مستبدترین سلاطین عرب بود. او با اینکه در انگلستان تحصیل کرده بود افکار قرون وسطائی داشت و با هرگونه آثار ترقی و تمدن مخالفت می‌کرد. در باره رژیم وحشتناکی که سعید ابن تیمور در نیمه دوم قرن بیستم بر مردم کشورش تحمیل کرده بود «لئونارد موزلی»^۴ نویسنده کتاب «بازی قدرت»^۵ چنین می‌نویسد:

هنگام شب دروازه‌های مسقط مانند شهرهای دوران قرون وسطی بسته می‌شد و با فراوسیدن تاریکی هیچکس حق عبور و مرور در شهر را نداشت. افراد معدودی هم که حق عبور داشتند می‌بایست فانوسی همراه داشته باشند و در صورت اخطار گزیده‌ها آنها را به صورت خود بگیرند. هیچ زنی حق نداشت بدون شوهر در شهر رفت و آمد کند و پوشیدن تمام صورت و بدن او الزامی بود. برای کمترین تخلفی مجازات‌های سنگین از شلاق و بریدن اعضای بدن گرفته تا حبس‌های طولی‌المدت و اعدام اعمال می‌گردید.

اما بزرگترین جنایت سلطان نسبت به مردم کشورش عدم توجه به بهداشت و

تعلیم و تربیت آنان بود. بیماری‌های ساده‌ای که معالجه آنها با دارو در کشورهای دیگر امکان‌پذیر بود هر سال هزاران نفر از مردم را می‌کشت و در تمام کشور بیش از یک بیمارستان که آنهم به وسیله میسیونرهای آمریکائی اداره می‌شد (و چون خرجی برای سلطان نداشت اجازه تأسیس آنرا داده بود) هیچ مطب و درمانگاهی وجود نداشت. برای تأسیس مدارس و تعلیم و تربیت کودکان بودجه‌ای منظور نشده بود و وقتی که انگلیسیها طرحی برای ساختمان مدارس به سلطان پیشنهاد کردند با عصبانیت آنرا رد کرد و گفت «شما بخاطر همین کارها هندوستان را از دست دادید. سواد چشم و گوش مردم را باز می‌کند!»^۶

«موزلی» سپس داستان کشف نفت را در عمان شرح داده و می‌نویسد سلطان سعیدابن تیمور در اواخر سلطنت خود سالانه هفتاد و پنج میلیون دلار در آمد نفتی داشت، ولی حاضر نبود عשרی از آن را در راه رفاه و پیشرفت کشورش خرج کند، تا اینکه انگلیسیها از دست او به تنگ آمدند و پرنس قابوس پسر سلطان را که در دانشکده نظامی «ساندهورست»^۷ انگلیس تحصیل کرده بود برای جانشینی وی در نظر گرفتند. سعیدابن تیمور که از توجه انگلیسیها به پسرش بیمناک شده بود او را در قصر خود زندانی کرد، ولی «سرویلیام لوس»^۸ فرستاده ویژه بریتانیا به خلیج فارس تصمیم خود را گرفته بود. ژنرال «گراهام»^۹ فرمانده قوای انگلیس در عمان مأمور اجرای این طرح شد و نقشه کودتا علیه سعیدابن تیمور، در اوائل تابستان سال ۱۹۷۰ که سلطان به قصر تابستانی خود در «سلا»^{۱۰} رفته بود به‌مورد اجرا گذاشته شد. داستان این کودتا در نیمه دوم قرن بیستم، خود بی شباهت به داستان‌های هزار و یکشب نیست. سلطان، عصر روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۰ در یکی از سالن‌های قصر خود که مشرف به دریا بود به یک پالان شتر زینتی تکیه داده و روی فرش چمباتمه زده بود که ناگهان:

در بزرگ سالن با یک ضربه گشوده شد و هفت مرد مسلح وارد سالن شدند. سلطان در نگاه اول مرد جوانی را که پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد شناخت. او «برایخ»^{۱۱} پسر حاکم سلا، دوست قدیمی و مورد اعتماد سلطان بود. سلطان با لحنی خشمگین او را مخاطب قرار داده و گفت چرا بدون اجازه وارد شده است؟

6. Power Play. Leonard Mosley. PP. 196 - 197. 7. Sandhurst

8. Sir William Luce 9. Graham 10. Braikh

برایخ گفت جلاله (اعلیحضرتا) ما قصد آسیب رساندن به شما را نداریم و دستور داریم که شما را با احترام از اینجا ببریم. سلطان گفت چه کسی این دستور را به شما داده است. برایخ گفت، مجاز نیستیم به این سؤال شما پاسخ بدهیم و اگر بدون مقاومت همراه ما بیایید هیچ آسیبی به شما نخواهد رسید.

سلطان که قصد نداشت به آسانی تسلیم شود با یک حرکت ناگهانی ششلولی را که در زیر پلان شتر پنهان کرده بود بیرون کشید و به طرف برایخ شلیک کرد، ولی تیر به یکی از افراد او خورد. در این موقع دو غلام سیاه عظیم الجثه با صدای شلیک گلوله وارد سالن شدند و با شمشیرهای برهنه به طرف برایخ و افراد او حمله بردند. سلطان در حین زد و خورد از سالن گریخت و برایخ و چهار نفر همراهانش که از دست غلامان سیاه جان به سلامت برده بودند در راهروهای پیچ در پیچ قصر به دنبال سلطان می‌دویدند و بسوی هر سایه‌ای شلیک می‌کردند. یکی از تیرها به سلطان اصابت کرد و سعیدابن تیمور در حالیکه ریش سفید انبوهش غرقه در خون بود گرفتار شد. زخم سطحی بود و پس از بانسمان آن به وسیله پزشک پایگاه نیروی هوایی انگلیس در مصریه، سعیدابن تیمور «قانع شد» که باید به نفع پسرش از سلطنت عمان استعفا بدهد. تنها شرط سلطان برای استعفا تأمین جانی و مالی او از طرف ژنرال انگلیسی بود. ژنرال گراهام که در آن موقع «تصادفاً» در سلاله بود شخصاً سلامت و تأمین مالی او را در لندن تضمین کرد و سعیدابن تیمور فردای همان روز با یک هواپیمای نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا عازم انگلستان شد.^{۱۱۰۰۰}

سلطان قابوس ابن سعید در آغاز سلطنتش با قیام مسلحانه‌ای در جنوب کشورش (ایالت ظفار که مادر قابوس از اهالی آنجا بود) روبرو شد. این قیام که از طرف حکومت مارکسیست بمن جنوبی تقویت می‌شد و چین و شوروی هم به رقابت با یکدیگر از آن حمایت می‌کردند موقعیت سلطان قابوس را به خطر انداخت و انگلیسیها که حاضر نبودند برای سرکوبی این شورش متحمل هزینه‌ای بشوند به سلطان قابوس توصیه کردند برای مبارزه با شورشیان ظفار از شاه ایران کمک بخواهد. در تهران هم توصیه‌های مشابهی به شاه شد و در نتیجه ایران بار سنگین هزینه جنگ ظفار را که تا سال ۱۹۷۵ به طول انجامید به دوش کشید.

بعد از همکاری ایران در سرکوبی شورش ظفار روابط نزدیکی بین ایران و عمان برقرار شد. سلطان قابوس بعد از سقوط شاه در سال ۱۹۷۹ نیز در صدد حفظ روابط

دوستانه با ایران برآمد، و در سیاست خارجی ضمن وابستگی به انگلستان با کشورهای کمونیست، از جمله شوروی رابطه برقرار کرد. سلطان قابوس در داخل کشورش نیز یک سیاست «آشتی ملی» در پیش گرفت و حتی جنگجویان سابق ظفار را به همکاری فراخواند.

سلطان قابوس، بر خلاف پدرش که حاضر نبود درصد ناچیزی از درآمد نفتی کشورش را صرف عمران و آبادی و برنامه‌های رفاهی بکند، قسمت اعظم درآمد نفت عمان را در امور رفاهی و عمرانی به کار انداخته و تنها در زمینه بهداشت و درمان بیش از صد بیمارستان و کلینیک و مراکز درمانی در نقاط مختلف عمان ساخته است. تعداد با سوادان از کمتر از دو درصد در زمان سلطنت سلطان سابق به بیش از بیست درصد رسیده و تعلیمات ابتدائی رایگان و اجباری است. بخش مهمی از بودجه عمرانی کشور صرف ساختن جاده‌ها می‌شود و با احداث خیابانها و بناهای جدید در شهرهای بزرگ مانند مسقط و مطرح منظره قرون وسطائی این شهر را در زمان سلطنت سعیدابن تیمور بکلی تغییر کرده است. با وجود این قریب سی درصد درآمد نفتی عمان صرف امور نظامی می‌شود که بخش اعظم آن به توسعه نیروی دریائی این کشور اختصاص داده شده است.

از ساحل دزدان دریائی تا امارات متحده عربی

از مرزهای عمان در شبه جزیره «مسندام» تا جنوب شبه جزیره قطر در میانه ساحل جنوبی خلیج فارس، پنج شیخ نشین کوچک رأس الخیمه، الملقوین، عجمان، شارجه و دوبی با امارت بزرگ ابوظبى در طول قریب هشتصد کیلومتر از سواحل جنوبی خلیج فارس گسترده شده‌اند که به انضمام امارت کوچک دیگرى در ساحل غربی دریای عمان به نام «فجیره» امارات متحده عربی^{۱۲} را تشکیل می‌دهند. این کشور که در دوم دسامبر سال ۱۹۷۱ (یازدهم آذر سال ۱۳۵۰ شمسی) از اتحاد هفت شیخ نشین بوجود آمده قبل از آن «شیخ نشین‌های متوالحه»^{۱۳} نام داشته، ولی تا اوائل قرن نوزدهم تمام این منطقه را «ساحل دزدان دریائی»^{۱۴} می‌نامیدند.

12. United Arab Emirates

13. Trucial Shaikhdoms (Trucal Coast)

14. Pirate Coast

وجه تسمیه سواحل کنونی امارات متحده عربی به «ساحل دزدان دریائی» کثرت دزدی دریائی در طول این سواحل طی قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم بود. دزدان دریائی که «جواسم» قوی‌ترین و خطرناک‌ترین آنها بودند در اوائل قرن نوزدهم به قدری قدرت یافتند که امنیت کشتیرانی را در خلیج فارس در معرض خطر جدی قرار دادند. مراکز عمده فعالیت آنها جلفار (رأس الخیمه) و شارجه بود، ولی گروههای دیگری از دزدان دریائی در طول سواحل کنونی دوبی و ابوظبی به کشتی‌های تجارتی که در این مسیر حرکت می‌کردند دستبرد می‌زدند. دزدان دریائی صدها کشتی بزرگ و کوچک در اختیار داشتند که بعضی از آنها را به غنیمت گرفته بودند. تعداد دزدان دریائی که با این کشتی‌ها به سفاین تجارتی دستبرد می‌زدند در منابع مختلف تا بیست هزار نفر تخمین زده شده و «جان مارلو» محقق انگلیسی می‌نویسد بعضی از اجداد شیوخ فعلی امارات جنوبی خلیج فارس، مانند «سلطان ابن صفر» شیخ شارجه خود رهبری عملیات راهزنی دریائی را بعهده داشته‌اند.^{۱۵}

در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم دزدان دریائی که چند کشتی توپدار هم در اختیار داشتند به سواحل و جزایر شمالی خلیج فارس نیز تجاوز کرده و جزیره قشم و بندرلنگه را به تصرف خود در آوردند. با تسلط دزدان دریائی بر دو سوی خلیج فارس در نزدیکی تنگه هرمز دیگر هیچ کشتی تجارتی در این آبراه تأمین نداشت، تا اینکه ناوگان جنگی انگلیس در سال ۱۸۰۷ نخست جزیره قشم را از چنگ دزدان دریائی بدر آورد و سپس در سال ۱۸۰۹ با افرادی که از طرف امام مسقط در اختیار انگلیسیها گذاشته شده بود به بندرلنگه در سواحل شمالی و رأس الخیمه در ساحل جنوبی خلیج فارس حمله برده و کشتی‌ها و استحکامات راهزنان دریائی را منهدم ساختند. اما این عملیات فقط دو سال از فعالیت راهزنان دریاکاست و از سال ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۶ عملیات دزدان دریائی اوج تازه‌ای یافت. در سال ۱۸۱۶ ناوگان جنگی انگلیس دست به عملیات وسیع و پر دامنه‌ای در طول سواحل جنوبی خلیج فارس زد و علاوه بر رأس الخیمه که برای دومین بار ویران شد شارجه و مراکز دیگر فعالیت دزدان دریائی نیز مورد حمله قرار گرفت. انگلیسیها این بار به عملیات نظامی علیه راهزنان دریائی اکتفا نکردند، بلکه با شیوخ و فرمانروایان ساحلی نیز به مذاکره نشستند و در سال ۱۸۲۰

قراردادهای «متصلحه» ای با آنها امضا کردند که نام «شیخ نشین های متصلحه» یا «ساحل متصلحه» ناشی از آنست.

بعد از امضای قراردادهای سال ۱۹۲۰ ناوگان جنگی انگلیس یک پایگاه دائمی در رأس الخیمه و پایگاه دیگری در جزیره قشم بوجود آورد و از تجدید فعالیت دزدان دریائی جلوگیری کرد. با وجود این کشمکش بین خود شیخ نشین ها و عملیات راهزنی دریائی در سطح محدودتری ادامه داشت و به موازات راهزنی دریائی، شکار بردگان و کنیزان سیاه در سواحل شرقی آفریقا و فروش آنها به کشورهای ساحلی خلیج فارس نیز رواج یافت که انگلیسیها با انعقاد قراردادهای دیگری با شیخ نشین ها از ادامه آن جلوگیری کردند. در سال ۱۸۵۳ قرارداد جامع تری بین دولت انگلیس و شیخ نشین های ساحل متصلحه منعقد شد که به موجب آن سرزمین هایی که امروز امارات متحده عربی را تشکیل می دهند رسماً تحت الحمايه انگلیس شناخته شدند.

مدت ۹۹ سال از ۱۸۵۳ تا ۱۹۵۲ انگلستان مستقیماً بر اداره امور هر یک از هفت شیخ نشین ساحل متصلحه سرپرستی و نظارت می کرد تا اینکه تصمیم گرفت یک نوع همکاری و همبستگی بین آنها ایجاد نماید و شیخ نشین ها را در اداره امور خودشان مشارکت دهد. «شورای متصلحه»^{۱۶} در سال ۱۹۵۲ با شرکت فرمانروایان هفت شیخ نشین بوجود آمد و همکاری شیوخ در این شورا مقدمه تشکیل امارات متحده عربی در سال ۱۹۷۱ بود. در این مدت انگلیسیها یک نیروی نظامی برای امارات عضو شورای متصلحه بوجود آوردند و واحه «بوریمی»^{۱۷} را که مورد اختلاف عربستان سعودی و ابوظبی بود از عربستان سعودی پس گرفتند. اقتصاد شیخ نشین های عضو شورای متصلحه نیز با کشف نفت در این امارات رونق یافت که در فصل مربوط به نفت و خلیج فارس جداگانه به آن اشاره خواهیم کرد.

دولت انگلیس همزمان با کاهش تعهدات نظامی خود در شرق سوئز و منطقه خلیج فارس تصمیم گرفت امارات عضو شورای متصلحه را به کشور واحدی تبدیل کند. انگلیسیها ابتدا در نظر داشتند بحرین و قطر را نیز در طرح تشکیل امارات متحده عربی بگنجانند و کشور بزرگی در سواحل جنوبی خلیج فارس بوجود آوردند، ولی مسئله ریاست و زعامت این کشور بین شیوخ بحرین و قطر و ابوظبی حل نشد و دولت انگلیس سرانجام تصمیم گرفت به تشکیل امارات متحده عربی از هفت شیخ نشین عضو

16. Trucial Council

17. Buraimi

شورای متصالحه اکتفا کند. مسئله رهبری کشور جدید نیز از پیش حل شده بود، زیرا شیخ ابوظبی که بزرگترین و ثروتمندترین کشورهای امارات متحده بود طبعاً ریاست کشور را به عهده می گرفت و نیابت ریاست نیز حق طبیعی شیخ دویی بود.

امارات متحده عربی هنگام تشکیل آن در سال ۱۹۷۱ با هشتاد و پنج هزار کیلومتر مربع مساحت کمی بیش از ۲۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشت و کل جمعیت بزرگترین امارت آن ابوظبی از شصت هزار نفر تجاوز نمی کرد. ولی پس از گذشت بیست سال از تشکیل این کشور، طبق آخرین سرشماری که در سال ۱۹۸۶ صورت گرفته است جمعیت امارات متحده عربی بیش از هشت برابر شده و از مرز ۱،۶۰۰،۰۰۰ نفر گذشته است. رشد جمعیت ابوظبی که بزرگترین و ثروتمندترین امارت از امارات متحده می باشد بیش از ده برابر بوده و به ۶۷۰،۰۰۰ نفر رسیده است. بدیهی است که این افزایش جمعیت بر اثر زاد و ولد بوجود نیامده و بخش اعظم آن را مهاجرینی که در جستجوی کار و ثروت به این کشور هجوم آورده اند تشکیل می دهند. رئیس کشور امارات متحده عربی از آغاز تشکیل آن شیخ زاید ابن سلطان آل نهیان فرمانروای ابوظبی است. نخست وزیر شیخ رشید فرمانروای دویی است و اعضای کابینه از هفت امارت عضو اتحادیه انتخاب شده اند. یک شورای چهل نفری که در حکم پارلمان کشور است و اعضای آن از طرف شیوخ هفت امارت تعیین می شوند بر امور کشور نظارت می کند، ولی اتخاذ تصمیم نهائی در مسائل مهم سیاسی و اقتصادی با شورای شیوخ امارات هفتگانه است که بر حسب ضرورت تشکیل جلسه می دهند. امارات هفتگانه به ترتیب زیر از این قرارند:

۱ - ابوظبی: بزرگترین امارت از امارات هفتگانه است که با ۶۸،۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت چهار پنجم کل امارات متحده عربی را تشکیل می دهد. ششصد و هفتاد هزار نفر از جمعیت ۱،۶۰۰،۰۰۰ نفری امارات متحده نیز در ابوظبی زندگی می کنند. ابوظبی که در سال ۱۹۷۹ روزانه یک میلیون و پانصد هزار بشکه نفت تولید می کرد اکنون روزانه هفتصد تا هشتصد هزار بشکه تولید می کند و با وجود کاهش بهای نفت در سالهای اخیر هنوز از نظر درآمد سرانه در رأس کشورهای ثروتمند جهان قرار دارد. اهالی ابوظبی عموماً تابع اسلام هستند و مذهب اکثریت آنان سنی مالکی است، ولی یک اقلیت نیرومند شیعه و همچنین عده کثیری ایرانی و هندی و پاکستانی نیز در این کشور زندگی می کنند. حاکم ابوظبی شیخ زاید ابن سلطان آل نهیان

دوازدهمین عضو خانواده شیخ شخبوط ابن ذیاب است که از اواخر قرن هجدهم، یعنی قریب دویست سال است بر ابوظبی حکومت می‌کنند. شیخ زاید در سال ۱۹۶۶ به جای برادرش شیخ شخبوط به حکومت رسید و از سال ۱۹۷۱ به این طرف علاوه بر حکومت ابوظبی ریاست کشور امارت متحده عربی را نیز به عهده دارد.

ابوظبی از مشرق با امارات دوبی و شارجه و کشور عمان هم‌مرز است و در جنوب و مغرب با عربستان سعودی و قطر مرز مشترک دارد. ابوظبی علاوه بر ساحل طولانی در خلیج فارس دارای جزایر متعددی در طول کرانه جنوبی خلیج فارس است.

۲ - دوبی: این امارت با ۳۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت بیش از ۴۲۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارد و تراکم جمعیت این سرزمین بیش از کلیه کشورهای ساحلی خلیج فارس است. دوبی در بدو تاسیس امارات متحده عربی در حدود شصت هزار نفر جمعیت داشت که در طی پانزده سال جمعیت آن هفت برابر شده است. دوبی پایتخت این امارت از زیباترین و پیشرفته‌ترین شهرهای جهان بشمار می‌آید و اکثریت جمعیت آنرا مهاجرین خارجی از جمله ایرانیان تشکیل می‌دهند.

استخراج نفت در دوبی از سال ۱۹۷۰ و قبل از تشکیل امارات متحده عربی آغاز شده است. تولید نفت دوبی در سال ۱۹۷۹ به نقطه اوج خود رسید. ولی در حال حاضر به علت وضع بازار جهانی نفت، کاهش یافته و به‌روزانه سیصد تا ۳۵۰ هزار بشکه رسیده است.

شیخ راشد ابن سعید المکتوم حاکم فعلی دوبی از اعقاب خاندانی است که از یکصد و پنجاه سال پیش بر این شیخ‌نشین حکومت می‌کنند.

دوبی به خط مستقیم تقریباً در مقابل بندرلنگه در آنسوی خلیج فارس قرار گرفته و طول ساحل آن در حدود هفتاد کیلومتر است. دوبی از شرق به امارت شارجه و از جنوب و مغرب به ابوظبی متصل می‌گردد.

۳ - شارجه: امارت شارجه در شرق دوبی قرار گرفته و در حدود ۲۶۰۰ کیلومتر مربع مساحت و طبق آخرین سرشماری ۲۶۹،۰۰۰ نفر جمعیت دارد که به نسبت جمعیت آن در آغاز تشکیل امارات متحده عربی هشت برابر شده است. بیست و هفت قبیله و عشیره عرب در شارجه زندگی می‌کنند که بزرگترین آنها «جواسم» هستند. حکام شارجه که از این قبیله هستند از اوائل قرن هجدهم بر این شیخ‌نشین حکومت می‌کنند.

شارجه در میان امارات متحده عربی دارای یک موقعیت استثنائی است، زیرا بخشی از آن در سواحل جنوبی خلیج فارس و بخشی در کرانه‌های غربی دریای عمان قرار گرفته و مناطق «دبا» و «کلبا» و «خورفکان» را شامل می‌شود. شیخ شارجه بر جزیره ابوموسی نیز که دارای موقعیت استراتژیک حساسی در دهانه خلیج فارس است ادعای حاکمیت داشت. ولی دولت ایران هم که تا سال ۱۸۸۷ این جزیره را در اختیار داشت مدعی مالکیت آن بود. «لئونارد - موزلی» در کتاب «بازی قدرت» که قبلاً به آن اشاره شد می‌نویسد که سرویلیام لوس نماینده سیاسی انگلیس در خاورمیانه قبل از پایان قرارداد تحت‌الحمایگی انگلیس با شیخ‌نشین‌های امارات متحده عربی این قضیه را بین شاه ایران و شیخ شارجه حل کرد و مقرر شد که ایران در صورت کشف نفت در ابوموسی و آبهای اطراف آن درآمد حاصله را با شارجه نصف کند و تا وقتی که نفت در این جزیره کشف نشده سالی یک میلیون و پانصد هزار لیره به‌شیخ شارجه بپردازد. این مبلغ در واقع باجی بود که شاه برای تصرف جزیره ابوموسی به‌شیخ شارجه می‌پرداخت، ولی هنگامی که نیروهای ایران روز سی‌ام نوامبر ۱۹۷۱ (نهم آذر ۱۳۵۰) جزیره ابوموسی را اشغال کردند این توافق محرمانه افشا نشد.^{۱۸}

۴ - عجمان: عجمان کوچکترین شیخ‌نشین از امارات متحده عربی است که مساحت آن کمتر از سیصد کیلومتر مربع است و جمعیت آن بر اساس سرشماری سال ۱۹۸۶ شصت و چهارهزار نفر می‌باشد. عجمان هنگام تشکیل امارات متحده عربی در حدود پنج‌هزار نفر جمعیت داشت که بیش از سه هزار نفرشان ایرانی بودند. علاوه بر خاک اصلی عجمان که در شمال شرقی شارجه قرار گرفته، دو ناحیه یکی به‌نام «منامه» در وسط شبه‌جزیره «مسندام» و دیگری به‌نام «مصفوط» در مرز شارجه و عمان نیز جزو قلمرو شیخ عجمان می‌باشد و در واقع ملک شخصی او بشمار می‌آید. عجمان از نظر منابع معدنی فقیر است، ولی چون نسبت به سایر امارات هوای معتدل‌تری دارد ییلاق ثروتمندان امارات همسایه بشمار می‌آید.

۵ - ام‌القوین: این امارت بین شارجه و رأس‌الخیمه واقع شده و در حدود هشتصد کیلومتر مربع مساحت دارد. ام‌القوین کم‌جمعیت‌ترین امارت از امارات متحده عربی است و به‌موجب سرشماری سال ۱۹۸۶ بیست و نه هزار نفر جمعیت دارد.

ام‌القوین هم منابع معدنی قابل توجهی ندارد و اکثر مردم آن با ماهیگیری زندگی می‌کنند.

۶ - رأس‌الخیمه: این امارت که بین ام‌القوین و عمان قرار گرفته شمالی‌ترین امارت از امارات متحده عربی است و به خط مستقیم درست در مقابل جزیره هنگام ایران قرار دارد. مساحت آن در حدود ۱۷۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن طبق آخرین قرار سرشماری ۱۱۶،۰۰۰ نفر است. خانواده حاکم بر رأس‌الخیمه با شیوخ شارجه خویشاوندی دارند و هر دو از قبیله «جواسم» هستند.

رأس‌الخیمه، چنانکه در تاریخچه تشکیل امارات متحده عربی اشاره شد در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم مرکز اصلی راهزنی دریائی در خلیج فارس بوده و دوبار از طرف ناوگان جنگی انگلیس منهدم شده است. در باره وجه تسمیه رأس‌الخیمه نیز دو روایت وجود دارد، یکی اینکه می‌گویند این منطقه مرکز خیمه‌ها و محل استقرار قوای اعزامی نادرشاه به مسقط و عمان بوده و دیگر اینکه نوشته‌اند در قرن هجدهم یکی از شیوخ عرب تعدادی خیمه در این ناحیه برپا کرد تا راهنمای دریانوردان باشد و نام رأس‌الخیمه از آن تاریخ به بعد بر روی این منطقه گذاشته شد.

شصت و پنج کیلومتر طول سواحل رأس‌الخیمه در خلیج فارس و جزایر الحمرا و ذعاب که در طول این ساحل وجود دارد از مراکز مهم صید و ماهیگیری جنوب خلیج فارس است که خاک مستعد برای کشاورزی و آب شیرین زیرزمینی دارد و میوه و محصولات کشاورزی خود را به سایر امارات صادر می‌نماید.

رأس‌الخیمه قبل از تشکیل امارات متحده عربی مدعی مالکیت جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک در مدخل خلیج فارس بود، ولی این جزایر نیز همزمان با اعاده حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی به مالکیت ایران درآمد. در باره اعاده حاکمیت ایران بر این جزایر مانند ابوموسی قبلاً توافق نشده بود، ولی حاکم رأس‌الخیمه وقتی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت تحت شرایطی به آن رضایت داد.^{۱۱}

۷ - فجیره: فجیره تنها امارت از امارات متحده عربی است که در ساحل دریای

۱۹ - «لئونارد موزلی» در کتاب «بازی قدرت» شرح مفصلی در باره چگونگی اعاده حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی و بازیه‌های پشت پرده انگلیس در این ماجرا دارد که چون اصل کتاب جداگانه منتشر شده است از تکرار آن خودداری شد.

عمان قرار دارد. مساحت این امارت ۱۱۷۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن طبق آخرین سرشماری ۵۴،۵۰۰ نفر است. فجیره از نظر منابع طبیعی و معدنی فقیر است ولی به علت موقعیت حساس استراتژیکی آن اهمیت دارد. فجیره سرزمین اصلی سلطنت نشین عمان را از قسمت شمالی آن در شبه جزیره مسندام جدا می کند و ارتباط شمال و جنوب عمان فقط از طریق دریاست.

عربستان و داستان تسلط آل سعود بر این سرزمین

بعد از ایران و امارات متحده عربی، عربستان دارای طولانی ترین ساحل با خلیج فارس است. البته تمام خطوط ساحلی عربستان در خلیج فارس در ناحیه «الحساء» واقع شده است که تا قبل از جنگ اول جهانی با بحرین امارت مستقلی را تشکیل می داده و مدتی نیز تحت حمایت امپراطوری عثمانی حکومت مستقلی داشته است. عربستان که در حدود دو ثلث شبه جزیره عربستان یا «جزیره العرب» را تشکیل می دهد ۲،۴۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت و در حدود یازده میلیون نفر جمعیت دارد. بیش از یک سوم خاک عربستان را بیابانهای بی آب و علفی تشکیل می دهد که بزرگترین آن «ربع الخالی» در حدود ششصد و چهل هزار کیلومتر مربع وسعت دارد و پای بشر به قسمت اعظم آن نرسیده است.

شبه جزیره عربستان که اعراب آنرا «جزیره العرب» می نامند فقط یکبار در طول تاریخ و آنهم بعد از ظهور اسلام حکومت واحدی داشته است. قبل از اسلام قبایل پراکنده ای در قسمت های مختلف این سرزمین حکومت می کردند، تا اینکه پس از فتح مکه از طرف مسلمانان تمام قبایل جزیره العرب به تدریج به اسلام گرویدند و مرکزیت اسلامی عربستان در زمان حکومت خلفای راشدین هم برجای ماند. در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس و انتقال مرکز حکومت اسلامی به شام و سپس بغداد، عربستان به وسیله حکامی که از طرف خلفای اموی و عباسی تعیین می شدند اداره می شد، تا اینکه پس از سقوط حکومت عباسیان قدرت حکام عربستان نیز رو به زوال نهاد و سلسله «شریف» های حجاز که از قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) اداره امور مکه و مدینه را در اختیار گرفتند در خارج از محدوده حجاز قدرتی نداشتند. در زمان حکومت ممالیک مصر و خلفای عثمانی بر عربستان هم این سرزمین وحدت خود را باز نیافت و

حکام حجاز و قسمت‌های دیگر جزیره‌العرب مستقلاً یا به‌نماینده‌گی ممالیک مصر و خلفای عثمانی بر قسمت‌های مختلف این سرزمین حکومت می‌کردند.

تاریخ معاصر عربستان که خاندان سعودی آنرا به‌نام خانواده خود «عربستان سعودی» نامیده‌اند از ظهور محمدابن‌عبدالوهاب در اواسط قرن شانزدهم میلادی آغاز می‌شود. محمدابن‌عبدالوهاب که مؤسس فرقه «وهابی» است در سال ۱۷۰۳ میلادی به دنیا آمده و بعد از تحصیل علوم دینی در مکه و مدینه به بصره و سپس بغداد و اصفهان رفت و در سال ۱۷۴۰ به عربستان بازگشت. حاصل سفر طولانی و «مطالعات و مکاشفات» عبدالوهاب یک رشته افکار و عقاید افراطی و رد تمام معتقدات و مقدسات فرق و مذاهب مختلف اسلام، از جمله ساختمان مقبره و زیارت قبور ائمه یا تزئین مساجد و اماکن متبرکه بود. عبدالوهاب را به‌مناسبت ترویج و تبلیغ این افکار از مکه و مدینه بیرون کردند. عبدالوهاب برای ترویج افکار خود به ریاض مرکز ولایت نجد رفت. ولی در آنجا هم نتوانست بماند و پس از رانده شدن از ریاض در سال ۱۷۴۹ میلادی، به دنبال پناهگاهی برای خود و اهل و عیالش می‌گشت که در دهکده‌ای به نام «الدیریه» که در واقع نخلستانی با هفتاد خانوار بود او را پناه دادند. سرپرست قبیله کوچکی که در الدیریه می‌زیستند مردی به نام محمدابن‌سعود بود. ابن‌سعود دختر عبدالوهاب را به‌زنی گرفت و به تدریج تحت تأثیر افکار و عقاید او قرار گرفت تا جایی که همه افراد قبیله کوچک خود را به پیروی از این افکار واداشت و از جوانان قبیله گروهی جنگجو برای ترویج این عقیده بوجود آورد.

محمدابن‌سعود در سال ۱۷۶۵ درگذشت، ولی عبدالوهاب هنوز موفق به ترویج عقاید خود جز در محدوده کوچکی از آبادیهای اطراف ریاض نشده بود. پسر محمدابن‌سعود، عبدالعزیز که مردی جاه‌طلب بود از عقاید متعصبانه‌ای که عبدالوهاب در میان پیروان خود بوجود آورده بود برای ارضای هوس‌های خود بهره گرفت و در سال ۱۷۷۳ ریاض پایتخت نجد را تصرف کرد. عبدالعزیز تا سال ۱۷۸۸ بر سرتاسر نجد مسلط شد و در سال ۱۷۹۰ الحساء را در ساحل خلیج فارس بر قلمرو حکومت خود افزود. عبدالوهاب در سال ۱۷۳۹ درگذشت، ولی افکار و عقاید او در بخش بزرگی از عربستان ریشه دوانیده بود.

در سال ۱۸۰۱ (۱۲۱۵ هجری) عبدالعزیز و سپاه وهابی او به بزرگترین جنایت خود دست زدند و شهر مقدس کربلا را مورد حمله قرار دادند. در باره اعمال وحشیانه

وهابی‌ها در این حمله و پیامدهای آن نویسنده فرانسوی «کلود - فویه» چنین می‌نویسد:

در آغاز قرن نوزدهم عبدالعزیز حملات خود را بسوی عراق و فرمانروایان آن‌ها که از طرف عثمانی‌ها منصوب شده و به‌قبایل مخالف وهابی‌ها کمک می‌کردند متوجه ساخت. مهمترین واقعه در جریان این عملیات حمله به کربلا بود که در سال ۱۸۰۱ صورت گرفت... قوای عبدالعزیز این شهر مقدس را با خاک یکسان کردند و مقبره حسین ابن علی نوه پیغمبر اسلام را که بسیاری از مسلمانان او را شهید راه اسلام می‌دانند منهدم ساختند. یکسال بعد وهابی‌ها مکه را هم به‌تصرف خود در آوردند، ولی در همین سال عبدالعزیز به انتقام حمله به کربلا به‌دست یکی از شیعیان به‌قتل رسید...۲۰

پس از قتل عبدالعزیز وهابی‌ها مکه را تخلیه کردند، ولی سعود ابن عبدالعزیز، پسر و جانشین عبدالعزیز راه پدر را ادامه داد و برای توسعه قلمرو حکومت خود دست به عملیات تازه‌ای بر ضد حجاز زد. مکه برای دومین بار در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۲۰ هجری) به‌دست وهابی‌ها افتاد. در سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۵ هجری) وهابی‌ها بر سرتاسر شبه جزیره عربستان به‌استثنای یمن و حضرموت مسلط شدند، ولی در همین سال محمد علی فرمانروای مصر از طرف خلیفه عثمانی مأمور سرکوبی وهابی‌ها شد و به حجاز لشکر کشی کرد. مدینه در سال ۱۸۱۳ و مکه در سال ۱۸۱۴ از وهابی‌ها پس گرفته شد و در همین سال سعود ابن عبدالعزیز درگذشت. پسر سعود، عبدالله ابن سعود حاضر شد از خلیفه عثمانی اطاعت کند، ولی در سال ۱۸۱۶ دوباره جنگ بین نیروهای عثمانی و وهابی‌ها از سر گرفته شد. در سال ۱۸۱۸ سراسر نجد و حجاز به‌تصرف نیروهای عثمانی درآمد. عبدالله ابن سعود را دستگیر و به‌استانبول بردند و بعد از آنکه به طرز خفت‌آوری پا برهنه در شهر گرداندند در میدان شهر گردن زدند. بیست و پنج سال بعد از گردن زدن عبدالله ابن سعود در استانبول، یکی از نوادگان او به نام فیصل ابن طرقي که سوگند وفاداری به خلیفه عثمانی خورده بود به حکومت نجد و الحساء رسید، و متعهد شد به قلمرو حکومت حجاز که از طرف عثمانی‌ها به شریف مکه واگذار شده بود تجاوز ننماید. اما بعد از مرگ او در سال ۱۸۶۷ بین دو پسرش عبدالله و سعود

اختلاف افتاد و در نتیجه حریف سومی به نام محمدابن رشید حکومت را به دست گرفت. در سال ۱۸۹۱ پسر سوم فیصل به نام عبدالرحمان برای به دست گرفتن قدرت قیام کرد، ولی از قوای محمدابن رشید شکست خورد و به اتفاق پسرش عبدالعزیز به کویت گریخت. ده سال بعد، در اواخر سپتامبر سال ۱۹۰۱ محمدابن رشید به قصد تصرف کویت به این کشور حمله کرد، ولی انگلیسیها به حمایت از شیخ کویت برخاستند و توپهای رزمنا و «پرسوس»^{۲۱} که در ساحل کویت لنگر انداخته بودند ابن رشید را قانع کردند که دست از سودای فتح کویت بردارد. ابن رشید تحت نفوذ و حمایت عثمانیها بود و انگلیسیها برای مقابله با او به فکر تقویت وهابیها و «امام» آنها عبدالرحمن که در کویت زندگی می کرد افتادند. عبدالرحمن پسرش عبدالعزیز را مأمور جمع آوری قوا برای حمله به ریاض کرد و مقدمات این حمله تا اوایل سال ۱۹۰۲ فراهم شد.

«کلود فویه» نویسنده فرانسوی که قبلاً به او اشاره کردیم جزئیات عملیاتی را که به سقوط ریاض منتهی شد در کتاب خود تحت عنوان «سیستم سعودی» شرح داده و می نویسد عملیات فتح ریاض در پایان ماه رمضان سال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۵ ژانویه ۱۹۰۲ میلادی) صورت گرفت و عبدالعزیز با اینکه نسبت به قوای مدافع شهر نیروی کمتری داشت با قساوت و بیرحمی فوق العاده قوای دشمن را به زانو درآورد. عبدالعزیز به دست خود «عجلان» فرمانده قوای مدافع شهر را در ملا عام سر برید و گفت که هر کس در برابر او قد علم کند سرنوشتی بهتر از او نخواهد داشت... عبدالرحمن پدر عبدالعزیز بعد از فتح ریاض وارد شهر شد و در اجتماع مردم گفت که چون پیز شده است کار حکومت را به پسرش واگذار می کند، و بدین سان عبدالعزیز ابن عبدالرحمن ابن سعود نخستین گام را در راه فتح عربستان بر داشت.^{۲۲}

از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۶ میلادی (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ هجری قمری) قوای ابن رشید و عبدالعزیز دائماً در حال جنگ بودند، تا اینکه در بهار سال ۱۹۰۶ در آخرین نبردی که بین عبدالعزیز و ابن رشید در گرفت، عبدالعزیز فاتح شد و ابن رشید را به دست خود کشت. لئونارد موزلی در کتاب «بازی قدرت» که قبلاً هم نکاتی را از آن نقل کردیم به این جنگ اشاره کرده و از قول «امین ریحانی» نویسنده کتابی در باره

آل سعود چنین می نویسد:

یک روز ابن سعود (عبدالعزیز) یکی از شمشیرهای قیمتی خود را که تزییناتی از طلا و نقره داشت به بریحانی نشان داد و گفت «من با این شمشیری که از سرسخت ترین دشمنانم را از پای درآورده‌ام، در جنگی که بین من و او در حمرا درگرفت، نخست با یک ضربه این شمشیر پای او را قطع کردم، سپس ضربه‌ای برگردنش فرود آوردم و با همان ضربه سرش از تنش جدا شد و خون مثل چشمدای از گردنش فوران کرد. سپس قلبش را دزیدم و آنرا که هنوز می‌طپید بعدو نیم کردم... و در آن لحظه شورا نگیز بر شمشیر خون آلودم بوسه زدم».

بعد از پایان جنگ و هزیمت قوای ابن رشید، ابن سعود اعضای خانواده او را با خود به ریاضی برد و برای اینکه دشمنی‌ها پایان پذیرد بیوه ابن رشید را به‌زنی گرفت و تأمین معاش بازماندگانش را تقبل کرد. ابن سعود به پسر ابن رشید هم که می‌بایست جانشین او بشود مقامی در حکومت خود داد و دختر او را به جمع زنان حرمسرای خود افزود^{۲۳}.

عبدالعزیز که از این تاریخ به بعد به نام «ابن سعود» شهرت یافته تا سال ۱۹۱۳ به حکومت بر نجد اکتفا کرد، ولی در بهار سال ۱۹۱۳ به الحساء ایالت ساحلی عربستان با خلیج فارس حمله برد و این ایالت را از چنگ عثمانی‌ها بدر آورد. ابن سعود بعد از فتح الحساء روابط نزدیک‌تری با انگلیسی‌ها برقرار کرد و بعد از آغاز جنگ اول جهانی که انگلستان و عثمانی را رو در روی هم قرار داد یک قرارداد همکاری، یا بهتر بگوئیم تحت‌الحمایگی با انگلیسی‌ها امضا کرد. «بنجامین شوادران»^{۲۴} نویسنده کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ» در باره این قرارداد چنین می نویسد:

در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۵، ابن سعود به پیروی از رویه دیگر شیخ‌نشین‌های ساحلی خلیج فارس عهدنامه‌ای با انگلیسی‌ها منعقد نمود که منجر به ایجاد یک رابطه تحت‌الحمایگی می شد. انگلستان استقلال و تمامیت ارضی نجد را شناخت و به سلطان آن ماهانه پنج هزار لیره به‌طور مساعده می‌پرداخت مشروط بر آنکه از حمله به‌مکه خودداری کند. ابن سعود نظارت انگلیس بر روابط خارجی نجد را به رسمیت شناخت و موافقت کرد که بدون توافق قبلی حامیان جدید خود امتیازی را به کسی

23. Power Play. Leonard Mosley. PP. 33 - 34.

24. Benjamin Shwadhan

نبخشد. ماده چهارم عهدنامه بدین شرح است: «بدین وسیله ابن سعود تعهد می کند که سرزمین های فوق را به هیچ وجه بدون موافقت دولت انگلستان واگذار نکند، نفروشد، به گرو نگذارد، اجاره ندهد، یا اینکه اراضی یا قسمتی از آنرا تصاحب نکند و در آن سرزمین ها به قدرتهای بیگانه یا اتباع قدرتهای بیگانه امتیازاتی نبخشد.»^{۲۵}

تعهدی که از ابن سعود برای خودداری از حمله به مکه گرفته شد حاصل تلاش «لاورنس»^{۲۶} جاسوس معروف انگلیسی در عربستان بود که می خواست حسین شریف مکه را به همکاری با انگلیس و شورش بر ضد عثمانی ها تحریک نماید. تعهد ابن سعود به خودداری از حمله به مکه امتیاز مهمی بود که در نتیجه اقدامات انگلیسی ها به شریف مکه داده شد و موجبات قیام او را بر ضد عثمانی ها در ماه ژوئن سال ۱۹۱۶ فراهم ساخت. حسین شریف مکه، پس از این قیام و نقشی که در شکست امپراطوری عثمانی بازی کرد مورد حمایت جدی انگلیسی ها قرار گرفت و نه فقط حکومت خود او در حجاز تثبیت شد، بلکه فرزندان او عبدالله و فیصل نیز به حکومت و سپس سلطنت ماوراء اردن و عراق منصوب گردیدند.

روابط انگلیسی ها با حسین مانع از آن بود که ابن سعود به حریم حکومت او در حجاز تجاوز کند، ولی تا سال ۱۹۲۴ که فرصتی برای رویا رونی با حسین به دست آورد قلمرو حکومت خود را به قسمت های دیگر عربستان، از جمله ایالت «عصیر» در جنوب و «حائل» در شمال توسعه داد. اشتباه بزرگ حسین در این بود که در سال ۱۹۲۴ ناگهان خود را خلیفه مسلمین خواند و همه مسلمانان را به اطاعت از خود فراخواند. مخالفت هایی که این دعوی حسین در میان مسلمین برانگیخت فرصت مناسبی برای حمله به حجاز به دست ابن سعود داد. در نخستین جنگ که در اطراف «طائف» روی داد قوای شریف حسین شکست خوردند و گروه متعصب وهابی «اخوان» ها که پیش از نیروهای منظم ابن سعود وارد طائف شده بودند کشتار فجیعی در این شهر به راه انداختند. به روایت «کلود فویه» در کتاب «سیستم سعودی» وهابی ها در جریان تصرف

۲۵ - خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ - بنجامین شوادران. ترجمه عبدالحسین شریفیان. ۱۳۵۲ - صفحه ۲۶۵.

طائف سیصد نفر از سران قوم و بزرگان شهر را از مساجد بیرون کشیده و قطعه قطعه کردند.^{۲۷} قوای گروه وهابی، «اخوان» به فرماندهی سلطان ابن بیجاد، ظاهراً بدون اینکه دستوری از ابن سعود در باره حمله به مکه صادر شده باشد، پس از غارت طائف و آتش زدن این شهر به طرف مکه به راه افتادند و در سراسر راه مکه قوای شریف حسین را تار و مار کردند. باقیمانده قوای شریف حسین به طرف جده عقب نشینی کردند و وهابی ها مکه را بدون کمترین مقاومتی به تصرف خود درآوردند.

بعد از فتح مکه، ابن سعود که از زیاده رویهای گروه اخوان بیمناک شده بود ابتکار عمل را به دست خود گرفت و تا اواخر سال ۱۹۲۵ مدینه و جده را نیز به تصرف خود در آورد. «علی» پسر شریف حسین که مدعی جانشینی پدر بود روز نوزدهم دسامبر سال ۱۹۲۵ در ازاء تأمین جانی خود استعفا داد و به بغداد رفت. ابن سعود خود را «پادشاه نجد و حجاز» خواند و از همین جا اختلافات او با گروه اخوان آغاز شد، زیرا اخوان بر علاوه بر اینکه با اصل سلطنت و روش ابن سعود در حکومت مخالف بودند می خواستند اصول عقاید وهابی را بدون هیچگونه تغییر و تبدیلی به موقع اجرا بگذارند، در حالیکه ابن سعود علاوه بر تجمل پرستی و علاقه به عناوین و تشریفات سلطنت، مصلحت خود را در تعدیل عقاید وهابی ها و کنار آمدن با کسانی می دانست که متعصبین وهابی آنها را کافر و مهدورالدم می دانستند. از طرف دیگر ابن سعود که از سران گروه اخوان بیمناک بود حاضر نشد در حکومت خود سهمی به آنها بدهد و مجموع این عوامل موجب بروز کشمکش ها و برخوردهای شدیدی بین ابن سعود و گروه اخوان وهابی گردید. در اوائل سال ۱۹۲۹ میلادی اخوان وهابی علناً بر ضد ابن سعود قیام کردند و در نبردی که در ماه مارس همین سال در «سبيله» بین نیروهای ابن سعود و اخوان وهابی در گرفت، قوای اخوان با آتش مسلسل های سنگینی که از طرف انگلیسیها در اختیار نیروهای ابن سعود گذاشته شده بود از پای در آمدند. سران اخوان به کویت گریختند، ولی انگلیسیها آنها را دستگیر کرده و به این سعود تحویل دادند تا همه را گردن بزنند.

ابن سعود که دیگر رقیبی در حکومت نداشت تا سال ۱۹۳۲ علاوه بر نجد و حجاز، ایالات جنوبی و غربی عربستان را تا کرانه های بحر احمر و حدود یمن و عدن و

ایالات شمالی و شرقی را تا سواحل خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های متصالحه و کویت و عراق به‌تصرف خود در آورد، روز ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۳۲ قلمرو حکومت خود را «عربستان سعودی» نامید و عنوان خود را از «پادشاه نجد و حجاز» به پادشاه عربستان سعودی تغییر داد. در تمام این مراحل ابن سعود یک مشاور انگلیسی به نام «هاری سنت جان فیلیپی»^{۲۸} در کنار خود داشت که به‌نوشته «لئونارد موزلی» در کتاب «بازی قدرت» نه فقط مشاور و راهنما و محرم اسرار سیاسی او بود، در امور جنسی هم مورد مشورت ابن سعود قرار می‌گرفت! جان فیلیپی مدتی معاون «سرپرسی کاکس»^{۲۹} کمیسر عالی انگلیس در بغداد بود و هنگامی که از طرف سرپرسی کاکس برای تعیین خطوط مرزی عربستان و عراق نزد ابن سعود رفت با او آشنا شد. جان فیلیپی بعدها به این عنوان که با سیاست انگلیس در مورد اعراب موافق نیست، و ظاهراً به‌طرفداری از اعراب از دفتر امور مستعمرات انگلستان استعفا داد و با استفاده از آشنائی قبلی خود با ابن سعود در دربار او مشغول کار شد. فیلیپی با اینکه زن و چهار فرزندش در انگلستان زندگی می‌کردند، ترجیح داد در عربستان زندگی کند و معلوم نیست از روی ایمان و اعتقاد یا برای جلب توجه ابن سعود مسلمان شد و کم‌کم نزدیکترین مشاور و همدم و محرم اسرار او گردید.^{۳۰}

«لئونارد موزلی» به‌نقل از جان فیلیپی که در سال ۱۹۵۴ خاطرات خود را در دربار ابن سعود منتشر کرد شرح می‌دهد که چگونه ابن سعود برای تأمین مخارج سنگین حرمسرای خود با محرم اسرارش فیلیپی مشورت می‌کند و فیلیپی که از فعالیت‌های شرکت‌های نفتی برای اکتشاف و استخراج نفت در عراق و کشورهای ساحل خلیج فارس اطلاع داشته است موجبات دعوت از نمایندگان شرکت‌های نفتی را به عربستان فراهم می‌سازد و سرانجام روز ۲۵ اوت سال ۱۹۳۳ سی و پنجهزار لیتر طلا

28. Harry St John Philby

۲۹ - سرپرسی کاکس Sir Percy Cox قبل از مأموریت بغداد از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ کاردار و نماینده فوق‌العاده انگلیس در ایران بود.

۳۰ - پسر جان فیلیپی «کیم فیلیپی» در جنگ دوم جهانی وارد انتلجنس سرویس شد و بعدها جاسوس شوروی از آب درآمد.

به عنوان پیش پرداخت امتیاز نفت از شرکت آمریکائی استاندارد اویل کالیفرنیا^{۳۱} برای ابن سعود دریافت می کند. البته فیلبی ابتدا از شرکت نفت انگلیس و ایران برای اکتشاف نفت در عربستان دعوت کرد، ولی شرکت نفت انگلیس و ایران که در آن موقع مشغول اکتشاف نفت در عراق و کویت بود علاقه ای به سرمایه گذاری در عربستان نشان نداد.

تحولات عربستان از این تاریخ به بعد با نفت بهم آمیخته که در فصول بعد به تفصیل در باره آن بحث خواهیم کرد، ولی به اختصار و برای تکمیل مطالب این بخش اشاره می کنیم که حوزه اصلی نفت عربستان در طول سواحل این کشور با خلیج فارس قرار گرفته و عربستان طی بیست سال گذشته بزرگترین تولید کننده و صادر کننده نفت خاورمیانه بوده است.

عبدالعزیز ابن سعود روز نهم نوامبر سال ۱۹۵۳ (۸ آبان ۱۳۳۲ هجری شمسی) در یکی از قصرهای خود در طائف در گذشت و جنازش را همان روز به ریاض برده بدون هیچگونه تشریفاتی دفن کردند. درآمد نفت عربستان در آخرین سال قبل از مرگ او به ۲۱۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسیده بود که در آن زمان در آمد هنگفتی به شمار می آمد، ولی قسمت اعظم این در آمد صرف هزینه های شخصی ابن سعود و فرزندان و اعضای خانواده او می شد. در گزارشی از وضع زندگی و بهداشت مردم عربستان در آن سالها می خوانیم «تخمین زده اند که امید زندگی در عربستان سعودی ۳۳ سال است. بیماری سل شیوع دارد، ۷۰ درصد جمعیت تراخم دارند و حداقل چهل درصد آنها به سفلیس دچارند»^{۳۲} اما اعضای خاندان ابن سعود و دربارانش چگونه زندگی می کردند؟ جان فیلبی که خود مشاور و محرم ابن سعود و از ستایشگران او بوده است در خاطراتش از دربار سعودی اعتراف می کند که ابن سعود و فرزندانش و دربارانش قسمت اعظم در آمد نفتی عربستان را صرف هزینه های شخصی و «ریخت و پاشی به مقیاس شاهانه» می نمودند... «اعزام هیئتی متشکل از دوازده نفر از شاهزادگان به آمریکا، به بهانه حضور در اجلاس های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، و در واقع برای اینکه

31. Standard Oil of California

۳۲ - خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ - بنجامین شواران. ترجمه عبدالحسین شریفیان - ۱۳۵۲ صفحه ۳۳۲.

همه جای آمریکا را به دنبال اتومبیل و سایر وسائل راحتی زندگی زیر و رو کنند، و هر یک محموله‌های عظیمی از تاراج خود در ثروتمندترین کشور جهان به عربستان می‌آوردند». فیلی همچنین شرح می‌دهد که در ضیافت شامی در محوطه باغ شخصی ولیعهد در ریاض دعوت داشته است که تمام غذاهای آن را با هواپیماهای مجهز به یخچال از آمریکا آورده بودند^{۳۱}

بعد از مرگ ابن سعود در سال ۱۹۵۳ فرزندان او به ترتیب ملک سعود، ملک فیصل، ملک خالد و بالاخره ملک فهد به سلطنت رسیده‌اند. در زمان سلطنت ملک سعود پسر ارشد ابن سعود فساد در دربار سعودی به درجه‌ای رسید که عربستان با وجود درآمد هنگفت نفتی خود مقروض شد و در اوایل دهه ۱۹۶۰ برای تأمین هزینه‌های جاری خود با پرداخت بهره از شرکت‌های نفتی وام می‌گرفت. در شب دوم نوامبر سال ۱۹۶۴ (یازدهم آبان ۱۳۴۴ شمسی) شاهزادگان سعودی در جلسه‌ای که با حضور چند تن از پیشوایان مذهبی در کاخ ولیعهد (امیر فیصل) تشکیل شده بود به اتفاق آراء تصمیم به برگزینی ملک سعود از سلطنت گرفتند و ملک فیصل را به جانشینی او برگزیدند. ملک فیصل در سال یازدهم سلطنت خود، روز بیست و پنجم مارس ۱۹۷۵ (پنجم فروردین ۱۳۵۴ شمسی) به دست یکی از نوه‌های ابن سعود به نام امیر فیصل ابن مساعد به قتل رسید. این شاهزاده از طرف مادر از اعقاب ابن رشید بود که در صفحات قبل به داستان قتل او از طرف ابن سعود اشاره شده است.

جانشین ملک فیصل، ملک خالد بود که تا سال ۱۹۸۲ سلطنت کرد، ولی اختیار

حکومت در دوران کوتاه سلطنت او بیشتر در دست ولیعهد (امیر فهد) بود. ملک خالد روز سیزدهم ژوئن سال ۱۹۸۲ (۲۳ خرداد ۱۳۶۱) درگذشت و فهد به جای او بر تخت سلطنت نشست. فهد ارشد هفت برادر از خاندان «سدیری» است که حاصل ازدواج ابن سعود با دختری از قبیله سدیری هستند. این هفت برادر که به «هفت سدیری» معروف شده‌اند اکنون تمام مقامات حساس عربستان را قبضه کرده‌اند. امیر سلطان برادر کوچکتر فهد معاون نخست‌وزیر و وزیر دفاع، یعنی شخص سوم رژیم است. امیر نایف برادر دیگر فهد وزیر کشور است و دو برادر دیگرش احمد و سلمان فرماندار مکه و

ریاض هستند. تنها امیر عبدالله (ولیعهد) از اعقاب ابن رشید است و هنگامی که او به سلطنت برسد اولین شاهزاده از این خاندان است که به سلطنت خواهد رسید.

قطر و بحرین

قطر و بحرین در مجاورت یکدیگر در قسمت میانی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس قرار گرفته‌اند. قطر به صورت یک شبه جزیره از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس سربرآورده و در حدود یکصد و شصت کیلومتر در دریا پیش رفته است. بحرین عبارت از یک جزیره بزرگ و چند جزیره کوچک در میانه خلیجی است که بین قطر و ساحل شرقی عربستان بوجود آمده و چون در میان دو آب قرار گرفته است آنرا «بحرین» یا دو دریا نام نهاده‌اند.

وسعت قطر را در منابع مختلف از ۷۵۰۰ کیلومتر مربع تا ۲۲،۰۰۰ کیلومتر مربع نوشته‌اند، که باید رقم بالای بیست هزار کیلومتر که در فرهنگ «لاروس» فرانسه و دائرةالمعارف بریتانیکا قید شده بیشتر به حقیقت نزدیک باشد. جمعیت قطر تا بیست سال قبل در حدود هفتاد و پنج هزار نفر تخمین زده می شد ولی طبق آخرین سرشماری‌ها از سیصد هزار نفر تجاوز کرده و به عبارت دیگر طی بیست سال چهار برابر شده است. قطر در قسمت جنوبی آن که با شبه جزیره عربستان تماس پیدا می کند با امارات متحده عربی و عربستان مرز مشترک دارد. فاصله قطر از بحرین نیز بیش از یکصد و پنجاه کیلومتر نیست. فاصله قطر از نزدیکترین بندر بزرگ ایرانی (بوشهر) نیز در حدود چهار صد کیلومتر است.

از تاریخ قطر تا قرن هجدهم که شاخه‌ای از قبیله وهابی‌های بنی عتوب از الحساء وارد این شبه جزیره شده و در آن سکونت اختیار کردند اطلاعی در دست نیست و تعداد سکنه بومی قطر نیز که بیشتر به کار ماهیگیری اشتغال داشته‌اند آنقدر نبوده است که حکومتی تشکیل بدهند. در نیمه دوم قرن هجدهم افراد قبیله بنی عتوب که به تدریج در ساحل غربی قطر سکونت اختیار کرده بودند تحت سرپرستی خاندان آل ثانی حکومتی برای خود تشکیل دادند که خانواده حاکم کنونی قطر نیز از اعقاب آنها هستند.

از اواخر قرن هجدهم شیوخ آل خلیفه که در بحرین استقرار یافته و قدرتی

بهم‌زده بودند به‌قدر دست‌اندازی کردند و حکام قطر را خراج‌گزار خود ساختند. این وضع ادامه داشت تا اینکه شیخ‌بحرین در سال ۱۸۶۷ به‌قدر حمله کرد و در صدد اشغال و انضمام آن به‌قلمرو حکومت خود بر آمد. این منازعات ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۸۷۱ ترک‌های عثمانی ضمن پیشروی خود در کرانه‌های جنوب شرقی خلیج فارس الحساء و سپس قطر را تصرف کردند و شیخ محمد آل‌ثانی حاکم وقت قطر را تحت اطاعت خود در آورده و او را به‌عنوان نایب‌الحکومه منصوب نمودند. سی و دو سال بعد که عثمانی‌ها الحساء را در کرانه شمال شرقی خلیج فارس از دست دادند قطر را هم ترک گفتند و نوبت به‌انگلیسی‌ها رسید تا قطر را تحت نفوذ خود بگیرند. دولت انگلیس شیخ عبدالله جاسم رئیس وقت خاندان آل‌ثانی را به‌عنوان شیخ قطر به‌رسمیت شناخت و در سال ۱۹۱۶ با شیخ عبدالله قراردادی امضا کرد که به‌موجب آن شیخ رسماً تحت حمایت انگلستان قرار گرفت.

«جان مارلو» نویسنده کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» در باره اوضاع قطر در اوائل این قرن می‌نویسد «قطر نسبت به‌همسایگان خود در اطراف خلیج فارس، از جمله بحرین و کویت به‌مراتب فقیرتر و عقب‌مانده‌تر بود. شیوخ آل‌ثانی که نه سواد و معلومات و نه ثروت شیوخ کویت و بحرین را داشتند، هنوز در چادر زندگی می‌کردند و خوراک و پوشاک آنها با سایر افراد قبیله تفاوت چندانی نداشت. تمام جمعیت قطر از ۳۰،۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد که بسیاری از آنها غلام و کنیز بودند و بیشتر در کار صید مروارید به‌کار گرفته می‌شدند...». جان مارلو پس از اشاره به‌کشف نفت در قطر و درآمدهای نفتی این کشور از سال ۱۹۳۹ به‌بعد می‌نویسد که در آمد نفت تغییر قابل ملاحظه‌ای در زندگی مردم قطر نداد ولی کاخ‌های متعددی در نقاط مختلف پایتخت قطر سر برافراشت که به‌شیخ و افراد خانواده او تعلق داشت، هر روز بر تعداد اتومبیل‌های گران قیمت خارجی در خیابانهای دوحا (پایتخت قطر) که برای رفت و آمد همین اتومبیل‌ها آسفالت می‌شد افزوده می‌شد و علاوه بر آن شیخ و بستگان و اطرافیانش در سویس و لبنان و نقاط خوش آب و هوای دیگر قصرها و عمارات با شکوهی برای خود خریداری نمودند. زیاده‌رویهای شیخ علی آل‌ثانی، که علاوه بر سالانه چهار میلیون لیره بودجه شخصی خود از درآمد نفت به‌بقیه درآمدهای نفتی هم چشم طمع دوخته بود موجب فشار دولت انگلستان برای استعفای وی گردید و با حضور یک ناو جنگی انگلیس در سواحل دوحا در اوائل سال ۱۹۵۹ شیخ مقاومت زیادی در

امضای ورقه استعفا به نفع پسرش شیخ احمد نشان نداد»^{۳۴}

قطر روز اول سپتامبر سال ۱۹۷۱ استقلال یافت و تعهدات قبلی این کشور نسبت به انگلستان لغو گردید، با وجود این سیاست و اقتصاد قطر همچنان وابسته به انگلستان است و امتیاز استخراج نفت قطر نیز به شرکت نفت انگلیس «بریتیش پترولیوم» تعلق دارد.

بحرین مجمع الجزایری است که از یک جزیره بزرگ به نام «منامه» و ۳۲ جزیره کوچکتر تشکیل شده است. وسعت مجموع این جزایر در حدود ششصد و شصت کیلومتر مربع است، که منامه به تنهایی در حدود پانصد و شصت کیلومتر مربع مساحت دارد و وسعت ۳۲ جزیره دیگر در مجموع از یکصد کیلومتر مربع تجاوز نمی کند. جمعیت بحرین طبق آخرین سرشماری که در سال ۱۹۸۴ صورت گرفته به ۴۰۹،۰۰۰ نفر بالغ می شود که با توجه به رشد جمعیت تا کنون به حدود ۴۴۰،۰۰۰ نفر رسیده است.

بحرین برخلاف قطر تاریخ کهنی دارد و از حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح جامعه متشکلی در آن سکونت داشته است. بحرین نخستین بار در حدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح به تصرف ایرانیان درآمد و از آن تاریخ تا ظهور اسلام تابع ایران بوده است. بحرین نخستین بخش از خاک ایران بود که پس از ظهور اسلام به تصرف اعراب درآمد و دین اسلام را پذیرا شد، ولی نخستین بخش خاک ایران بود که بر خلفای اموی و عباسی قیام کرد. در باره تاریخ گذشته بحرین نویسنده فاضل آقای احمد اقتداری تحقیقات جامعی دارد و از آن جمله در باره قیام های مردم بحرین بعد از آغاز خلافت بنی امیه و اوضاع این سرزمین تا قرن دهم هجری چنین می نویسد:

بمسال ۷۲ هجری ابوفه یک خارجی بحرین را از تصرف عمال بنی امیه خارج ساخت. در سال ۱۰۵ هجری مسعود ابن ابی زینب عبدی در بحرین بر خلیفه قیام کرد و والی بحرین را مغلوب ساخت و نوزده سال در جزایر بحرین اقتدار داشت و از خلیفه فرمان نمی برد. قرمطیان نخست از بحرین بر خلفا قیام کردند و بعد

34. The Persian Gulf in the Twentieth Century. John Marlowe. PP. 183 - 184.

به شبه‌جزیره عربستان تاختند و ابوطاهر پسر ابوسعید جنابی پیشوای قرامطیان در بحرین از مردم بندرگناوه امروزی بود و بنا به قول مورخ و جغرافیایانویس اسلامی، یاقوت حموی حصار شهر لحساء در بحرین ساحلی را بنا نمود. زمانی که ناصر خسرو به بحرین سفر کرد، مردم آن دیار دین قرامطی داشتند. قرامطیان و باطنیان ایرانی بودند و برای رهائی از حکومت و خلافت عرب قیام کردند.

پس از قرامطیان، قیام «صاحب‌الزنج» و یاران او را باید نام برد که در حقیقت قیام بر ضد خلیفه بود که بحرین و بصره و دیگر شهرهای اطراف خلیج فارس را بر ضد خلیفه بشوراند و داعیان و رسولان خود را بشهر «هجر» در بحرین ساحلی فرستادند و گروهی از مردم بدانها گرویدند و سر از اطاعت خلیفه باز زدند...

اتابکان فارس کیش و بحرین و قطیف و لحساء و مضافات را در تصرف خود داشتند. در زمان مغول بحرین در اطاعت فرمانروایان فارس بود و بعد در اطاعت والیان هرمز در آمد. حمدالله مستوفی در کتاب جغرافیای خود به نام نزهةالقلوب نوشته است «در این بحر (یعنی دریای فارس و بحر عمان) آنچه مشهور و از ملک ایران بشمارند مردم قیس و هرمز و بحرین و خارک... است». این بطوطه از خلیج فارس گذشته و مردم بحرین را رافضی خوانده و رافضی بودن مردم بحرین دلیل آنست که مردم آن شیعه بوده‌اند و شیعیان رافضی قیام‌کنندگان ایران علیه تسلط خلفاء عرب بوده‌اند. در حکومت آل‌مظفر در فارس و بروج‌گار پادشاهان گورکانی، بحرین در تصرف حکام فارس و والیان هرمز بوده است.^{۳۵}

در نوشته‌ای که از آقای احمد اقتداری نقل شد، چند جا از «بحرین ساحلی» و «لحساء» نام برده شده است. لازم به توضیح است که بحرین در گذشته منحصر به جزایر امروزی آن نبوده و ایالت «الحساء» یا منطقه ساحلی عربستان با خلیج فارس را نیز شامل می‌شده است که نویسنده از آن به‌عنوان «بحرین ساحلی» نام برده است.

در باره تاریخ بحرین از زمان ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس در قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری) و دست به‌دست شدن آن بین ایرانیان و پرتغالی‌ها و انگلیسیها تا اواسط قرن نوزدهم، در فصل گذشته به‌قدر کافی بحث شده و نیازی به تکرار آن نیست. انگلیسیها پس از باز یافتن نفوذ خود در خلیج فارس و بیرون راندن رقبای پرتغالی و هلندی از خلیج، به‌عنوان مبارزه با راهزنی دریائی و برده‌فروشی به‌تدریج بر

۳۵ - خلیج فارس - بقلم احمد اقتداری. شرکت سهامی کتابهای جیبی. چاپ دوم ۱۳۵۶.

کرانه‌های جنوبی خلیج فارس مسلط شدند، ولی تا سال ۱۸۶۱ میلادی بحرین نیمه استقلالی داشت تا اینکه در این تاریخ بین شیخ بحرین و نمایندهٔ مقیم انگلیس در خلیج فارس (که مرکز آن در بوشهر بود) قراردادی امضا شد و به موجب آن شیخ بحرین مانند شیخ‌نشین‌های دیگر «ساحل‌متصل‌الحه» خود را تحت حمایت انگلستان قرار داد. به موجب همین عهدنامه آزادی اتباع انگلیس برای رفت و آمد و تجارت و اقامت در بحرین تضمین شد و شیخ بحرین متعهد گردید که از هرگونه تعرض و اقدام به جنگ علیه شیخ‌نشین‌های دیگر و مشارکت در راهزنی دریائی یا تجارت برده خودداری نماید.

بعد از اشغال «الحساء» یا بحرین ساحلی از طرف عثمانی‌ها در سال ۱۸۷۱ شیخ‌بحرین کاملاً خود را در دامن انگلیسی‌ها انداخت و ضمن دومین عهدنامه تحت‌الحمایگی با انگلستان که در سال ۱۸۸۰ امضا شده است نوشت «من، عیسی‌بن‌علی آل‌خلیفه، شیخ بحرین، بدین وسیله خودم و جانشینانم در دولت بحرین را در برابر دولت بریتانیا متعهد می‌سازم که از مذاکره یا انعقاد هر نوع پیمان با هر کشور یا دولتی غیر از بریتانیا و بدون موافقت دولت نامبرده خودداری کنم و به هیچ دولتی جز بریتانیا اجازهٔ تأسیس نمایندگی سیاسی با کنسولی را بدون موافقت دولت بریتانیا ندهم». ۳۶ در سال ۱۹۱۹ که اکتشافات نفتی در بحرین آغاز شد و علائمی بر وجود نفت در این سرزمین بدست آمد انگلیسی‌ها شیخ بحرین را وادار کردند کتباً متعهد شود که بدون مشورت با نمایندهٔ سیاسی بریتانیا و رضایت دولت بریتانیا به هیچ شرکت یا دولت خارجی امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری نفت را نخواهد داد. با وجود این امتیاز استخراج نفت بحرین نصیب آمریکائیان شد که شرح آن در فصل مربوط به «نفت و خلیج فارس» خواهد آمد.

منبع اصلی در آمد مردم بحرین قبل از اکتشافات نفت صید مروارید بود که پس از تولید و صدور انبوه مروارید مصنوعی از طرف ژاپنی‌ها از رونق افتاده است. در آمد بحرین از نفت نیز به علت کمی ذخائر نفتی این سرزمین، نسبت به شیخ‌نشین‌های دیگر خلیج فارس اندک بوده، ولی با صرف قسمتی از این در آمد به امور عمرانی و

سرمایه‌گذاری در کارهای تولیدی، از جمله آلومینیوم‌سازی و صنایع پلاستیک از بروز مشکلات ناشی از کاهش در آمد نفت جلوگیری شده است.

بحرین تا سال ۱۹۷۱ که مانند سایر شیخ‌نشین‌های اطراف خلیج فارس مستقل شده تحت‌الحمایه انگلستان بود. ایران هم در این مدت از ادعای حاکمیت خود بر بحرین دست برنداشته و در تقسیمات کشوری آن زمان بحرین را به‌عنوان «استان چهاردهم» ایران بشمار آورده بود. ولی انگلیسیها قبل از اعطای استقلال به بحرین این مشکل را هم با شاه حل کردند و بعد از آنکه شاه ضمن مصاحبه‌ای در سفر رسمی خود به هند حاکمیت سازمان ملل متحد را در این مورد پذیرفت هیئتی از طرف دبیرکل سازمان ملل متحد به بحرین رفت و بدون اینکه به آراء عمومی مردم بحرین مراجعه نماید بر اساس «مصاحبه» با عده‌ای از اهالی بحرین نظر داد که اکثریت مردم بحرین خواهان استقلال هستند. شاه که قبلاً در این مورد با انگلیسیها توافق کرده بود نظر هیئت اعزامی سازمان ملل متحد را پذیرفت و طرح دولت در باره انصراف از ادعای حاکمیت بر بحرین برای تصویب به مجلس شورای ملی (دوره بیست و دوم) ارجاع گردید. در این مجلس فقط چهار نماینده عضو حزب پان‌ایرانیست به مخالفت با پیشنهاد دولت برخاستند و به همین جهت در انتخابات بعدی به مجلس راه نیافتند.

حکومت بحرین مانند حکومت سایر شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس یک حکومت خانوادگی است و در رأس آن شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه قرار دارد که از سال ۱۹۶۱ بر این سرزمین حکومت می‌کند. شیخ عیسی پسر خود شیخ حامد ابن عیسی را به‌ولعیده منصوب کرده و برادرش خلیفه بن سلمان را به‌نخست‌وزیری برگزیده است.

کویت و عراق

کویت و عراق در منتهی‌الیه خلیج فارس، آخرین خط ساحلی را در شمال غربی خلیج فارس با این خلیج تشکیل می‌دهند. ساحل عراق با خلیج فارس ناچیز و محدود به شبه‌جزیره «فاو» است، ولی با تردد کشتی‌ها در شط العرب و اهمیت بندر بصره به‌عنوان یک بندر مهم تجارتي، عراق هم خود را یک کشور ساحلی خلیج فارس بشمار می‌آورد.

کویت تقریباً به شکل یک مثلث است که ضلع شرقی آن رو به خلیج فارس و دو

ضلع دیگر در مجاورت عراق و عربستان قرار گرفته است. در جنوب کویت، در طول سواحل خلیج فارس، منطقه‌ای که وسعت آن تقریباً نصف کویت است مورد اختلاف بین عربستان و کویت بوده است که با وساطت انگلیسیها به عنوان منطقه بی طرف خوانده شده و درآمد حاصله از استخراج نفت در این منطقه بین عربستان و کویت تقسیم می‌شود.

وسعت کویت با جزایر اطراف آن در حدود شانزده هزار کیلومتر مربع است و جمعیت آن طبق آخرین سرشماری‌ها به ۱،۸۰۰،۰۰۰ نفر بالغ می‌شود که قسمت اعظم آنرا مهاجرین خارجی تشکیل می‌دهند. در طول سواحل کویت جزایر متعددی قرار گرفته که بزرگترین آن جزیره «بویان» حد فاصل بین کویت و شبه جزیره «فاو» می‌باشد. بین جزیره بویان و شبه جزیره فاو یک باریکه دریائی بنام خور عبدالله^{۳۷} وجود دارد که دارای عمق کافی برای کشتیرانی است و به همین جهت عراقیها در انتهای آن بندری بنام ام‌القصر ساخته‌اند که بعد از بصره مهمترین بندر ارتباطی عراق با خلیج فارس بشمار می‌آید.

در باره تاریخ کویت، تا قبل از قرن هجدهم منابع قابل اطمینانی وجود ندارد، ولی وجود یک قلعه تاریخی که در اوائل قرن هجدهم ساخته شده حاکی از آنست که این سرزمین از قرن هفدهم و یا قبل از آن مسکونی بوده است. خانواده الصباح که حکام فعلی کویت از آنان هستند در اواسط قرن هفدهم در کویت مستقر شده‌اند و از سال ۱۷۵۹ میلادی (قرن دوازدهم هجری) بر کویت حکومت می‌کنند.

کویت تا سال ۱۷۷۶ بندری متروک بود تا اینکه در فاصله سالهای ۱۷۷۶ تا ۱۷۷۹ به علت جنگ‌های ایران و عثمانی و محاصره و اشغال بصره از طرف ایرانیان، جمعی از بازرگانان عرب بصره به کویت کوچ کردند و این بندر را مرکز تجارت خود قرار دادند. در طول قرن نوزدهم کویت به یک بندرگاه مهم تعمیرات کشتی‌ها و ساختن قایق و کشتی‌های کوچک در خلیج فارس مبدل شد و در تمام این مدت تحت نفوذ ترک‌های عثمانی بود. در سال ۱۸۹۸ شیخ مبارک الصباح که علیرغم مخالفت عثمانی‌ها حکومت را به دست گرفته بود از ترس واکنش دولت عثمانی به انگلیسیها متوسل شد. دولت انگلیس که در روابط خود با دولت عثمانی جانب احتیاط را رعایت می‌کرد ابتدا

در حمایت از شیخ کویت در برابر عثمانی‌ها تردید داشت، ولی با نزدیکی آلمان و عثمانی و گفتگوی احداث خط آهن «برلن - بغداد - کویت» فرصت را برای نفوذ در کویت و جلوگیری از اجرای این نقشه مغتنم شمرد و در سال ۱۸۹۹ یک قرارداد تحت‌الحمایگی بین بریتانیا و کویت، نظیر عهدنامه‌هایی که قبلاً با بحرین و شیخ‌نشین‌های دیگر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس امضا شده بود، منعقد گردید.

در سال ۱۹۱۳ انگلیسی‌ها یک تعهد کتبی دیگر از شیخ کویت گرفتند که به موجب آن شیخ متعهد می‌شد در صورت کشف نفت در کویت، امتیاز استخراج و بهره‌برداری از آن را بدون موافقت دولت انگلیس به هیچ شخص یا شرکتی واگذار نکند، با وجود این تا سال ۱۹۴۰ هیچ اقدام جدی برای کشف و استخراج نفت در کویت صورت نگرفت و این شیخ‌نشین همچنان به صورت یکی از فقیرترین کشورهای ساحلی خلیج فارس باقی ماند. در گزارشی که در اوائل دهه ۱۹۳۰ در باره اوضاع کویت منتشر شده است می‌خوانیم که در آمد سالانه حکومت کویت از دویست هزار دلار تجاوز نمی‌کرده و خدمات دولتی و اجتماعی یا اصلاً وجود نداشت و یا در سطحی بسیار پائین بود. هیچ مدرسه دولتی وجود نداشت و دولت هم هیچگونه خدمات درمانی در اختیار مردم قرار نمی‌داد. به علت فقدان آب شیرین، امکانات کشاورزی مطلقاً وجود نداشت و آب آشامیدنی مردم را هم با قایق از شط العرب می‌آوردند.

بعد از کشف نفت و آغاز بهره‌برداری از آن در سال ۱۹۴۶ اوضاع کویت به کلی دگرگون شد و ملی‌شدن نفت ایران در اوائل سال ۱۹۵۱ که به قطع صدور نفت ایران تا پایان سال ۱۹۵۳ انجامید موجب توجه بیشتر به کویت و افزایش میزان استخراج و صدور نفت آن کشور گردید. کویت در سال ۱۹۶۱ استقلال یافت، ولی از بدو استقلال این کشور عراقی‌ها نسبت به آن ادعای مالکیت کردند و عبدالکریم قاسم رئیس جمهوری وقت عراق طی نطقی رسماً اعلام کرد که کویت جزء لایتجزای عراق بوده و از توابع استان بصره است. اظهارات رئیس جمهور عراق با تحرکات نظامی در مرزهای کویت صورت تهدید آمیزی به خود گرفت و کویت به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت برد. در نتیجه اقدامات سازمان ملل متحد و پا در میانی چند کشور عربی اختلافات دو کشور مرتفع گردید، ولی این آشتی به قیمت یک باج شش میلیارد ریالی از طرف کویت به عراق تمام شد. عراق یکبار دیگر در سال ۱۹۷۳ مدعی حاکمیت بر کویت شد و این بار نیروهای عراقی مرزهای کویت را نیز مورد تجاوز قرار دادند، ولی

تحت فشار بین‌المللی بار دیگر از تعقیب ادعای خود دست برداشتند و خاک کویت را تخلیه نمودند.

کویت با چنین سابقه خصومت و تعدی از طرف عراق، از آغاز جنگ عراق با ایران در سال ۱۹۸۰ دست در دست عراق گذشته و علاوه بر میلیارد‌ها دلار کمک مالی به عراق، تسهیلات نظامی و اقتصادی فراوانی در اختیار عراق گذاشت. انگیزه‌های این اتحاد و عواملی که کویت را وادار به دوستی و همکاری با دشمن قدیمی خود نموده بود در بخش دوم این کتاب که به بررسی تحولات اخیر خلیج فارس اختصاص یافته است و از نظر خوانندگان خواهد گذاشت.

حکومت کویت مانند حکومت سایر شیخ‌نشین‌های اطراف خلیج فارس یک حکومت خانوادگی است و خاندان الصباح تمام مقامات مهم دولتی را به خود اختصاص داده است. رئیس فعلی حکومت کویت امیر جابر الاحمد جابر الصباح و ولعیهد و نخست‌وزیر آن شیخ سعد عبدالله السالم الصباح است که هر دو از سال ۱۹۷۸ به این طرف این مقامات را به عهده دارند. کویت تنها شیخ‌نشین ساحلی خلیج فارس است که دوبار حکومت پارلمانی را تجربه کرده ولی هر دو بار پارلمان کویت به علت آنکه نمایندگان آنها پا از گلیم خود بیرون گذاشته‌اند منحل شده‌اند.

اما عراق، همانطور که اشاره کردیم یک کشور ساحلی خلیج فارس بشمار نمی‌آید، ولی با ارتباطی که از طریق شط العرب و بندر بصره و بندر جدیدالتاسیس ام‌القصر با خلیج فارس دارد، اشاره‌ای به وضع این کشور و تاریخچه آن در این بخش ضروری به نظر می‌رسد.

عراق با ۴۳۴،۹۰۰ کیلومتر مربع مساحت قریب شانزده میلیون نفر جمعیت دارد. این کشور که در سرزمین سابق بین‌النهرین، میان ایران و ترکیه و سوریه و اردن و عربستان و کویت قرار گرفته‌است تا قبل از ظهور اسلام و فتوحات خلیفه دوم جزو امپراطوری ایران بوده‌است. عراق در دوران فرمانروایی بنی‌امیه (۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی) جزو قلمرو حکومت خلفای اموی بود، ولی در دوران حکومت خلفای عباسی که قریب پانصد سال به طول انجامید مرکز خلافت عباسیان شد. در سال ۱۲۵۸ میلادی عراق امروز تحت سلطه مغولان قرار گرفت و بعد از آن قرن‌ها تحت سلطه مغول‌ها و ترکان و امپراطوری عثمانی بود و بخشی از آن نیز در زمان اقتدار پادشاهان صفوی و دوران سلطنت نادرشاه و کریمخان زند به دست ایران افتاد. عراق در جریان جنگ اول جهانی

به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد و تا سال ۱۹۲۰ که فیصل پسر حسین شریف مکه به عنوان پادشاه عراق برگزیده شد مستقیماً از طرف مقامات انگلیسی اداره می شد. در باره چگونگی انتخاب فیصل به پادشاهی عراق «جان مارلو» در کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» چنین می نویسد:

... شکل حکومت جدید عراق مهمترین مسئلهای بود که می بایست قبل از پایان قیمومیت انگلیس بر عراق حل شود. آیا استقرار یک رژیم سلطنتی در این کشور بیشتر به مصلحت بود یا جمهوری؟ بعد از مدتی بحث و گفتگو رژیم سلطنتی مورد تأیید قرار گرفت. اما در باره اینکه چه کسی باید به عنوان پادشاه عراق انتخاب شود اتفاق نظر وجود نداشت. اسامی زیادی برای احراز این مقام برده می شد که از آن جمله باید از شیخ خزعل دوست و متحد قدیمی انگلیس در محمره و سیدطالب پاشا شخصیت با نفوذ اهل بصره نام برد، ولی عدم موفقیت فیصل پسر شریف مکه در احراز «پادشاهی شام» که برای او در نظر گرفته شده بود موجب شده که او را برای سلطنت بر عراق در نظر بگیرند. فیصل را فرانسویها که از طرف جامعه ملل قیمومیت سوریه و لبنان کنون را به عهده داشتند نپذیرفتند و انگلیسیها به جبران این شکست او را نامزد سلطنت بر عراق کردند... تصمیم استقرار فیصل در مقام پادشاهی عراق در کنفرانسی که از طرف وینستون چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس در آن زمان در قاهره تشکیل شده بود اتخاذ شد، ولی دولت انگلیس این تصمیم را افشا نکرد، تا اینکه کار به طور طبیعی انجام شود: فیصل به عراق رفت و یک شورای موقت که از طرف بریتانیا برای اداره امور عراق تشکیل شده بود نامزدی او را برای سلطنت بر عراق تصویب نمود. برای حفظ ظاهر و مشروعیت مقام پادشاه جدید یک فرماندوم هم ترتیب داده شد و پادشاهی فیصل رسماً در ماه اوت سال ۱۹۲۰ اعلام گردید.^{۳۸}

«جان مارلو» سپس به تفصیل به چگونگی تعیین مرزهای عراق با همسایگان و نقش سرپرستی کاکس کمیسر عالی انگلیس در بغداد در مجموع این ماجراها پرداخته و می نویسد چگونه مشکل ترین مسئله در تعیین خطوط مرزی، یعنی مرز عربستان و عراق را سرپرستی کاکس با کشیدن یک خط قرمز و تعیین یک منطقه بیطرف در مرز بین دو کشور حل کرد. تلاش ترکیه برای انضمام موصل به قلمرو خود نیز با ارجاع مسئله

به جامعه ملل بی نتیجه ماند و اختلافات مرزی ایران و عراق با عقد قراردادی در سال ۱۹۳۳ فیصله یافت. در همین سال ۱۹۳۳ بود که ملک فیصل اولین پادشاه عراق درگذشت و پسر بیست و یکساله اش غازی جای او را گرفت. غازی توانائی اداره امور کشور را نداشت و بعد از یک رشته کشمکش های داخلی نوری سعید پاشا ژنرال سابق ارتش در ماه دسامبر سال ۱۹۳۸ در مقام نخست وزیر زمام امور کشور را به دست گرفت. چند ماه بعد از آغاز زمامداری نوری سعید، ملک غازی در یک حادثه اتومبیل درگذشت و فرزند خردسالش فیصل به جانشینی وی انتخاب شد. نیابت سلطنت به امیر عبدالاله دائی فیصل واگذار گردید و بین او و نوری سعید اتحاد صمیمانه ای در اداره امور کشور بوجود آمد.

در آغاز جنگ دوم جهانی عراق یکی از تولید کنندگان عمده نفت خاورمیانه بشمار می آمد و به همین جهت مورد توجه خاص آلمانی ها قرار گرفته بود. جاسوسان آلمانی موفق شده بودند در نیروهای مسلح عراق نفوذ کرده و یک جناح طرفدار آلمان در داخل ارتش این کشور بوجود آورند. روز اول آوریل سال ۱۹۴۱ جناح طرفدار آلمان در ارتش عراق دست به کودتا زد و یکی از رهبران ناسیونالیست را به نام رشیدعالی کیلانی به نخست وزیری منصوب کرد. واکنش انگلیسیها در برابر این کودتا خیلی سریع بود: ناوگان جنگی انگلیس از اقیانوس هند به حرکت در آمد و در اواسط ماه آوریل وارد آبهای خلیج فارس شد، نیروهای انگلیسی قبل از پایان ماه آوریل در بندر بصره پیاده شدند و یک ستون از نیروهای انگلیسی نیز از طریق اردن وارد خاک عراق شدند. حکومت رشیدعالی تا پایان ماه مه سقوط کرد و رشیدعالی و ژنرال های طرفدار آلمان از بغداد گریختند.

مهمترین واقعه بعد از جنگ عراق کودتای نظامی سال ۱۹۵۸ این کشور بود که به عمر رژیم سلطنتی و حکومت دست نشانده انگلیس در عراق خاتمه داد. در جریان این کودتا که به دست یکی از فرماندهان ارتش عراق به نام عبدالکریم قاسم صورت گرفت اعضای خانواده سلطنتی منجمله ملک فیصل سومین پادشاه عراق و امیر عبدالاله و همچنین نوری سعید نخست وزیر مقتدر عراق قتل عام شدند، ولی خود عبدالکریم قاسم و اطرافیانش نیز در سال ۱۹۶۳ به دنبال کودتائی که از طرف افسران بعثی صورت گرفت به همان سرنوشت دچار شدند و هنوز بسیاری از مردم عراق صحنه فجیع نمایش سر بریده عبدالکریم قاسم را از تلویزیون بغداد از یاد نبرده اند.

از آن تاریخ به بعد عراق شاهد چند کودتا و شبه کودتا بین جناح‌های مختلف حزب بعث بوده، ولی شیوه حکومت بعثی‌ها در عراق تفاوت زیادی نکرده است. در کودتای احمد حسن البکر که در سال ۱۹۶۸ صورت گرفت، صدام حسین یکی از دستیاران او بود که به تدریج مهار قدرت را به دست خود گرفت و سرانجام حسن البکر را از صحنه بیرون راند. شرح وقایع دوران حکومت صدام حسین و جنگ هشت ساله او با ایران و تجاوز به کویت که وضع خطرناک فعلی را در منطقه و جهان به وجود آورده است در بخش دوم کتاب خواهد آمد.

بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس

در این تحقیق که از سوی یک نویسنده ایرانی به عمل آمده و در ایران منتشر می شود، معرفی ایران به عنوان یکی از ساحل‌نشینان خلیج فارس، و عمده‌ترین آن ضروری به نظر نمی‌رسید، با وجود این اشاره مختصری به بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس در پایان این بخش بی مناسب نیست.

ایران، که به تنهایی به اندازه کلیه کشورهای دیگر ساحل خلیج فارس با این دریا کرانه دارد، هزاران سال پیش از آنکه بسیاری از این کشورها پا به عرصه وجود بگذارند با خلیج فارس سر و کار داشته است که چون در فصل اول این بخش به تفصیل در باره آن سخن رفته تکرار آنرا ضروری نمی‌داند. اما در باره بنادر ایران در کرانه‌های شمالی خلیج فارس در روزگاران گذشته اطلاع زیادی در دست نیست و آثاری از بنادر قدیم ایران قبل از ساسانیان برجای نمانده است. قدیمی‌ترین بندر ایرانی که آثاری از آن بر جای مانده و اطلاعاتی در باره آن وجود دارد بندر «سیراف» است که در نزدیک بندر طاهری امروز (جنوب شرقی بوشهر) قرار داشته و نخستین دریانورد و جهانگرد ایرانی که اثری از او باقی مانده سلیمان سیرافی است که در حدود هزار سال پیش شرح سفر دریائی خود را از سیراف تا دریای چین به زبان عربی نوشته است. این کتاب در سال ۱۹۲۲ از زبان عربی به فرانسه ترجمه شده و چون متن اصلی سفرنامه عربی بوده مترجم فرانسوی هم به اشتباه سلیمان سیرافی را یک دریانورد عرب خوانده است.

دومین بندر ایرانی که در سفرنامه و منابع تاریخی از آن نام برده شده بندر

هرمز بوده که در مقابل جزیره هرمز فعلی و نزدیک بندر میناب قرار داشته و مارکوپولو جهانگرد معروف ونیزی هم از آن گذر کرده است، هم سیراف و هم هرمز بنادر آباد و پر رونقی بوده‌اند و سفاین تجارتی که از دریای چین و اقیانوس هند به خلیج فارس می‌آمدند در این بندرها توقف کرده و کالاهای و منسوجات چینی را با مال‌التجاره ایرانی مبادله می‌نموده‌اند. بندر سیراف ظاهراً بر اثر زمین‌لرزه‌ای ویران شده و بندر هرمز نیز بعد از حمله مغولان از سکنه خالی گردیده و متروک مانده است.

از بنادر فعلی ایران در خلیج فارس، قدیمی‌ترین آنها بندر عباس است که قبلاً «گامبرون» نام داشته و از اوایل قرن شانزدهم میلادی مرکز مهم داد و ستد و توقف کشتی‌های جنگی و تجارتی بوده است. بندر بوشهر و بندر لنگه و گناوه و مهریان نیز از بنادر قدیمی خلیج فارس بشمار می‌آیند. بندر گناوه در قدیم «جنابه» نام داشته و قیام قرمطیان که در فصول پیشین به آن اشاره شد از این بندر آغاز شده است. بندر لنگه نیز مدت‌ها در اشغال جواسم (قبیله حاکم بر امارات شارجه و رأس‌الخیمه کنونی) بوده و ناوگان جنگی انگلیس برای بیرون راندن آنها در اوایل قرن نوزدهم این بندر را به‌توپ بسته و با خاک یکسان کردند.^{۳۹}

بندر آبادان نیز که در جزیره‌ای در مصب شط العرب بنا شده، یک بندر قدیمی است و در کتاب «حدودالعالم من المشرق الی المغرب» که در سال ۳۷۲ هجری تألیف شده از آن به‌نام «عبادان» نام برده شده است. در این کتاب که از روی نسخه منطبقه در لندن گراد و «به تصحیح و اهتمام سیدجلال‌الدین طهرانی مدرس علم معقول و متخصص در علم فلک و ریاضیات عالی» و به سال ۱۳۵۲ هجری قمری در تهران چاپ شده آمده است که «عبادان شهرکی است خرد و آبادان بر کرانه دریا و همه حصیرهای عبادان و حصیرهای سامانی از آنجا خیزد و نمک بصره و واسط از آنجاست». بندر خرمشهر که تا قبل از تجاوز عراق به ایران و ویرانی آن مهمترین بندر تجارتی ایران بود بعد از آبادان بنا شده و در قدیم «محمره» نام داشته است.

۳۹ - در منابع خارجی که در فصول پیشین به آنها استناد شده از «جواسم» به‌عنوان دزدان دریائی نام برده‌اند و بهانه انگلیسیها برای به‌توپ بستن بندر لنگه نیز استقرار دزدان دریائی در این بندر بوده است. ولی آقای احمدقنادری از جواسم به عنوان «رعایای صدیق ایران» نام برده و معتقد است که «سیاست انگلستان آنها را دزدان دریائی معرفی می‌کرد» (خلیج فارس ... صفحه ۱۸۵)

آقای احمد اقتداری در تحقیق جامعی که در باره بنادر و جزایر خلیج فارس به عمل آورده است از قریب یکصد بندر بزرگ و کوچک در طول کرانه‌های شمالی خلیج فارس نام می‌برد که ذکر همه آنها در اینجا مقدور نیست و کسانی که علاقمند به بررسی دقیق‌تری در این زمینه باشند می‌توانند به همان کتاب مراجعه نمایند. مهمترین بنادر ایران در خلیج فارس که اکثر آنها قابل استفاده برای کشتیرانی است از دهانه خلیج فارس تا خرمشهر به ترتیب عبارتند از: بندر میناب - بندرعباس - بندرخمیر - بندر کنگ - بندرلنگه - بندر چارک - بندر طاهری - بندر کنگان - بندر دیر - بندربوشهر - بندر ریگ - گناوه - بندر دیلم - مهرویان - هندیجان - معشور (ماهشهر) - بندرخمینی (بندر شاهپور سابق) - شادگان - خسروآباد - آبادان - خرمشهر.

مهمترین بنادر تجارتي ایران در خلیج فارس، از مجموع بنداری که ذکر شد بندرعباس و بندر بوشهر و بندرخمینی است و دو بندر بزرگ خرمشهر و آبادان به علت خرابی‌های وارده در جنگ کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در طول سواحل ایران با خلیج فارس و تا عمق یکصد کیلومتری خلیج فارس ده‌ها جزیره متعلق به ایران وجود دارد که نزدیکترین آنها در دهانه خلیج فارس (جزایر هرمز و لارک و قشم) و دورترین آنها جزیره فارسی در قسمت میانی خلیج فارس است. هرمز قدیمی‌ترین جزیره است که در منابع تاریخی از آن نام برده شده و سکنه آن همان مردم بندر قدیمی هرمز بوده‌اند که در اوائل قرن پانزدهم میلادی پس از حمله مغولان به این بندر با قایق‌ها و بلم‌هائی که در اختیار داشته‌اند گریخته و در جزیره هرمز سکونت اختیار کرده‌اند. جزیره هرمز به تدریج رونق و عظمت بندر هرمز را باز می‌یابد و در اواخر قرن پانزدهم میلادی به مهمترین مرکز تجارتي و تردد کشتی‌های بازرگانی تبدیل می‌شود. جزیره هرمز در آن زمان به علت هرج و مرج داخلی ایران حکومت مستقلی داشته و امیر هرمز بر قسمتی از سواحل شمالی و جنوبی تنگه هرمز و بعضی از جزایر دوردست مانند جزیره کیش که در آن زمان «قیس» نامیده می‌شد فرمان می‌راند. است تا اینکه سکنه جزیره کیش بر امیر هرمز می‌شورند و از «ملک شیراز» برای غلبه بر امیر استمداد می‌کنند. شرح این ماجرا که متضمن اطلاعاتی در باره موقعیت این جزایر در آن زمان نیز می‌باشد به تفصیل در کتاب «آثارالبلاد و اخبارالعباد» زکریا بن محمد بن محمود القزوينی آمده و از آن جمله می‌نویسد:

«قیس» جزیره‌ایست به مساحت چهار فرسنگ در دریای ایران. شهر زیبا و خوش منظره‌ای دارد. دیوار و دروازه، و باغها و عمارات مجلل داراست. کشتیهای هندوستان و ایران به آنجا وارد می‌شوند و مرکز تجارت و داد و ستد اعراب و ایرانیهاست. آب آشامیدنی مردم از چاه تأمین می‌شود. اما اغنیا آب‌انبار دارند. تمامی جزایر اطراف متعلق به امیر قیس است.

امیرنشین قیس تعلق به مردمی داشته است که وارث آن بوده‌اند تا آنکه از میان آنها آدم مستبدی برخاست که خلعتش کردند. سپس از امیر هرمز استمداد کردند و الهرمزی حکومت آنها را بر عهده گرفت. اما معلوم شد که او ظالم‌تر از القیس است... پس از امیر شیراز استمداد نمودند و او سپاهیان خود را بسیج کرده با کشتی روانه ساخت، و سپاهیان الهرمزی نیز با کشتی حرکت کردند تا با آنها بجنگند و اینان در طول سفر کنار تخته سنگی پیاده شدند تا استراحت کنند. هنگام استراحت کشتی‌های پارسیان تمام کشتی‌های هرمزیان را آتش زدند، سپس به سوی القیس پیش رفته به آسانی آنجا را تسخیر نمودند. باری هرمزیان در جنگ دریائی نیرومندتر و زبده‌تر از پارسیان بودند، ولی در این یک مورد تمام قوای آنها به کار گرفته نشده بود...»^{۴۰}

ملک شیراز پس از پیروزی در صدد فتح هرمز بر می‌آید و قوای خود را برای حمله به هرمز به سوی «جزیره انگم که دو فرسنگ از هرمز فاصله دارد» (ظاهراً منظور جزیره هنگام است) روانه می‌کند، ولی ملک هرمز در همین جزیره به او حمله می‌کند و ملک شیراز پس از تحمل شکست از قوای هرمزیان از سودای فتح هرمز دست بر می‌دارد.

جهانگرد معروفی به نام «دوارته - باربوزا»^{۴۱} که در اوائل قرن شانزدهم از جزیره هرمز دیدن کرده است در باره این جزیره می‌نویسد:

ساکنان این جزیره ایرانی و عرب هستند و به زبان عربی و زبان دیگری که فارسی می‌نامند سخن می‌گویند. رنگشان بسیار سفید است و مردمی بسیار خوش سیما هستند و هم زنان و هم مردان آنها بسیار متناسب دارند. در بین آنها

۴۰ - آثار البلاد و اخبار العباد - ذکریا محمد بن محمود القزوینی. ویراسته ف واستن فیلد. صفحه

مردمی سیاه‌چرده نیز بسر می‌برند که از سرزمین عربستان آمده‌اند. ایرانی‌ها مردمی بی‌نیاز و مرفه هستند... خوش‌گذرانند و مطربانی دارند که با سازهای مختلف آشنا هستند. بین آنها بازرگانان بسیار ثروتمندی وجود دارند که انواع کالاها را داد و ستد می‌کنند و امتعه زیادی از نقاط مختلف وارد کرده از آنجا به هندوستان حمل می‌کنند...

در بارهٔ چگونگی اشغال هرمز از طرف پرتغالی‌ها و حوادثی که از آغاز قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم میلادی بر این جزیره و جزایر دیگر ایرانی در خلیج فارس گذشت در فصل پیشین به تفصیل سخن رفته و نیازی به تکرار آن مطالب نیست. استعمارگران پرتغالی و انگلیسی و هلندی بعد از جزیرهٔ هرمز بر جزایر ایرانی دیگر خلیج فارس از جمله خارک و قشم هم دست انداختند. هلندیها در اواسط قرن هفدهم جزیرهٔ قشم را اشغال کردند و در اواسط قرن هجدهم جزیرهٔ خارک را به مرکز تجارت و دریانوردی خود در خلیج فارس تبدیل کردند، ولی پیش از پایان قرن هجدهم ناچار شدند خلیج فارس را ترک کنند و جای خود را به انگلیسیها بسپارند. انگلیسیها نیز در اوائل قرن نوزدهم به بهانه مبارزه با دزدان دریائی و تأمین امنیت کشتیرانی در خلیج فارس جزیرهٔ قشم را اشغال کردند و تا پایان قرن نوزدهم دوبار جزیرهٔ خارک را به تصرف خود درآوردند.

با این مقدمه در بارهٔ گذشتهٔ جزایر ایرانی خلیج فارس، این بخش را با فهرستی از اسامی مهمترین جزایر ایرانی خلیج فارس به پایان می‌آوریم:

۱ - در دهانهٔ خلیج فارس چهار جزیرهٔ هرمز و قشم و لارک و هنگام در مجاورت یکدیگر و در مقابل بندرعباس قرار گرفته‌اند. قشم بزرگترین جزیرهٔ خلیج فارس است.

۲ - کمی جلوتر در نزدیکی دهانهٔ خلیج فارس جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی و سیری و فرور قرار گرفته‌اند. جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در سال ۱۹۷۱ (آذر ماه ۱۳۵۰) به تصرف ایران در آمد.

۳ - جزایر مهم دیگر ایرانی در بخش شمالی و غرب خلیج فارس عبارتند از کیش - خارک - لاوان (که قبلاً شیخ شعیب نام داشت) و جزایر فارسی و هندرابی - خارک مهمترین ترمنال نفتی ایران در خلیج فارس بشمار می‌آید.

فصل چهارم

نفت و خلیج فارس

اولین اکتشافات نفتی در ایران - از داری تا قرارداد ۱۹۳۳ -
جنگ دوم جهانی و پیامدهای آن - از ملی شدن نفت ایران تا
قرارداد کنسرسیوم - نفت و کشورهای دیگر ساحلی
خلیج فارس - اوپک و تحولات نفتی ربع قرن اخیر
خلیج فارس

با کشف نفت در جنوب ایران در دهه اول قرن بیستم، که با اکتشاف و استخراج نفت در کشورهای دیگر ساحلی خلیج فارس در نیمه اول این قرن ادامه یافت، خلیج فارس که قبل از آغاز قرن بیستم فقط به عنوان یک آبراه تجارتنی و نظامی اهمیت داشت حساسیت و اهمیت بیشتری یافت. اهمیت روزافزون نفت در صنایع و اقتصاد جهانی و گردش ماشین جنگی قدرتهای بزرگ، بر ارزش و حساسیت این منطقه به عنوان بزرگترین منبع تولید نفت افزود، تا جایی که می توان گفت امروز اهمیت خلیج فارس بیشتر به خاطر نفت و کمتر به خاطر ملاحظات سیاسی و اقتصادی یا نظامی است. به همین جهت پیش از اینکه به بررسی تحولات اخیر خلیج فارس و بحران فعلی این منطقه بپردازیم، تاریخچه کشف و استخراج نفت در کشورهای ساحلی خلیج و رقابت هشتاد ساله قدرتهای بزرگ و شرکت های نفتی را برای دست انداختن بر منابع نفتی این منطقه تا آغاز بحران کنونی مورد بررسی قرار می دهیم.

اولین امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در ایران در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ هجری شمسی) در سفر ناصرالدین شاه به انگلستان به بارون «جولیوس دورویر»^۱ انگلیسی داده شد. این امتیاز بی حد و حصر که در نوع خود کم نظیر و شاید بی نظیر بود تمام سرزمین ایران را در بر می گرفت و علاوه بر حق انحصاری اکتشاف و استخراج تمام منابع کانی ایران به استثنای طلا و نقره و سنگهای قیمتی، انحصار احداث راه آهن را نیز به رویتر تفویض می کرد. لرد کرزن^۲ در باره این امتیاز عجیب که در ازاء پرداخت چهل هزار لیره به ناصرالدین شاه نصیب رویتر شد می نویسد «این امتیاز حاکی از تسلیم کامل و خارق العاده کلیه منابع معدنی ایران به یک خارجی بود و این کاری بود که هیچگاه در تاریخ سابقه نداشته و شاید کسی خواب آنرا هم نمی دید». ماده یازدهم این امتیاز که میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم وقت ایران در تنظیم آن نقش عمده داشت به این شرح است:

فقره یازدهم - دولت علیه ایران به حکم امتیازنامه و قرارنامه حاضر به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می دهد که در مدت طول این امتیاز در تمام ممالک ایران برای معادن زغال سنگ و آهن و مس و سرب و پترو (نفت) و هر معدن دیگر که ایشان مناسب بدانند کار بکنند و از آنها تمتع بردارند. به غیر از آن معدنی که ملک مردم است و صاحبان آنها در آن کار می کنند... هر معدنی که کمپانی پیدا بکند مثل زمین ساده و عادی محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی به قیمت متداوله آن ولایت خریده خواهد شد و اگر لازم شود دولت صاحب یا اصحاب آن زمین را مجبور خواهد کرد که آنرا به قیمت متداوله آن ملک به کمپانی بفروشد. دولت معادن طلا و نقره و جواهر را برای خود نگاه می دارد. از برای کار کردن این معادن دولت می تواند با کمپانی قراردادهای مخصوص بگذارد.

مواد دیگر امتیازنامه که از موضوع بحث ما خارج است انحصار ساختن راه آهن و تراموای و همچنین انحصار بهره برداری از جنگلها و انحصار ساختن کانال و قنات و هر گونه تأسیسات آبیاری و بالاخره حق تقدم در ایجاد تأسیسات بانکی و جاده ها و خطوط تلگرافی و کارخانه ها و خلاصه هر کار تولیدی و صنعتی را تا هفتاد سال

1. Baron Julius De Reuter

2. Lord Curzon

به صاحب امتیاز می‌داد. کلیه گمرکات کشور نیز از اول مارس سال ۱۸۷۴ تا بیست و پنج سال به اجاره صاحب امتیاز در می‌آمد و او مبلغ معینی در پنج سال اول به شاه پرداخته و در بیست سال بعد شصت درصد از سود راه آهن و پانزده درصد از سایر منابع برای دولت ایران منظور گردیده بود.

انتشار مفاد امتیازنامه رویت سر و صدای زیادی در دنیا برآه انداخت و قبل از همه موجب اعتراض شدید دولت روسیه گردید. فرانسویها هم که در جستجوی منافعی در ایران بودند از خبر اعطای این امتیاز عجیب و بی حد و حصر به یک نفر انگلیسی خشمگین شدند و «تیر»^۳ سیاستمدار معروف فرانسوی گفت «این امتیاز، بجز هوا هیچ چیز دیگر ایران را برای شاه باقی نگذاشته است!». در داخل ایران نیز رجال وطنخواه و علمای وقت به مخالفت با این امتیاز برخاستند. به طوری که ناصرالدین شاه مجبور شد آنرا در نوامبر سال ۱۸۷۳ لغو نماید.

اولین تلاش برای استخراج نفت در ایران یازده سال بعد از لغو امتیاز رویت در استان فارس و نزدیکی بوشهر صورت گرفت. یک شرکت کوچک آلمانی با انگلیسی به نام «هوتز»^۴ در سال ۱۸۸۴ امتیازی برای اکتشاف و استخراج نفت در ایالت فارس و اطراف بوشهر بدست آورد و چاه‌هایی نیز برای کشف نفت حفر نمود ولی به نتیجه نرسید و از ادامه کار صرف نظر کرد. از طرف دیگر بارون دورویت همچنان به مناسبت لغو امتیاز خود از دولت ایران ادعای خسارت می‌کرد، تا اینکه سرانجام در زمان صدرات امین السلطان توافق شد امتیاز دیگری به رویت داده شود. امتیازنامه جدید رویت که در سال ۱۸۸۹ داده شده به امتیاز بانک شاهی معروف است و ظاهراً محدود به عملیات بانکی و نشر اسکناس در ایران می‌باشد، ولی در بطن همین امتیازنامه راه برای فعالیت بانک، شاهی در اکتشاف و استخراج معادن باز گذاشته شده و به موجب فصل یازدهم همین امتیازنامه بانک شاهنشاهی مجاز است «در تمام وسعت مملکت ایران» برای اکتشاف و استخراج «معادن آهن و مس و سرب و زیبق و زغال سنگ و نفت و

3. Thiers

۴ - شرکت هوتز Ho را جان مارلو نویسنده کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» یک شرکت آلمانی معرفی کرده، ولی مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» از آن به عنوان یک شرکت انگلیسی نام می‌برد.

مانگاز و بورق و آمیانت» که متعلق به دولت بوده و قبلاً به‌دیگران واگذار نشده باشد سرمایه‌گذاری نماید. در ازاء این امتیاز نیز رویتر چهل هزار لیره به‌دولت ایران قرض داد تا مخارج سومین سفر ناصرالدین‌شاه به‌فرنگستان تأمین گردد!

بانک شاهنشاهی در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه حقوق خود را در مورد اکتشاف و استخراج معدن در ایران در ازاء یکمصد و پنجاه هزار لیره انگلیسی به‌یک شرکت انگلیسی به‌نام «شرکت معادن ایران»^۵ که به‌منظور اکتشاف و استخراج منابع معدنی ایران تشکیل شده بود واگذار کرد. شرکت معادن ایران امتیاز شرکت هوتز را نیز که کار اکتشاف نفت را در اطراف بوشهر ناتمام گذاشته بود خریداری کرد و در سه نقطه (سمنان و بوشهر و جزیره قشم) شروع به‌حفر چاه نفت نمود. در حفر چاههای نفت در دالکی (نزدیک بوشهر) و جزیره قشم برای نخستین بار از وسائل جدید حفاری استفاده شد، ولی با اینکه تا دویست و هفتاد متری زمین را برای یافتن نفت حفر کردند به نتیجه‌ای نرسیدند.

در این میان یک باستان‌شناس فرانسوی به‌نام «ژاک دومورگان»^۶ که در غرب ایران به‌کاوش‌های باستان‌شناسی اشتغال داشت به‌وجود منابع نفتی در جنوب غربی ایران پی برد و نتیجه تحقیقات خود را در سال ۱۸۹۲ در مجله «معادن»^۷ منتشر کرد. یک نفر ارمنی ایرانی به‌نام کتابچی‌خان که در آن زمان متصدی اداره گمرک بود این مقاله را خواند و چون شخصاً هم اطلاعاتی در این زمینه داشت موضوع را دنبال کرد و در مسافرت‌هایی که به‌مناسبت شغل خود در صفحات غرب و جنوب ایران انجام می‌داد این موضوع را پی‌گیری نمود. کتابچی‌خان در سال ۱۹۰۰ از طرف دولت ایران مأمور شد که برای شرکت در یک نمایشگاه بین‌المللی به‌پاریس برود و در آنجا با «سرهنری درومندولف»^۸ وزیرمختار سابق انگلیس در ایران که برای شرکت در همین نمایشگاه به‌پاریس رفته بود ملاقات کرد و نظر او را به‌مقاله دومرگان و تحقیقات شخصی خود در باره وجود منابع نفت در صفحات جنوب غربی ایران جلب نمود. «بنجامین شوادران» نویسنده کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ» که قبلاً به‌وی اشاره شد از کتابچی‌خان به‌عنوان «سرتیپ کتابچی‌خان» نام برده و می‌نویسد او قبل از آنکه

5. The Persian Mining Corporation

6. Jacques De Morgan

7. Les Annales des Mines

8. Sir Henry Drummond Wolff

موضوع را با وزیرمختار سابق انگلیس در ایران در میان بگذارد، می‌کوشید نظر دولت فرانسه و سرمایه‌داران فرانسوی را به سرمایه‌گذاری برای کشف نفت در ایران جلب کند و چون توفیق در این راه به‌دست نیاورد به‌سر درومندولف متوسل شد و از او خواست موجبات ارتباط و آشنائی وی را به سرمایه‌داران انگلیسی جلب نماید. سر درومند ولف در بازگشت به‌لندن با «ویلیام ناکس داری»^۹ که به‌واسطه کشف معادن طلا در استرالیا شهرتی کسب کرده و در صدد سرمایه‌گذاری در کار اکتشاف و استخراج نفت بود ملاقات کرد و موجبات دیدار وی را با کتابچی‌خان فراهم ساخت. اظهارات کتابچی‌خان توجه داری را به‌خود جلب کرد و حاضر شد نماینده‌ای از طرف خود به‌نام «آلفرد ماریوت»^{۱۰} را همراه کتابچی‌خان برای مذاکره با مقامات دولت ایران و اخذ امتیازنفت به‌تهران بفرستد. داری قبل از اعزام ماریوت با سر درومندولف هم مذاکره کرد و درومندولف نیز از «سرآرتور هاردینگ»^{۱۱} که به‌تازگی به‌عنوان وزیرمختار انگلیس در ایران تعیین شده و عازم تهران بود درخواست کرد که در این کار به‌نمایندگان داری کمک نماید.

... به‌هاردینگ توصیه شده بود که بکوشد امتیاز را با واگذاری تعدادی از سهام شرکت پیشنهادی به‌بعضی از متنفذترین وزیران ایران، به‌ویژه شخصی اتابک صدراعظم ایران به‌دست آورد. هاردینگ مصرانه از اتابک اعظم خواست تا امتیاز را به‌داری اعطا کند. لکن اتابک اعظم مخالفت روسیه را سد راه دید و برای رفع این مشکل نقشه‌ای را به‌هاردینگ پیشنهاد کرد. هاردینگ گزارش می‌دهد: «اتابک اعظم اظهار داشت که حاضر است با این طرح موافقت کند ولی پیشنهاد کرد نامه‌ای - که خود من می‌بایستی به‌فارسی می‌نوشتم و شرایط عمده امتیاز را در آن ذکر می‌کردم - جهت تسلیم به‌سفارت روس بلافاصله تهیه گردد. وی آگاه بود که مسیو آرگیروپولا (وزیرمختار روس) نمی‌تواند خط فارسی را بخواند... وی ضمناً به‌وسیله جاسوسان خود آگاه شده بود که دبیر شرقی سفارت روس، یعنی تنها کسی که می‌توانست آن نامه را بخواند، قریباً زرگنده، محل تابستانی سفارت روس را به‌قصد تفرج کوتاهی در مناطق کوهستانی مجاور ترک می‌کند. بنابراین وی این نامه را به‌زرگنده فرستاد و این نامه به‌انتظار بازگشت دبیر شرقی سفارت بدون آنکه ترجمه شود در آنجا ماند

9. William Knox D'arcy

10. Alfred M. Marriot

11. Sir Arthur Hardinge

و چون از طرف وزیرمختار روس که نامه را نمی‌توانست بخواند و هرگز اهمیت مفاد آنرا حدس نمی‌زد مخالفتی ابراز نگردید، همه اعضای دولت ایران از رأی اتابک اعظم مبنی بر اعطای امتیاز به‌داری جانبداری کردند. وزیرمختار روس پس از آگاهی از جریان امر سخت رنجیده خاطر شد، ولی این گناه اتابک اعظم نبود اگر مترجم فارسی سفارت تصادفاً و موقتاً غایب بود. از این‌رو وزیرمختار روس تنها راه عاقلانه یعنی تسلیم در برابر عمل انجام شده را برگزید.»

با وجود آنکه بدین نحو جلو مخالفت روسیه گرفته شده بود، اما نمی‌شد موقعیت روس را در ایران نادیده انگاشت و بنابر این پنج ایالت بزرگ شمالی، یعنی آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد (گرگان) و خراسان از حوزه امتیاز مستثنی شدند...^{۱۲}

از امتیاز داری تا قرارداد ۱۹۳۳

امتیازنامه داری روز ۲۸ مه سال ۱۹۰۱ (هفتم خرداد ۱۲۸۰ شمسی) در تهران امضا شد. از طرف دولت ایران مظفرالدین‌شاه قاجار شخصاً این امتیازنامه را مهر و امضا کرد و از طرف داری آلفرد ماریوت امتیازنامه را امضاء نمود. داری چه هنگام امضای این امتیازنامه و چه بعد از آن که نفت ایران به‌میزان تجارتی استخراج و صادر شد هرگز به ایران نیامد. در مذاکره برای تنظیم امتیازنامه و شرایط آن اتابک و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (پدر حسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا موعتم‌الملک) و نظام‌الدین غفاری (مهندس‌الممالک) نیز شرکت داشتند و مهر و امضای آنها نیز در ذیل امتیازنامه دیده می‌شود.

در فصل اول امتیازنامه به داری امتیازی خاص و انحصاری «جهت تفتیش و تفحص و استخراج و حمل و نقل و فروش نفت و گاز طبیعی و قیر و موم طبیعی در تمام وسعت ممالک محروسه شاهنشاهی ایران» به مدت شصت سال از تاریخ امتیاز داده شده، ولی در فصل ششم امتیازنامه پنج ایالت شمالی را مستثنی کرده‌اند. در فصل نهم امتیازنامه به صاحب امتیاز اجازه داده شده است یک یا چند شرکت تابعه برای عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری تشکیل دهد و در فصل دهم پرداخت بیست هزار لیره

۱۲ - خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ - تألیف بنجامین شوادران. ترجمه عبدالحمین شریفیان. صفحات ۱۳ و ۱۴.

نقد و بیست هزار لیره به صورت سهام به دولت ایران پیش‌بینی شده و علاوه بر آن آمده است که «شرکت استخراج اولیه و تمام شرکت‌هایی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالانه خود صدی شانزده به دولت علیه سال به سال کارسازی نمایند».

مصطفی فاتح در کتاب «پنج‌جاه سال نفت ایران» به جریانات پشت پرده دیگری نیز در جریان اعطای امتیاز داری اشاره کرده و از جمله می‌نویسد:

پس از آنکه داری اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیازنامه بیست‌هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به دولت ایران تسلیم نمود و معلوم شد که جزو تعهدات خصوصی او این بوده است که سهامی معادل ده‌هزار لیره به تاتیک و پنجهزار لیره به مشیرالدوله و پنج‌هزار لیره هم به مهندس الممالک به عنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست است که داری به تمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را بلاشخصی نامبرده تسلیم نمود... کتابچی‌خان هم حق دلالی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگی با رفاهی در اروپا تهیه نماید...^{۱۳}

داری در سال ۱۹۰۳ شرکتی با سرمایه ششصد هزار لیره تشکیل داد و بهای هر سهم را یک لیره تعیین کرد. داری قسمت اعظم سهام را خود خریداری نمود و بعد از تسلیم سهامی که تعهد کرده بود تعدادی سهم نیز به تجار و صاحبان صنایع انگلیس فروخت. بعد از صرف سیصد هزار لیره از سرمایه اولیه شرکت از عملیات اکتشافی و حفر چاههای آزمایشی نتیجه‌ای حاصل نشد و داری از ادامه کار مأیوس می‌شد که فکر تبدیل سوخت کشتی‌های جنگی انگلیس از زغال سنگ به نفت موجب دخالت وزارت دریاداری انگلیس و تشویق داری به ادامه کار خود در ایران شد. با وجود این داری در ادامه کار تردید داشت تا اینکه شرکت نفت برمه به کمک او شتافت و با تشکیل شرکت جدیدی به نام «سندیکای امتیازات» که در ماه مه سال ۱۹۰۵ به ثبت رسید کار اکتشاف نفت در ایران دنبال شد. ولی سرمایه شرکت جدید نیز پس از دو سال تلاش بی ثمر به تحلیل می‌رفت و حتی دستور توقف عملیات نیز صادر شده بود که

ناگهان روز ۲۶ مه سال ۱۹۰۸ (پنجم خرداد ۱۲۸۷ شمسی) متعاً حفر چاه نفت در مسجد سلیمان در عمق ۳۶۰ متری زمین به نفت رسید و نفت با فشار زیادی که تا آنزمان در هیچیک از چاههای نفتی دیده نشده بود شروع به فوران کرد. ده روز بعد چاه دیگری که در همین منطقه حفر می شد در عمق ۳۰۷ متری به نفت رسید و بدینگونه عصر نفت در ایران آغاز گردید.

وقتی که وجود نفت به مقدار کافی در منابع زیرزمینی ایران محرز شد شرکت نفت انگلیس و ایران با سرمایه اولیه دو میلیون لیره در ۱۴ آوریل سال ۱۹۰۹ تشکیل گردید. یک میلیون لیره از سرمایه اولیه شرکت را لرد «استراکونا»^{۱۴} رئیس شرکت نفت برمه شخصاً پرداخت کرد و به همین جهت او را به ریاست هیئت مدیره شرکت و داری را به مدیریت عامل آن برگزیدند.

تا سال ۱۹۱۲ که عملیات نصب پالایشگاه آبادان به اتمام رسید هیچگونه آماری از میزان استحصال و صدور نفت ایران منتشر نشد، ولی در اوائل سال ۱۹۱۳ اعلام شد که شرکت در سال قبل ۴۳،۰۰۰ تن نفت استخراج و به صورت خام صادر کرده است. تولید نفت در سال ۱۹۱۳ به هشتاد هزار تن و در سال ۱۹۱۴ به ۲۷۳ هزار تن رسید و در همین سال بود که سرمایه شرکت نفت انگلیس و ایران به بیش از دو برابر افزایش یافت و دولت انگلستان با خرید ۲،۲۰۰،۰۰۰ لیره از سهام شرکت سهامدار عمده آن و دارای حق نظارت بر عملیات شرکت گردید.

میزان تولید نفت ایران در سال ۱۹۱۹ از مرز یک میلیون تن گذشت و در سال ۱۹۲۵ به ۴،۳۳۳،۰۰۰ تن رسید. سود خالص شرکت نفت انگلیس و ایران در همین سال طبق دفاتر رسمی شرکت ۳،۵۷۱،۹۶۶ لیره اعلام شده و مبلغ پرداختی به دولت ایران ۵۳۱،۰۰۰ بود، در حالی که شرکت با تولید کمتر از دو میلیون تن در سال ۱۹۲۱ بیش از چهار میلیون لیره سود اعلام کرده بود (بعدها در جریان ملی شدن نفت ایران فاش شد که شرکت نفت در تمام مدت فعالیت خود در ایران حساب سازی می کرده و سود واقعی خود را اعلام نمی نمود. به علاوه سود خالص شرکت بعد از پرداخت چندین برابر آن به عنوان مالیات به دولت انگلیس محاسبه و اعلام می شد. به این ترتیب آنچه نصیب ایران می شد از پنج درصد آنچه به عناوین مختلف نصیب انگلیسیها

می‌گردید تجاوز نمی‌کرد).

در طول پانزده سال اول فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران وقایع و تحولات مهمی در ایران روی داد. قبل از کشف اولین منابع نفتی در مسجد سلیمان و تشکیل شرکت نفت انگلیس و ایران، انگلیس و روس ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند. در سال ۱۹۱۴ که جنگ بین‌المللی اول در گرفت قوای انگلیس و روس و عثمانی از سه طرف به ایران حمله‌ور شدند و جنوب ایران و تمام مناطق نفت‌خیز تحت اشغال نیروهای انگلیس قرار گرفت. در جریان اشغال جنوب ایران از طرف انگلیسیها در جریان جنگ اول جهانی، مقاومت دلیرانه مردم ایران بخصوص عشایر تنگستان و قشقایی‌ها مشکلات زیادی برای انگلیسیها فراهم ساخت. «جان مارلو» نویسنده انگلیسی قسمت اعظم این مشکلات را ناشی از فعالیت‌های یک جاسوس آلمانی به نام «واسموس»^{۱۵} می‌داند که قبل از جنگ، کنسول آلمان در بوشهر بوده و به همین جهت با سران عشایر و متنفذین محلی آشنا بود. واسموس که نویسنده انگلیسی از او به عنوان «لاورنس آلمانی»^{۱۶} نام می‌برد علاوه بر شوراندن عشایر جنوب علیه انگلیسیها، مأموریت داشت در تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و لوله‌های نفتی خرابکاری کند. جان مارلو می‌نویسد که واسموس در این مأموریت توفیقی نیافت، ولی شرکت نفت ۶۰۰،۰۰۰ لیبره بابت خسارات وارده به تأسیسات و لوله‌های نفتی به حساب دولت ایران گذاشت!^{۱۷}

مجموع پرداخت‌های شرکت نفت به دولت ایران تا سال ۱۹۱۵ از ۳۲۶،۰۰۰ لیبره تجاوز نمی‌کرد و در طول سال‌های جنگ تا سال ۱۹۱۹ نیز هیچگونه پرداختی به دولت ایران صورت نگرفت. در این مدت بر اثر انقلاب بلشویکی در روسیه و خطر توسعه این انقلاب به ایران انگلیسیها نیروهای خود را تا صحفات شمال ایران پیش آورده و با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با دولت وقت ایران (وثوق‌الدوله) می‌خواستند ایران را به صورت یک کشور تحت‌الحمايه در آورند. این قرارداد به تصویب نرسید و اختلافات ایران و شرکت نفت نیز به حکمیت ارجاع شد و حکم که خود یک نفر انگلیسی به نام

15. Wassmuss 16. German Lawrence

17. The Persian Gulf in the 20th Century. John Marlowe. P. 82.

«سیدنی آرمیتاژ اسمیت»^{۱۸} مستشار مالیه وقت دولت ایران بود قضیه را با پرداخت یک میلیون لیره به دولت ایران بابت تمام مطالبات معوقه تا ۳۱ مارس ۱۹۱۹ فیصله داد!

با کودتای ۱۲۹۹ (مارس ۱۹۲۱) که به خلع قاجاریه از سلطنت و تشکیل سلسله پهلوی انجامید تاریخ ایران ورق دیگری خورد. در مدت قریب به چهار سال فاصله بین کودتای ۱۲۹۹ تا خلع قاجاریه و آغاز سلطنت رضاشاه نخستین تلاش از طرف آمریکائیه برای کسب امتیاز نفت در ایران با شکست مواجه شد. در سال ۱۳۰۰ شمسی شرکت «استاندارد اویل»^{۱۹} آمریکا موفق شد امتیازی برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران از دولت وقت ایران به ریاست قوام السلطنه بگیرد و مجلس شورایملی در جلسه سیام عقرب (آبان) ۱۳۰۰ لایحه قانونی اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال ایران را به شرکت نامبرده تصویب کرد. حوزه عملیات شرکت آمریکائی به موجب این امتیاز ایالات آذربایجان و خراسان و گیلان و استرآباد و مازندران و مدت قرارداد نیز پنجاه سال پیش‌بینی شده بود.

اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال ایران به یک شرکت آمریکائی بلافاصله با مخالفت روسها و انگلیسیها مواجه شد. دولت شوروی اعطای این امتیاز را مغایر مفاد قرارداد ۱۹۲۱ که به تازگی بین ایران و شوروی امضا شده بود تلقی کرد و انگلیسیها هم مدعی شدند که امتیاز استخراج نفت شمال ایران قبلاً به وسیله یکی از اتباع روسیه به نام «خوشتاریا» به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته شده است.^{۲۰} دولت ایران اعتراض دولتمین روس و انگلیس را با تأکید بر این مطلب که قرارداد خوشتاریا فاقد اعتبار قانونی است رد کرد، ولی انگلیسیها دست بردار نبودند تا اینکه سرانجام بین شرکت استاندارد اویل آمریکا و شرکت نفت انگلیس و ایران توافق شد

18. Sidney Armitge Smith

19. Standard Oil

۲۰ - خوشتاریا یکی از اتباع روسیه تزاری و اهل گرجستان بود که در سال ۱۹۱۶ اجازه نامهای را که قبلاً از طرف ناصرالدین‌شاه به محمدولیخان خلعتبری (سپهدار) در باره استخراج نفت شمال ایران داده شده بود از وی خرید و قراردادی در باره امتیاز استخراج نفت شمال ایران با نامبرده که در آنموقع رئیس‌الوزراء شده بود امضا کرد. با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، خوشتاریا که می دانست نمی تواند از این قرارداد قلابی استفاده کند در صدد فروش آن به شرکت‌های نفتی اروپائی درآمد. شرکت‌های هلندی و فرانسوی از خرید این امتیاز خودداری کردند ولی شرکت نفت انگلیس و ایران با پرداخت مبلغ یکصد هزار لیره به خوشتاریا آنرا خریداری کرد!

نفت شمال ایران را مشترکاً استخراج نمایند. اما دولت ایران زیر بار نرفت و امتیاز استخراج نفت شمال ایران به یک کمپانی دیگر آمریکائی به نام «سینکлер»^{۲۱} واگذار گردید. به دنبال اعطای امتیاز به شرکت سینکлер واقعه سقاخانه و قتل مازور ایمری^{۲۲} کنسول آمریکا در تهران اتفاق افتاد که موجب برهم خوردن روابط ایران و آمریکا و تعلیق قرارداد امتیاز نفت به شرکت آمریکائی گردید.

واقعه مهم دیگری که در فاصله کودتای ۱۲۹۹ تا خلع قاجاریه صورت گرفت لشگرکشی به خوزستان و خلع شیخ خزعل از حکومت این ایالت بود. این واقعه بخصوص از نظر نفت و موقعیت ایران در خلیج فارس حائز اهمیت بود، زیرا شیخ خزعل یا «شیخ محمره» تحت حمایت انگلیسیها حکومت نیمه مستقلی برای خود در خوزستان بوجود آورده بود و از او امر حکومت مرکزی سرپیچی می کرد. انگلیسیها در سال ۱۹۱۴ با شیخ قراردادی بسته و او را تحت الحمایه خود قرار داده بودند و به عنوان حفاظت از لوله های نفتی همه ساله مبالغی به وی پرداخت می نمودند. در سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ شمسی) که دولت ایران تصمیم به سرکوبی خزعل و استقرار حاکمیت خود بر خوزستان گرفت «سرپرستی لورن»^{۲۳} وزیر مختار وقت انگلیس با ارسال دو یادداشت تهدید آمیز در صدد جلوگیری از اعزام قوا به خوزستان برآمد، ولی دولت به این یادداشت اعتنا نکرد و انگلیسیها که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودند به تضمین جانی خزعل و جلوگیری از اعدام او اکتفا نمودند.

در سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰۵ شمسی) برای نخستین بار درآمد سالانه دولت ایران از نفت از یک میلیون لیره تجاوز کرد و در سال بعد به یک میلیون و چهارصد هزار لیره رسید. ولی به دنبال اعتراضاتی که در باره صلاحیت «آرمیتاژ اسمیت» در حکمیت بین دولت ایران و شرکت نفت به عمل آمده بود مذاکراتی به منظور حل اختلافات ایران و شرکت نفت آغاز شد. این مذاکرات چندین سال بدون اخذ نتیجه ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۰ شمسی) ناگهان حق الامتیاز پرداختی شرکت نفت به ایران به ۳۷۰،۰۰۰ لیره، یعنی در حدود یک چهارم سال قبل تقلیل یافت و این امر که به ادعای شرکت نفت معلول بحران اقتصادی جهانی بود موجب واکنش خشمگینانه رضا شاه و لغو امتیاز داری گردید.

کشمکش ایران و انگلیس بر سر لغو امتیاز داری و ارجاع قضیه به جامعه ملل و تجدید مذاکرات ایران و انگلیس برای عقد یک قرارداد جدید و نقش بعضی از رجال وقت ایران مانند تیمورتاش و تقی‌زاده در تدوین این قرارداد و بالاخره امضای آن روز ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ خود داستان مفصلی دارد که از موضوع بحث این کتاب خارج است. ولی قضاوت نهائی در باره حاصل کار این است که قرارداد ۱۹۳۳ موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران را بیش از پیش تثبیت کرد و اگر نهضت ملی شدن نفت در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ (میلادی) به عمر این قرارداد خاتمه نمی‌داد ملت ایران هنوز هم گرفتار عواقب آن بود. قرارداد ۱۹۳۳ از نظر افزایش درآمد و کاهش حوزه امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس امتیاز اندکی برای ایران داشت، ولی در عوض مدت قرارداد قبلی را به مدت سی و دو سال دیگر، یعنی تا پایان سال ۱۹۹۳ تمدید نمود، که خود موفقیت بزرگی برای انگلیسیها بشمار می‌رفت.

جنگ دوم جهانی و پیامدهای آن

در جریان جنگ دوم جهانی، ایران یکبار دیگر مورد تجاوز روس و انگلیس قرار گرفت و نیروهای انگلیسی مانند جنگ بین‌الملل اول قبل از هر نقطه دیگری با ناوگان جنگی خود به‌بنادر ایران در خلیج فارس حمله‌ور شدند. بهانه انگلیس و روس در تجاوز به ایران فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران و احساس خطر برای منابع نفتی شوروی در قفقاز و منافع نفتی انگلیس در خوزستان بود. نیروهای شوروی از ساعت چهار صبح روز سوم شهریور ۱۳۲۰ از مرزهای شمالی کشور وارد ایران شدند و نیروهای انگلیسی از طریق زمین و دریا به خوزستان حمله بردند. شادروان سرلشگر مقتدر جریان عملیات نیروی دریائی انگلیس را در جنوب چنین شرح می‌دهد.

درست در همان شب سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ ناوگان انگلیس در خلیج فارس به آبهای ساحلی ایران تجاوز کرده و یک ناو آنها در اسکله آبادان جلو ناو پلنگ و دیگری در بندر خرمشهر پهلولی ناو ببر لنگر انداختند و بقیه ناوهای آنها بندر شاپور را بمحاصره خود در آوردند. دیری نگذشت چراغ‌های مؤسسات نفت خاموش و تلفن‌های پادگان آبادان و خرمشهر که از سیم‌های شرکت بود از کار افتاد. در ساعت چهار بعد از نصف شب، یعنی مقارن ملاقات سفرای روس و انگلیس با نخست‌وزیر

ایران ناوهای ببر و پلنگ ناگهان از طرف ناوهای انگلیسی بمباران شدند. ناو پلنگ بر اثر اصابت گلوله بمخزن مهمات آن مشتمل و پس از چند ساعت غرق شد و افسران و ناوی‌هایی که در روی آن بودند همگی غافلگیر و شهید گردیدند. در خرمشهر نیز گلوله توپهای کشتی انگلیس کار ناو ببر را ساخت و چند ساعت بعد این ناو هم به زیر آب فرو رفت. در بندر شاهپور هم که شبانه مورد حمله ناوهای انگلیسی واقع شده بود چند کشتی تجارتي آلمانی و ایتالیائی که قبلاً به این بندر پناهنده شده بودند و همچنین ناوچه‌های نیروی دریائی ایران به تصرف انگلیسیها درآمدند... ناوچه‌های شهباز و سیمرخ و کرکس را انگلیسیها به هندوستان می‌برند و چون این ناوچه‌ها فاقد وسائل یدکی بودند ناوچه کرکس را متلاشی نموده به مصرف تعمیر دو ناوچه دیگر می‌رسانند و حوض شناور را هم برای احتیاجات خودشان به سواحل آفریقا انتقال می‌دهند...^{۲۴}

به این ترتیب نیروی دریائی کوچکی که در فاصله بین جنگ اول و دوم جهانی در ایران بوجود آمده بود در یک شب نابود شد و فرماندهان آن از جمله دریادار غلامعلی بایندر، ناخدا نصرالله نقدی و ناخدا حسن میلانیا به شهادت رسیدند. چنانکه می‌دانیم از طرف نیروی زمینی هم مقاومت قابل توجهی در مقابل مهاجمین صورت نگرفت و تا پایان شهریور ۱۳۲۰ ایالات شمالی ایران تحت اشغال ارتش سرخ و جنوب غربی کشور تحت اشغال نیروهای انگلیس قرار گرفت. رضاشاه روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ مجبور به استعفا از مقام سلطنت شد و پسرش محمدرضا در سن بیست و یک سالگی به جانشینی وی منصوب گردید، و اکنون پس از گذشت قریب پنجاه سال از آن تاریخ یکی از سفرای پیشین انگلیس در ایران فاش می‌کند که بعد از برکناری رضاشاه اقداماتی برای بازگشت قارچاریه به ایران صورت گرفت و حتی نامزد احراز مقام سلطنت در ایران هم که پسر محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه به نام حمیدمیرزا بود تعیین شده و مقامات انگلیسی، از جمله آنتونی ایدن^{۲۵} وزیر خارجه وقت انگلیس با او ملاقات و مصاحبه کرده بودند. اما این جناب حمیدمیرزا تبعه انگلیس شده و نامش را به «دیوید - درومند»^{۲۶} تغییر داده و یک کلمه فارسی هم نمی‌دانست «دنيس رايت»^{۲۷} سفیر کبیر سابق انگلیس در ایران که این راز را در کتاب اخیر خود به نام «ایرانیان در

۲۴ - کلید خلیج فارس - تألیف سرلشکر غلامحسین مقتدر. چاپ ۱۳۳۳. صفحات ۱۲۶ - ۱۲۴.

25. Anthony Eden

26. David Drummund

27. Denis Wright

میان انگلیسیها» فاش کرده است در شرح بقیه ماجرا و چگونگی توافق در باره تعیین محمدرضا به جانشینی رضاشاه چنین می نویسد:

«بولارد» وزیرمختار انگلیس در تهران تلگرافی مورد مشورت قرار گرفت. او در پاسخ خود به دولت انگلیس توصیه کرد که از هرگونه کوششی برای استقرار مجدد قاجاریه در ایران دست بردارند. او متعقد بود که پسر پرنس حسن با محیط ایران آشنائی ندارد و تربیت انگلیسی او در اینجا مشکلاتی بوجود خواهد آورد. به علاوه صدها تن از خاندان قاجار هنوز در ایران هستند و می توانند در درسر بزرگی فراهم کنند. نخست وزیر ایران محمدعلی فروغی هم که به نظر می رسد بولارد با او مشورت کرده باشد، همین عقیده را داشت. در نتیجه انگلیسیها تصمیم گرفتند به ولیعهد جوان ایران محمدرضا پهلوی این شانس را بدهند که صلاحیت خود را به اثبات برساند. اگر او برخلاف انتظار از آب در می آمد برای همیشه می شد از شرش خلاصی شد.^{۲۸}

«دنيس رایت» همچنین می نویسد که انگلیسیها در مورد سلطنت محمدرضا شاه موافقت روسها را هم جلب کردند. تشکیل کنفرانس سران سه دولت بزرگ در تهران در اواخر سال ۱۹۴۳ به شاه فرصتی داد تا با ملاقات چرچیل و روزولت و استالین موقعیت متزلزل خود را تثبیت نماید. سالها بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی فاش شد که در کنفرانس تهران استالین مسئله ذخائر نفت خاورمیانه و چگونگی توزیع آنها بین متفقین طرح کرده، ولی روزولت و چرچیل موقع را برای طرح این موضوع مقتضی ندانسته اند. ولی چند ماه بعد از تشکیل کنفرانس تهران که خبر مسافرت نمایندگان از کمپانی های نفتی آمریکا و کمپانی مشترک انگلیس - هلندی «شل» برای تحصیل امتیاز استخراج نفت نواحی جنوب شرقی ایران فاش شد دولت شوروی هم قصد خود را در مورد کسب امتیاز استخراج نفت شمال ایران فاش کرد و در اواخر شهریور ۱۳۲۳ هیئتی به ریاست «کافتارادزه»^{۲۹} معاون وزارت خارجه شوروی برای مذاکره در باره اخذ امتیاز استخراج نفت شمال وارد تهران شد.

۲۸ - ایرانیان در میان انگلیسیها - بقلم دنيس رایت. مترجم منوچهر طاهرنیا. انتشارات آشتیانی - صفحات ۳۹۲ - ۳۹۰

29. Sergei - Kavtaradze

قبل از شرح نتایج سفر کافتارادزه به تهران و حوادث بعدی، تذکر این نکته ضروری است که دولت شوروی از چندین سال قبل و پیش از آنکه نیروهای خود را وارد ایران کند در مورد منابع نفتی ایران نظر داشته و در مذاکراتی که طی سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰، قبل و بعد از امضای قرارداد دوستی و عدم تجاوز بین آلمان و شوروی صورت گرفت براین موضوع تأکید نموده است. در کتابی که تحت عنوان «روابط آلمان نازی و شوروی در سالهای ۱۹۴۱ - ۱۹۳۹»^{۳۰} از طرف وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۴۸ منتشر شده و محتوی اسناد سیاسی وزارت خارجه آلمان در باره روابط آن کشور با شوروی است مقاصد شوروی در باره دست انداختن بر منابع نفتی ایران کاملاً آشکار شده و در یادداشتی که مولوتف وزیر خارجه وقت شوروی به تاریخ ۲۶ نوامبر سال ۱۹۴۰ برای سفیر آلمان در مسکو فرستاده است، ضمن ارائه پیشنهاداتی در باره تقسیم جهان به مناطق نفوذ بین شوروی و آلمان «شناختن نواحی واقع در جنوب بادکوبه و باطوم در جهت خلیج فارس به عنوان مرکز توقعات ارضی شوروی» را به عنوان یکی از شرایط اصلی چنین توافقی قید نموده است.

با چنین مقدماتی دولت شوروی برای اخذ امتیاز استخراج نفت شمال ایران، در شرایطی که شمال کشور در اشغال سربازان ارتش سرخ بود پافشاری زیادی کرد، ولی ساعد نخست وزیر وقت ایران که شخصاً با کافتارادزه مذاکره می کرد بیش از دو ماه او را «سردواند» تا اینکه مجلس شورایی در جلسه روز یازدهم آذر ۱۳۲۳ با تصویب طرحی که از طرف دکتر مصدق پیشنهاد شده بود تلاش معاون وزارت خارجه شوروی را برای کسب امتیاز نفت شمال ایران عقیم گذاشت. به موجب ماده اول این طرح هیچ نخست وزیر و وزیر و کفیل وزارتخانه یا مقام دیگر دولتی نمی توانست در باب امتیاز نفت با هیچیک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول دیگر یا نمایندگان شرکت های نفتی مذاکره کند و در ماده دوم گفته شده بود که نخست وزیر و وزیران می توانند برای فروش نفت و امکانات استخراج معادن نفت از طرف خود ایران مذاکره کنند و از جریان مذاکرات مجلس را مستحضر نمایند. در مواد سوم و چهارم طرح نیز مجازات های سنگینی برای متخلفین منظور شده بود.

بعد از تصویب این طرح کافتارادزه با دست خالی تهران را ترک گفت و روابط

30. « Nazi - Soviet Relations 1939 - 1941 »

ایران و شوروی به تیرگی گرائید، تا جایی که دولت شوروی پس از خاتمه جنگ علیرغم تعهدات خود از تخلیه ایران خودداری نمود و با روی کار آوردن یک حکومت دست نشانده در آذربایجان در صدد جداساختن این استان از ایران برآمد. در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ مجلس شورایملی برای حل این مشکل قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری انتخاب کرد و قوام‌السلطنه از سیام بهمن تا ۱۷ اسفند ۱۳۲۴ در مسکو ماند و در این مدت چندین بار با استالین و مولوتف ملاقات و مذاکره کرد. از این مذاکرات نتیجه فوری حاصل نشد ولی زمینه برای مذاکرات بعدی با سفیر جدید شوروی در تهران فراهم گردید و سرانجام با تنظیم موافقتنامه‌ای در باره تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی که ۵۱ درصد سهام آن متعلق به شوروی و ۴۹ درصد متعلق به ایران باشد نیروهای شوروی ایران را تخلیه کردند و بدنبال آن حکومت‌های دست‌نشانده شوروی در آذربایجان و کردستان سرنگون شدند.

تنفیذ و اجرای موافقتنامه تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به تصویب آن از طرف مجلس شورایملی موکول شده بود، ولی مجلس پانزدهم پس از استماع گزارش قوام‌السلطنه، در جلسه مورخ ۱۹ مهرماه ۱۳۲۶ خود ماده واحده‌ای را به شرح زیر با اکثریت قریب به اتفاق تصویب نمود:

ماده واحده - الف - نظر به اینکه آقای نخست‌وزیر با حسن نیت و در نتیجه استنباط از مفاد ماده دوم قانون یازدهم آذرماه ۱۳۲۳ اقدام به مذاکره و تنظیم موافقتنامه مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ در باب ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نموده‌اند و نظر به اینکه مجلس شورایملی استنباط مزبور را منطبق با مدلول و مفهوم واقعی قانون سابق‌الذکر تشخیص نمی‌دهد مذاکرات و موافقتنامه فوق را بلا اثر و کان‌لم‌یکن می‌داند. ماده سوم ابلاغیه مورخه ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ نیز کان‌لم‌یکن می‌باشد.

ب: دولت باید موجبات تفحص فنی و علمی را به منظور اکتشاف معادن نفت فراهم آورد و در مدت پنجسال نقشه‌های کامل فنی و علمی مناطق نفت‌خیز کشور را ترسیم و تهیه نماید تا مجلس شورایملی با استحضار و اطلاع کامل از وجود نفت بمقدار کافی بتواند ترتیب بهره‌برداری بازرگانی از این ثروت ملی را بموسیله تصویب قوانین لازم تعیین کند.

ج - واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت کشور و مشتقات آن به خارجی‌ها و ایجاد هر نوع شرکت برای این منظور که خارجیا بموجهی از وجوه

سهیم باشند مطلقاً ممنوع است.

د: در صورتی که بعد از تفحصات فنی مذکور در بند (ب) وجود نفت بمقدار قابل استفاده بازرگانی در نواحی شمالی ایران مسلم گردد دولت مجاز است در باب فروش محصولات آن به اتحاد جماهیر شوروی با آن دولت وارد مذاکره شود و نتیجه را به اطلاع مجلس شورای ملی برساند.

ه - دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را بعمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.

بند «ه» قانون فوق ظاهراً به منظور حفظ موازنه و جبران رد تقاضای شورویها برای مشارکت در بهره برداری از نفت شمال در نظر گرفته شده بود، ولی دولت عملاً مکلف به اجرای مفاد آن و اقدام در جهت «استیفای حقوق ملی» بود. به همین جهت دولت قوام السلطنه اندکی پس از تصویب این قانون با شرکت نفت تماس گرفت و خواستار اعزام نماینده مختاری از طرف هیئت مدیره شرکت برای انجام مذاکرات لازم گردید. شرکت نفت از اعزام نماینده‌ای برای مذاکره به تهران طفره رفت و در همین احوال دولت قوام السلطنه سقوط کرد. دولت بعدی به ریاست حکیم الملک مجدداً از شرکت تقاضا کرد در اعزام نماینده تسریع نماید و هیئت مدیره شرکت نفت سرانجام مستر «گس»^{۳۱} را برای انجام مذاکره به تهران فرستاد. گس پس از استماع نظریات دولت ایران و وظیفه‌ای که به موجب قانون به عهده دولت گذاشته شده است گفت که قرارداد ۱۹۳۳، به جز در مواردی که تخلفی از طرف شرکت سر بزند پیش‌بینی تجدید نظر در قرارداد را نکرده است و چون شرکت به تعهدات خود عمل کرده است موردی برای تجدید نظر در قرارداد نمی‌بیند.

دولت حکیم الملک هم بدون اینکه نتیجه‌ای از اقدامات خود برای «استیفای حقوق ملی» بگیرد سقوط کرد و دولت هژیر در برنامه کار خود که روز اول تیرماه ۱۳۲۷ به مجلس تقدیم کرد «اجرای کلیه قوانین بالاخص قانون ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۶» را متقبل شد. در اوائل مهرماه ۱۳۲۷ مستر گس دوباره از طرف شرکت به تهران آمد، ولی پیش از آنکه مذاکرات با دولت ایران به نتیجه‌ای برسد دولت هژیر سقوط کرد و ساعد

به‌نخست‌وزیری برگزیده شد. سومین دور مذاکرات گس با گلشائیان وزیر دارائی دولت ساعد به‌امضای یک «قرارداد الحاقی» در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ منجر گردید که هر چند امتیازاتی از نظر مالی برای دولت ایران داشت، کافی به‌نظر نمی‌رسید. این قرارداد که به‌قرارداد «گس، گلشائیان» معروف شده است برای تصویب به‌مجلس پانزدهم تقدیم شد، ولی مجلس پانزدهم که به‌اواخر عمر خود رسیده بود نتوانست در باره آن تصمیمی اتخاذ کند و با ورود دکتر مصدق و همفکران او به‌مجلس شانزدهم تصویب آن با مشکلات بیشتری مواجه گردید. مجلس شانزدهم روز سی‌ام خرداد ۱۳۲۹ کمیسیون ویژه‌ای را مأمور رسیدگی به قرارداد الحاقی نفت کرد. یک هفته بعد از اتخاذ این تصمیم از طرف مجلس دولت علی منصور که بیش از دو ماه و نیم از عمر آن نمی‌گذشت استعفا داد و سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش وقت مأمور تشکیل کابینه شد. مأموریت اصلی رزم‌آرا اعمال فشار برای تصویب قرارداد الحاقی نفت و فیصله دادن به‌این قضیه بود، ولی با جوی که ایجاد شده بود در این کار توفیق نیافت و پس از مباحثات تندی که هنگام استیضاح دولت رزم‌آرا از طرف دکتر مصدق در باره نفت در گرفت، کمیسیون نفت مجلس در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۲۹ قرارداد الحاقی نفت را کافی برای استیفای حقوق ملت ایران تشخیص نداد. روز ۲۶ آذرماه ۱۳۲۹ هنگام گزارش کمیسیون نفت در مجلس دکتر مصدق نطقی ایراد نمود و برای نخستین‌بار پیشنهاد ملی‌شدن نفت را عنوان کرد. در همین جلسه دکتر مصدق و ده نفر دیگر از نمایندگان پیشنهادی در باره ملی‌شدن نفت به‌رئیس مجلس تسلیم کردند، ولی چون پیشنهاد، امضای کافی نداشت در مجلس مطرح نشد.

روز پنجم دیماه ۱۳۲۹ دولت رزم‌آرا قرارداد الحاقی را مسترد داشت و مذاکرات محرمانه‌ای را برای امضای یک قرارداد جدید با شرکت نفت آغاز کرد، ولی رزم‌آرا پیش از اینکه بتواند از این مذاکرات نتیجه‌ای بگیرد روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ به‌قتل رسید. مصطفی فلاح در کتاب خود تحت عنوان «پنجاه سال نفت ایران» مدعی شده است که رزم‌آرا در باره اصل تنصیف درآمد با شرکت نفت به‌توافق رسیده بود و از قول «نورتکرافت»^{۳۲} عضو عال‌رتبه شرکت نفت می‌نویسد «شرکت حاضر است اصل تنصیف درآمد را قبول کند ولی رزم‌آرا اصرار غریبی دارد که این قضیه مکثوم

بماند»^{۳۳} ولی «جان مارلو» در کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» این ادعا را رد کرده و می‌نویسد شرکت نفت حاضر نبود به اصل تقسیم مساوی درآمد (اصل پنجاه، پنجاه) تن در دهه ۳۴ به هر حال از هر دو نوشته چنین برمی‌آید که رزم‌آرا برای جلب موافقت شرکت نفت با اصل تنصیف درآمد تلاش می‌کرده، ولی اینکه قبل از کشته شدن در این کار توفیق یافته بود یا نه معلوم نیست.

از ملی‌شدن نفت ایران تا قرارداد کنسرسیوم

پیشنهاد ملی‌شدن نفت قبل از رزم‌آرا از طرف دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی در کمیسیون نفت مطرح شد و کمیسیون نفت کتباً از رزم‌آرا خواست تا نظر دولت را در باره عملی بودن این پیشنهاد اعلام نماید. رزم‌آرا روز دوازدهم اسفند نظر دولت را راجع به غیرعملی بودن این پیشنهاد تسلیم کمیسیون کرد و هنگامی که به قتل رسید کمیسیون مشغول رسیدگی به پاسخ دولت در باره مسئله ملی‌شدن نفت بود. فردای قتل رزم‌آرا، یعنی روز پنجشنبه ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۹ کمیسیون نفت اصل ملی‌شدن نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد. مجلس شورایملی در جلسه روز ۲۴ اسفند اصل ملی‌شدن را پذیرفت و مجلس سنا نیز روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ آنرا تأیید کرد. دولت انگلیس به شدت به این تصمیم اعتراض کرد و با آغاز اعتصابات و تظاهرات ضدانگلیسی در مناطق نفت خیز پالایشگاه آبادان از روز بیست و ششم فروردین ماه ۱۳۳۰ تعطیل شد. حسین علاء که بعد از قتل رزم‌آرا به نخست‌وزیری انتخاب شده بود روز هفتم اردیبهشت استعفا داد. روز هشتم اردیبهشت مجلس به خلع ید فوری از شرکت نفت رأی داد و به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل کرد. با آغاز نخست‌وزیری دکتر مصدق مجلس قانون نه‌ماده‌ای را به منظور اجرای اصل ملی‌شدن نفت به تصویب رساند و این قانون از یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۰ به موقع اجرا درآمد.

کشمکش ایران و انگلیس بر سر ملی‌شدن نفت که در تمام دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ جریان داشت داستان مفصلی

۳۳ - پنجاه سال نفت ایران - مصطفی فاتح. چاپ اول صفحه ۴۰۷.

34. The Persian Gulf..... John Marlowe. p. 157.

دارد که هم از موضوع بحث این کتاب خارج است و هم نسل حاضر کم و بیش با آن آشنا هستند. خلاصه داستان از این قرار است که انگلیسیها نخست به حربه تهدید متوسل شدند و با اعزام رزمناو «موریشس»^{۳۵} به آبهای مجاور آبادان و متمرکز ساختن نیروهای هوابرد در قبرس در صدد وادار ساختن دولت ایران به تعدیل سیاست خود برآمدند و چون از این کار نتیجه‌ای نگرفتند به دیوان داوری بین‌المللی لاهه شکایت کردند. دیوان لاهه روز پنجم ژوئیه ۱۹۵۱ (چهاردهم تیر ۱۳۳۰) یک قرار موقت صادر کرد و از دولت ایران خواست که تا رسیدگی نهائی موضوع در دیوان داوری بین‌المللی «از دست زدن به هرگونه اقدامی به منظور توقف عملیات صنعتی و بازرگانی شرکت نفت انگلیس و ایران... خودداری نماید»، ولی دولت ایران دیوان لاهه را برای رسیدگی به دعوی ایران با یک شرکت تجارتی صالح ندانست و به آن اعتنا نکرد. شرکت نفت با انتشار آگهی‌هایی در مطبوعات دنیا محصول نفت ایران را که برای فروش به شرکتهای خارجی عرضه می‌شد «مال دزدی» خواند و دولت انگلیس اعلام کرد که جلو حمل و نقل نفت ایران را در خلیج فارس خواهد گرفت. دولت انگلیس در تعقیب اقدامات خود علیه دولت ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد، ولی شورا بعد از حضور دکتر مصدق و مدافعان او اتخاذ تصمیم نهائی را در باره این اختلاف به دیوان لاهه ارجاع کرد. در این میان مذاکراتی بین ایران و انگلیس با پا در میانی آمریکا و بانک بین‌المللی برای حل اختلاف صورت گرفت که به نتیجه‌ای نرسید و سرانجام دیوان لاهه روز نهم ژوئن سال ۱۹۵۲ (۱۹ خرداد ۱۳۳۱) برای رسیدگی به شکایت انگلیس از ایران تشکیل جلسه داد. دکتر مصدق شخصاً در جلسات رسیدگی دیوان لاهه به موضوع اختلاف ایران و انگلیس شرکت کرد و بر نظر ایران مبنی بر اینکه «طرف دعوی دولت ایران یک شرکت تجارتی است نه دولت انگلیس و بنابراین دیوان داوری بین‌المللی که باید به اختلافات بین دولت‌ها رسیدگی کند صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد» پافشاری کرد. جلسات دادگاه تا اواخر ماه ژوئن (اوائل تیرماه) به طول انجامید و سرانجام با رأی اکثریت قضات دادگاه مبنی بر عدم صلاحیت به رسیدگی به این اختلاف، مصدق با پیروزی از لاهه به تهران بازگشت.

مصدق با وجود پیروزی‌هایی که در جبهه خارجی بدست آورده بود در داخل با

مشکلات روزافزونی مواجه شد. از یکسو تعطیل صنعت نفت و قطع مهمترین منبع درآمد ارزی کشور، ایران را با یک بحران شدید اقتصادی مواجه ساخت و از سوی دیگر مخالفت شاه و دسته‌بندیهای داخلی، او را در مقابله با بحران اقتصادی تضعیف نمود. دکتر مصدق روز ۲۲ تیرماه برای حل مشکلات اقتصادی کشور از مجلس تقاضای اختیارات فوق‌العاده کرد و چون با این تقاضای او موافقت نشد از مقام نخست‌وزیری استعفا داد. شاه که مترصد چنین فرصتی بود قوام‌السلطنه را به‌نخست‌وزیری منصوب کرد. ولی قوام‌السلطنه پیش از آنکه موفق به تشکیل کابینه شود با تظاهرات خونین و پردامنه طرفداران مصدق (که بیشتر از طرف آیت‌الله کاشانی رهبر روحانی آن زمان هدایت می‌شدند) استعفا داد و دکتر مصدق با قدرت بیشتری به حکومت بازگشت. ولی در دوره دوم نخست‌وزیری مصدق اوضاع بین‌المللی به‌زیان او در حال تغییر بود و با پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۵۲ آمریکا، سیاست دو پهلوی آمریکا در اختلافات ایران و انگلیس جای خود را به‌جانب‌داری مستقیم و علنی از انگلیسیها داد. طرح براندازی حکومت مصدق که بعد از بازگشت چرچیل به‌نخست‌وزیری انگلیس در لندن تهیه شده بود با «آلن دالس»^{۳۶} رئیس جدید سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در میان گذاشته شد و با جلب موافقت آیزنهاور رئیس جمهوری جدید آمریکا مقدمات اجرای این طرح فراهم گردید. «کرمیت (کیم) روزولت»^{۳۷} عضو مجرب سازمان سیا برای اجرای طرح براندازی مصدق تعیین و عازم تهران گردید.

کیم روزولت و افراد تیم او روز ۱۳ ژوئیه (پنجم تیر ۱۳۳۲) وارد تهران شدند و اقدامات خود را برای تدارک عملیات سرنگونی مصدق آغاز کردند. اولین دیدار بین شاه و فرستاده سیا به‌ایران روز اول اوت صورت گرفت. این ملاقات در حدود نیمه‌شب در داخل یک اتومبیل انجام شد. کیم روزولت در حالی که در صندلی عقب اتومبیل دراز کشیده و پتویی روی خود کشیده بود وارد کاخ سلطنتی شد و شاه در گوشه‌ای از کاخ وارد اتومبیل شده و در کنار او نشست. کیم شاه را در جریان طرح سرنگونی مصدق قرار داد و گفت که این طرح از طرف آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان مورد تأیید قرار گرفته است. شاه که تا آن لحظه از نقشه مشترک آمریکا و انگلیس اطلاع نداشت از این موضوع هیجانزده

شد و آمادگی خود را برای همکاری در اجرای این نقشه اعلام داشت. در واقع شاه از مدتها پیش در انتظار فرصتی برای رها ساختن خود از شر مصدق بود، ولی به‌تنهایی و بدون پشتیبانی خارجی جرات دست‌زدن به چنین کاری را نداشت. کیم روزولت برای اجرای این نقشه فقط معادل یک میلیون دلار پول ایرانی (در حدود هفت میلیون تومان) در اختیار داشت که همه آنها را در یک صندوق بزرگ جا داده بود، زیرا بزرگترین اسکناس ایرانی که در آنموقع در دسترس بود اسکناس پنجاه تومانی بود که در حدود ۷/۵ دلار ارزش داشت. از این مبلغ در حدود یکصد هزار دلار (هفتصد هزار تومان) به‌دو عضو ایرانی گروه داده شد تا آنها بین چند باشگاه ورزشی و فقرای جنوب شهر توزیع کنند. قرار شد همزمان با تدارک مقدمات اجرای برنامه در تهران شاه دو فرمان صادر کرده و خود عازم کاخ ساحلی خود در شمال کشور بشود. فرمان اول عزل مصدق از مقام نخست‌وزیری و فرمان دوم انتصاب ژنرال فضل‌الله زاهدی به‌مقام نخست‌وزیری بود.^{۳۸}

بقیه جریان را اکثریت خوانندگان این کتاب کم و بیش به‌خاطر دارند: طرح اولیه با امتناع مصدق از قبول حکم برکناری خود از طرف شاه با شکست مواجه شد و شاه روز بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۲ از ایران خارج شد. دومین مرحله طرح روز ۲۸ مرداد به‌موقع اجرا گذاشته شد و این‌بار حکومت مصدق با تظاهرات سازمان یافته خیابانی و عملیات نظامی سرنگون گردید. حکومت زاهدی تا پایان سال ۱۳۳۲ با انگلستان تجدید رابطه کرد و مذاکرات نفت با نقش فعال‌تری از طرف آمریکاییها از سر گرفته شد. قبل از آغاز مذاکرات جدی با ایران یک کنسرسیوم بین‌المللی با هشت کمپانی نفتی برای بهره‌برداری از نفت ایران تشکیل شد. در این کنسرسیوم شرکت سابق نفت انگلیس و ایران که نام خود را به شرکت نفت انگلیس یا «بریتیش پترولیوم»^{۳۹} تغییر داده بود چهل درصد سهام را داشت. چهل درصد سهام نیز نصیب پنج کمپانی بزرگ نفتی آمریکا (هر یک هشت سهم) گردید و از بیست درصد باقیمانده ۱۴ درصد به شرکت هلندی - انگلیسی «رویال داچ شل»^{۴۰} و شش درصد به شرکت دولتی نفت فرانسه تعلق گرفت.

۳۸ - جنگ قدرتها در ایران - بقلم باری روبین. ترجمه محمود طلوعی (مشرقی). انتشارات آشتیانی - صفحات ۸۰ - ۷۹.

39. British PETROLEUM

40. Royal Dutch Shell

قرارداد ایران و کنسرسیوم نفت در شهریور ماه سال ۱۳۳۳ به امضا رسید و در مدتی کمتر از دو ماه از تصویب هر دو مجلس گذشت. مدت قرارداد ۲۵ سال و قابل تمدید تا چهل سال بود. قرارداد بر اساس تقسیم مساوی منافع حاصله تنظیم شده و تشکیل دو شرکت عامل، یکی به نام شرکت اکتشاف و تولید و دیگری به نام شرکت تصفیه پیش‌بینی شده بود، ولی از آنجا که قیمت نفت را در بازارهای جهانی خود شرکت‌های نفتی تعیین می‌کردند سود قابل ملاحظه‌ای نصیب ایران و سایر کشورهای تولید کننده نفت نمی‌شد.

با انعقاد قرارداد جدید، شرکت سابق نفت انگلیس و ایران انحصار بهره‌برداری از نفت ایران را از دست داد، ولی در عوض غرامت هنگفتی از ایران و شرکای جدید خود در کنسرسیوم نفت گرفت که با احتساب پرداخت ده سنت از هر بشکه نفت به آن شرکت در طول مدت قرارداد به بیش از پانصد میلیون دلار بالغ می‌شد. غرامتی که مستقیماً از ایران دریافت شد ۵۱ میلیون لیره بابت مطالبات گذشته ایران از شرکت نفت انگلیس به اضافه ۲۵ میلیون لیره بود که می‌بایست در ده قسط مساوی سالانه از اول سال ۱۹۵۷ پرداخت شود.

«جان مارلو» نویسنده کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» اعتراف می‌کند که با وجود تلاشی که دولت ایران برای توجیه قرارداد جدید با کنسرسیوم و تبلیغ در اطراف چند برابر شدن درآمد نفت به عمل آورد مردم ایران این قرارداد را پذیرا نشدند و شاه ناچار شد دست به تلاش تازه‌ای برای ترمیم این شکست بزند. چند قرارداد جدید نفتی با شرکت‌های مستقل اروپائی و آمریکائی از جمله شرکت ایتالیائی «آجیپ» مینراریا^{۴۱} و شرکت آمریکائی «پان آمریکن»^{۴۲} و شرکت کانادائی «سافیر»^{۴۳} به امضا رسید. با شرکت ایتالیائی «آجیپ» یک شرکت مشترکی ایرانی - ایتالیائی به نام «سیرپ»^{۴۴} تشکیل شد که حوزه عملیات آن ۲۲۹۰۰ کیلومتر در دامنه کوههای زاگرس و آبهای خلیج فارس بود. شرکای ایرانی و ایتالیائی در منافع شرکت سهم مساوی داشتند ولی چون مالیات در حدود پنجاه درصد منافع بود بنابراین به ایران ۷۵ درصد و به آجیپ ۲۵ درصد می‌رسید. با شرکت نفتی پان آمریکن نیز قراردادی با

41. A.G.I.P Mineraria

42. Pan American Oil Company

43. Sapphir

44. Sirip

همان شرایط شرکت آجیپ منعقد شد و شانزده هزار کیلومتر مربع از آبهای ساحلی ایران در خلیج فارس برای فعالیت این شرکت اختصاص یافت. و بالاخره با شرکت کانادائی سافیر هم قراردادی با همین شرایط به امضا رسید تا در محدوده‌ای به وسعت ده هزار کیلومتر مربع در آبهای ساحلی ایران در خلیج فارس فعالیت نماید.

اولین بحران بزرگ نفتی پس از ملی شدن نفت ایران، در سال ۱۹۶۰ بر اثر کاهش ناگهانی قیمت جهانی نفت از طرف کمپانی‌های نفتی روی داد. این تصمیم یکطرفه شرکت‌های نفتی که کلیه کشورهای صادرکننده نفت را متضرر می ساخت موجب برقراری تماس بین کشورهای صادرکننده نفت و تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت یا «اوپک» گردید که در پایان همین بخش به آن اشاره خواهیم کرد.

نفت کشورهای دیگر ساحل خلیج فارس

داستان اکتشاف و استخراج نفت در کشورهای دیگر اطراف خلیج فارس بیست تا چهل سال بعد از ایران آغاز می شود و اوضاع سیاسی این کشورها نیز مانند ایران با نفت بستگی نداشته است. به همین جهت به شرح مختصری در باره تاریخچه کشف و استخراج نفت در هر یک از کشورهای این منطقه و اهمیت فعلی هر کدام از نظر تولید نفت اکتفا می کنیم:

عراق پس از ایران نخستین کشور خاورمیانه است که اکتشافات نفتی در آن صورت گرفته و اولین چاه نفت عراق نیز بیست سال بعد از فوران چاه نفت مسجدسلیمان به نفت رسیده است. عملیات اکتشاف نفت در عراق هنگامی که این کشور جزئی از امپراطوری عثمانی بود آغاز شد و نخستین شرکتی که در این راه سرمایه گذاری کرد شرکت «راه آهن آناتولی» بود که در سال ۱۹۰۴ امتیاز تجسس برای کشف نفت را در طول خط آهنی که مشغول احداث آن بود به دست آورد. محدوده امتیاز این شرکت بیست کیلومتر از هر دو طرف مسیر پیش بینی شده برای احداث خط آهنی بود که می بایست از ولایات موصل و بغداد بگذرد. شرکت راه آهن آناتولی که «دویچه بانک»^{۴۵} آلمان هم در آن سرمایه گذاری کرده بود تا سال ۱۹۰۷

به تلاش خود برای کشف نفت در حدود موصل و بغداد ادامه داد و چون از این کار نتیجه‌ای نگرفت آنرا رها کرد. در سال ۱۹۱۲ شرکت نفت انگلیس و ایران که بهره‌برداری از نفت ایران را موفقیت آغاز کرده بود داوطلب مشارکت در کار اکتشاف نفت در عراق گردید و یک شرکت جدید نفتی به نام «شرکت نفت ترکیه»^{۴۶} برای اکتشاف و استخراج نفت در عراق تشکیل شد. پنجاه درصد سهام این شرکت را شرکت نفت انگلیس و ایران خریداری کرد و شرکت نفتی «شل» و «دویچه بانک» آلمان نیز هر کدام بیست و پنج درصد سهام را تقبل کردند. در سال ۱۹۱۴ سرمایه شرکت از هشت هزار لیره به ۱۶۰،۰۰۰ لیره افزایش یافت و قرار شد پنج درصد سود حاصله نیز به یک زمین‌شناس ارمنی به نام «گلبنکیان» که برای اولین بار به وجود مخازن نفتی در شمال عراق پی برده و در اکتشافات اولیه نفت در موصل نیز شرکت کرده بود پرداخت شود. گلبنکیان نیز در مقابل سرپرستی عملیات اکتشاف را به عهده می‌گرفت.

در جریان جنگ اول جهانی کار اکتشاف نفت در عراق عملاً متوقف گردید و بعد از خاتمه این جنگ نیز انگلیسی‌ها که قیمومیت عراق را از طرف جامعه ملل عهده‌دار شده بودند در صدد برآمدند شرکت سابق نفت ترکیه را کلاً در اختیار خود بگیرند، ولی در این کار موفق نشدند، زیرا نخست فرانسوی‌ها که قیمومیت قسمت دیگری از امپراطوری سابق عثمانی را به عهده داشتند وارد معرکه شدند و سپس آمریکایی‌ها به میدان آمدند. در نتیجه شرکت نفت عراق که جانشین شرکت سابق نفت ترکیه شده بود در سال ۱۹۳۱ با مشارکت شرکت نفت انگلیس و ایران (۲۵ درصد) شرکت نفت هلندی انگلیسی رویال داچ شل (۲۵ درصد) شرکت دولتی نفت فرانسه (۲۵ درصد) و شرکت‌های آمریکائی «موویل اویل» و استاندارد اویل نیوجرسی (هر کدام ۱۲/۵ درصد) تشکیل گردید. سهم گلبنکیان هم در این شرکت محفوظ شد و پنج درصد از کل سهام به نسبت مساوی از کلیه سهامداران به گلبنکیان تفویض گردید و از این تاریخ به بعد گلبنکیان به آقای پنج در صد شهرت یافت.

مشکل بزرگ شرکت نفت عراق دوری چاههای نفت از خلیج فارس بود و به همین جهت تا احداث نخستین لوله‌های نفتی تولید نفت عراق از حداکثر سالانه

۱۲۳،۰۰۰ تن تجاوز نکرد. ساختمان نخستین لوله‌های نفتی عراق که محصول چاههای نفت شمال عراق را از طریق بنادر طرابلس و حیفا (در لبنان و فلسطین) به مدیترانه می‌رساند در سال ۱۹۳۴ به پایان رسید و در همین سال تولید نفت عراق از یک میلیون تن تجاوز کرد. تولید نفت عراق در سال ۱۹۳۸ به چهار میلیون و سیصد هزار تن رسید و در همین سال منابع نفت تازه‌ای هم در اطراف بصره کشف شد. تولید نفت عراق در سالهای جنگ دوم جهانی کاهش یافت، ولی از سال ۱۹۴۵ دوباره از میزان تولید قبل از جنگ فراتر رفت و در سال ۱۹۵۱ به هشت میلیون و سیصد و پنجاه هزار تن رسید. در سال ۱۹۵۲ به دنبال ملی شدن نفت در ایران در قرارداد نفت عراق تجدید نظر شد، ولی عراقی‌ها بیست سال بعد از آن، یعنی در سال ۱۹۷۲ نفت خود را ملی کردند.

بحرین: بعد از ایران و عراق بحرین سومین کشور منطقه خلیج فارس است که منابع نفتی آن مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. همانطور که در فصل گذشته متذکر شدیم بحرین از سال ۱۸۷۱ تحت‌الحمایه انگلیسیها بوده و در سال ۱۸۸۰ رسماً یک قرارداد تحت‌الحمایگی با انگلیس امضا کرد. از سال ۱۹۲۶ نیز شیخ بحرین یک مستشار انگلیسی به نام «چارلز بلگریو»^{۴۷} داشت که بیش از سی سال حاکم واقعی بحرین بود و به مناسبت خدمات خود به انگلستان به لقب «سر» و اخذ نشان افتخار مفتخر گردید. با وجود این شرکت نفت انگلیس و ایران که در ایران به منابع مهمی دست یافته بود و در عراق با شرکت‌های رقیب مبارزه می‌کرد، به اکتشاف و استخراج نفت در بحرین علاقه‌ای نشان نداد و در نتیجه یک شرکت کوچک آمریکائی به نام «شرکت نفت خلیج شرقی»^{۴۸} موفق شد در سال ۱۹۲۷ امتیاز استخراج نفت را در بحرین بدست آورد. شرکت نفت خلیج شرقی یکسال بعد امتیاز خود را در ازاء پنجاه هزار دلار به شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا منتقل نمود، اما هنوز عملیات اکتشاف و استخراج نفت آغاز نشده بود که انگلیسیها شروع به کارشکنی کردند. سرانجام قرار شد استاندارد اویل کالیفرنیا شرکت مستقلی به نام شرکت نفت بحرین تشکیل دهد و این شرکت در انگلستان ثبت بشود و مالیات خود را به دولت انگلیس بپردازد. همچنین قرار شد یکی از مدیران شرکت از اتباع انگلیس و با موافقت دولت

47. Sir Charles Belgrave

48. Eastern Gulf Oil Company

انگلیس تعیین شود، نماینده محلی شرکت مورد تأیید انگلیس باشد، کلیه مکاتبات و مراودات با شیخ بحرین از طریق نماینده سیاسی انگلیس (سرچارلز بلگریو) انجام شود و بالاخره کارمندان شرکت حتی الامکان از اتباع انگلیس یا اهالی بحرین انتخاب شوند!

در سال ۱۳۳۲ اولین چاه در عمق هفتصد متری زمین به نفت رسید ولی تا سال ۱۹۳۳ نفت حاصله ارزش تجارتی نداشت، تا اینکه در اوائل سال ۱۹۳۴ نفت بحرین ارزش تجارتی پیدا کرد و تا پایان همین سال ۳۹،۰۰۰ تن نفت از بحرین صادر شد. در سال ۱۹۳۷ صادرات نفت بحرین از یک میلیون تن تجاوز کرد و تا سال ۱۹۵۰ به یک میلیون و پانصد هزار تن رسید. ولی از اوائل دهه ۱۹۶۰ محصول چاههای نفت بحرین کاهش یافت و در دهه ۱۹۷۰ صدور نفت از این شیخ‌نشین تقریباً متوقف گردید.

عربستان: عربستان چهارمین کشور خاورمیانه است که کمپانی‌های خارجی اقدام به تولید و صدور نفت آن نموده‌اند. نخستین بار یک سرگرد انگلیسی به نام «فرانک هولمز»^{۲۹} که شرکتی به نام «اتحادیه شرقی و عمومی» با مسئولیت محدود بوجود آورده بود در اواخر سال ۱۹۲۲ با عبدالعزیز ابن سعود تماس گرفت و تقاضای کسب امتیاز نفت را نمود، ولی ابن سعود به توصیه سرپرسی کاکس که در آن موقع نماینده ارشد بریتانیا در خاورمیانه بود به او پاسخ داد که بدون مشورت و موافقت انگلیسیها در این مورد تصمیمی نخواهد گرفت. هولمز به سرپرسی کاکس متوسل شد و سرانجام موفق شد موافقت ابن سعود را برای اکتشاف نفت در الحساء (منطقه ساحلی عربستان با خلیج فارس) به دست آورد. هولمز حق اکتشاف نفت را که در عین حال حق تقدم او را برای کسب امتیاز در صورت کشف نفت تضمین می نمود در ازاء پرداخت سالی دو هزار لیبره به دست آورد و دو سال هم این مبلغ را پرداخت، ولی چون از تلاش خود برای کشف نفت نتیجه‌ای نگرفت از سال سوم از پرداخت مبلغ مورد تعهد خودداری نمود و در نتیجه حق تقدم خود را در کسب امتیاز استخراج نفت از دست داد.

در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ ابن سعود به علت کاهش درآمد حج و افزایش هزینه‌های شخصی خودش که بیشتر ناشی از توسعه حرمسرایش بود در صدد پیدا کردن

مبـنـع درآمد جدیدی برآمد. فیـلیـی مشـاور انـگلیـسی او که در فصل قبل به وی اشاره شد راه چاره را در دعوت کمپانی‌های بزرگ نفتی به اکتشاف و استخراج نفت در عربستان یافت و البته نظر او بیشتر شرکت نفت انگلیس و ایران یا شرکت نفت عراق بود که انگلیسیها و آمریکاییها و فرانسویها در آن سهیم شده بودند. شرکت نفت انگلیس و ایران به سرمایه‌گذاری مستقل در عربستان حاضر نشد و شرکت نفت عراق هم حاضر به پرداخت صد هزار لیره که ابن سعود به عنوان پیش‌پرداخت مطالبه می‌کرد نشد. پس از چانه زدن‌های زیاد شرکت نفت عراق حاضر شد حداکثر ده هزار لیره پرداخت نماید، ولی در همین موقع نمایندگان شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا که بعد از کشف نفت در بحرین به وجود منابع نفتی در ایالت الحساء واقع در بخش ساحلی عربستان پی برده بودند با پرداخت سی و پنجهزار لیره طلا به ابن سعود امتیاز نفت عربستان را از آن خود ساختند. مدت امتیاز شصت سال بود و توافق شد بعد از استخراج نفت، شرکت بابت هر یک تن نفت خام تولید شده چهار شلینگ طلا یا معادل آن دلار آمریکائی به ابن سعود بپردازد در قرارداد امتیاز قید شده بود که اگر شرکت تا سه سال از اقدام به اکتشاف و استخراج نفت خودداری نماید قرارداد خود به خود باطل خواهد شد. قرارداد امتیاز در ۲۹ مه ۱۹۳۳ امضا شد و ابن سعود سی و پنجهزار لیره طلای خود را سه ماه بعد دریافت داشت.

عملیات اکتشاف نفت در همان سال ۱۹۳۳ آغاز شد و در جریان عملیات اکتشاف یک شرکت نفت دیگر آمریکائی به نام شرکت نفت تگزاس نیمی از سهام شرکت جدیدالتأسیس نفت عربستان و استاندارد اوایل را به مبلغ بیست و یک میلیون دلار خریداری کرد که سه میلیون دلار آن نقداً پرداخت شد و پرداخت هجده میلیون دلار باقیمانده به بعد از شروع استخراج نفت عربستان به میزان تجارتی موکول گردید. از آغاز عملیات اکتشاف تا زمانی که نخستین چاه به نفت برسد بیش از چهار سال به طول انجامید و کارشناسان آمریکائی کم کم از ادامه کار مأیوس می‌شدند که اولین چاه نفتی در ماه مارس سال ۱۹۳۸ در «دمام» (نزدیک شهر طهران فعلی) در عمق بیش از هزار متر به نفت رسید. میزان استخراج نفت قابل توجه بود و به زودی دومین و سومین چاه نیز به نفت رسید. در مراحل اولیه نفت تولید شده به وسیله کشتی به بحرین حمل می‌شد و از آنجا صادر می‌گردید، ولی در سال ۱۹۳۹ عملیات احداث یک لوله نفتی تا «رأس التنوره» به پایان رسید و تا پایان همین سال بیش از ۵۲۰,۰۰۰

تن نفت از این پایانه صادر گردید. در سال ۱۹۴۴ تولید نفت عربستان از مرز یک میلیون تن گذشت و در عرض شش سال از بیست برابر تولید سال ۱۹۴۴ تجاوز کرد. ملی شدن نفت در ایران و قطع صدور نفت ایران (که قبل از ملی شدن به سالی سی میلیون تن رسیده بود) موجب افزایش فعالیت در حوزه های دیگر نفتی از جمله عربستان شد و تولید نفت عربستان در سال ۱۹۵۴ از چهل و شش میلیون تن تجاوز نمود. در خلال این سالها استاندارد اویل کالیفرنیا و شرکت نفت تکزاس قسمتی از سهام خود را به دو شرکت نفت دیگر آمریکائی فروختند و قرارداد جدیدی براساس تصفیف سود (پنجاه، پنجاه) بین دولت عربستان سعودی و کمپانیهای نفتی بسته شد. شرکت جدید نفت عربستان و آمریکا که به نام مخفف «آرامکو»^{۵۰} معروف شده از چهار شرکت نفتی بزرگ آمریکا: استاندارد اویل کالیفرنیا (۳۰ درصد) شرکت نفت تکزاس (۳۰ درصد) اکسون یا استاندارد اویل نیوجرسی (۳۰ درصد) و موبیل اویل (۱۰ درصد) تشکیل گردیده است.

قطر: کمی بعد از آنکه اولین چاههای نفتی در عربستان دائر شد، اولین چاه نفتی قطر نیز در سال ۱۹۳۹ به نفت رسید. شیخ قطر که تحت الحمايه انگلیس بود در سال ۱۹۵۳ امتیاز استخراج نفت این شیخ نشین را به شرکت نفت انگلیس و ایران داده بود، ولی چهار سال طول کشید تا اولین چاه نفت قطر در «دخان» به نفت رسید. با شروع جنگ دوم جهانی فعالیت برای اکتشاف و استخراج نفت در قطر متوقف گردید، و تا چند سال بعد از خاتمه جنگ هم این فعالیت ها از سر گرفته نشد، تا اینکه از اواخر سال ۱۹۴۷ شرکت نفت انگلیس و ایران مجدداً در قطر شروع به فعالیت کرد و صدور نفت قطر از آخرین روز سال ۱۹۴۹ آغاز گردید. در دومین سال بهره برداری از نفت قطر نفت ایران ملی شد و شرکت نفت انگلیس و ایران که از منابع خود در ایران محروم شده بود بر شدت فعالیت خود در حوزه های دیگر نفتی افزود. تولید نفت قطر در سال ۱۹۵۲ نسبت به سال ۱۹۵۰ دو برابر شد و در سال ۱۹۵۳ از مرز چهار میلیون تن در سال گذشت. این سیر صعودی با وجود تجدید فعالیت صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۴ همچنین ادامه یافته و در اواخر دهه ۱۹۵۰ از مرز سالانه هشت میلیون تن گذشت.

کویت: با اینکه یکی از بزرگترین ذخائر نفتی جهان در کشور کوچک کویت قرار دارد اکتشاف نفت در این سرزمین خیلی دیر آغاز شد و اولین چاه نفتی کویت در حدود سی سال بعد از ایران به نفت رسید. با وجود این استخراج نفت در کویت و صدور آن به میزان تجارتی به بعد از پایان جنگ دوم جهانی موکول شد و اولین محموله نفتی کویت در سال ۱۹۴۶ به خارج صادر گردید.

همانطوری که در فصل قبل از نظر خوانندگان گذشت، کویت از سال ۱۸۹۹ رسماً تحت الحمايه انگلستان شد و شیوخ کویت از این تاریخ به بعد همیشه تابع دستورات لندن بودند، با وجود این بر سر کسب امتیاز استخراج نفت کویت بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت آمریکائی «خلیج»^{۵۱} رقابت سختی در گرفت و دولت انگلیس سرانجام به خاطر پاره‌ای ملاحظات سیاسی مصلحت خود را در این دید که در بهره‌برداری از نفت کویت با آمریکائیها مشارکت نماید. در نتیجه این توافق سهام شرکت نفت کویت به‌طور مساوی بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت آمریکائی نفت خلیج تقسیم شد و قراردادی به مدت ۷۵ سال برای بهره‌برداری از نفت این کشور با شیخ کویت به امضا رسید.

تولید نفت کویت که در سال اول (۱۹۴۶) فقط هشتصد هزار تن بود، در سال پنجم (۱۹۵۰) از هفده میلیون تن تجاوز کرد و با ملی‌شدن نفت ایران و قطع صدور نفت این کشور با سرعت بیشتری افزایش یافت. تولید نفت کویت در سال ۱۹۵۲ به ۳۷،۶۳۱،۰۰۰ تن رسید و در سال ۱۹۵۳ از چهل و دو میلیون تن تجاوز کرد، به این ترتیب قطع صدور نفت ایران به بازارهای جهانی به کلی جبران شد و در واقع انگلیسیها به اتکای نفت کویت توانستند سرسختانه در برابر نهضت ملی‌شدن نفت ایران مقاومت کنند و این نهضت را به شکست بکشانند.

بعد از تجدید نظر در قرارداد نفت عربستان، در قرارداد نفت کویت هم تجدید نظر شده و قرارداد جدید براساس تقسیم مساوی سود (اصل پنجاه، پنجاه) تنظیم گردیده است. از سال ۱۹۵۴ در منطقه بیطرف نیز که بین کویت و عربستان قرار گرفته نفت استخراج شده و منافع حاصله از استخراج نفت این منطقه طبق قراردادهائی که در مورد بهره‌برداری از منابع منطقه بیطرف بین عربستان و کویت منعقد شده است

به طور مساوی بین دو کشور تقسیم می شود. امتیاز استخراج نفت در منطقه بیطرف نیز به شرکت های آمریکائی داده شده است.

امارات متحده عربی: از هفت امارت یا شیخ نشین که امارات متحده عربی را تشکیل می دهند، فقط دو امارت ابوظبی و دوبی دارای نفت هستند، و از آن دو منابع ابوظبی غنی تر است. اولین چاه نفتی ابوظبی در سال ۱۹۵۸ به نفت رسید، ولی تولید نفت به میزان تجارتی از اوائل دهه ۱۹۶۰ آغاز شد.

امتیاز نفت ابوظبی به دو شرکت داده شده است، که در یکی از آنها دو شرکت نفت انگلیس و فرانسه و در دیگری پنج شرکت انگلیسی و آمریکائی و فرانسوی و هلندی مشارکت دارند. شرکت اخیر به کار استخراج نفت در خاک ابوظبی پرداخته و شرکت دیگر که سهام آن به نسبت دو به یک بین انگلیسیها و فرانسویها تقسیم شده است در جزایر ساحلی و فلات قاره ابوظبی فعالیت می کند.

صدور نفت ابوظبی به خارج از سال ۱۹۶۲ آغاز شده و در سال ۱۹۶۶ به هفده میلیون تن رسید. در همین سال در کشور همسایه ابوظبی، دوبی هم اولین چاه نفت به ثمر رسید و صدور نفت آن از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد. امتیاز استخراج نفت دوبی به شرکت آمریکائی کنتینانتال داده شده و مانند ابوظبی برای استخراج نفت فلات قاره دوبی شرکت دیگری تأسیس شده است که چند شرکت انگلیسی و فرانسوی و آلمانی در آن سهیم هستند.

اوپک و تحولات نفتی ربع قرن اخیر

تحولات صنعت نفت را در کشورهای اطراف خلیج فارس از سال ۱۹۶۰ به اینطرف می توان به سه دوره مشخص تقسیم نمود:

- ۱ - از تأسیس سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) در سال ۱۹۶۰ تا پیروزی اوپک بر کارتل های نفتی در سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۳.
- ۲ - از پیروزی اوپک در سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۳ تا انقلاب اسلامی ایران و تجاوز عراق به ایران در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۷۹.
- ۳ - دوران جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج فارس (از ۱۹۸۰ به اینطرف).

دوره نخست با تأسیس سازمان کشورهای صادر کننده نفت در سال ۱۹۶۰ آغاز می شود. پنج کشور صادر کننده نفت که نخستین بار در ماه سپتامبر ۱۹۶۰ در بغداد گرد آمده و نطفه اولیه اوپک را بوجود آوردند عبارت بودند از ایران و عراق و عربستان و کویت و ونزوئلا. انگیزه این گروه آئی دوبار کاهش قیمت نفت از طرف کمپانیهای نفتی در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ بود که درآمد کشورهای صادر کننده نفت را بیش از سی و پنج درصد نسبت به سال ۱۹۵۸ کاهش داد. در واقع تا قبل از سال ۱۹۶۰، و تا چهارده سال بعد از آن، این شرکت های نفتی، یعنی خریداران نفت بودند که قیمت نفت را تعیین می کردند و بر خلاف معمول در داد و ستد هر کالای دیگری، تولید کننده و فروشنده کوچکترین نقشی در تعیین قیمت کالای خود نداشت. کمپانی های نفتی علاوه بر انواع حساب سازها برای تخصیص حقوق کشورهای تولید کننده، و بالا بردن سود خود چنان قیمت نازلی برای نفت تعیین کرده بودند که با هیچ معیاری و در مقایسه با هیچ کالای دیگری قابل قبول نبود. نفت در سالهای قبل از ملی شدن نفت ایران کمتر از یک دلار برای هر بشکه قیمت گذاری شده بود و هنگامی که اوپک پا به عرصه وجود نهاد کمی بیش از بشکه ای یک دلار قیمت داشت. این قیمت مبنای محاسبه سودی بود که از تولید و فروش نفت عاید کمپانی های نفتی می شد که حداکثر پنجاه درصد آنرا به عنوان سهم کشورهای تولید کننده پرداخت می نمودند، در حالیکه چندین برابر مبلغ پرداختی به کشورهای تولید کننده به عنوان مالیات عاید دولت های ممالک مصرف کننده می شد و نفت گاهی تا ده برابر مبلغی که از فروش آن عاید تولید کننده می شد به دست مصرف کننده واقعی می رسید.

نخستین هدف پنج کشور صادر کننده نفت که اوپک را بوجود آوردند لغو تصمیم کمپانی های نفتی در باره ۱۸ درصد کاهش قیمت اعلان شده نفت در سال ۱۹۶۰ و بازگشت قیمت نفت به پایه سال ۱۹۵۹ بود، ولی کمپانی های نفتی به این تقاضای پنج کشور صادر کننده نفت ترتیب اثر ندادند. تا سال ۱۹۶۲ اوپک چند کنفرانس دیگر نیز در کاراکاس (پایتخت ونزوئلا) و تهران و ژنو تشکیل داد و سه کشور دیگر صادر کننده نفت (قطر و لیبی و اندونزی) هم به این سازمان پیوستند، ولی در تمام این مدت کمپانی های نفتی کمترین اعتنایی به تصمیمات و قطعنامه های مصوبه آن نداشتند.

تا سال ۱۹۷۰ که تعداد اعضای اوپک به ده کشور افزایش یافت^{۵۲} این سازمان همچنان در موضع تدافعی قرار داشت و بالاترین قیمت تعیین شده از طرف کمپانی‌های نفتی برای مرغوب‌ترین نوع نفت حوزه خلیج فارس یک دلار و هشتاد سنت بود. اوپک در بیست و یکمین اجلاس خود که در ماه دسامبر سال ۱۹۷۰ در کاراکاس تشکیل شد قطعنامه‌ای صادر کرد که به موجب آن به وزیران دارائی و نفت سه کشور ایران و عربستان و عراق مأموریت داده شده بود به نمایندگی از طرف کلیه کشورهای صادرکننده نفت در منطقه خلیج فارس در پنج مورد، از جمله افزایش بهای نفت خام با توجه به وضع بازار جهانی نفت، حذف نابرابری‌های موجود در قیمت‌های اعلان شده نفت با قیمت‌های مبنای محاسبه مالیات و تعیین ۵۵ درصد به عنوان حداقل نرخ مالیات بر درآمد خالص شرکت‌های عامل نفت در کشورهای تولید کننده، با کمپانی‌ها وارد مذاکره شده و نتیجه را به کنفرانس فوق‌العاده اوپک در فوریه ۱۹۷۱ گزارش بدهند. در این قطعنامه که به قطعنامه ۱۲۰ معروف است مخصوصاً به این نکته اشاره شده بود که اگر کمپانی‌ها به درخواست‌های حقه کشورهای حوزه خلیج فارس توجه ننمایند و مذاکرات انجام شده در جهت مقصود نباشد کنفرانس فوق‌العاده تصمیماتی در زمینه اقدامات هماهنگ و همزمان از طرف کلیه کشورهای عضو اوپک اتخاذ خواهد نمود.

اما کمپانی‌های نفتی به این قطعنامه تهدیدآمیز اوپک هم اعتنا نکردند و کنفرانس فوق‌العاده اوپک که در فوریه سال ۱۹۷۱ (بهمن ماه ۱۳۴۹) در تهران تشکیل شد، به تهدید مندرج در قطعنامه ۱۲۰ با تعیین یک ضرب‌الاجل نزدیک، صورت جدی‌تری داد. به موجب قطعنامه‌ای که در این کنفرانس به تصویب رسید «هریک از کشورهای صادر کننده نفت از بنادر خلیج فارس می‌بایست روز ۱۵ فوریه سال ۱۹۷۱ (۲۶ بهمن ۱۳۴۹) اقدامات قانونی ضرور برای اجرای هدف‌های مصرح در قطعنامه شماره ۱۲۰ را معمول داشته و یا قوانین لازم برای اجرای این منظور وضع نماید». در این قطعنامه به صراحت اخطار شد که «چنانچه هر یک از شرکت‌های نفتی مربوطه حاضر به قبول این اقدامات و یا مصوبات قانونی ظرف هفت روز از تاریخ اعمال آنها در

۵۲ - کشورهای عضو اوپک در این تاریخ عبارت بودند از ایران، عراق، عربستان، کویت، قطر، ابوظبی، ونزوئلا، اندونزی، لیبی و الجزایر.

کشورهای عضو نگردد دولت‌های ایران، الجزایر، ابوظبی، عراق، کویت، لیبی، قطر، عربستان و ونزوئلا دست به اقدام مقتضی منجمله تحریم کلی صدور نفت خام و فرآورده‌های نفتی به وسیله آن شرکت خواهند زد».

به این ترتیب برای نخستین بار در تاریخ اوپک اصطلاح «تحریم صدور مواد نفتی» بجا و به موقع بکار گرفته شد و بر اثر این تهدید صریح و جدی بود که کمپانیهای نفتی برای اولین بار در برابر تصمیمات اوپک انعطاف نشان دادند و تقاضاهای اصولی کشورهای صادرکننده نفت را در منطقه خلیج فارس پذیرفتند. با وجود این بهای انواع نفت خام کشورهای صادرکننده نفت در خلیج فارس تا آغاز سال ۱۹۷۳ از ۲/۹۳ دلار برای هر بشکه نفت ایران تا ۳/۱۴ دلار برای هر بشکه نفت سبک قطر تجاوز نمی کرد. میزان تولید نفت کشورهای منطقه خلیج فارس در سال ۱۹۷۲ به ترتیب اهمیت از این قرار بود:

۱ - عربستان	با تولید	۲۸۵ میلیون تن
۲ - ایران	با تولید	۲۵۴ میلیون تن
۳ - کویت	با تولید	۱۵۲ میلیون تن
۴ - عراق	با تولید	۹۷ میلیون تن
۵ - ابوظبی	با تولید	۵۰ میلیون تن
۶ - منطقه بیطرف	با تولید	۳۰ میلیون تن
۷ - قطر	با تولید	۲۳ میلیون تن

جمع ۸۶۱ میلیون تن

در آمار فوق «منطقه بیطرف» همانطور که قبلاً اشاره شد به یک منطقه ساحلی واقع بین کویت و عربستان اطلاق می شود که مالکیت آن مورد اختلاف دو کشور بوده و سرانجام با پا در میانی انگلیسیها مسئله به این صورت حل شده است که این منطقه مشترکاً از طرف هر دو کشور اداره شود و درآمد حاصله از منابع آن به طور مساوی بین عربستان و کویت تقسیم گردد.

در سال ۱۹۷۳ که سال آغاز بحران بزرگ نفتی است، تولید نفت کشورهای حوزه خلیج فارس از یک هزار میلیون تن تجاوز کرد و ۹۸۹ میلیون تن آن به خارج صادر گردید، که ۵۱۳ میلیون تن آن به کشورهای اروپای غربی و ۲۱۶ میلیون تن به ژاپن صادر شده بود. عامل اصلی بروز بحران، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و تحریم صدور نفت کشورهای عرب تولیدکننده نفت به آمریکا و کشورهای حامی اسرائیل بود. ایران و کشورهای غیر مسلمان اوپک در این تحریم شرکت نکردند، ولی کاهش صدور نفت به آمریکا و چند کشور اروپائی، آنهم در آستانه فصل زمستان اثر خود را گذاشت و اوپک با استفاده از همین موقعیت در اکتبر سال ۱۹۷۳ بهای انواع نفت صادراتی خود را در حدود هشتاد درصد افزایش داد. کمپانی‌های نفتی و کشورهای صنعتی واردکننده نفت هنوز در اندیشه نشان دادن واکنشی در برابر این ضربه ناگهانی و غیرمنتظره بودند که کشورهای عضو اوپک در یک اجلاس فوق‌العاده دیگر در دسامبر سال ۱۹۷۳ قیمت‌های نفت را به بیش از دو برابر ماه اکتبر افزایش دادند. جدول این تغییرات در مورد چند کشور صادرکننده نفت در حوزه خلیج فارس به شرح زیر است:

نام کشور و نوع نفت	بهای هر بشکه نفت قبل از اکتبر ۱۹۷۳	اولین افزایش بهای نفت	بهای هر بشکه نفت از دومین افزایش (ژانویه ۱۹۷۴)
نفت متوسط ایران	۲/۹۳ دلار	۴/۹۹ دلار	۱۱/۶۳ دلار
نفت سبک عربستان	۳/۰۱ دلار	۵/۱۲ دلار	۱۱/۶۵ دلار
نفت عراق	۲/۹۸ دلار	۵/۰۶ دلار	۱۱/۶۷ دلار
نفت کویت	۲/۹۸ دلار	۴/۹۰ دلار	۱۱/۵۴ دلار
نفت ابوظبی	۳/۰۸ دلار	۶/۰۴ دلار	۱۲/۶۴ دلار
نفت قطر	۳/۱۴ دلار	۵/۳۴ دلار	۱۲/۴۱ دلار

مأخذ: The Petroleum Economist

بدین سان جهان سال ۱۹۷۴ را با «تب نفت» و «بحران انرژی» آغاز کرد و برای نخستین بار در تاریخ صد ساله نفت کنترل بازارهای نفتی جهان از دست

کمپانیهای بزرگ نفتی خارج شد. سازمان کشورهای صادر کننده نفت که کمپانیهای نفتی در دهه ۱۹۶۰ به نشانه تحقیر آنرا یک «باشگاه نفتی» نام نهاده بودند ناگهان به صورت قدرت مسلط بازار نفت جهان درآمد و کمپانیهای بزرگ نفتی که تحمل ادامه چنین وضعی را نداشتند با استفاده از نفوذ خود در دولت‌ها و مراجع تصمیم‌گیری کشورهای صنعتی برای شکستن غول اوپک دست به کار شدند.

مبارزه همه جانبه کشورهای صنعتی و کمپانیهای نفتی علیه اوپک از همان سال ۱۹۷۴ که آغاز مرحله دوم تحولات نفتی جهان در ربع قرن اخیر است آثار خود را نمایان ساخت و در نخستین مرحله روند افزایش بهای نفت در طول سال ۱۹۷۴ متوقف شد. کشورهای صنعتی و کمپانیهای نفتی علاوه بر اعمال نفوذ سیاسی و فشار به دول عضو اوپک، که مهمترین عامل توقف سریع رشد قیمت‌های نفت بود با اتخاذ تدابیر دیگری از قبیل صرفه‌جویی در مصرف نفت، تلاش برای یافتن منابع دیگر انرژی بخصوص در زمینه انرژی هسته‌ای و افزایش تلاش برای اکتشاف و استخراج نفت از کشورهای غیر عضو اوپک در صدد تضعیف موقعیت اوپک در بازار جهانی نفت برآمدند و تا حدی هم در این کار موفق شدند، بطوریکه سهم کشورهای عضو اوپک در بازارهای نفت از ۶۱ درصد در سال ۱۹۷۲ به ۵۵ درصد در سال ۱۹۷۴ کاهش یافت و در سال ۱۹۷۵ به ۴۹ درصد رسید. در سال ۱۹۷۶ سهم اوپک در بازار جهانی نفت مجدداً افزایش یافت و تا ۵۶ درصد رسید، ولی از سال ۱۹۷۷ مجدداً سیر نزولی پیمود و در سال ۱۹۷۸ به پنج‌جاه درصد کاهش یافت، که یکی از عوامل آن کاهش تولید و قطع صدور نفت ایران در اواخر سال ۱۹۷۸ بود. تولید نفت کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۹ مجدداً از متوسط روزانه سی میلیون بشکه تجاوز کرد. ولی با افزایش تولید نفت در منابع دیگر، بخصوص حوزه نفت دریای شمال و مکزیک سهم اوپک در بازارهای نفت به ۴۹ درصد کاهش یافت. آغاز جنگ عراق با ایران در سال ۱۹۸۰ که منجر به کاهش تولید و صدور نفت هر دو کشور در حال جنگ شد، تولید متوسط روزانه نفت کشورهای عضو اوپک را به ۲۶/۸ میلیون بشکه کاهش داد و سهم اوپک در بازار جهانی نفت به ۴۵ درصد رسید.

سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰، که دو واقعه مهم انقلاب اسلامی ایران و آغاز تجاوز عراق به ایران در آن رخ داده آغاز سومین مرحله تحولات نفتی ربع قرن اخیر، بخصوص در کشورهای حوزه خلیج فارس بشمار می‌آید. ایران در آخرین سالهای پیش

از انقلاب با تولید بیش از شش میلیون بشکه نفت در روز یک پنجم کل تولید اوپک و ده درصد کل بازار جهانی نفت را در اختیار داشت، ولی در نخستین سال بعد از پیروزی انقلاب برای حفظ ذخائر نفتی کشور تولید خود را به نصف کاهش داد. با وجود این بحرانی که قطع صدور نفت ایران در جریان انقلاب و کاهش تولید نفت بعد از پیروزی انقلاب در بازار جهانی نفت بوجود آورد موجب افزایش سریع قیمت نفت در بازارهای جهانی شد. بالاترین قیمت نفت قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بشکه‌ای ۱۷ دلار بود، که طی سه سال بعد از پیروزی انقلاب تا ۳۴ دلار افزایش یافت، و با دو برابر شدن قیمت نفت به نسبت سال ۱۹۷۸، درآمد ایران از نفت با وجود نصف شدن تولید کاهش نیافت.

تجاوز عراق به ایران در سپتامبر سال ۱۹۸۰ (آخر شهریور ۱۳۵۹) که با انهدام تأسیسات نفتی و کاهش صدور نفت دو کشور همراه بود ضربه دیگری به موقعیت اوپک در بازار جهانی نفت وارد آورد و سهم اوپک را در بازار نفت جهان به ۴۱ درصد در سال ۱۹۸۱ کاهش داد. تولید نفت اوپک در سال ۱۹۸۲ برای اولین بار طی پانزده سال از بیست میلیون بشکه در روز کمتر شد و سهم اوپک در بازار جهانی نفت به ۳۵ درصد رسید. در سال ۱۹۸۳ تولید متوسط روزانه نفت اوپک به ۱۷/۵ میلیون بشکه کاهش یافت و سهم اوپک در بازار جهانی نفت نیز به کمتر از یک سوم (در حدود ۳۳ درصد) رسید.

آغاز حملات هوایی عراق به نفتکش‌های حامل نفت ایران در خلیج فارس در سال ۱۹۸۴ که به جنگ نفتکش‌ها معروف شده ضربه دیگری بر موقعیت اوپک، بخصوص کشورهای صادرکننده نفت در خلیج فارس بشمار می‌آید. در سال ۱۹۸۵ کل تولید نفت کشورهای عضو اوپک به ۱۶ میلیون بشکه در روز کاهش یافت، که بیشترین زیان آن متوجه کشورهای تولیدکننده نفت در خلیج فارس شد. در همین سال قیمت‌های جهانی نفت نیز سیر نزولی پیمود و در سه ماهه اول سال ۱۹۸۶ این سیر نزولی چنان سرعتی بخود گرفت که اوپک برای نخستین بار بعد از سال ۱۹۷۳ از تعیین قیمت نفت خودداری نمود. برای اولین بار طی دوازده سال در روز اول آوریل سال ۱۹۸۶ (۱۲ فروردین ۱۳۶۵) بهای هر بشکه نفت به زیر ده دلار رسید. ولی در اواسط سال ۱۹۸۶ به تدریج این وضع ترمیم شد و اوپک سرانجام قیمت نفت را در بشکه‌ای ۱۸ دلار تثبیت کرد.

بخش دوم

جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه

فصل اول

آمریکا و خلیج فارس

دکترین کارتر چگونه پا به عرصه وجود نهاد؟ - امنیت آمریکا
با امنیت خلیج فارس پیوند خورده است! - آمریکا و خطر
مداخله شوروی در خلیج فارس - زمینه‌های مداخله نظامی
آمریکا در خلیج فارس

از آغاز دهه ۱۹۸۰ خلیج فارس به بحرانی‌ترین منطقه جهان تبدیل شده و جنگ
بزرگی که در آغاز دهه ۱۹۹۰ در خلیج فارس روی داد حاصل و دنباله حوادث و
تحولاتی است که در طول دهه ۱۹۸۰ در این منطقه به وقوع پیوسته است.
معادلات سیاسی در خلیج فارس و موازنه قدرتی که در طول دهه ۱۹۷۰ با
پذیرفتن ایران به عنوان ژاندارم منطقه در خلیج بوجود آمده بود با انقلاب اسلامی ایران و
سقوط شاه در سال ۱۹۷۹ بر هم خورد و یکی از پیامدهای این واقعه تحرک سیاست
شوروی در منطقه و تجاوز نظامی آن کشور به افغانستان در آستانه سال ۱۹۸۰ بود که
به دوران «دتان»^۱ یا تنش‌زدایی در روابط آمریکا و شوروی خاتمه داد و بحرانی در
روابط دو ابر قدرت بوجود آورد که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ و آغاز عصر گورباچف در
شوروی ادامه داشت.

تا قبل از انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم شاه، ایران متحد اصلی آمریکا در حوزه خلیج فارس بشمار می‌آمد و با نفوذ آمریکا در کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس، آمریکائیا از بابت امنیت این منطقه و حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خود در کشورهای ساحلی خلیج فارس نگرانی نداشتند. انقلاب اسلامی ایران و خصومتی که در نتیجه اشغال سفارت آمریکا در تهران و به‌گروگان گرفتن کارکنان آن در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹ (آبان ۱۳۵۸) بین دو کشور بوجود آمد موقعیت آمریکا را در این منطقه بشدت متزلزل ساخت و گرفتاری آمریکا در این ماجرا فرصتی بدست روسها داد تا در جهت تحقق بخشیدن به آرزوهای دیرین خود، برای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند گام تازه‌ای بردارند. نیروهای شوروی در اواخر دسامبر سال ۱۹۷۹ (اوائل دیماه ۱۳۵۸) که توجه دولتمردان آمریکائی و افکار عمومی آن کشور به مسئله گروگان‌گیری معطوف شده بود، به افغانستان حمله‌ور شدند و در آستانه سال ۱۹۸۰ فاصله خود را تا اقیانوس هند و خلیج فارس به کمتر از نصف رساندند. برژنف رهبر شوروی که قبلاً نیز ضعف کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا را در مقابل اقدامات شوروی برای تسلط بر چند کشور آفریقایی آزموده بود گمان می‌برد که واکنش کارتر در برابر تهاجم نظامی شوروی به افغانستان از اعتراض شفاهی و بعضی اقدامات تبلیغاتی و حداکثر طرح مسئله در شورای امنیت سازمان ملل متحد که با وتوی نماینده شوروی خنثی می‌شد، تجاوز نخواهد کرد. روسها این احتمال را هم از نظر دور نداشتند که آمریکا ممکن است با استفاده از فرصت به یک اقدام نظامی در ایران متوسل شود و برای وادار ساختن ایران به آزادی گروگان‌های آمریکایی بعضی از بنادر یا تأسیسات نفتی ایران را در خلیج فارس به تصرف خود درآورد (بعدها فاش شد که چنین اقداماتی هم در جریان گروگان‌گیری مورد مطالعه قرار گرفته و از جمله اشغال ترمینال نفتی خارک یا بمباران آن مورد نظر بوده است). از نظر روسها چنین اقداماتی هم نهایتاً به سود سیاست شوروی تمام می‌شد. زیرا به احتمال زیاد ایرانیها که در آن موقع در تبوتاب انقلابی بودند در برابر آمریکا واکنش تندی از خود نشان می‌دادند و گرفتاری‌های تازه‌ای برای آمریکا در منطقه بوجود می‌آمد، و حتی اگر آمریکائیا موفق به آزاد ساختن گروگان‌های خود در ایران می‌شدند خصومت ایران و آمریکا ابعاد وسیع‌تری می‌یافت و امکانات بیشتری برای توسعه نفوذ شوروی در ایران فراهم می‌آمد. اما آمریکاییها برخلاف تصور روسها از فرصتی که برای شدت عمل در ایران

بدست آنها افتاده بود استفاده نکردند و برعکس مستقیماً در برابر تهاجم نظامی شوروی به افغانستان واکنش تندی نشان دادند. اشغال نظامی افغانستان از طرف شوروی و خطر بالقوه پیشروی شوروی تا اقیانوس هند و خلیج فارس کارتر را که گمان می کرد با امضای دومین قرارداد محدود ساختن سلاح های استراتژیک یا «سالت ۲» با برژنف به پیروزی بزرگی در بهبود مناسبات آمریکا و شوروی دست یافته است بشدت خشمگین ساخت و او را به یک سلسله اقدامات «تنبیهی» یا تلافی جویانه علیه شوروی وادار نمود که از آن جمله پس گرفتن قرارداد «سالت ۲» از کنگره آمریکا، تحریم بازبهای المپیک مسکو و منع صدور گندم به شوروی بود. اما مهمترین اقدام سیاسی کارتر در مقابل اشغال افغانستان از طرف شوروی نطق او در جلسه مورخ ۲۳ ژانویه سال ۱۹۸۰ (سوم بهمن ۱۳۵۸) کنگره آمریکا در باره خلیج فارس بود. در این سخنرانی که از طرف برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر تهیه شده بود رئیس جمهور آمریکا پس از حمله شدید به اشغال افغانستان از طرف شوروی، در باره مقاصد تجاوز کارانه شوروی به افغانستان در خلیج فارس اعلام خطر کرد و مخصوصاً بر این نکته تاکید نمود که «سیاست ما در خلیج فارس باید مطلقاً برای همه روشن شود: هرگونه تلاش از طرف هر قدرت خارجی برای کنترل و تسلط بر منطقه خلیج فارس به منزله تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و چنین تهاجمی با تمام امکانات از جمله قوای نظامی دفع خواهد گردید».

سخنان کارتر درباره خلیج فارس، که در آخرین پیام سالانه او به کنگره آمریکا ایراد شد، شاید جدی ترین و محکم ترین سخن او در تمام مدت ریاست جمهوری بود به همین جهت مفسران مطبوعات و رادیو تلویزیون های جهان آنرا به عنوان «دکترین کارتر» مورد بحث و بررسی قرار دادند. البته مبتکران «دکترین» که آمریکا را در مورد خلیج فارس متعهد می ساخت کسی جز برژینسکی نبود و به همین جهت بهتر است تفسیر این دکترین و هدف های آنرا هم از زبان خود برژینسکی بشنوم.

امنیت آمریکا با امنیت خلیج فارس پیوند خورده است.

برژینسکی فصلی از کتاب معروف «قدرت و اصول»^۲ خود را که مربوط

به‌خاطرانش از چهار سال دوران ریاست جمهوری کارتر است به‌مسئله خلیج فارس اختصاص داده و ضمن آن می‌نویسد: «کارتر در آخرین گزارش سالانه خود به‌کنگره آمریکا اساس سیاست جدید آمریکا را در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس مشخص کرده و رسماً این کشور را در مسائل مربوط به امنیت خلیج فارس متعهد ساخت. بر مبنای این سیاست که از طرف جانشینان وی نیز پذیرفته و دنبال شده است امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حساس و استراتژیک جهانی یعنی اروپای غربی، خاور دور و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس پیوند خورده است.» برژینسکی سپس اعتراف می‌کند که مقدمات طرحی که سرانجام تحت عنوان دکترین کارتر شکل گرفت و جانشینان کارتر هم آنرا به‌عنوان اساس سیاست آمریکا در خلیج فارس پذیرفتند پیش از تهاجم نظامی شوروی به افغانستان و در جریان انقلاب اسلامی ایران فراهم شده است. برژینسکی در تشریح و توجیه دکترین کارتر و نقشی که خود در طرح اولیه این دکترین و مراحل اجرایی آن ایفا کرده است چنین می‌نویسد:

دکترین کارتر در مورد خلیج فارس کم و بیش شبیه دکترین ترومن برای حفظ امنیت و استقلال ترکیه و یونان در برابر تهدیدهای شوروی در نخستین سالهای بعد از جنگ دوم جهانی بود. سقوط رژیم شاه در ایران و آسیب‌پذیری عربستان سعودی که بزرگترین صادرکننده نفت جهان بشمار می‌آید چنین اقدامی را از سوی آمریکا ایجاب می‌کرد... لزوم تجدیدنظر در سیاست کلی آمریکا در منطقه خلیج فارس و ابداع یک طرح امنیتی تازه و مؤثر برای این منطقه را من پس از سقوط شاه در بهار سال ۱۹۷۹ عنوان کردم و طرح مقدماتی آن نیز از طرف معاون نظامی من در شورای امنیت ملی ژنرال «ویلیام اودوم» تهیه شد، بطوریکه قبل از تهاجم شوروی به افغانستان مقدمات این کار فراهم شده و فقط تصویب و دستور اجرای آن از طرف رئیس‌جمهور باقی‌مانده بود...

در اوائل ژانویه سال ۱۹۸۰ پس از مداخله شوروی در افغانستان من ضمن مصاحبه‌ای با «والاستریت جرنال» نظریات خود را در باره خطرات دراز مدت مداخله شوروی در افغانستان و لزوم اتخاذ تدابیر جدی و فوری برای حفظ امنیت منطقه خلیج فارس ابراز داشتم و همزمان با آن طی یادداشتی برای رئیس‌جمهور (بتاریخ نهم ژانویه) پیشنهادات خود را در این زمینه عنوان کردم. در این یادداشت اصول استراتژی دراز مدت آمریکا برای مقابله با تهدید شوروی در منطقه خلیج فارس عنوان شده و لزوم مذاکره و عقد قراردادهایی با مصر و ترکیه و عربستان سعودی و پاکستان در این زمینه مورد تأکید قرار گرفته بود. در یادداشت خود برای رئیس‌جمهور این نکته را

خاطر نشان ساختم که پاسخ ما به تهدید شوروی باید جدی و متناسب با اهمیت خطری باشد که منافع حیاتی ما را در این منطقه تهدید می‌کند و اقداماتی که من پیشنهاد می‌کنم بار سنگینی بر بودجه آمریکا خواهد افزود. ولی من چاره دیگری نمی‌بینم... یک هفته بعد، روز شانزدهم ژانویه رئیس‌جمهوری بمن اطلاع داد که در نظر دارد قسمت مهمی از پیام سالانه خود را به‌کنگره بموضوع تهدید شوروی در منطقه خلیج فارس اختصاص دهد و سیاست قاطع آمریکا را برای مقابله با این تهدید روشن سازد. ماموریت تهیه پیش‌نویس این قسمت از پیام رئیس‌جمهوری به‌خود من که نخستین بار اهمیت اتخاذ سیاست جدیدی را از طرف آمریکا در خلیج فارس عنوان کرده و آنرا تعقیب می‌نمودم محول گردید و قرار شد در تنظیم پیش‌نویس پیام رئیس‌جمهوری با ونس و براون و دیگران همکاری نمایم. در تهیه این قسمت از پیام، من از کلماتی که هنگام اعلام دکترین ترومن بکار رفته بود استفاده کردم و مخصوصاً به‌لزوم ایجاد یک زیربنای تازه برای امنیت منطقه خلیج فارس اشاره نمودم.

پیام رئیس‌جمهوری به‌کنگره مورد استقبال قرار گرفت و در داخل و خارج آمریکا معنی و مفهوم عمیق سیاسی آن را بخوبی درک و ارزیابی کردند. سرمقاله‌های روزنامه‌ها در مجموع حاکی از تأیید سیاست جدید بود و مهمتر از آن رهبران بعضی از کشورهای حساس منطقه مانند مصر و عربستان سعودی و کشورهای کوچک ساحل جنوبی خلیج فارس رضایت و آرامش خود را از شنیدن این پیام در تماس‌های خصوصی خود با ما ابراز داشتند. نگرانی‌هایی که پس از سقوط شاه و تهاجم شوروی به افغانستان در این کشورها بوجود آمده بود تا حدی برطرف شد، زیرا آمریکا پس از مدتی تردید و دودلی سرانجام سیاست قاطعی در پیش گرفته و تعهدات خود را در مورد حفظ امنیت منطقه خلیج فارس بوضوح اعلام کرده بود.

با وجود این دکترین کارتر از دو جهت مورد انتقاد قرار گرفت: نخست اینکه نیروی لازم برای اجرای این دکترین وجود ندارد و دیگر اینکه پیش از اعلام این سیاست مشورت‌ها و پیش‌بینی‌های لازم بعمل نیامده است. انتقاد نخستین از طرف بعضی از مفسرین مطبوعات عنوان شد و کارگردانان مبارزات انتخاباتی ریگان آنرا مورد استفاده قرار دادند. انتقاد دوم در باره اینکه بررسی کافی و مشورت‌های لازم پیش از اتخاذ این تصمیم بعمل نیامده پس از شکست کارتر در انتخابات ریاست‌جمهوری از طرف بعضی از مقامات وزارت خارجه آمریکا بویژه دیوید نیوسام معاون وزارت خارجه در زمان حکومت کارتر عنوان شد.

من هیچیک از این دو انتقاد را وارد نمی‌دانم. درست است که هنگام اعلام دکترین کارتر و پذیرفتن تعهدات تازه‌ای برای حفظ امنیت خلیج فارس ما نیروی کافی برای مقابله با تهدید شوروی در روی زمین نداشتیم، یعنی نه می‌توانستیم در برابر هر سرباز شوروی یک سرباز وارد معرکه کنیم و نه قادر بودیم در برابر هر تانک روسی

یک تانک آمریکائی به میدان بفرستیم. در واقع چنین تقابلی از نظر جغرافیائی امکان‌پذیر نبود، شوروی با بعضی از کشورهای منطقه مرز مشترک داشت، در حالیکه ما می‌بایست از فاصله بسیار دوری نیروهای خود را به این منطقه منتقل کنیم. ولی اگر این منطق را بپذیریم ترومن هم نمی‌بایست در برابر تهدید شوروی در یونان و ترکیه، یا در سالهای بعد در برلن ایستادگی کند، زیرا در آن موقع نیز آمریکا نمی‌توانست با نیروهای زمینی شوروی در اروپا مقابله نماید. نکته اساسی در دکترین ترومن و آنچه بعدها بنام دکترین کارتر معروف شد این بود که روسای جمهوری آمریکا در هر دو مورد به‌هیران شوروی هشدار دادند که مداخله آنها در منطقه‌ای که با منافع حیاتی آمریکا سر و کار دارد بدرگیری با آمریکا منجر خواهد شد. در واقع همزمان با اعلام دکترین کارتر طرح‌هایی هم در وزارت دفاع تحت بررسی بود که در صورت حرکت نیروهای شوروی بطرف خلیج فارس و اقیانوس هند آمریکا چه واکنشی می‌تواند از خود نشان دهد. این طرحها شامل تصاعد افقی و عمودی جنگ می‌شد و ما با توجه به امکانات خود راههای مقابله با این تهدید را انتخاب می‌کردیم.

منتقدین ما از یک نکته مهم و اساسی هم غافل بودند و آن اینکه در یک کشور دموکراسی نمی‌توان پیش از اعلام یک تصمیم و انجام تشریفات قانونی تصویب اعتبارات مربوط به اجرای آن در خفاکاری انجام داد. در این مورد ما چگونه می‌توانستیم بدون اعلام برنامه و هدف‌های خود هزینه‌های سنگین تجهیز و انتقال نیرو برای حفظ امنیت خلیج فارس را بمصرف برسانیم و نیروی مجهز و آماده‌ای را پیش از اعلام تصمیم و خط مشی جدید سیاسی و دفاعی خود بوجود آوریم. بعلاوه تصمیماتی از این قبیل و قبول تعهدی از طرف آمریکا در یک نقطه از جهان لزوماً نباید با تدارک نظامی قبلی همراه باشد، گاهی اعلام تصمیم و قبول تعهد به‌تنهایی برای تغییر جو سیاسی و فراهم آمدن زمینه رفع تهدید کفایت می‌نماید.

ادعای عدم بررسی کافی و مشورت‌های لازم قبل از اعلام این تصمیم هم نابخاست. خطری که از جانب شوروی امنیت کشورهای منطقه خلیج فارس و منافع حیاتی آمریکا را در این منطقه تهدید می‌کرد از سقوط رژیم شاه به‌بعد مرتباً در جلسات شورای امنیت ملی آمریکا مطرح می‌گردید و برای مقابله با آن چاره‌جویی می‌شد. در جلسه روز چهارم دسامبر ۱۹۷۹ شورای امنیت ملی به‌مناسبت وخامت روزافزون اوضاع ایران و خطر مداخله نظامی شوروی در افغانستان این موضوع به‌تفصیل مورد بحث قرار گرفت. در همین جلسه من لزوم حضور نظامی آمریکا را در منطقه عنوان کردم و پیشنهاد نمودم با سه کشور عمان و سومالی و کنیا مذاکراتی برای تسهیلات بندری و هوائی جهت نقل و انتقال نیروهای آمریکائی در صورت ضرورت آغاز شود. در این جلسه تأکید نمودم که وقت آن رسیده است که آمریکان نیروی مجهز و آماده‌ای در این

منطقه بحرانی، که از آن با اصطلاح «هلال بحرانی» نام بردم در اختیار داشته باشد، زیرا شورویها به تدریج در این منطقه در موضع تهاجمی قرار می گیرند. ونس و براون از پیشنهاد من استقبال زیادی نکردند، ولی ژنرال جونز رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا و دریاسالار ترنر رئیس سیا نظر مرا تایید کردند و رئیس جمهور دستور داد طرح های مقدماتی در این زمینه تهیه شود. بدنبال این جلسه بود که مذاکراتی با کشورهای دوست آمریکا در آفریقا و منطقه خلیج فارس آغاز شد و آمریکا توانست در سال ۱۹۸۰ به جزیره «مسیره» در نزدیکی خلیج فارس و پایگاه های دریائی «بربره» و «مومباسا» و «راس بناس» در آفریقا و جنوب مصر دسترسی پیدا کند.

تر «هلال بحرانی» و لزوم تجدید نظر کلی در سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس را من از اواخر سال ۱۹۷۸ و به موازات اوج گرفتن بحران ایران عنوان کردم و روز بیست و هشتم فوریه سال ۱۹۷۹ یعنی دو سه هفته پس از سقوط شاه طی یادداشتی برای رئیس جمهوری ضمن تاکید بر لزوم اتخاذ یک سیاست جدید امنیتی در منطقه خلیج فارس نوشتم که آمریکا در شرایط فعلی باید از تعقیب فکر غیر نظامی کردن اقیانوس هند (طرحی که مورد علاقه وزارت خارجه بود) صرف نظر نماید. در واقع با سلب مسئولیت انگلستان در این منطقه از اوائل دهه ۱۹۷۰ و فرو ریختن محور استراتژیک شمال خلیج فارس در اواخر همین دهه یک تجدید نظر اساسی در سیاست آمریکا در این منطقه ضروری به نظر می رسید و مقدمات طرح جدید استراتژیک آمریکا در منطقه از همین زمان فراهم شده بود.

آمریکا و خطر مداخله شوروی در خلیج فارس

در کتاب برژینسکی در باره آمادگی شوروی برای مداخله نظامی در ایران در آستانه جنگ ایران و عراق و احتمال درگیری آمریکا و شوروی در خلیج فارس هم مطالبی عنوان شده است که مطالعه آن از نظر تاریخی، برای پی بردن به سیر تحولاتی که به مداخله روزافزون آمریکا در امور منطقه منتهی شده است ضروری به نظر می رسد. برژینسکی پس از شرح اقداماتی که در نیمه اول سال ۱۹۸۰ به منظور تنظیم یک برنامه جدید دفاعی و امنیتی در منطقه خلیج فارس صورت گرفت به واکنش شورویها در برابر این اقدامات اشاره کرده و می نویسد:

در اواخر ماه اوت ۱۹۸۰ (اوائل شهریور ۱۳۵۹) اطلاعاتی بدست ما رسید که از تمرکز بی سابقه نیروهای شوروی در مرزهای شمالی ایران و تدارک مداخله در ایران

حکایت می‌کرد، کمی بعد جنگ ایران و عراق آغاز شد و سعودیها نگرانی شدید خود را از امکان گسترش این جنگ و به‌خطر افتادن امنیت منابع نفتی منطقه ابراز داشتند.

روز پنجم سپتامبر، بدنال‌گزارش‌هائی که در باره نقل و انتقالات نظامی شورویها در مجاورت مرزهای ایران بدست آوردیم جلسه بحث حادی در کاخ سفید تشکیل شد. من ضمن طرح گزارش‌های اطلاعاتی مربوط به‌امکان مداخله نظامی شوروی در ایران گفتم که ما باید صریحاً به‌شورویها اخطار کنیم که هرگونه دخالت نظامی شوروی در ایران به‌برخورد مستقیم نظامی با ایالات متحده آمریکا منجر خواهد شد. وزیر خارجه جدید آمریکا ادمنودماسکی و کریستوفر معاون وزارت خارجه که در جلسه حضور داشتند پیشنهاد کردند لحن ملایم‌تری در این مورد بکار برده شود و ضمن تذکار این مطلب به‌شوروی که نباید دست به‌مداخله نظامی در ایران بزند، آمریکا را صریحاً متعهد به مقابله نظامی با شوروی در ایران نکنیم. من با این نظر مخالفت کردم و گفتم سکوت ما در باره واکنش آمریکا نشانه ضعف تلقی خواهد شد و چنین تذکاری اثر معکوس خواهد گذاشت. براون وزیر دفاع نظر را تایید کرد و بدنال آن سخنان تندی بین من و براون از یکطرف، و ماسکی و کریستوفر از طرف دیگر رد و بدل شد. ماسکی گفت فقط یازده درصد نفت مورد نیاز ما از منطقه خلیج فارس تامین می‌شود و کنگره آمریکا بخاطر آن به‌خطر یک جنگ اتمی تن در نخواهد داد. براون به‌تندی این استدلال ماسکی را رد کرد و از او پرسید آیا شما می‌خواهید بگوئید که اگر روسها ایران را هم مثل افغانستان مورد حمله قرار دهند ما باید دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم؟ آیا شما واقعاً تصور می‌کنید که اگر ایران بدست شورویها بیفتد فقط در صدی از نفت مورد نیاز ما به‌خطر خواهد افتاد؟ ماسکی در پاسخ گفت مردم آمریکا از دست دادن اروپا را هم بر استقبال از خطر یک جنگ اتمی ترجیح می‌دهند! من بجای پاسخ به‌این گفتار عجیب وزیر خارجه از او سؤال کردم آیا به‌این واقعیت اذعان دارد که از دست دادن خلیج فارس ممکن است به‌سقوط اروپا منجر شود؟ ماسکی با تردید و تأمل گفت چنین امکانی وجود دارد و من دوباره سؤال کردم آیا بخاطر جلوگیری از این فاجعه نباید به‌ر ترتیبی شده از مداخله نظامی شوروی در ایران جلوگیری بعمل آوریم؟

خوشبختانه در جلسه روز بعد ماسکی و کریستوفر رویه معقول‌تری در پیش گرفتند و رئیس‌جمهوری متن پیام صریح و محکمی را که در این زمینه برای رهبران شوروی تهیه شده بود تایید کرد. قاطعیت رئیس‌جمهور در این مورد که مؤید قدرت و اعتبار آمریکا و تایید مجدد تصمیم آمریکا به‌دفاع از منافع استراتژیک خود بود مرا امیدوار ساخت. قرار بود ماسکی در نیمه دوم سپتامبر با گرومیکو وزیر خارجه شوروی ملاقات کند و مطالبی که باید در این ملاقات با وزیر خارجه شوروی در میان گذاشته شود

مهمترین موضوع مورد بحث جلسه شورای امنیت ملی در روز دوازدهم سپتامبر بود. کارتر در این جلسه دستورات اکیدی در تایید آنچه قبلاً در پیام خود برای رهبران شوروی عنوان کرده بود به وزیر خارجه داد و از او خواست که حساسیت آمریکا را در حفظ ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس به معنای روسی خود خاطرنشان سازد. رئیس جمهوری همچنین دستور داد که اقدامات لازم برای آمادگی نظامی آمریکا جهت مقابله با مداخله احتمالی شوروی در ایران و بروز بحران در مناطق دیگر خلیج فارس بعمل آید و از من خواست که طرح تشکیل نیروی واکنش سریع آمریکا را با جدیت بیشتری دنبال نمایم. در مذاکراتی که پس از پایان این جلسه بطور خصوصی با رئیس جمهوری داشتم قرار شد مطالبی را که باید در مذاکرات ماسکی و گرومیکو عنوان خواهد شد تهیه کنم تا نکاتی که مورد نظر است عیناً به وزیر خارجه شوروی گفته شود، زیرا ماسکی معمولاً سلیقه‌های شخصی خود را هم در مذاکرات بین‌المللی اعمال می‌کرد و این احتمال وجود داشت که مطالب مورد نظر ما با قاطعیت لازم به وزیر خارجه شوروی ابلاغ نشود.

در این میان زد و خوردهای مرزی ایران و عراق به یک جنگ تمام عیار مبدل شد و استواری آمریکا در دفاع از منافع و امنیت دوستانش بار دیگر در معرض آزمایش قرار گرفت. عربستان سعودی که امنیت حوزه‌های نفتی خود را در مخاطره می‌دید در اواخر سپتامبر از ما تقاضای کمک کرد. ساعت ده و ۵۵ دقیقه بعد از ظهر روز جمعه ۲۶ سپتامبر از اطاق بررسی وضعیت کاخ سفید بمن اطلاع دادند که عربستان سعودی برای تقویت دفاع هوایی خود تقاضای کمک فوری کرده و در ضمن خواهان ارسال فوری هواپیماهای آواکس برای عملیات اکتشافی در خلیج فارس است. این درخواست بدنبال اطلاع مقامات عربستان سعودی از تدارک حمله عراق به تأسیسات نفتی و بندری ایران به‌واسطه مخبره شده بود و ظاهراً سعودیها از این بیم داشتند که ایران به‌تلافی این عملیات تأسیسات نفتی کشورهای دیگر، از جمله عربستان سعودی را هم مورد حمله قرار دهد.

روز بعد جلسه فوق‌العاده‌ای برای بررسی اوضاع بحرانی منطقه خلیج فارس در کاخ سفید تشکیل شد و ما تصمیم گرفتیم از کشورهای ساحلی خلیج فارس بخواهیم که در جنگ ایران و عراق بی‌طرفی اختیار کرده و خود را از معرکه دور نگاه دارند. در جلسات شورای امنیت ملی و کمیته ویژه هماهنگی که در فاصله ۲۷ سپتامبر و ۷ اکتبر تشکیل شد من و براون بر لزوم پاسخ فوری و مثبت به تقاضای عربستان سعودی و تقویت موضع دفاعی آن کشور تأکید می‌کردیم، در حالی که ماسکی و کریستوفر در حفظ بی‌طرفی کامل ما در منطقه پافشاری می‌کردند و می‌گفتند نباید دست به‌عملی بزنیم که موجب تحریک شورویها و ایرانیها بشود. من و براون استدلال می‌کردیم که هرگونه اقدام در جهت تقویت موضع دفاعی سعودیها مبین تصمیم و

اراده ما برای حفظ منافع حیاتی خودمان در منطقه می‌باشد و دلیلی ندارد که شورویها آنرا عملی تحریک‌آمیز یا علیه خود تلقی نمایند. کریستوفر بر لزوم بی‌طرفی آمریکا در جنگ ایران و عراق تأکید می‌کرد و می‌گفت قبول تقاضای سعودیها و ارسال هواپیماهای آواکس برای زیر نظر گرفتن نقل و انتقالات نظامی در منطقه ناقضی اصل بی‌طرفی ما در این جنگ تلقی خواهد شد. مانندیل معاون ریاست جمهوری هم کم و بیش از نظر ماسکی و کریستوفر پشتیبانی می‌کرد و من و براون تقریباً در این میان تنها مانده بودیم. ماسکی و کریستوفر در یکی از جلساتی که برای بحث در باره جنگ ایران و عراق تشکیل شد پیشنهاد کردند که برای جلوگیری از ادامه و گسترش این جنگ با شوروی وارد مذاکره شویم و اقدامات مشترکی برای متوقف ساختن جنگ بعمل آوریم. من بشدت با این پیشنهاد مخالفت کردم، زیرا چنین اقدامی بمنزله دعوت از شوروی برای مداخله در مسائل مربوط به منطقه خلیج فارس و بهرسمیت شناختن حق دخالت آن کشور در امور این منطقه بود که از هر جهت با منافع و مصالح سیاسی ما در منطقه مغایرت داشت.

صبح روز یکشنبه ۲۸ سپتامبر رئیس‌جمهوری که گزارش مرا در باره تحولات خطرناک اوضاع منطقه خلیج فارس خوانده بود از کمپ دیوید تلفن کرد و از من خواست که دستورات لازم را برای آمادگی هواپیماهای آواکس به‌منظور پرواز به‌طرف عربستان سعودی از طرف وی صادر نمایم و جلسه فوق‌العاده کمیته ویژه هماهنگی را برای بحث در باره جزئیات امر تشکیل دهم. جلسه کمیته بواسطه اهمیت و فوریت موضوع همان روز یکشنبه تشکیل شد و من در ابتدای جلسه اعلام کردم که بدستور رئیس‌جمهوری مقدمات پرواز هواپیماهای آواکس به‌طرف عربستان سعودی فراهم شده است. ماسکی از شنیدن این خبر متفجر شد و با خشم و عصبانیت بسیار گفت که ما داریم مقدمات جنگ سوم جهانی را فراهم می‌کنیم. حرفهای تند و تیز ماسکی براون را هم عصبانی کرد و آن دو چند دقیقه کلمات تندی با هم رد و بدل کردند، هر چند براون در جریان این مشاجره لفظی نسبتاً خونسردتر و آرامتر از ماسکی بنظر می‌رسید. ماسکی ضمن این بحث و جدل گفت که چطور ممکنست وزیر خارجه در جریان چنین تصمیم مهمی نباشد و حتی مدعی شده که از سیاست کلی دولت در باره پیوند دادن امنیت منطقه خلیج فارس به امنیت آمریکا و قبول تعهداتی در این زمینه از طرف دولت آمریکا اطلاع ندارد.

من در این مورد نتوانستم سکوت اختیار کنم و گفتم سیاست خارجی آمریکا از روزی که شما وزیر خارجه شده‌اید شکل نگرفته و اصول این سیاست قبل از تصدی شما تدوین شده است. من همچنین نتوانستم از ابراز تأسف در این مورد خودداری نمایم که وزیر خارجه ما متن پیام رئیس‌جمهوری را به‌کنگره که اصول سیاست خارجی ما در آن مشخص شده بدرستی نخوانده است، زیرا اگر این پیام را قرائت می‌کرد

متوجه می‌شد که آمریکا با صراحت و قاطعیت خود را متعهد به حفظ امنیت منطقه خلیج فارس کرده است.

در نتیجه اختلاف نظرهایی که در این جلسه بروز کرد تصمیم گرفتیم ادامه بحث را به جلسه شورای امنیت ملی در حضور خود رئیس‌جمهوری موکول کنیم، جلسه روز بعد تشکیل شد و رئیس‌جمهوری بر اجرای تصمیم خود در باره ارسال هواپیماهای آواکس به عربستان سعودی پافشاری کرد. علاوه بر این تصمیم که دستور اجرای آن قبلاً صادر شده بود کارتر تصمیم گرفت پیامی بعنوان رئیس‌کاردستن رئیس‌جمهور فرانسه بفرستد و بعوی پیشنهاد کند که آمریکا و فرانسه مشترکاً برای تضمین امنیت خلیج فارس و بازنگاهدشتن آبراه هرمز اقدام کنند. پاسخ رئیس‌جمهوری فرانسه مثبت بود و آمریکا و فرانسه بی‌درنگ نقل و انتقالات نظامی خود را در منطقه هماهنگ ساخته و نیروی دریائی خود را در دهانه خلیج فارس و اقیانوس هند تقویت کردند.

در اوائل اکتبر بحث‌های بیشتری در باره چگونگی انجام تقاضاهای دیگر سعودیها و تقویت نیروهای دفاعی آن کشور صورت گرفت. ماسکی و کریستوفر که موفق به جلوگیری از ارسال هواپیماهای آواکس به عربستان سعودی نشده بودند این بار با هر گونه اقدام نظامی دیگر آمریکا و ارسال کمک‌های بیشتر برای سعودیها مخالفت می‌کردند و مثل گذشته من و براون در مقابل این محافظه‌کاری و احتیاط بیش از حد آنها جبهه می‌گرفتیم. اگر ماسکی و کریستوفر در نظر خود برای بی‌طرفی کامل آمریکا در جنگ ایران و عراق و خودداری از تقویت موضع دفاعی کشورهای دوست آمریکا در منطقه موفق می‌شدند تعهدات قبلی آمریکا برای حفظ امنیت منطقه خلیج فارس متزلزل و بی‌اعتبار می‌شد و رئیس‌جمهوری که متوجه این نکته اساسی بود سرانجام نظر من و براون را پذیرفت و یک گروه سیاسی - نظامی مأمور بررسی نیازهای دفاعی عربستان سعودی و تدوین یک طرح درازمدت امنیتی در منطقه گردید. بطور خلاصه وقایع و تصمیمات متخذه در سالهای ۸۰ - ۱۹۷۹ یک تغییر اساسی

در سیاست و موقعیت جهانی آمریکا پدید آورد. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ سیاست خارجی و دفاعی آمریکا در اروپای غربی و خاور دور مبتنی بر اصل وابستگی متقابل بود و خاورمیانه یک منطقه نیمه بی‌طرف بشمار می‌آمد، زیرا کمربند دفاعی که از سه کشور ترکیه و ایران و پاکستان در منطقه بوجود آمده بود راه نفوذ پیشرفت شوروی را بطرف جنوب سد می‌کرد و بی‌طرفی افغانستان هم حائلی بین کشورهای شبقاره هند و شوروی بوجود آورده بود. امنیت خلیج فارس و منافع حیاتی آمریکا هم با وجود دو متحد محکم و مطمئن آمریکا در منطقه، یعنی ایران و عربستان سعودی که دو ستون اصلی طرحهای دفاعی خلیج فارس را تشکیل می‌دادند تضمین شده به نظر می‌رسید. نفوذ سیاسی شوروی در کشورهای عرب نیز با تغییر جهت سیاسی مصر در سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳ و گرایش سادات بطرف آمریکا که بمذاکرات

کمپدیوید و انعقاد قراردادهای صلح جداگانه بین مصر و اسرائیل انجامید بشدت لطمه خورده و زمینه برای تجدید نفوذ شوروی در منطقه روز بروز ضعیف‌تر و محدودتر می‌شد.

سقوط رژیم شاه در ایران و فرصتی که برای مداخله نظامی در افغانستان بدست روسها افتاد این معادلات را بکلی بر هم زد و این تغییر و تحول ناگهانی با موفقیت‌هایی که قبلاً در اتیوپی و یمن جنوبی نصیب شوروی شده بود دست هم داده و یک خطر جدی و فوری برای امنیت خلیج فارس و منافع حیاتی آمریکا در این منطقه بوجود آوردند. ادامه سیاست گذشته که مورد نظر مقامات وزارت خارجه آمریکا بود فرصت مناسبی برای گسترش سریع نفوذ شوروی در این منطقه فراهم می‌ساخت و راه برگشتی برای ما باقی نمی‌گذاشت، در حالیکه با یک تغییر اساسی در سیاست گذشته و افزودن خاورمیانه و منطقه خلیج فارس به مناطقی که آمریکا خود را متعهد به دفاع از امنیت آن میدانند ما موفق شدیم راه گسترش نفوذ شوروی را بسوی خلیج فارس سد کنیم و زمینه را برای اجرای طرح‌های دفاعی تازه‌ای در این منطقه فراهم سازیم.

زمینه‌های مداخله نظامی آمریکا در خلیج فارس

دکترین کارتر به تشکیل یک نیروی واکنش سریع در آمریکا برای مقابله با حوادث احتمالی در خلیج فارس منجر شد. در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۰ مقدمات تشکیل این نیرو فراهم شده بود و با وجود شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، ریگان رئیس جمهور جدید آمریکا طرح تشکیل این نیرو را مورد تأیید قرار داد و اقداماتی در جهت تقویت آن صورت گرفت. با وجود این امکان رویارویی این نیرو با حوادث احتمالی در خلیج فارس بخصوص مداخله نظامی شوروی در این منطقه مورد تردید قرار گرفت و لزوم ایجاد یک یا چند پایگاه نظامی دائمی آمریکا در منطقه نخستین بار در اوائل دهه ۱۹۸۰ در کمیته‌های دفاعی کنگره آمریکا مطرح گردید.

در تابستان سال ۱۹۸۲ نقاط ضعف نیروی واکنش سریع آمریکا برای نخستین بار در یکی از نشریات جدی و معتبر آمریکائی عنوان گردید و یک کارشناس برجسته نظامی آمریکا بنام «اسکات تامسون»^۳ ضمن مقاله مفصلی زیر عنوان

«خلیج فارس و تقابل نیروها» که در شماره تابستانی فصلنامه «امنیت بین‌المللی»^۴ منتشر شده است چنین نوشت:

امروز ممکن است خیلی‌ها امکان مداخله نظامی شوروی در ایران را با تردید و ناباوری تلقی کنند، در حالی که به اعتقاد من اگر غرب آمادگی لازم برای رویارویی با چنین خطری را نداشته باشد و یا شورویها واکنش احتمالی غرب را در برابر پیشروی بسوی خلیج فارس دست کم بگیرند چنین واقعه‌ای نه غیر محتمل و نه غیر منتظره است. دولت شوروی با بیست و دو لشکر که در طول مرزهای خود با ایران مستقر کرده هر روز که اراده کند بدون تمهید مقدمات قبلی به ایران حمله خواهد شد. آنچه در گذشته مانع چنین تجاوزی شده علاوه بر ثبات داخلی ایران و نبودن بهانه‌ای برای مداخله، ترس از واکنش غرب و خطر وقوع جنگ جهانی بوده است که تضعیف هر دو عامل می‌تواند به تغییر سیاست احتیاط آمیز گذشته شوروی در منطقه منتهی شود.

تقویت نیروی واکنش سریع آمریکا می‌تواند یکی از عوامل بازدارنده تجاوز احتمالی شوروی در منطقه خلیج فارس باشد، ولی برای جلوگیری از تجاوز شوروی در منطقه، تنها به این نیرو، آنهم با کیفیت فعلی آن نمی‌توان متکی شد.

یکی از نقاط ضعف این نیرو اینست که با اینکه نام آنرا واکنش سریع گذاشته‌اند سرعت و امکانات لازم برای مقابله با یک تجاوز گسترده را ندارد و عامل مهم زمان می‌تواند نقش مهمی بنفع شوروی بازی کند. نیروی واکنش سریع با کیفیت و امکانات فعلی خود توانایی مقابله با بحران‌های محلی را دارد، ولی برای رویارویی با تجاوز گسترده‌ای از طرف ارتش سرخ حداقل ده روز وقت لازم دارد تا نیروی مؤثری وارد صحنه عملیات بنماید. در حالیکه بموجب یک بررسی تحلیلی که از طرف دیپاسالار «باگلی» و نویسنده این مقاله بعمل آمده شورویها می‌توانند در فاصله سه تا پنج روز چهار لشکر هوا برد و چهار واحد موشک‌های زمین به هوا و تعدادی واحد موتوریزه در سواحل جنوبی خلیج فارس پیاده کنند.

در گزارش مشترک «باگلی - تامسون» که برای وزیر دفاع آمریکا تهیه شده بود. مخصوصاً روی این نکته تأکید شد که مهمترین عامل در یک جنگ احتمالی در منطقه خلیج فارس عامل زمان است و اگر ما نتوانیم به فاصله چند ساعت پس از شروع حمله قدرت آتش خود را به حریف نشان دهیم شانس زیادی برای پیروزی در این جنگ نداریم.

مقابله با یک تجاوز گسترده از طرف شوروی در منطقه خلیج فارس تنها در صورتی امکان پذیر است که نیروهای آمریکا توانائی حمله فوری و بدون وقفه بمواضع دشمن را از پایگاههای خود در خلیج فارس و کشورهای ساحلی خلیج و ناوگان مستقر در اقیانوس هند داشته باشند. نیروهای آمریکا باید این توانائی را داشته باشند که از زمین و هوا و دریا به نیروهای مهاجم حمله‌ور شده پیشروی آنها را متوقف سازند تا نیروهای کمکی از پایگاههای دورتر خود را به صحنه عملیات برسانند، در غیر اینصورت نیروهای مهاجم پیش از اینکه با مقاومت مؤثری روبرو شوند بسیاری از مواضع حساس را اشغال کرده و بنادر و فرودگاههایی را که برای مقابله با آنها مورد استفاده قرار خواهند گرفت در هم خواهند کوبید.

بطور خلاصه نیروی واکنش سریع آمریکا با کیفیت فعلی آن پاسخگوی تهدید شوروی در منطقه خلیج فارس نیست و تا زمانیکه شورویها احساس نکنند که یک نیروی واقعی، و نه نمایشی برای رویارویی با آنها در منطقه وجود دارد از وسوسه دست اندازی بر منابع حیاتی این منطقه دست بر نخواهد داشت. ولی چگونه می‌توان چنین نیروئی را سازمان داد؟

بدون شک ایجاد یک نیروی بازدارنده مؤثر که توانائی مقابله با یک تجاوز گسترده از طرف شوروی را داشته باشد مخارج هنگفتی در بر دارد. برای ایجاد چنین نیروئی حداقل چهار گروه ناوگان جنگی و دو گروه ناوگان دریا-خشکی برای پیاده کردن نیرو در خلیج فارس یا آبهای مجاور آن باید مستقر شود تا بحض و قسوع تجاوز وارد عمل گردیده نیروهای خود را در نقاط حساس پیاده کنند. چهار تا ده کشتی جنگی نیز باید تنگمهرمز را زیر نظر بگیرند تا از مسدود شدن این تنگه از طرف نیروهای خصم جلوگیری بعمل آورند. البته این عملیات فقط مقدمه عملیات وسیع تری است که باید با ارسال نیروهای کمکی و تدارکات و تجهیزات جنگی از هوا و دریا تکمیل شود. نیروی هوائی نیز بیدرتنگ از عرشه کشتیهای هواپیما بر و پایگاه و فرودگاههایی که در منطقه مورد استفاده قرار می‌گیرد وارد عمل خواهند شد.

مهمترین و جدیترین مانعی که در برابر تشکیل این نیرو وجود دارد هزینه هنگفت آنست. با برآوردی که خود ما کرده ایم تشکیل چنین نیروئی در حدود هشتاد و دو میلیارد و پانصد میلیون دلار خرج داود که چون در یک دوره پنجمساله باید بوجود بیاید نرخ تورم و افزایش هزینهها را هم باید بر آن افزود. در تقسیم هزینه پیش‌بینی شده به پنجمسال هر سال در حدود شانزده میلیارد و پانصد میلیون دلار باید صرف ایجاد این نیروی تازه بشود که با حداقل هزینه پیش‌بینی شده برای نیروی واکنش سریع برابری می‌کند. کاهش این هزینهها فقط با انتقال بخشی از ناوگان جنگی آمریکا از مدیترانه و شرق آسیا به اقیانوس هند و خلیج فارس امکان پذیر است، ولی این جابجائی خود موجب تضعیف موقعیت نظامی آمریکا در مدیترانه و شرق آسیا

شده مسائل دیگری بوجود خواهد آورد.

بهترین راه حل ممکن ایجاد پایگاههای مناسب برای استقرار نیروهای آمریکا در منطقه و استفاده از فرودگاههای کشورهای منطقه برای عملیات هوایی است. فرودگاهها و پایگاههای ترکیه بواسطه نزدیکی بمحل استقرار نیروهای شوروی و میدان عملیات احتمالی آنها بهترین موقعیت را برای مقابله با تجاوز احتمالی شوروی دارد، ولی از هماکنون باید بفکر ایجاد فرودگاهها و پایگاههای مناسبی در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس باشیم...

مطالعه مقاله «اسکات - تامسون» که در حدود هشت سال قبل از استقرار نیروهای آمریکا در خلیج فارس نوشته شده است از این واقعیت پرده بر می دارد که آمریکائیا از همان زمان در اندیشه تبدیل خلیج فارس به یک منطقه جنگی بوده اند. خطر مداخله شوروی در خلیج فارس که موضوع اصلی نوشته های برژینسکی و تامسون بشمار می رود، با تحولات سالهای اخیر در شوروی تا حدی بر طرف شده ولی بسیاری از کارشناسان نظامی آمریکا هنوز بر این عقیده اند که با وجود دگرگونی های عمیق سیاسی در شوروی قدرت نظامی این کشور تقریباً دست نخورده باقی مانده و این خطر را نباید از نظر دور داشت که ادامه تشنجات سیاسی در شوروی ممکن است سرانجام به یک کودتای نظامی یا ظهور استالین جدیدی در آن کشور منتهی شود و رهبر نظامی جدید شوروی راه حل مشکلات داخلی خود را در یک ماجراجوئی نظامی در خارج از مرزهای آن کشور جستجو نماید.

فصل دوم

جنگ ایران و عراق

سابقه تاریخی اختلافات ایران و عراق - نقش آمریکا و اسرائیل
در بحران روابط ایران و عراق - قرارداد ۱۹۷۵ تحت چه
شرایطی به امضا رسید؟ - مقدمات جنگ ایران و عراق -
حاصل جنگ هشت ساله ایران و عراق

روز سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ (سپتامبر ۱۹۰۸) نیروهای نظامی عراق در طول
مرزهای جنوب شرقی ایران در استان خوزستان به ایران حمله ور شدند و همزمان با آن
هواپیماهای جنگنده - بمب افکن عراقی نیز به آسمان ایران تجاوز کرده و بعضی از
هدف‌های نظامی و غیر نظامی از جمله فرودگاه مهرآباد تهران را بمباران کردند. تجاوز
نظامی عراق سرآغاز جنگی بود که قریب هشت سال بطول انجامید و صدها هزار کشته و
صدها میلیارد دلار خسارت بر جای گذاشت. جنگ ایران و عراق از همان آغاز به آبهای
خلیج فارس نیز کشیده شد و امنیت کشتیرانی در این آبراه مهم بین‌المللی به مخاطره
افتاد.

برای بررسی علل و عوامل جنگ ایران و عراق و نقشی که بیگانگان بخصوص
آمریکائیان، در آغاز و انجام آن ایفا کردند باید در حدود سی سال به عقب برگردیم و
ریشه‌های اختلافاتی را که نخست به لغو قرارداد مرزی سال ۱۹۳۷ ایران و عراق و
سپس جنگ تبلیغاتی و تشنجات مرزی بین دو کشور در اوائل دهه ۱۹۷۰ و سرانجام

توافق الجزایر و قرارداد مرزی جدید ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ انجامید به اختصار بررسی کنیم.

قرارداد سال ۱۹۳۷ مرزی ایران و عراق که تحت فشار انگلیسیها به ایران تحمیل شد و برخلاف اصول و قواعد جاری بین‌المللی که مبتنی بر حاکمیت مشترک کشورهای همجوار بر رودخانه‌های مرزی است و مرز آبی بین دو کشور همجوار را در خط میانه یا خط القمر رودخانه در نظر می‌گیرد، بر اساس حاکمیت عراق بر تمام اروند رود یا شط العرب تنظیم شده و خط «تالوگ» یا همان خط القمر فقط در محدوده کوچک مقابل آبادان که در حدود پنج کیلومتر می‌باشد رعایت شده است. با وجود این عراق هم تعهداتی در مورد تأمین آزادی کشتیرانی در شط العرب و رعایت حقوق ایران در این رودخانه مرزی و صرف عواید حاصله از محل عوارض مأخوذه از کشتی‌ها برای نگهداری و لایروبی و بهبود کشتیرانی در این راه آبی به عهده گرفته بود که عملاً آنرا مراعات نمی‌کرد. دولت عراق به تعهدات خود در مورد تعیین خطوط مرزهای زمینی دو کشور و نصب علائم مرزی هم عمل نکرده بود تا اینکه در سال ۱۹۵۷، یعنی بیست سال بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۳۷، ایران و عراق در باره اجرای مفاد این قرارداد و تعیین یک داور سوئدی برای تعیین خطوط مرزی و نصب علائم موافقت کردند ولی پیش از اینکه این توافق به مرحله عمل برسد رژیم سلطنتی عراق با یک کودتای نظامی در ژوئیه سال ۱۹۵۸ سرنگون شد و عبدالکریم قاسم رهبر نظامی جدید عراق اعتنائی به توافقاتی که دو کشور در باره اجرای مفاد قرارداد ۱۹۳۷ و حل اختلافات مرزی ننمود.

در اواخر نوامبر سال ۱۹۵۹ شاه برای اولین بار ضمن مصاحبه‌ای به روابط غیردوستانه رژیم جدید عراق نسبت به ایران اشاره کرد و در باره مسئله اروند رود یا شط العرب گفت «رودخانه‌ای که مرز بین دو کشور است نمی‌تواند مورد استفاده یک جانبه قرار گیرد و یا جایگاهی برای اعمال حق حاکمیت بوسیله یک طرف باشد». عبدالکریم قاسم چند روز بعد در دوم دسامبر سال ۱۹۵۹ پاسخ تندی به سخنان شاه داد و نه فقط حق حاکمیت عراق را بر شط العرب مورد تأکید مجدد قرار داد، اظهار داشت که امتیازی که بموجب قرارداد ۱۹۳۷ در مورد پنج کیلومتر از مسیر شط العرب در مقابل آبادان به ایران داده شده به صورت یک بخشش از طرف عراق بوده و عراق در صورت لزوم آن را پس خواهد گرفت!

بعد از این اظهارات عبدالکریم قاسم، رادیو و مطبوعات عراق جنگ تبلیغاتی شدیدی بر علیه ایران آغاز کردند که رادیو و مطبوعات ایران هم به آن پاسخ گفتند و این جنگ تبلیغاتی تا اوائل سال ۱۹۶۳ که حکومت عبدالکریم قاسم با یک کودتای نظامی از طرف سرهنگ عارف سرنگون شد ادامه داشت. در زمان حکومت سرهنگ عارف و برادرش عبدالرحمن عارف که پس از مرگ وی در سال ۱۹۶۶ به حکومت رسید مذاکراتی برای حل اختلافات مرزی ایران و عراق صورت گرفت و در ماه ژوئن سال ۱۹۶۸ دولتین ایران و عراق در باره تشکیل کمیسیون مشترکی برای حل مسائل مورد اختلاف به نتیجه رسیدند. ولی هنوز این کمیسیون کار خود را آغاز نکرده بود که یک کودتای نظامی دیگر در عراق به عمر حکومت عبدالرحمن عارف خاتمه داد و رژیم بعثی جدید عراق به ریاست احمد حسن البکر همان سیاست خشن و آشتی ناپذیر گذشته را نسبت به ایران در پیش گرفت.

پیش از ادامه مطلب تذکر این نکته در باره حزب بعث، که از سال ۱۹۶۸ به اینطرف بر عراق حکومت می کند، ضروری به نظر می رسد که حزب سوسیالیست بعث یک حزب افراطی ناسیونالیست عرب است که در سال ۱۹۵۲ از ائتلاف دو حزب بعث (به معنی رستاخیز) به رهبری یک عرب مسیحی بنام میشل عفلق و حزب سوسیالیست سوریه به رهبری اکرم حورانی پا به عرصه وجود نهاد و هدف آن اتحاد ملت های عرب در زیر یک پرچم است. حزب بعث از بدو تأسیس آن در سوریه در کشورهای دیگر عرب نیز دست به فعالیت زد و با نفوذ در نیروهای مسلح عراق قدرت را در آن کشور بدست گرفت. حزب بعث سوریه بعد از حزب بعث عراق به حکومت رسید، ولی بین حافظ اسد رهبر حزب بعث سوریه و رهبران بعثی عراق از همان ابتدا اختلاف و رقابت شدیدی بروز کرد و هدف بنیان گزاران حزب بعث که تشکیل یک ملت عرب زیر پرچم حزب بعث بود، با شکست و ناکامی مواجه شد. با وجود این رهبران بعثی عراق افکار جاه طلبانه خود را در قالب اندیشه های بنیان گزاران حزب بعث پیاده کرده و تجاوز به حقوق همسایگان خود را به عنوان گامی در جهت تحقق بخشیدن به هدف های ناسیونالیسم عربی توجیه می نمایند.

روز پانزدهم آوریل سال ۱۹۶۹ دولت عراق ضمن تکرار ادعاهای قبلی در باره اینکه دولت عراق شط العرب را جزئی از قلمرو خود می داند به دولت ایران اخطار کرد که به کشتی هایی که پرچم ایران را در شط العرب بر افراشته اند دستور دهد که پرچم خود را

پائین بیاورند. دولت عراق همچنین تهدید کرد که اگر در این کشتی‌ها افرادی از نیروی دریائی ایران باشند باید آن کشتی‌ها را ترک کنند و «در غیر این صورت دولت عراق با قوه قهریه افراد نیروی دریائی ایران را از کشتی‌ها خارج خواهد کرد و در آینده نیز اجازه نخواهد داد کشتی‌هایی که به بنادر ایران حرکت می‌کنند وارد شط العرب شوند». دولت ایران در پاسخ به این تهدید عراق تصمیم گرفت بطور یکجانبه قرارداد ۱۹۳۷ را لغو کند و در اعلامیه رسمی وزارت امور خارجه ایران که بتاريخ ۲۷ آوریل ۱۹۶۹ (۷ اردیبهشت ۱۳۴۸) انتشار یافت تأکید شد «همانطور که رسماً از طرف دولت ایران اعلام گردیده چون مواد لازم عهدنامه مرزی ایران و عراق مورخ ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) طی ۳۲ سالی که از تاریخ انعقاد آن می‌گذرد علیرغم مساعی و تقاضاهای مکرر دولت ایران همواره مورد بی‌اعتنایی دولت عراق قرار گرفته و از اجرای آن با اتخاذ رویه دفع‌الوقت سر باز زده‌اند لذا عهدنامه مذکور از طرف دولت عراق عملاً نقض شده می‌باشد و بنابر اصول مسلم حقوق بین‌المللی دولت ایران آنرا بدون ارزش و کان‌لم‌یکن و منتفی می‌شمارد...»

در همین اعلامیه دولت ایران آمادگی خود را برای آغاز مذاکره با دولت عراق برای امضای یک قرارداد جدید مرزی و «تثبیت مرز در ارون‌د رود بر اساس خط تالوگ که مبتنی بر اصول متداول بین‌المللی است» اعلام داشت و تأکید نمود که «در این فاصله چنانچه نسبت به پرچم ایران قصد هتک حرمت بشود یا در امر کشتی رانی آزاد در ارون‌د رود ممانعتی بعمل آید. هر یک از این اعمال با عکس‌العمل شدید مواجه خواهد گردید و دولت ایران بحکم وظیفه مقدس خود الزاماً هرگونه مانع و رادعی را از میان بر خواهد داشت و دولت عراق مسئول سوء پیش‌آمدهایی که در نتیجه رویه تجاوزکارانه آنها در ارون‌د رود روی می‌دهد خواهد بود.»

بدنبال صدور این اعلامیه نیروهای ایران در مرزها بحال آماده‌باش نظامی در آمد و اولین کشتی ایرانی با راهنمایان ایرانی و تحت حمایت ناوچه‌های جنگی ایران از ارون‌د رود عبور کرد. عراقی‌ها که از تدارکات نظامی ایران در مرزها آگاهی داشتند این بار در موضع تدافعی قرار گرفتند و دو روز بعد از لغو قرارداد ۱۹۳۷ از طرف ایران بعنوان اینکه ایران قرارداد مرزی بین دو کشور را بطور یکجانبه لغو نموده و در شط العرب مبادرت به اعمال زرو و تهدید کرده است به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کردند. دولت ایران نیز ضمن پاسخ به شکایت عراق به شورای امنیت ادعاهای

دولت عراق را رد کرد و اعلام داشت که اقدامات دولت ایران به منظور تضمین آزادی کشتیرانی در یک آبراه بین‌المللی بوده و هر وقت که دولت عراق از اقدامات تهدیدآمیز خود دست بردارد و نیروهای خود را از مرزهای دو کشور عقب بکشد ایران نیز نیروهای خود را از مرزها فرا خواهد خواند.

عراق از شکایت خود به شورای امنیت نتیجه نگرفت، ولی بحران روابط دو کشور با آغاز جنگ تبلیغاتی علیه ایران از طرف عراق و پاسخ آن از طرف ایران شدت یافت و دولت عراق با پناه دادن به مخالفان رژیم ایران از سپهبد بختیار رئیس سابق سازمان امنیت گرفته تا سران حزب توده بر وخامت اوضاع افزود. تصرف سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در دهانه خلیج فارس از طرف نیروهای ایران، که روز سی‌ام نوامبر ۱۹۷۱ (نهم آذر ۱۳۵۰) بدنبال تخلیه این جزایر از طرف نیروهای انگلیس صورت گرفت، بهانه تازه‌ای برای تشدید جنگ تبلیغاتی علیه ایران بدست عراقیها داد. با اینکه تصرف این جزایر از طرف ایران بر اساس توافق قبلی با انگلیسیها و شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه که مدعی مالکیت این جزایر بودند، صورت گرفته بود عراق تبلیغات شدیدی علیه ایران در مورد اشغال این جزایر براه انداخت و ضمن یادداشت شدیداللحنی به دولت ایران اعلام داشت که این جزایر متعلق به اعراب است و باید نیروهای خود را از آن سه جزیره خارج کند. دولت عراق به این اعتراض هم اکتفا نکرد و بدون اینکه منتظر پاسخ دولت ایران بماند از روز اول دسامبر سال ۱۹۷۱ (دهم آذر ۱۳۵۰) روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد و از کاردار سفارت ایران در بغداد خواست که ظرف ۲۴ ساعت آن کشور را ترک نماید.

نقش آمریکا و اسرائیل در تشدید اختلافات ایران و عراق

روابط ایران و عراق بدنبال قطع مناسبات دیپلماتیک بین دو کشور به سرعت رو به وخامت نهاد. عراق علاوه بر تبلیغات مستقیم رادیویی و مطبوعاتی علیه ایران عناصر مخالف رژیم ایران را نیز تحت حمایت خود گرفته آنها را برای نفوذ در داخل ایران تجهیز و آماده می‌کرد. طی سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴ در مرزهای دو کشور نیز وضع متشنجی حکمفرما بود. ایران و عراق هر دو نیروهای خود را در طول مرزها تقویت کرده بودند و تجمع نیروهای دو کشور در دو سوی مرز بارها به مبادله آتش میان آنها منجر

گردید. روز ۱۲ فوریه سال ۱۹۷۴ دولت عراق از ایران به شورای امنیت شکایت کرد و مدعی شد که ایران پنج کیلومتر مربع از خاک عراق را در نوار مرزی تصرف کرده و قصد تجاوز همه جانبه به خاک عراق را دارد. دولت ایران این ادعا را رد کرد و متقابلاً اعلام داشت که سربازان عراقی مکرر به داخل خاک ایران تجاوز کرده و شهرهای مرزی ایران را به توپ بسته‌اند. شورای امنیت سرانجام نماینده‌ای را برای رسیدگی به دعاوی دو کشور به تهران و بغداد فرستاد و بدنبال مذاکرات نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد در تهران و بغداد طرفین موافقت کردند نیروهای خود را در طول مرزها عقب بکشند و برای حل اختلافات مرزی از طریق مذاکره اقدام نمایند.

یکی از دلایل عقب‌نشینی و نرمش دولت عراق در برابر ایران، شورش کردهای شمال عراق و گرفتاری روزافزون نیروهای عراق در مقابله با این شورش بود. دولت ایران از آغاز این شورش، برای تلافی اقدامات خصمانه دولت عراق علیه ایران به شورشیان کمک می‌کرد، ولی این تنها یک جنبه قضیه بود. واقعیت امر که بعدها فاش شد این بود که بعد از امضای قرارداد اتحاد دوستی عراق و شوروی در سال ۱۹۷۲ و گرایش آشکار عراق بطرف شوروی، آمریکائیان در صدد تضعیف حکومت عراق و تقویت مخالفان آن برآمدند و اسرائیلی‌ها هم که یک عراق نیرومند را خطر بالقوه‌ای برای خود می‌دانستند در اجرای این نقشه با آمریکائیان همداستان شدند. ناراضانی کردهای شمال عراق و دعوی استقلال‌طلبی آنها بهترین وسیله برای اجرای این نقشه بود و اسرائیلی‌ها که با سازمان‌های استقلال‌طلب کرد در اروپا ارتباط نزدیکی داشتند با وعده رساندن اسلحه و کمک‌های لازم به کردها از طریق ایران نقش مؤثری در آغاز شورش کردها علیه حکومت بغداد ایفا کردند. هنری کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا هم که خود یهودی و از طرفداران جدی اسرائیل بود با روابط نزدیک و صمیمانه‌ای که با شاه ایران داشت در اجرای این طرح نقش مهمی ایفا کرد و قسمت اعظم اسلحه و مهمات و سایر کمک‌ها که از طریق ایران برای شورشیان کرد ارسال می‌گردید از طرف آمریکا و اسرائیل تأمین می‌شد.

به‌همین دلیل با وجود اینکه بدنبال توافق ایران و عراق در باره فراخواندن نیروهای خود از مرزهای دو کشور آرامش نسبی در مرزها برقرار گردید جنگ تبلیغاتی بین دو کشور همچنان ادامه داشت و ارسال اسلحه و مهمات و مواد غذایی برای شورشیان کرد از طریق ایران متوقف نشد. شورش کردها در زمستان سال ۱۳۵۴ (اواخر

۱۹۷۴ و اوائل ۱۹۷۵) به نقطه اوج خود رسید و دولت عراق که با کمک‌های مستمر از طرف ایران به شورشیان کرد در سرکوبی این شورش درمانده بود سرانجام تصمیم گرفت با ایران بر سر این موضع معامله کند و با تأمین خواست‌های ایران در مورد اختلافات مرزی، رضایت ایران را در قطع کمک به شورشیان جلب نماید.

قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق تحت چه شرایطی به امضا رسید؟

آنچه تا کنون در باره مقدمات ملاقات و توافق شاه و صدام حسین در الجزیره که به صدور بیانیه الجزیره و انعقاد قرار دارد مرزی ۱۹۷۵ منتهی شد، خوانده و شنیده‌ایم این است که در جریان کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک که از روز چهارم تا ششم مارس ۱۹۷۵ در الجزیره تشکیل شد، «بومدین» رئیس جمهور وقت الجزایر به ابتکار شخصی خود بین ایران و عراق میانجیگری کرد و پیشنهاد ملاقات بین شاه و صدام حسین و رفع اختلافات ایران و عراق نخستین بار از طرف او عنوان گردید.

اما واقعیت امر که پس از گذشت سال‌ها فاش شده این است که موضوع حل اختلاف با ایران و معامله‌ای که به آن اشاره شد قبل از تشکیل کنفرانس سران اوپک در الجزایر، در بغداد مطرح شد و حسن البکر رئیس جمهور وقت عراق و صدام حسین معاون او، که در کار سرکوبی شورش کردهای عراق درمانده بودند، تصمیم گرفتند با استفاده از فرصت تشکیل کنفرانس سران اوپک در الجزایر به اختلافات خود با ایران خاتمه دهند. اما این کار ابتدا به ساکن و بدون مقدمه امکان‌پذیر نبود. به همین جهت قرار شد بومدین رئیس جمهور الجزایر در جریان امر قرار داده شود و قضیه با میانجیگری او حل و فصل شود. ظاهراً شاه در جریان این توافق و تماس قبلی بین رهبران عراق و رئیس جمهور الجزایر نبوده، و صدام حسین اصرار داشت که این موضوع قبل از مسافرت شاه به الجزایر با او در میان گذاشته نشود، زیرا بیم آن می‌رفت که شاه در این مورد با دوستان آمریکایی خود مخصوصاً کیسینجر مشورت کند و آنها که در تقویت شورشیان کرد شمال عراق هدف‌های خاصی را دنبال می‌کردند از حصول توافق بین ایران و عراق جلوگیری نمایند. برنامه مسافرت شاه و صدام حسین به الجزایر طوری ترتیب داده شده بود که هواپیمای آنها با چند دقیقه فاصله در فرودگاه الجزیره به زمین بنشینند. رئیس جمهور الجزایر که برای استقبال شاه و معاون رئیس جمهور عراق به فرودگاه رفته

بود آندو را در فردوگاه به یکدیگر معرفی نمود و صدام حسین با ابراز ادب و احترام به شاه زمینه را برای اقدامات بعدی رئیس جمهور الجزایر فراهم ساخت.

پیشنهاد ملاقات و مذاکره با صدام حسین که در اولین دیدار خصوصی شاه با رئیس جمهور الجزایر از طرف بومدین عنوان شد شاه را غافلگیر کرد و هنگامی که از بومدین پرسید آیا در این باره با عراقیها هم صحبت کرده است پاسخ مثبت داد. رئیس جمهور الجزایر سپس پیشنهاد کرد که علاقمند است در نخستین جلسه این مذاکرات حضور داشته باشد و شاه از این پیشنهاد استقبال نمود.

اولین جلسه ملاقات بین شاه و صدام حسین صبح روز پنجم مارس ۱۹۷۵ (چهاردهم اسفند ۱۳۵۳) با حضور بومدین تشکیل شد. بعد از انجام مذاکرات مقدماتی بومدین جلسه را ترک گفت و شاه و صدام حسین در حدود یک ساعت بطور خصوصی با یکدیگر گفتگو کردند. در پایان این گفتگوها قرار شد جلسه ملاقات دیگری بعد از مهمانی شام رئیس جمهور الجزایر برگزار گردد. مهمانی رئیس جمهور الجزایر تا حدود نیمه شب بطول انجامید و شاه و صدام حسین در حالی که بومدین آنها را همراهی می کرد در یک اتاق در بسته به گفتگو نشستند. این مذاکرات تا ساعت چهار و نیم بامداد روز بعد بطول انجامید و با حصول توافق در اصول، نمایندگانی از طرف ایران و عراق به اتفاق عبدالعزیز بوتفلیقه وزیر خارجه الجزایر مشغول تهیه پیش نویس اعلامیه مشترک ایران و عراق شدند. بومدین خبر ملاقات و مذاکره شاه و صدام حسین و رفع اختلاف دو کشور را در آخرین جلسه کنفرانس سران اوپک اعلام داشت و این خبر، با خوشحالی و استقبال سران کشورهای دیگر عضو اوپک روبرو گردید.

متن رسمی بیانیه مشترک ایران و عراق که روز ششم مارس ۱۹۷۵ بعد از پایان کنفرانس اوپک در الجزایر انتشار یافته و اساس روابط بعدی دو کشور و پیمان مرزی ۱۹۷۵ را تشکیل می دهد به شرح زیر است:

طی اجلاس کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک که در الجزیره برگزار شد بابتکار پرزیدنت بومدین، اعلیحضرت شاه ایران و آقای صدام حسین معاون شورای فرماندهی انقلاب عراق در دو نوبت با یکدیگر ملاقات کردند و به تفصیل در باره مناسبات ایران و عراق بمعنا کره پرداختند. این مذاکرات که در حضور پرزیدنت بومدین انجام گرفت آمیخته از صراحت و اراده صادقانه دو طرف برای دست یافتن به یک راه حل قطعی و پایدار جهت حل کلیه مسائل معوقه بین دو کشور بود.

با رعایت اصول احترام به تمامیت ارضی و تجاوزناپذیری مرزها و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، طرفین تصمیم گرفتند:

۱ - مرزهای زمینی خود را بر اساس پروتکل قسطنطنیه مورخ سال ۱۹۱۳ و صورت جلسهای کمیسیون تعیین مرز مورخ سال ۱۹۱۴ تعیین کنند.

۲ - مرزهای آبی خود را بر اساس خط تالوگ تعیین نمایند.

۳ - با این کار دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای مشترک خویش برقرار خواهند ساخت. طرفین بدین سان متعهد می‌شوند که در مرزهای خود یک کنترل دقیق و مؤثر بمنظور قطع هرگونه رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد اعمال کنند.

۴ - طرفین توافق کردند که مقررات فوق عواملی تجزیه‌ناپذیر جهت یک راه حل کلی بوده و بدیهی است که نقض هر یک از مفاد فوق مغایر روحیه توافقی الجزایر می‌باشد.

دو طرف با پرزیدنت بومدین در تماس دائم خواهند بود و پرزیدنت بومدین در صورت لزوم برای اجرای تصمیمات متخذه کوشش برادرانه بعمل خواهد آورد.

اعلیحضرت شاه ایران و جناب آقای صدام حسین تصمیم گرفتند روابط سنتی حسن همجواری و دوستانه خود را بویژه در راه حذف و از بین بردن کلیه عوامل منفی در مناسبات خویش از طریق تبادل نظر مداوم در باره مسائل مورد علاقه مشترک و ایجاد همکاری متقابل برقرار سازند.

طرفین رسماً اعلام می‌دارند که منطقه باید از هرگونه دخالت خارجی مصون بماند. به منظور تعیین نحوه کار کمیسیون مختلط ایران و عراق که جهت پیاده کردن و اجرای تصمیمات متخذه فوق به توافق مشترک تشکیل خواهد یافت، وزیران امور خارجه ایران و عراق با حضور وزیر امور خارجه الجزایر در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۷۵ در تهران اجتماع خواهند کرد. طبق خواست دو طرف الجزایر به کلیه جلسات کمیسیون مختلط ایران و عراق دعوت خواهد شد.

اعلیحضرت شاه ایران دعوتی را که از طرف پرزیدنت احمد حسن البکر برای انجام یک دیدار رسمی از عراق از معظم له بعمل آمده با مسرت پذیرفتند، تاریخ انجام این دیدار با توافق مشترک تعیین خواهد شد.

از سوی دیگر جناب آقای صدام حسین پذیرفتند که در تاریخی که بعداً از سوی طرفین تعیین خواهد شد از ایران دیدار رسمی بعمل آورند.

دقت در متن بیانیه نحوه معامله‌ای را که بین شاه و صدام حسین بعمل آمده بخوبی نشان می‌دهد. بند دوم این بیانیه در باره به رسمیت شناختن خط میانه یا «تالوگ» به عنوان مرز آبی دو کشور در برابر بند سوم که طرفین را متعهد می‌سازد از

هرگونه رخنه و نفوذ در خاک یکدیگر خودداری نموده و کنترل دقیق و مؤثری در مرزها برقرار سازند آمده است. این بند منعکس کننده توافقی است که در باره قطع کمک ایران به شورشیان کرد عراق حاصل شده و امتیازی است که صدام حسین در برابر به رسمیت شناختن حقوق ایران در اروندرود از شاه گرفته است.

کمک‌هایی که از طریق ایران به شورشیان کرد عراق ارسال می‌شد پس از توافق شاه و صدام حسین در الجزیره، و حتی قبل از اجرای مفاد دیگر بیانیه در باره انعقاد پیمان مرزی جدید بین دو کشور اجرا شد و طبق توافق محرمانه‌ای که در الجزیره حاصل شده بود دولت عراق ضمن اعلان عفو عمومی در مورد شورشیان کرد در جبهه‌های شمالی آتش‌بس اعلام کرد و مهلتی برای قطع مخاصمه و تسلیم اسلحه از طرف آنان تعیین نمود. شورشیان کرد در پایان این مهلت تسلیم یا سرکوب شدند و رهبر آنها ملامصطفی بارزانی نخست به ایران و سپس به آمریکا پناهنده شد و در همانجا درگذشت.

توافق شاه و صدام حسین که بدون مشورت قبلی با آمریکائیان صورت گرفت و شاید اولین اقدام مستقل شاه در سیاست خارجی بود با نارضائی عمیقی در واشنگتن مواجه شد و جناح طرفدار اسرائیل در وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا که در سازماندهی شورش کردهای شمال عراق مشارکت داشتند از این کار خودسرانه شاه بشدت خشمگین شدند. اقدامات بعدی شاه برای نزدیکی به کشورهای عربی بیش از پیش خشم اسرائیلی‌ها را برانگیخت و روابط اسرائیل و رژیم شاه که تا سال ۱۹۷۵ بسیار نزدیک و دوستانه بود در اواخر عمر رژیم گذشته به تیرگی گرائید.

مقدمات جنگ ایران و عراق

قرارداد جدید مرزی ایران عراق و پروتکل‌های ضمیمه آن در باره تعیین حدود مرز آبی و علامت‌گذاری مجدد مرزهای زمینی و امنیت مرزهای دو کشور سه ماه بعد از صدور بیانیه الجزیره در ماه ژوئن سال ۱۹۷۵ در بغداد به امضا رسید. بعد از امضای این قرار داد تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹) مسئله مهمی در روابط دو کشور پیش نیامد و دولت عراق برای جلب رضایت شاه ابتدا فعالیت‌های آیت‌الله خمینی را در عراق محدود و سپس ایشان را مجبور به ترک خاک عراق نمود.

با چنین سابقه‌ای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران روابط دو کشور رو به سردی نهاد. با وجود این رژیم بعثی عراق می‌کوشید حتی‌الامکان از برخورد با حکومت جدید انقلابی ایران احتراز کند و مطبوعات و رادیو دولتی عراق ادعا می‌کردند که حکومت حزب بعث در عراق که خود یک رژیم انقلابی است بهتر از رژیم شاه می‌تواند با حکومت انقلابی ایران کنار بیاید. اما از طرف ایران تمایلی به نزدیکی و همکاری با رژیم بعثی عراق نشان داده نشد و در این میان قدرت یافتن روحانیت شیعه در عراق که از حمایت ایران برخوردار بودند موجبات نگرانی و وحشت رهبران عراق را فراهم ساخت. اشغال سفارت آمریکا در تهران در روز چهارم نوامبر ۱۹۷۹ (سیزده آبان ۱۳۵۸) و به‌گروگان گرفتن کارکنان آمریکایی سفارت نقطه عطفی در روابط ایران و کشورهای دیگر جهان بود. بحران روابط ایران و آمریکا و اقدامات تحریک‌آمیز آمریکاییها علیه ایران صدام حسین را که در اواسط سال ۱۹۷۹ بجای احمد حسن البکر به ریاست جمهوری عراق انتخاب شده و دیکتاتور بلا منازع عراق بشمار می‌آمد به اقدامات تحریک‌آمیز تازه‌ای علیه ایران ترغیب نمود و قرائنی در دست است که از نقش غیرمستقیم آمریکاییها در ترغیب او به این اقدامات حکایت می‌کند. در واقع این آمریکاییها بودند که اطلاعاتی در باره طرح‌های بر اندازی حکومت بعثی عراق و روی کار آمدن یک حکومت مذهبی شیعه نظیر ایران در اختیار صدام حسین گذاشتند و واکنش صدام در مقابل آن ایذاء و آزار روحانیون شیعه در عراق و دستگیری و به‌شهادت رساندن آیت‌الله سید محمد باقر صدر و خواهر ایشان بنت‌الهدی در روز نوزدهم فروردین سال ۱۳۵۹ بود.

روابط ایران و عراق بعد از این واقعه بشدت تیره شد و حل اختلافات باقیمانده در باره مرزهای زمینی دو کشور که در پروتکل ضمیمه قرارداد ۱۹۷۵ پیش‌بینی شده بود به‌عهده تعویق افتاد. در طول تابستان سال ۱۳۵۹ پسران ملامصطفی بارزانی شورش تازه‌ای را علیه رژیم عراق سازمان دادند و اطلاعاتی که از طریق منابع اطلاعاتی غربی در اختیار صدام حسین قرار می‌گرفت از نقش ایران در این حرکت‌ها حکایت می‌کرد. از اواخر تابستان همین سال و در طول شهریور ۱۳۵۹ وضع متشنجی در مرزهای دو کشور حکمفرما بود و عراقیها مرتباً دولت ایران را متهم می‌کردند که دست به عملیات نفوذی و تهاجمی در مرزها زده و برای پرونده‌سازی علیه ایران و تهیه زمینه تجاوز بعدی خود مراتب را به شورای امنیت سازمان ملل متحد گزارش می‌دادند. سرانجام روز ۱۷ سپتامبر

سال ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) صدام حسین طی نطقی در جلسه مجمع ملی عراق (که در حکم پارلمان عراق است ولی نمایندگان آن از طرف دولت و حزب بعث تعیین می‌شوند) الغاء قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق و پروتکل‌های ضمیمه آن را به دلیل نقض آن از طرف ایران اعلام داشت. صدام ادعا کرد که عراق به تعهدات خود در این قرارداد که مهم‌ترین آن پذیرش خط تالوگ به عنوان مرز آبی دو کشور بود عمل کرده ولی ایران از انجام تعهدات خود در تثبیت و علامت گذاری مرزهای زمینی دو کشور و اعاده قسمتی از اراضی مورد اختلاف که متعلق به عراق است خودداری نموده و علاوه بر آن بر خلاف مفاد بیانیه الجزیره و پروتکل ضمیمه قرارداد ۱۹۷۵ به تجاوزات مرزی و مداخله در امور داخلی عراق مبادرت نموده است. صدام با اعلام لغو یکجانبه قرارداد ۱۹۷۵ تأکید کرد که عراق دیگر حقی برای ایران در شط العرب قائل نیست و حاکمیت خود را بر شط العرب اعمال خواهد نمود.

اعلام لغو قرارداد ۱۹۷۵ مقدمه تجاوز نظامی عراق به خاک ایران بود و قرائن زیادی در دست است که نشان می‌دهد هم آمریکا و هم اسرائیل بطور مستقیم و غیرمستقیم یا از طریق اطلاعات نادرستی که در باره وضع آشفته داخلی ایران و ناتوانی نیروهای مسلح این کشور در اختیار صدام حسین گذاشتند او را در آغاز تجاوز مسلحانه به خاک ایران تشویق و ترغیب نمودند. برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر در خاطرات خود به صراحت این مطلب را عنوان می‌کند که «آغاز جنگ ایران و عراق و نیاز به لوازم یدکی هواپیماها و سلاح‌های آمریکائی این امیدواری را در ما بوجود آورد که با استفاده از این حربه بتوانیم ایران را وادار به قبول راه حل سریعی برای مسئله گروگانها کنیم... حتی این موضوع بین خود ما مورد بحث بود که وسائل یدکی مورد نیاز ایران را قبلاً به آلمان و الجزایر و پاکستان بفرستیم تا ایرانیها به محض آزادی گروگانها با هواپیماهای خود این وسائل را به ایران حمل کنند»^۱

اما اسرائیلی‌ها از ترغیب صدام حسین برای تجاوز به ایران هدف دیگری داشتند. آنها می‌خواستند هر دو کشور مسلمان منطقه را که نیروی نظامی قابل توجهی در اختیار داشتند تضعیف کنند و چنانچه بعدها فاش شد، در تمام مدت جنگ ایران و عراق

۱ - توطئه در ایران (بخشی از کتاب «قدرت و اصول اخلاقی» برژینسکی) - مترجم محمود طلوعی

یکی از منابع عمده تأمین اسلحه برای این جنگ و روشن نگاه داشتن آتش آن بودند. البته اسرائیلی‌ها مستقیماً با صدام حسین ارتباطی نداشتند، ولی بوسیلهٔ رابطین خود در بغداد و عواملی که در میان گروه‌های مخالف رژیم جمهوری اسلامی داشتند (و هویت بعضی از آنها در جریان معاملات پنهانی اسلحه از طریق اسرائیل فاش شد) این اطلاعات نادرست را در اختیار صدام حسین گذاشتند که ایران توانائی دفاع موثری را در برابر یک تهاجم خارجی ندارد و عراق به یک پیروزی سریع و آسان در جنگ با ایران دست خواهد یافت.

حاصل جنگ هشت ساله ایران و عراق

دولت عراق قبل از آغاز عملیات تهاجمی علیه ایران در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ مانند هر متجاوز دیگری ادعا کرد که نیروهای ایران به خاک عراق تجاوز کرده و پاسگاه‌های مرزی آن کشور را به توپ بسته‌اند. همانطور که اشاره شد انگیزه و محرک واقعی تجاوز عراق به ایران این بود که صدام حسین گمان می‌کرد که ایران بر اثر تصفیۀ ارتش و بخصوص پس از کشف توطئه کودتای نوژه، که به‌دستیگری و اعدام عده‌ای از خلبانان نیروی هوایی ایران انجامید، توانائی مقابله با تهاجم عراق را ندارد. و علاوه بر آن با بحران گروگان‌گیری که هنوز راه حلی برای آن پیدا نشده بود و انزوای بین‌المللی ایران، آمریکا و کشورهای دیگر غربی هم در این جنگ از عراق پشتیبانی خواهند کرد. عراق همچنین به حمایت کشورهای عربی دیگر منطقه که از گسترش انقلاب اسلامی ایران بیمناک بودند امیدوار بود و علاوه بر همهٔ این عوامل تصور می‌کرد که بدنبال تهاجم نظامی آن کشور ایران دچار آشوب خواهد شد و مردم عرب‌زبان خوزستان هم به حمایت از عراق بر خواهند خاست.

اما بسیاری از این محاسبات و پیش‌بینی‌ها غلط از آب درآمد. عراقی‌ها با استفاده از عامل غافلگیری در مراحل اولیهٔ جنگ در خاک ایران پیشروی کردند و بعضی از شهرهای نزدیک مرز مانند خرمشهر و مهران و دهلران و نفت شهر را به تصرف خود درآوردند. نیروهای عراقی همچنین تا نزدیکی اهواز و مسجد سلیمان پیش رفتند ولی پیشروی آنها قبل از آنکه به حوزه‌های اصلی نفت ایران دسترسی پیدا کنند متوقف گردید و در پایان نخستین سال جنگ با حملات متقابل نیروهای ایران،

نیروهای مهاجم مجبور به عقب‌نشینی شدند.

در پایان دومین سال جنگ، بدنبال آزادسازی خرمشهر که طی آن قریب بیست هزار سرباز عراقی به اسارت نیروهای ایران در آمدند جنگ به داخل خاک عراق کشیده شد و از سال سوم تا اواخر جنگ صحنه نبرد بیشتر در داخل خاک عراق بود. در این مدت بندر «فاو» که از نظر استراتژیکی اهمیت زیادی داشت و جزایر مجنون که دارای منابع سرشار نفتی بود، به تصرف نیروهای ایران درآمد، ولی پیشروی نیروهای ایرانی در داخل خاک عراق به علت تقویت مستمر عراق از طرف کشورهای غربی و عربی و مشکلاتی که برای خرید اسلحه و لوازم یدکی برای ارتش و نیروی هوایی ایران ایجاد شده بود با دشواری‌هایی روبرو شد و در دو سال آخر، جنگ‌های زمینی تقریباً بحال توقف در آمد.

در این مدت عراق، که نیروی هوایی آن مرتباً از طرف کشورهای شرق و غرب تقویت می شد، عملیات هوایی و حملات موشکی علیه شهرها و ترمینال‌های نفتی ایران را گسترش داد و تهران و شهرهای بزرگ مانند تبریز و اصفهان و شیراز و اهواز و همدان و باختران بیشتر از نقاط دیگر در معرض این حملات بود. ترمینال نفتی خارک تقریباً از کار افتاد و نفت ایران با نفتکش‌های بزرگ به ترمینال موقت دیگری در جزیره سیری منتقل می شد که آن هم در مراحل آخر جنگ از حملات عراقی‌ها مصون نماند. از اوائل سال ۱۹۸۸ (اواخر سال ۱۳۶۶ و اوائل ۱۳۶۷) عراقیها بدنبال تشدید حملات هوایی و موشکی علیه شهرها و ترمینال‌های نفتی و کشتی‌های نفتکش در جبهه زمینی نیز دست به تعرض زدند و همزمان با آن ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس که به بهانه تضمین جریان نفت و حمایت از نفتکش‌های حامل نفت کویت در خلیج فارس مستقر شده بودند، به عملیات تعرضی علیه تأسیسات نفتی و ناوگان ایران در خلیج فارس دست زدند. در تیرماه ۱۳۶۷ نخستین درگیری مستقیم بین ناوگان جنگی آمریکا و ناوهای جنگی ایران در خلیج فارس به وقوع پیوست و بدنبال آن روز سوم ژوئیه سال ۱۹۸۸ (۱۲ تیرماه ۱۳۶۷) رزمناو آمریکائی «وینسن»^۲ یک هواپیمای مسافربری «ایرباس» ایرانی را هدف موشک قرار داد و کلیه مسافران و سرنشینان آن در نتیجه انفجار و متلاشی شدن هواپیما به شهادت رسیدند.

در طول تیرماه ۱۳۶۷ عراقیها، هماهنگ با عملیات ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس در سراسر جبهه جنگ دست به تعرض زدند و پس از تصرف شبه جزیره فاو و جزایر مجنون مجدداً به داخل خاک ایران نفوذ کردند. ایران در روز ۱۸ ژوئیه (۲۷ تیرماه ۱۳۶۷) قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را که در حدود یکسال قبل از آن تصویب شده، و به علت ابهامات آن مورد قبول ایران قرار نگرفته بود، پذیرفت و عراقیها هم پس از چند روز تردید و تأمل به آن گردن نهادند. مقررات آتش بس روز هشتم اوت (۱۷ مرداد ۱۳۶۷) به موقع اجرا گذاشته شد و نیروهای ملل متحد در طول خط آتش بس مستقر شدند.

تلفات جنگ هشت ساله ایران و عراق در حدود یک میلیون نفر تخمین زده شده و خسارات وارده بر ایران در طول این جنگ طبق آخرین برآورد، بالغ بر نهصد میلیارد دلار است که با درآمد قابل پیش بینی نفت ایران طی سی تا چهل سال آینده برابری می کند!

فصل سوم

دامی که برای صدام گسترده شد!

ورشکستگی اقتصادی عراق - صدام و ارتش یک میلیون نفری
او - صدام عربستان سعودی و کویت را تهدید می کند -
سیاست دوگانه - ادعاهای عراق در مورد کویت - آمریکا و
عراق - صدام چگونه بدام افتاد؟

در پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق در تابستان سال ۱۹۸۸ صدام حسین که مدعی پیروزی در این جنگ بود جشن‌هایی در بغداد بر پا کرد و پادشاهان و سران کشورهای عربی را به شرکت در این جشن‌ها دعوت نمود. شیخ جابر الاحمد الصباح امیر کویت در این جشن‌ها شرکت نکرد و صدام کینه او را بدل گرفت. اما آنچه صدام به عنوان یک پیروزی آنرا جشن می گرفت شکست فاجعه‌باری برای عراق بود و صدام مانند همه دیکتاتورهای می‌خواست با هیاهوی تبلیغاتی و چراغانی خیابانها و رژه سربازانش ثمرات تلخ جنگ هشت ساله‌اش را با ایران به فراموشی بسپارد. درست است که عراق در پایان جنگ از نظر نظامی بمراتب نیرومندتر از آغاز جنگ بود، ولی این قدرت نظامی با صرف بیش از دویست میلیارد دلار که نیمی از آن به صورت وام و کمک از کشورهای خارجی گرفته شد بدست آمده بود: عراق در آغاز جنگ با ایران بیش از سی میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت، ولی در پایان جنگ نه فقط تمامی این ذخائر را به اضافه عایدات نفت در طول هشت سال

خرج کرده بود بیش از یکصد میلیارد دلار هم بدهی خارجی داشت. صدام حسین به هیچیک از هدف‌های خود در جنگ هشت ساله با ایران دست نیافت. هدف اولیه او دست‌انداختن بر استان نفت‌خیز خوزستان بود که در همان سال اول جنگ به‌بطلان آن پی‌برد. سپس از در آشتی در آمد، تا مگر با امضای یک قرارداد جدید مرزی امتیازات تازه‌ای از ایران بگیرد، ولی ایران اعلام داشت که به هیچ توافقی کمتر از قرارداد ۱۹۷۵ رضایت نخواهد داد. سپس جنگ به داخل عراق کشیده شد و صدها هزار سرباز عراقی در جریان این جنگ‌ها جان خود را از دست دادند. موفقیت‌های عراق در ماه‌های آخر جنگ هم بیشتر مدیون کمک‌های بی‌دریغ خارجی به عراق و دخالت مستقیم آمریکا در این جنگ به نفع عراقیها بود که در نتیجه آن ایران اصول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت و عراق پس از دست‌زدن به آخرین شرارت‌های خود در روزهای آخر جنگ سرانجام به آن گردن نهاد.

قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت در عین حال که به علت ابهامات آن در مورد تعیین متجاوز و غرامات جنگی که باید از طرف کشور متجاوز پرداخت بشود، برای ایران رضایت‌بخش نبود دعاوی عراق را هم تأمین نمی نمود و به همین جهت از مذاکراتی که تحت نظارت مستقیم دبیرکل سازمان ملل متحد برای حل اختلافات دو کشور صورت گرفت نتیجه‌ای حاصل نشد. مشکل اصلی در راه پیشرفت این مذاکرات اصرار عراق در مورد لغو قرارداد ۱۹۷۵ و اعمال حاکمیت عراق بر تمامی شط العرب بود که ایران به هیچوجه حاضر به قبول آن نبود و تا پایان مذاکرات بر اعتبار قرارداد ۱۹۷۵ و لزوم حل اختلافات مرزی دو کشور براساس آن پافشاری می نمود.

صدام و ارتش یک میلیون نفری او

در پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، صدام حسین یک ارتش یک میلیون نفری بسیج کرده بود که از نظر کمیت چهارمین ارتش جهان پس از چین و شوروی و آمریکا به‌شمار می رفت. تجهیزات جنگی این ارتش هم که در طول سال‌های جنگ با ایران از شرق و غرب دریافت شده بود با نیرومندترین ارتش‌های جهان برابری می کرد. طبق آخرین برآوردهای مرکز مطالعات استراتژیک لندن که در اوائل سال

۱۹۹۰ منتشر شد عراق ۵۵۰۰ تانک و ۳۵۰۰ واحد توپخانه و ۵۱۰ هواپیمای جنگنده بمبافکن و ۱۶۰ هلی کوپتر نظامی در اختیار داشت و بزرگترین قدرت نظامی منطقه بشمار می رفت. طبق همین برآوردها اسرائیل در این تاریخ فقط ۱۷۰/۰۰۰ سرباز آماده به جنگ داشت که با احضار تمام نیروهای ذخیره خود می توانست یک نیروی ششصد هزار نفری را آماده جنگ کند. تعداد تانک‌های ارتش اسرائیل ۳۸۰۰ و تعداد توپهایش ۱۳۰۰ بود. اسرائیل با داشتن ۶۳۵ هواپیمای جنگنده بمبافکن فقط از نظر نیروی هوایی بر عراق برتری داشت.

اما آنچه بیش از ارتش یک میلیون نفری و تانکها و توپها و هواپیماهای آن موجب وحشت و نگرانی اسرائیل شده بود نیروی موشکی و سلاح‌های شیمیایی و میکربی عراق بود که در آخرین سال جنگ ایران و عراق بطور وسیعی مورد استفاده قرار گرفت و صدام حسین نشان داد که در استفاده از این سلاح‌ها هیچ پروایی ندارد. علاوه بر موشک‌های «اسکود» روسی عراق دو نوع موشک جدید، با استفاده از نوع پیشرفته موشکهای اسکود ساخته و با موفقیت آزمایش کرده بود که هر دوی آنها می توانست شهرها و هدف‌های نظامی اسرائیل را از داخل خاک عراق هدف قرار دهد. یکی از این دو نوع موشک که «الحسین» نامگذاری شده بود بیش از ششصد کیلومتر برد داشت و موشک دیگر بنام «العباس» با نهصد کیلومتر برد می توانست مواد منفجره یا سلاح شیمیایی را تا بحر خزر و جمهوری‌های قفقاز در شمال، تا نیمه شمالی عربستان سعودی در جنوب و تمامی خاک اسرائیل و شمال شرقی مصر در غرب حمل کند. علاوه بر این موشک‌ها عراق موشک جدیدی را هم بنام «تموز» آزمایش کرده بود که برد آن از دو هزار کیلومتر تجاوز می نمود.

هدف گیری موشکهای فوق‌الذکر چندان دقیق نبود، ولی اسرائیل با وسعت کم و جمعیت متراکم خود می توانست هدف مناسبی برای این موشک‌ها باشد. علاوه بر این‌ها، عراق تعداد قابل توجهی موشک فرانسوی «اگزوس» در اختیار داشت که هواپیماهای جنگنده میراژ یا هلی کوپترهای نظامی می توانستند آنها را از هر ارتفاعی بروی هدف‌های خود در زمین پرتاب کنند. برد این موشک‌ها بیش از هفتصد کیلومتر و هدف گیری آنها دقیق بود و عراقیها می توانستند سلاحهای شیمیایی خود را نیز بوسیله این موشکها بر روی هدف‌های زمینی پرتاب کنند.

اسرائیلی‌ها بلافاصله پس از پایان جنگ ایران و عراق نگرانی خود را از قدرت

نظامی عراق و احتمال استفاده از آن علیه اسرائیل ابراز داشتند و این نگرانی‌ها که در اظهارات مقامات رسمی و مقالات مطبوعات اسرائیل هم منعکس می‌شد، از طرف گروه نیرومند طرفدار اسرائیل در کنگره و وزارت خارجه آمریکا هم تأیید می‌گردید. این موضوع در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۸ آمریکا هم مطرح شد و «دوکاکیس»^۱ کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا از طرف حزب دمکرات برای جلب آراء یهودیان آمریکا و گروه‌های طرفدار آنها موضوع تهدید امنیت اسرائیل و لزوم تقویت هر چه بیشتر اسرائیل را در نطق‌های انتخاباتی خود مورد تأکید قرار می‌داد. بوش کاندیدای حزب جمهوریخواه هم که برای پیروزی خود در انتخابات به آراء یهودیان و شبکه‌های تلویزیونی و مطبوعات آمریکا که در اختیار آنها بود، احتیاج داشت در هر فرصتی بر تعهدات آمریکا برای حفظ امنیت و تمامیت ارضی اسرائیل تأکید می‌کرد و هنگامی که در ژانویه سال ۱۹۸۹ در مقام ریاست جمهوری آمریکا شروع به کار کرد پرونده روابط آمریکا و اسرائیل و رفع نگرانی‌های اسرائیل را در مورد امنیت خود در اولویت قرار داد.

سیاست حکومت بوش در خاورمیانه از آغاز مبتنی بر رفع اختلافات اعراب و اسرائیل و تأمین امنیت اسرائیل از طریق برقراری شرایط یک صلح جامع در این منطقه بود. بزرگترین مانع در راه حل این مسئله مشکل فلسطینی‌ها و پافشاری آنها برای تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی بود که اسرائیلی‌ها بر خلاف قطعنامه مصوب سال ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد در باره تقسیم فلسطین، سرسختانه در برابر آن مقاومت می‌کردند. اسرائیلی‌ها همچنین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رهبر آن یاسر عرفات را که روابط نزدیکی با صدام حسین برقرار کرده بود به عنوان نماینده مردم فلسطین به رسمیت نمی‌شناختند و به هیچوجه حاضر به مذاکره با نمایندگان این سازمان نبودند.

عراق بعد از پایان جنگ با ایران تبلیغات خود را متوجه اسرائیل و مسئله فلسطین کرد و صدام حسین که در جریان جنگ با ایران می‌خواست افتخارات جنگ قادسیه را زنده کند این بار بیاد «بخت‌النصر» پادشاه بابل و صلاح‌الدین ایوبی سردار معروف عرب افتاد که اولی در سال ۵۸۷ قبل از میلاد، اورشلیم را ویران کرد و سکنه یهودی آنرا به اسارت گرفت و دومی در سال ۱۱۸۷ در جریان جنگ‌های صلیبی، این

شهر را که مسلمانان «قدس» یا بیت المقدس می خواندند از چنگ مسیحیان بدر آورد و امپراطوری بزرگی از فرات تا نیل تشکیل داد. مطبوعات و رادیو تلویزیون دولتی بغداد هم دیگر قادیسیه را فراموش کرده و این بار صدام را بخت النصر و صلاح الدین عصر می خواندند و می گفتند و می نوشتند که بعد از گذشت هشتصد سال، همانطور که صلاح الدین ایوبی بیت المقدس را تحت لوای اسلام در آورد صدام یا صلاح الدین زمان نیز قدس شریف را از دست غاصبین آن رها خواهد ساخت! از تصادفات روزگار اینکه صلاح الدین ایوبی هم مانند صدام حسین در «تکریت» بدنیا آمده و این موضوع در تبلیغات رسانه های عراقی مورد تأکید قرار می گرفت که سرنوشت برای این دو تکریتی رسالت مشابهی را رقم زده است!

صدام عربستان سعودی و کویت را تهدید می کند

عراق در هیچیک از جنگ های اعراب و اسرائیل که از بدو تشکیل حکومت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۷۳ به وقوع پیوست شرکت مؤثری نکرده بود و این موضوع همیشه در تبلیغات مخالف عراق در کشورهای عربی، بخصوص سوریه که با عراق رقابت و خصومت دیرینه داشت، مورد استفاده قرار می گرفت. صدام حسین در یکی از سخنرانی های خود در اواخر سال ۱۹۸۹ به این تبلیغات پاسخ گفت و اظهار داشت مدعیان ما در هیچیک از جنگ های خود با اسرائیل راه بجائی نبرده اند، ولی ما در آینده ای نه چندان دور تکلیف رژیم غاصب صهیونیستی را یکسره خواهیم کرد!

صداقت صدام حسین در بیان این مطالب و اینکه او واقعاً در تدارک جنگی علیه اسرائیل بود مورد تردید است، بخصوص اینکه عراق مرز مشترکی با اسرائیل ندارد و حمله عراق به اسرائیل مستلزم عبور از خاک اردن، و یا اقدام مشترک نظامی با اردن است که ملک حسین پادشاه اردن، با وجود روابط نزدیکی که در سالهای اخیر با صدام برقرار کرده است، آمادگی آنرا نداشت. با وجود این اسرائیلی ها تهدیدهای صدام را جدی گرفتند و یا دست کم آنرا بهانه ای برای اعمال فشار به آمریکا برای دریافت اسلحه و کمک های نظامی بیشتر از آن کشور قرار دادند و خطر قدرت نظامی عراق را برای آمریکائی ها «اگراندپسمان» کردند.

اصرار صدام حسین برای نگاه داشتن یک ارتش یک میلیون نفری و ادامه

خریده‌های نظامی عراق برای تجهیز این ارتش با وجود گذشت بیش از یک سال از خاتمه جنگ ایران و عراق، این بدگمانی را در غرب تشدید می‌کرد که صدام چرا هزینه سنگین نگاهداری این ارتش را بر بودجه عراق تحمیل می‌کند. صدام اگر نقشه‌ای در سر نداشت به آسانی می‌توانست هزینه‌های نظامی خود را تا پنجاه درصد کاهش دهد و نیمی از سربازان خود را مرخص نماید. چنین تدبیری برای تأمین هزینه بازسازی عراق و از سر گرفتن طرح‌های عمرانی که معوق مانده بود ضروری به نظر می‌رسید. زیرا عایدات نفتی عراق به زحمت برای تأمین هزینه سنگین یک ارتش یک میلیون نفری و پرداخت اقساط بدهی ماهانه خارجی عراق کفایت می‌کرد و پولی برای بازسازی و کارهای عمرانی کشور باقی نمی‌ماند.

اما صدام بجای کاستن از هزینه‌های نظامی خود، برای تأمین مخارج ارتش یک میلیون نفری عراق و خرید سلاح‌های تازه برای این ارتش به کشورهای ثروتمند ساحلی خلیج فارس متوسل شد. ملک‌فهد پادشاه عربستان سعودی و شیخ جابر احمد الصباح امیر کویت که در جریان جنگ‌های ایران و عراق بیش از سی میلیارد دلار به عراق کمک کرده بودند علت نگاهداری یک ارتش یک میلیون نفری و خرید تجهیزات تازه برای آن را پس از خاتمه جنگ با ایران جویا شدند و صدام در پاسخ آنها گفت که خطر تجدید مخاصمات با ایران هنوز بر طرف نشده و علاوه بر آن عراق باید نیروی نظامی خود را برای مقابله با دشمن اصلی اعراب یعنی اسرائیل حفظ نماید. ملک‌فهد و شیخ جابر موضوع کمک‌های مالی عربستان سعودی و کویت را به عراق در جریان جنگ با ایران عنوان کردند و گفتند قبل از مذاکره در باره هرگونه پرداخت تازه‌ای به عراق باید تکلیف بازپرداخت بدهی‌های گذشته عراق روشن شود، ولی صدام با صراحتی که پادشاه عربستان سعودی و امیر کویت انتظار آنرا نداشتند گفت عراق در این جنگ سپر بلای شما شده و تعهدی از این بابت ندارد!

صدام در ملاقات خود با حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر و ملک حسین پادشاه اردن که روز بیست و چهارم فوریه ۱۹۹۰ در امان صورت گرفت، از این هم فراتر نهاد و گفت اگر ملک‌فهد و شیخ جابر سی میلیارد دلار در جریان جنگ عراق با ایران به عراق کمک کرده‌اند این پول خون سربازان عراقی بوده است که برای حفظ تاج و تخت آنها ریخته شده است... آنها نه فقط باید از پس گرفتن این پول صرف‌نظر کنند باید سی میلیارد دلار دیگر هم برای حل مشکلاتی که عراق در نتیجه این جنگ

گرفتار آن شده است بپردازند. صدام در حالی که با خشم و نفرت از ملک فهد و امیر کویت نام می برد گفت اگر آنها به تقاضاهای عراق ترتیب اثر ندهند ما هم انتقام خون سربازان عراقی را از آنها خواهیم گرفت!

صدام از حسنی مبارک و ملک حسین خواست که سخنان او را به ملک فهد و امیر کویت بازگو کنند. مبارک از مداخله در این مسئله خودداری نمود ولی ملک حسین روز بیست و ششم فوریه عازم عربستان سعودی و سپس کویت و امارات متحده عربی شد تا راه حلی برای مشکلات صدام بیابد. ملک فهد و شیخ جابر و شیخ زاید اعتنایی به تهدیدهای صدام نکردند و ملک حسین دست خالی از این سفر بازگشت. امیر کویت در ملاقات با ملک حسین به او گفته بود که هرگونه کمکی از طرف کویت به عراق در آینده موکول به حل اختلافات مرزی دو کشور و به رسمیت شناختن مرزهای کویت از طرف دولت عراق است. توضیح اینکه عراق از بدو استقلال کویت مرزهای فعلی دو کشور را به رسمیت نشناخته و عدم تثبیت این مرزها چندین بار به بحران شدید روابط عراق و کویت، و یکبار در زمان حکومت عبدالکریم قاسم به لشگرکشی عراق به کویت انجامیده است. یادآوری مجدد این موضوع از طرف امیر کویت در زمانی که هنوز ادعاهای تازه‌ای از طرف عراق در باره کویت عنوان نشده بود، نشان می دهد که فرمانروایان کویت پنج ماه قبل از تجاوز عراق به کویت از جانب عراق احساس خطر می کردند.

در سند محرمانه‌ای که پس از اشغال کویت از طرف عراق انتشار یافته فاش شده است که در جریان مذاکرات مقامات آمریکا و کویت، آمریکاییها به دولت کویت توصیه کرده بودند که از دادن هرگونه کمک و امتیاز مالی به عراق قبل از حل اختلافات مرزی خود با عراق خودداری نمایند. مقامات آمریکایی اعمال فشار اقتصادی به عراق را بهترین راه وادار ساختن عراقیها به صرفنظر کردن از دعاوی خود در مورد کویت و به رسمیت شناختن مرزهای این کشور از طرف عراق می دانستند و سرسختی کویتیها در مقابل عراق و مشروط ساختن هرگونه کمک مالی به این کشور، به حل اختلافات مرزی و تثبیت مرزهای کویت نیز به توصیه آمریکائیها و با اطمینان از حمایت آنها بوده است.

سیاست دو گانه

در نیمه اول سال ۱۹۹۰ که روابط عراق و کشورهای ساحلی خلیج فارس به مراحل بحرانی رسیده بود آمریکا سیاست دو گانه‌ای در مورد عراق در پیش گرفت. یک نمونه از این تضاد و دوگانگی در سیاست آمریکا مسافرت «جان کلی»^۲ معاون امور خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا به بغداد در اواسط فوریه و ملاقات او با صدام حسین بود که ضمن آن وزارت خارجه آمریکا از علاقه واشنگتن به توسعه روابط خود با عراق سخن گفت، ولی یک هفته بعد از آن در گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا در باره حقوق بشر دوازده صفحه به عراق اختصاص یافت و عراق به عنوان یکی از بدترین نمونه‌های نقض حقوق بشر معرفی شد.

روز دوم آوریل (سیزدهم فروردین ۱۳۶۹) صدام حسین ضمن نطق شدیدالحنی در پاسخ یک مقام اسرائیلی که گفته بود اگر عراق قصد تجاوز به اسرائیل را داشته باشد اسرائیل از تمام امکانات خود حتی سلاح‌های اتمی استفاده خواهد کرد، گفت اگر صهیونیستها ما را با بمب اتمی تهدید می کنند، ما هم سلاح شیمیایی در مقابل آنها بکار خواهیم برد و اسرائیل را به آتش خواهیم کشید. تهدید استفاده از سلاح شیمیایی که برای نخستین بار در یک نطق رسمی از طرف رئیس جمهور عراق عنوان شده بود با واکنش‌های تندی در کنگره و مطبوعات آمریکا روبرو شد و سناتورهای طرفدار اسرائیل قطعنامه‌ای برای تحریم اقتصادی عراق به سنا تسلیم کردند، ولی جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا در جلسه کمیته امور خارجی سنا حضور یافت و مخالفت دولت را با تصویب این قطعنامه اعلام داشت.

طی یک هفته پس از پخش سخنان صدام حسین مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی آمریکا که عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران یهودی است، بشدت صدام و رژیم بعثی عراق را مورد حمله قرار دادند و از آن جمله مجله معتبر «نیوزویک» روی جلد و هشت صفحه کامل شماره مورخ نهم آوریل خود را به خطری که صدام حسین برای امنیت خاورمیانه ایجاد کرده است اختصاص داد. در این شماره نیوزویک از صدام به عنوان «دشمن بشریت» و «جانی بالفطره» نام برده شده است. در این مجله گزارش مفصلی هم از تلاش عراق برای دست یافتن به سلاح اتمی چاپ شده و ضمن آن آمده

است که عراق ۹ سال پس از بمباران راکتورهای اتمی آن کشور از طرف نیروی هوایی اسرائیل باردیگر در تدارک براه انداختن راکتور اتمی و ساختن سلاح اتمی است و اگر بحال خود گذاشته شود در آینده نزدیک موشک‌های خود را با کلاهک‌های اتمی مجهز خواهد ساخت.

در بحبوحه این جنگ تبلیغاتی علیه صدام، روز دوازدهم آوریل ۱۹۹۰ هیئت مرکب از شش سناتور آمریکایی به ریاست «رابرت دال»^۳ لیدر جمهوریخواهان (حزب طرفدار بوش) در سنای آمریکا وارد بغداد شدند. ملاقات سناتورهای آمریکایی با صدام سه ساعت بطول انجامید و طی آن کلیه مسائل مربوط به روابط آمریکا و عراق مورد بحث قرار گرفت. صدام در این ملاقات خشم خود را از مطالبی که در رسانه‌های خبری آمریکا علیه وی منتشر می‌شود ابراز داشت ولی یکی از سناتورهای عضو هیئت «آلان سیمپسون»^۴ در جواب او گفت که این مطالب مربوط به رسانه‌های خبری آمریکاست و ربطی به سیاست دولت آمریکا ندارد. سناتور رابرت دال هم از طرف رئیس‌جمهور آمریکا اطمینان داد که دولت آمریکا خواهان حسن رابطه با دولت عراق است و یک دلیل بارز آن این که قطعنامه‌ای که برای اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه عراق به سنای آمریکا تسلیم شده بود با مخالفت دولت مواجه شده است.

مجله «تایم» آمریکا که خلاصه‌ای از گفتگوهای سناتورهای آمریکایی را با صدام حسین منتشر کرده می‌نویسد که در این ملاقات سناتورها در باره تهدید استفاده از سلاح شیمیایی علیه اسرائیل از صدام توضیح خواستند. صدام تهدید خود را تکرار کرد و افزود «من به ژنرال‌های خودم دستور داده‌ام در صورت حمله اسرائیل به عراق هر چه در انبارهای تسلیحاتی خود دارند بر سر اسرائیل بریزند. این دستور حتی در صورت مرگ من هم اجرا خواهد شد!»^۵

ادعاهای عراق در مورد کویت

در اواخر ماه مه سال ۱۹۹۰ (اوائل خرداد ماه ۱۳۶۹) صدام حسین در جلسه‌ای با حضور چند تن از رهبران کشورهای عربی، چند کشور صادرکننده نفت را که بیش از

3 - Robert Dole

4 - Alan Simpson

5 - Time. March 11 - 1991

سهیمه تعیین شده از طرف اوپک نفت صادر کرده و موجب کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی می‌شوند بشدت مورد حمله قرار داد و گفت اقدام این کشورها که به اقتصاد ممالک صادرکننده دیگر نفت، از جمله عراق لطمات جبران‌ناپذیری وارد می‌سازد به منزله اعلام جنگ به کشور ماست. صدام آشکارا از کویت که علاوه بر سهیمه خود نفت صادر می‌کند نام برد و این کار زمامداران کویت را توطئه‌ای علیه عراق خواند، ولی در آن موقع کسی اظهارات او را جدی نگرفت.

صدام حسین در این مورد حق داشت، زیرا کویت، با بیش از یکصد میلیارد دلار سپرده‌های ارزی و سرمایه‌گذاری در سراسر جهان، سالانه در حدود هفت میلیارد دلار، فقط از محل بهره سپرده و سود سرمایه‌گذاری‌های خود در کشورهای خارجی عایدی داشت و با درآمدهای که از محل صدور نفت بر اساس سهیمه تعیین شده اوپک بدست می‌آوردند نیازی به اضافه تولید نداشت. با تنزل قیمت نفت که نتیجه افزایش عرضه آن به بازار بود درآمد سالانه نفت عراق از پنج تا هفت میلیارد دلار کاهش می‌یافت و این برای اقتصاد نابسامان عراق ضربه سنگینی بشمار می‌آمد.

بدنبال اظهارات صدام حسین مطبوعات و رادیو تلویزیون دولتی عراق هم جنگ تبلیغاتی شدیدی را علیه کویت آغاز کردند. این حملات به تدریج به عربستان سعودی و امارات متحده عربی هم گسترش یافت. ولی لحن انتقاداتی که از زمامداران این دو کشور به عمل می‌آمد خفیف‌تر از کویت بود. ملک حسین یکبار دیگر در صدد حل اختلافات صدام با ملک فهد و امیر کویت و شیخ زاید برآمد، ولی از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفت.

در اواسط ماه ژوئیه (اواخر تیرماه ۱۳۶۹) صدام حسین به اقدامات تهدیدآمیز دیگری علیه کویت دست زد و این بار تهدیدات خود را با اقدامات عملی همراه ساخت. روز پانزدهم ژوئیه عراق ادعا کرد که کویت در جریان جنگ عراق با ایران، از گرفتاری عراق در این جنگ سوءاستفاده کرده و منابع نفتی متعلق به عراق را در نواحی مرزی دو کشور «دزدیده است». عراق بابت دزدی از منابع نفتی خود در منطقه «رومیل» دو میلیارد و چهارصد میلیون دلار از کویت غرامت خواست. بدنبال این ادعا و در آستانه تشکیل کنفرانس کشورهای عضو اوپک در ژنو، صدام با اعزام سی‌هزار نفر از افراد گارد ریاست جمهوری خود به مرزهای کویت این کشور را به اعمال قوه قهریه در صورت عدم توجه به تقاضای عراق تهدید نمود. همزمان با مانور نیروهای عراق در مرزهای کویت نماینده عراق در کنفرانس اوپک اعلام داشت که اگر کویت و امارات متحده عربی

سهمیۀ تعیین شده از طرف اوپک را رعایت نکنند عراق از تمام امکاناتی که در اختیار دارد برای جبران زیان وارده بر خود استفاده خواهد کرد. نمایندگان کویت و امارات متحده اعلام کردند که تولید خود را به میزان سهمیۀ تعیین شده از طرف اوپک کاهش خواهند داد و به پیشنهاد عراق برای افزایش قیمت پایه نفت گردن نهادهند.

در همین روزها صدام حسین پیام گرم و دوستانه‌ای از بوش رئیس‌جمهور آمریکا دریافت داشت. بوش بمناسبت روز ملی عراق (که همان روز کودتای حزب بعث است) پیام تبریکی برای صدام فرستاده و نسبت به بهبود و توسعه هر چه بیشتر روابط دو کشور در آینده اظهار امیدواری کرده بود!

آمریکا و عراق

تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، عراق در صدر لیست کشورهای دشمن آمریکا در خاورمیانه و دنیای عرب قرار داشت، زیرا رژیم بعثی عراق علاوه بر روابط نزدیک و دوستانه‌ای که با شوروی و کشورهای کمونیست اروپای شرقی برقرار کرده بود به کانون فعالیت‌های تروریستی علیه آمریکا تبدیل شده بود و مرکز فعالیت گروه‌های تندرو فلسطینی بشمار می‌رفت. همانطور که قبلاً اشاره شد توافق شاه و صدام حسین در کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره نیز که به صدور بیانیه مشترک ایران و عراق در الجزایر و امضای قرارداد ۱۹۷۵ بین دو کشور انجامید در واشتگتن با عدم رضایت و شگفتی استقبال شد و نزدیکی ایران و عراق یکی از عوامل سردی روابط ایران و آمریکا در سال‌های آخر حکومت شاه بود.

اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، و بخصوص پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا در تهران و به‌گروگان‌گرفتن کارکنان آمریکائی آن، که ایران به دشمن شماره یک آمریکا در خاورمیانه مبدل شد، آمریکاییها در صدد تجدید نظر در روابط خود با عراق برآمدند و در تشویق و ترغیب صدام حسین برای تجاوز به ایران نقش مؤثری ایفا کردند. در سال ۱۹۸۲ در بحبوحه جنگ ایران و عراق، آمریکا نام عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد و به این ترتیب موانع تجارت و ارسال کالاهای استراتژیک به این کشور را از میان برداشت. در سال ۱۹۸۴، در حالیکه ایران در جنگ موقعیت برتری داشت، آمریکا روابط دیپلماتیک خود را با عراق تجدید کرد

و طی سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، که جنگ در داخل خاک عراق جریان داشت و خطر شکست و سقوط صدام حسین را تهدید می‌نمود، با دادن اطلاعات محرمانه نظامی و عکس‌های ماهواره‌ای از تحرکات نیروهای ایران و هدف‌های نظامی در داخل ایران، رژیم بعثی عراق را از خطر شکست حتمی نجات داد و موشک‌های روسی در واقع با هدایت آمریکایی‌ها و اطلاعاتی که بوسیله عکس‌های ماهواره‌ای به عراق داده می‌شد بر شهرها و تأسیسات صنعتی و نظامی ایران فرود می‌آمد. از سال ۱۹۸۶ پرداخت وام و اعتبارات آمریکا به عراق آغاز شد و مبادلات اقتصادی دو کشور تا اوائل سال ۱۹۹۰ سیر صعودی می‌پیمود.

با چنین مقدماتی شاید سفر معاون وزارت خارجه آمریکا به بغداد و ملاقات هیئتی از سناتورهای آمریکایی با صدام حسین و پیام تبریک بوش به مناسبت روز ملی عراق طبیعی به نظر برسد، ولی وقایعی که در فاصله روزهای ۲۵ تا ۳۱ ژوئیه (سوم تا هشتم مرداد ۱۳۶۹)، یعنی درست یک هفته قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت رخ داد شایان تأمل است. وقایع این هفته بحرانی را فهرست‌وار مرور می‌کنیم و سپس به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازیم:

روز بیست و پنجم ژوئیه (سوم مرداد ۱۳۶۹) صدام حسین با سفیر آمریکا در بغداد که خانمی بنام «اپریل گلاسی»^۶ بود، ملاقات نمود و مدتی طولانی با حضور وزیر خارجه خود طارق عزیز با وی گفتگو کرد. خانم گلاسی که قبلاً در چند کشور دیگر عربی خدمت کرده و کاملاً به زبان عربی مسلط بود بدون کمک مترجم و به زبان عربی با صدام صحبت می‌کرد. در این ملاقات که به دعوت صدام حسین ترتیب داده شده بود صدام شرح مفصلی در باره مسائل و مشکلات گذشته در روابط آمریکا و عراق و اینکه عراق در صدد توسعه و بهبود این روابط است بیان کرد و سپس با اشاره به جنگ هشت ساله عراق با ایران و صدماتی که عراق در این جنگ متحمل شده است گفت که اگر عراق با تحمل آنهمه تلفات و خسارات سد راه ایران نمی‌شد آمریکا قادر به جلوگیری از سلطه ایران بر منطقه نبود. با این مقدمه صدام به موضوع اصلی صحبت خود، یعنی اختلافات عراق با کویت پرداخت و پس از تکرار این مطلب که عراق سد راه پیشرفت ایران به طرف کشورهای ساحلی خلیج شده و خاندان آل صباح در کویت

حکومت خود را مدیون عراق هستند، گفت که کویت در ازاء این فداکاریها منابع نفتی عراق را در جریان جنگ با ایران به یغما برده و بعد از خاتمۀ جنگ ایران و عراق هم با افزایش تعمدی تولید نفت که موجب کاهش قیمت آن در بازارهای جهانی شده خسارات هنگفتی به عراق وارد ساخته است. صدام حسین سپس گفت که عراق می‌کوشد اختلافات خود را با کویت از طریق مسالمت آمیز حل کند، ولی اگر از این اقدامات خود نتیجه نگیرد ناچار به طریق دیگری عمل خواهد کرد.

در پاسخ صدام حسین، خانم سفیر نخست به شرح کلیاتی در بارۀ علاقۀ متقابل آمریکا به توسعه روابط با عراق پرداخت و سپس در بارۀ اختلافات عراق با همسایگان عرب خود گفت «ما قصد مداخله در اختلافات بین اعراب از جمله اختلافات مرزی شما با کویت نداریم». این قسمت از سخنان سفیر آمریکا در بغداد که بعد از واکنش تند بوش در مقابل تهاجم عراق به کویت در تلویویزن بغداد پخش شد، جنجال بزرگی در آمریکا برآورد و کمیته امور خارجی سنای آمریکا خانم گلاسی را برای ادای توضیحات در بارۀ اظهارات خود در ملاقات با صدام احضار کرد. خانم سفیر گفت که دستوری از وزارت خارجه در بارۀ اظهار نظر رسمی در مورد اختلافات عراق و کویت نداشته و آنچه به صدام گفته تقریباً به این مضمون بوده است که نمی‌تواند در این مورد اظهار نظری بکند. خانم گلاسی همچنین گفت که بر علاقۀ آمریکا به حل مسالمت آمیز اختلاف عراق و کویت تاکید کرده و صدام در پاسخ او گفته است که قرار است مذاکراتی برای حل این اختلافات با کویته‌ها صورت بگیرد و تا وقتی که این مذاکرات انجام نشده دست به کاری نخواهد زد.

* روز بیست و هشتم ژوئیه یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین برای میانجیگری در اختلافات صدام و امیر کویت وارد بغداد شد و بلافاصله به ملاقات صدام شتافت. صدام به او گفت که حاضر است در مقابل دریافت ده میلیارد دلار کمک فوری برای حل مشکلات مالی و اقتصادی عراق به این موضوع فیصله دهد. یاسر عرفات روز بیست و نهم ژوئیه با پیام صدام عازم کویت شد. ولی شیخ جابر امیر کویت زیر بار نرفت و گفت هر گونه کمکی به عراق در آینده موکول به حل اختلافات مرزی و به رسمیت شناختن مرزهای کویت از طرف عراق است.

* روز سیام ژوئیه صدام پس از آگاهی از نتیجه مذاکرات عرفات با امیر کویت فرمان حرکت واحدهای بیشتری از نیروهای عراق را بطرف مرز کویت صادر کرد. در

همین روز ملک‌فهد صدام‌حسین و امیر کویت را برای تشکیل یک جلسه ملاقات فوری در جده دعوت نمود. صدام بی‌درنگ این دعوت را پذیرفت، ولی امیر کویت حاضر به ملاقات با صدام نشد و ولیمهد خود شیخ سعد العبدالله الصباح را به جده فرستاد. صدام پیش از حرکت به جده از خودداری امیر کویت از سفر به جده اطلاع یافت و معاون خود عزت ابراهیم را به جده فرستاد.

* روز سی و یکم ژوئیه، یعنی فقط دو روز قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت، در حالی که منابع اطلاعاتی آمریکا تجمع قریب یکصد هزار سرباز عراقی را در مرزهای کویت تأیید کرده بودند، کمیته فرعی کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در باره امور اروپا و خاورمیانه با حضور «جان کلی» معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاورمیانه تشکیل جلسه داد. لی هامیلتون^۶ رئیس این کمیته با توجه به گزارشاتی که از تجمع نیروهای عراقی در مرز کویت و تهدیدهای مکرر عراق به مداخله در امور آن کشور انتشار یافته بود، از معاون وزرات خارجه آمریکا پرسید سیاست آمریکا در قبال این بحران چیست؟ جان کلی پاسخ داد «ما قرارداد دفاعی با هیچیک از کشورهای حوزه خلیج فارس نداریم و در اختلافات مرزی یا منازعات بین کشورهای عضو اوپک موضع‌گیری نمی‌کنیم». هامیلتون مجدداً سؤال کرد اگر نیروهای عراقی از مرز کویت عبور کنند آمریکا چه واکنشی نشان خواهد داد؟ جان کلی گفت من نمی‌توانم پاسخی به این سؤال بدهم، ما سیاست‌های خود را بر اساس «اگر»ها تنظیم نمی‌کنیم. هامیلتون سؤال خود را به صورت دیگری عنوان کرد و گفت «استنباط من از توضیحات قبلی شما این است که ما تعهدی برای استفاده از نیروی نظامی آمریکا در صورت درگیری بین کشورهای منطقه خلیج فارس نداریم. آیا این استنباط درست است؟ و معاون وزارت خارجه آمریکا در پاسخ گفت «بلی همین طور است»!

جریان مذاکرات کمیته فرعی امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا همانشب در اخبار بخش‌های مختلف خبری صدای آمریکا پخش شد و در بخش عربی صدای آمریکا با تفصیل و جزئیات بیشتری انتشار یافت.

* کنفرانس جده بدنبال یک مشاجره شدید لفظی بین ولیمهد کویت و

عزت ابراهیم معاون صدام حسین قطع شد و هیئت عراقی روز اول اوت به بغداد بازگشت. صدام حسین پس از شنیدن گزارش عزت ابراهیم فرماندهان نظامی خود را به کاخ ریاست جمهوری فرا خواند و همان شب فرمان حمله به کویت را صادر نمود.

صدام چگونه به دام افتاد؟

نویسنده از جمله کسانی نیست که تمام وقایع جهان را ساخته و پرداخته قدرتهای بزرگ یا یک سناریوی از پیش نوشته شده می‌دانند. و مطلقاً بر این باور نیستم که صدام حسین در حمله به کویت عامل اجرای سیاستی خاص یا تابع دستوراتی بوده است. اما سیر وقایعی که به اختصار آنرا مرور کردیم نشان می‌دهد که سیاست آمریکا در جریان این بحران، به عمد یا اشتباه، موجب گمراهی او شده و این باور را در وی بوجود آورده است که آمریکاییها واکنش تندی در برابر تجاوز او به کویت از خود نشان نخواهند داد و او بدون زحمت و درد سری این لقمه چرب و نرم را خواهد بلعید.

صدام که قبلاً از مذاکرات خود با هیئتی از سناتورهای آمریکایی و پیام محبت آمیز رئیس جمهور آمریکا به مناسبت روز ملی عراق دلگرم شده بود یک هفته قبل از صدور فرمان حمله به کویت سفیر آمریکا را نزد خود خواند و تقریباً به صراحت امکان مداخله نظامی در کویت را با او در میان گذاشت. هدف صدام از احضار سفیر آمریکا و صراحتی که در سخن گفتن با او بکار برد این بود که از عکس العمل آمریکاییها در صورت مداخله در کویت آگاه شود. پاسخ سفیر آمریکا به صدام که آمریکا در اختلافات مرزی بین اعراب دخالت نمی کند چراغ سبزی به صدام بود که می‌تواند بدون بیم و هراس از مداخله آمریکا در کویت دست بکار شود. توضیحات بعدی سفیر آمریکا دایر بر اینکه دستوری از طرف وزارت خارجه در این مورد نداشته و نمی‌توانست مطلب دیگری بگوید تا حدی قانع کننده است، ولی قدر مسلم این است که سفیر آمریکا گزارش ملاقات و مذاکرات خود را با صدام بلافاصله به واشنگتن مخابره کرده و وزارت خارجه آمریکا می‌توانست بی‌درنگ بطور رسمی در این مورد اظهار نظر کند و صدام را از عواقب مداخله نظامی در کویت آگاه سازد.

نکته قابل توجه این که خانم کلاسیپی سفیر آمریکا در بغداد، پس از ملاقات روز ۲۵ ژوئیه خود با صدام حسین به گزارش تلگرافی مذاکرات خود با صدام اکتفا

نکرد و شخصاً برای گزارش این ملاقات مهم به واشنگتن رفت. ولی تا یک هفته بعد از این مذاکرات، واشنگتن هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان نداد و در مقابل گزارش‌های مربوط به تجمع نیروهای عراق در مرز کویت نیز سکوت اختیار کرد.

جریان مذاکرات کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در روز ۳۱ ژوئیه (نهم مرداد ۱۳۶۹) نیز که قبلاً به آن اشاره شد عامل مهمی در گمراهی صدام حسین و اشتباه محاسبه او بشمار می‌آید. در جریان مذاکرات این کمیته، که به تفصیل از بخش عربی صدای آمریکا پخش شد، معاون وزارت خارجه آمریکا به صراحت گفت که آمریکا در اختلافات مرزی کشورهای حوزه خلیج فارس دخالت نمی‌کند و در صورت درگیری بین کشورهای منطقه تعهدی برای استفاده از نیروی نظامی خود ندارد. اظهارات جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان صریح‌تر و روشن‌تر از سخنان خانم گلاسی در ملاقات با صدام بود و صدام حسین می‌توانست آنرا به عنوان دومین چراغ سبز برای صدور فرمان حمله به کویت تلقی نماید.

حال این سؤال پیش می‌آید که آمریکا از گمراهی صدام چه سودی می‌جست و تجاوز عراق به کویت چه منافعی برای آمریکا در برداشت؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که سیاست آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه طی چهل و چند سال که از پیدایش حکومت اسرائیل می‌گذرد، بجز بعضی موارد محدود همواره به موازات یکدیگر حرکت کرده و با نفوذ عمیق یهودیان در سیاست و اقتصاد آمریکا، سیاست آمریکایی خاورمیانه بر اساس حفظ منافع اسرائیل تعیین شده است. بنابراین اگر سؤال را به این صورت مطرح کنیم که «اسرائیل از گمراهی صدام چه سودی می‌جست و تجاوز عراق به کویت چه منافعی برای اسرائیل در برداشت؟» پاسخ این سؤال روشن می‌شود.

چنانچه در فصل مربوط به جنگ ایران و عراق نوشتیم عوامل آمریکا و اسرائیل در گمراه ساختن صدام حسین و تشویق و ترغیب او به جنگ با ایران نقش مؤثری ایفا نمودند و هدف آنها از تحریک صدام به آغاز جنگ با ایران تضعیف و تحلیل قوای هر دو کشور بود، که هر دو دشمن بالقوه اسرائیل بشمار می‌آمدند. اما در پایان این جنگ، عراق هر چند از نظر اقتصادی ورشکست شد، از نظر نظامی با کمک‌های بی‌دریغ شرق و غرب و چند کشور عرب حوزه خلیج فارس نیرومندتر از آغاز جنگ با ایران بود و همانطور که در آغاز فصل اشاره شد ارتش یک میلیون نفری آن با تجهیزاتاتی که با

نیرومندترین ارتش‌های جهان برابری می‌کرد خطری جدی برای اسرائیل بشمار می‌آمد.

صدام حسین پس از پایان جنگ با ایران دو راه بیشتر در پیش نداشت. یا می‌بایست به بازسازی عراق بپردازد و با عمران و آبادی و تأمین رفاه مردم محبوبیتی کسب کند که با بیش از صد میلیارد دلار قرضه خارجی و در آمد اندک نفت امکان آنرا نداشت، و یا می‌بایست به یک ماجراجویی نظامی تازه دست بزند، که طبع ماجراجوی او بیشتر بر این راه حل گرایش داشت. ابتدا به تهدید اسرائیل پرداخت، تا مگر با تحریک احساسات ملت‌های عرب و جلب حمایت آنها در نقش یک عبدالناصر تازه ظاهر شود. ولی اعراب حمایتی که انتظارش را داشت از او نکردند و اسرائیلی‌ها که بیش از پیش به خطر ماشین جنگی صدام پی برده بودند در صدد چاره‌جویی بر آمدند. این بار می‌بایست صدام را به ماجراجویی تازه‌ای بر ضد همسایگان عربش تشویق کرد، و زمینه این کار با تلقیناتی که بطور مستقیم و غیر مستقیم در باره امکان دست‌اندازی عراق بر ثروت‌های همسایگان عربش صورت گرفت فراهم آمد.

یکی از روش‌های مطبوعات غربی که چه در اروپا و چه در آمریکا عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران یهودی است، خبرسازی است. این خبرها که از قول منابع نامشخص نقل و منتشر می‌شود گاه تلقین‌کننده فکری است که هدف خبر ناخودآگاه آنرا می‌گیرد و خبری که از ابتدا ساختگی بوده به حقیقت می‌پیوندد. طی ماه‌های آوریل و مه خبرها و تفسیرهای متعددی در باره ادعاهای ارضی عراق در مورد کویت و امکان تجدید مخاصمات مرزی دو کشور و همچنین اضافه تولید نفت در کویت و امارات متحده عربی که موجب کاهش قیمت نفت و زیان کشورهای دیگر تولیدکننده بخصوص عراق شده است، در مطبوعات اروپا و آمریکا انتشار یافت و چند مجله آمریکایی رپرتاژهایی در باره ثروت افسانه‌ای شیوخ کویت و سرمایه‌گذاری‌های کلان آنها در خارج منتشر کردند. در یکی از این رپرتاژها آمده بود که ارزش سپرده‌ها و سرمایه‌های کویتی‌ها در خارج در آغاز سال ۱۹۹۰ از یکصد هزار میلیون دلار تجاوز کرده و عایدات روزانه این سرمایه‌گذاری بالغ بر بیست میلیون دلار یعنی سالانه بیش از هفت هزار میلیون دلار است.

برای ذکر تأثیر این مطالب در صدام حسین و تلقین‌پذیری او کافی است گفته شود که صدام در حملات خود به فرمانروایان کویت غالباً به همین نوشته‌های مطبوعات

غربی استناد کرده است. البته مندرجات مطبوعات غربی تنها حامل پرورش فکر حمله به کویت در صدام حسین نبوده است. خودداری دولت بعثی عراق از به رسمیت شناختن مرزهای عراق و کویت، طی بیش از بیست سال که از استقرار این حکومت می‌گذشت، از مقاصد سوء عراقیها در مورد کویت حکایت می‌کرد و تبلیغات مطبوعاتی و تلفینات اطرافیان صدام فقط این فکر را تقویت می‌نمود.

اما اگر این نظر را نپذیریم که اسرائیلی‌ها به کمک عوامل و طرفداران خود در وزارت خارجه و کنگره و رسانه‌های گروهی آمریکا نقش اصلی را در گمراهی صدام حسین و بدام انداختن او ایفا کرده‌اند، باید گفت که آمریکاییها برای تأمین منافع درازمدت خود در خلیج فارس و کنترل این منطقه حساس چنین دامی را بر سر راه صدام گسترده‌اند. یک اخطار جدی از طرف آمریکا به عراق در هفته بحرانی قبل از تجاوز نظامی عراق به کویت، می‌توانست از بروز این فاجعه جلوگیری کند، و نشان دادن چراغ سبز به صدام بجای اخطار و هشدار، اگر دلیل سوء نیت نباشد نشان اشتباه بزرگی است که نتایج فاجعه‌بار آنرا در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

فصل چهارم

جنگ خلیج فارس

اشغال کویت - آمریکاییها از تدارک تجاوز عراق به کویت
خبر داشتند - واکنش آمریکا - مصالحه با ایران - آمریکا
آماده جنگ می شود - رجزخوانی های صدام - آغاز جنگ -
بیان جنگ - اشتباهات صدام

سحرگاه روز پنجشنبه دوم اوت (یازدهم مرداد ۱۳۶۹) در حدود ساعت دو
بامداد به وقت محلی سربازان عراقی با پشتیبانی صدها تانک و توپخانه سنگین از
مرز کویت گذشتند و پس از در هم کوبیدن پاسگاه های مرزی و انهدام نیروی چند هزار
نفری کویت در مرزها بطرف پایتخت بحرکت در آمدند.

شیخ جابر الاحمد الصباح امیر کویت ساعت سه بعد از نیمه شب با زنگ تلفن
از خواب بیدار شد و وحشت زده با لباس خواب از اطاق بیرون آمد. ولیعهد و سایر
اعضای خانواده آل صباح و مقامات بالای دولت کویت هم به همین نحو از خواب بیدار
شده و شبانه به طرف کاخ امیر حرکت کرده بودند. امیر کویت قبل از هر کس با سفیر
آمریکا تماس گرفت و صحت و سقم خبر را از او جویا شد. سفیر گفت او هم این خبر
را شنیده و مراتب را به واشنگتن اطلاع داده است. در پاسخ امیر که آمریکا چه
خواهد کرد سفیر گفت که برای جواب این سؤال باید چند ساعتی صبر کرد. امیر گفت
تا چند ساعت دیگر آنها به پایتخت خواهند رسید. سفیر پاسخ داد یک هلی کوپتر در

محوطه سفارت برای بردن شما به ریاض آماده است، ولی ما تصور نمی‌کنیم آنها قصد تصرف پایتخت را داشته باشند!

خود امیر و اطرافیان او هم در آغاز گمان می‌کردند که عراقیها به اشغال نواحی مورد اختلاف مرزی و حداکثر تصرف دو جزیره «ورد» و «بویان» اکتفا خواهند کرد و بعد از آن کویت را برای گرفتن پول و امتیازات ارضی تحت فشار قرار خواهند داد، ولی اخباری که دقیقه به دقیقه از طریق وزارت دفاع کویت به آنها می‌رسید حاکی از این بود که پیشروی نیروهای عراقی متوقف نشده و آنها همچنان در حال پیشرفت بسوی پایتخت هستند.

بغداد هنوز خبر عبور نیروهای عراقی را از مرز کویت پخش نکرده بود، ولی انتشار خبری از رادیو بغداد دائر بر اینکه انقلابی در کویت صورت گرفته است و هدف انقلابیون کویتی سرنگونی حکومت آل صباح است مقاصد عراق را در حمله به کویت آشکار می‌ساخت. در حدود ساعت چهار بامداد دیگر تردیدی باقی نمانده بود که عراقیها قصد اشغال پایتخت کویت را دارند و نیروهای عراقی قبل از ساعت شش بامداد به پایتخت خواهند رسید. امیر و چهار زن و چهل فرزندش به سرعت آماده فرار شدند و ولیعهد و سایر اعضای خاندان سلطنتی و مقامات کویتی هم برای تدارک سفر به خانه‌های خود رفتند. ساعت پنج صبح ده‌ها اتومبیل مملو از اعضای خاندان آل صباح و جواهرات و اشیاء و اثاثیه گران قیمتی که می‌توانستند با خود حمل کنند کاخ «دسمان» را ترک گفتند. هلی‌کوپتری که در محوطه سفارت آمریکا آماده پرواز بود فقط برای امیر و ولیعهد و چند نفر از بستگان درجه اول آنها جا داشت و بقیه با اتومبیل‌های خود بسرعت راهی مرز عربستان سعودی شدند.

قبل از ورود نخستین واحدهای سربازان و تانک‌های عراقی به پایتخت کویت، عده دیگری از مقامات دولتی و تجار و بانکداران کویتی هم که از طریق رادیو یا بوسیله دوستان و بستگان خود در کاخ امیر از هجوم عراقیها خبردار شده بودند آماده فرار شده و با اتومبیل‌های خود پایتخت را ترک کرده بودند ولی عده‌ای از آنها که دیر جنبیده بودند در حین فرار گرفتار شدند و بعضی از آنها با تسلیم نقدینه و جواهراتی که همراه خود داشتند جان سلامت بردند.

هدف سربازان عراقی پس از ورود به پایتخت حمله به کاخ امیر کویت و خانه‌های سایر اعضای خاندان آل صباح بود. در کاخ امیر فقط یکی از اعضای خاندان آل

صبح، شیخ فهد جا مانده بود که با دو پسرش به قتل رسیدند. یک عضو دیگر خاندان حاکم کویت شیخ بدر هم در حین فرار دستگیر شد، ولی با وعده دادن طلا و جواهراتش که می گفت در خانه اش پنهان کرده است جان سلامت برد. شیخ بدر در بین راه از دست سربازان عراقی گریخت و تا پایان اشغال کویت از طرف عراقیها، مخفی بود.

رادیو بغداد در نخستین بخش اخبار صبح پنجشنبه دوم اوت خود اطلاعیه شورای فرماندهی انقلاب عراق را که عالی ترین مرجع تصمیم گیری در آن کشور بشمار می آید منتشر کرد. در این اطلاعیه آمده بود که در کویت انقلابی به وقوع پیوسته و حکومت انقلابی جدید کویت پس از سرنگون ساختن حکومت آل صباح از عراق تقاضای کمک کرده اند. شورای فرماندهی انقلاب عراق هم به این تقاضای برادران کویتی پاسخ مثبت داده و نیروهای عراق به دعوت حکومت انقلابی جدید کویت وارد آن کشور شده اند!

سناریویی که صدام حسین برای اشغال کویت تنظیم کرده بود مشابه نقشه ای بود که هیتلر در سال ۱۹۳۸ برای اشغال اتریش طرح و اجرا کرد و در سال ۱۹۷۹ برژنف در اشغال افغانستان از آن اقتباس نمود. در جریان اشغال اتریش هم هیتلر مدعی شد که طرفداران پیوستن اتریش به آلمان در وین قدرت را به دست گرفته و از او تقاضای کمک کرده اند و در جریان اشغال افغانستان نیز برژنف ادعا کرد که نیروهای خود را به درخواست دولت افغانستان به آن کشور فرستاده است، در حالی که رئیس دولت افغانستان که می بایست تقاضای چنین کمکی را از شوروی کرده باشد در روز ورود سربازان ارتش سرخ به کابل بدست یک افسر روسی به قتل رسید.

ساعت هشت بامداد به وقت محلی که مقارن نیمه شب به وقت واشنگتن بود، پایتخت کویت به تصرف کامل نیروهای عراقی درآمد و چند ستون از نیروهای عراق بطرف مرزهای کویت با عربستان سعودی در حرکت بودند. ارتش کوچک بیست و پنج هزار نفری کویت در برابر تهاجم بیش از یکصد هزار سرباز عراقی که نیمی از آنها افراد نیروی زبده گارد ریاست جمهوری بودند مقاومت زیادی از خود نشان نداد و بخشی از این نیروها بدنبال امیر کویت و فرماندهان خود به عربستان سعودی گریختند. در پایتخت کویت مقاومت های پراکنده ای از طرف بعضی از واحدهای ارتش کویت، از جمله محافظین کاخ امیر صورت گرفت، ولی ارتش مهاجم عراق این مقاومت ها را

بشدت سرکوب کرد و کاخ مجلل امیر با خاک یکسان گردید.

در پایان نخستین روز اشغال کویت رادیو بغداد اسامی اعضای «دولت انقلابی» کویت را که بیشتر درجات نظامی داشتند اعلام کرد. امیر کویت و اطرافیان او در ریاض اعلام داشتند که افرادی که اسامی آنها به عنوان اعضای دولت انقلابی کویت اعلام شده هیچ‌گدام کویتی نیستند و کسانی که درجات نظامی برای آنها ذکر شده در ارتش کویت سابقه‌ای ندارند! امیر کویت راست می‌گفت، زیرا همه اعضای دولت به اصطلاح انقلابی کویت افسران ارتش مهاجم عراق بودند و داماد خود صدام حسین در رأس آنها قرار داشت!

ضبط و انتقال موجودی بانکها و مؤسسات مالی و تجارتي کویت و تسلیحات ارتش کویت به بغداد از همان صبح روز اشغال کویت آغاز شد. ارزش موجودی طلا و ارزهای خارجی بانکها و مؤسسات مالی و شرکت‌های بزرگ تجارتي کویت که در نخستین روزهای اشغال این کشور ضبط و به بغداد فرستاده شد چهار تا پنج میلیارد دلار تخمین زده شده است. همزمان با ضبط و مصادره اموال دولتی و بانکها و شرکتهای تجارتي کویت از طرف دولت عراق، سربازان عراقی نیز به تبعیت از فرماندهان و افسران مافوق خود دست به غارت و چپاول خانه‌های مردم زدند و در جریان این غارت و چپاول، هزاران مورد تجاوز به زنان و دختران جوان کویتی یا خارجی مقیم کویت نیز روی داد، که در موارد بسیاری بر اثر وحشیگری و زیاده روی متجاوزین به مرگ قربانیان تجاوز انجامید.

آمریکاییها از تدارک تجاوز عراق به کویت خبر داشتند.

نخستین خبرهای مربوط به تجاوز نظامی عراق به کویت در حدود ساعت ۹ شب اول اوت به وقت شرق آمریکا به واشنگتن رسیده و اولین واکنش مقامات رسمی آمریکا در مقابل این خبر «غافلگیری» و حیرت و شگفتی بود. ولی آیا آمریکاییها واقعاً از تدارک چنین تجاوزی از طرف صدام آگاه نبودند؟

مجله «تایم» آمریکا در گزارش مفصلی که بتاريخ یازدهم مارس سال ۱۹۹۱ در باره مقدمات جنگ خلیج فارس منتشر کرده است می‌نویسد که مقامات وزارت دفاع و وزارت امور خارجه آمریکا از یک هفته قبل از آغاز تهاجم عراق به کویت از تحرکات

نظامی عراق در مرزهای کویت آگاه بودند و تمام قرائن موجود و عکس‌های ماهواره‌ای قبل از حمله نشان می‌داد که صدام در تهدید خود برای یک اقدام نظامی در کویت جدی است. نکته قابل توجه اینکه جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا، که روز سی و یکم ژوئیه (یعنی یک روز قبل از آغاز تجاوز نظامی عراق با توجه به تفاوت ساعت کویت و واشنگتن) در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا با خونسردی و بی‌تفاوتی در باره امکان حمله عراق به کویت سخن می‌گوید و تأکید می‌نماید که آمریکا تعهدی برای اعزام سربازان خود به خلیج فارس برای دفاع از کشورهای این منطقه ندارد، روز بعد یعنی ساعت سه بعد از ظهر روز اول اوت بوقت واشنگتن سفیر عراق را به وزارت خارجه آمریکا فرا می‌خواند و مراتب نگرانی خود را از خبرهای مربوط به تحرکات نظامی عراق در مرزهای کویت ابراز می‌دارد. این ملاقات فقط چند ساعت قبل از آغاز تهاجم عراق به کویت رخ داده و جان کلی به استناد گزارش‌های منابع اطلاعاتی آمریکا از تجمع بیش از صد هزار سرباز عراقی در مرزهای کویت ابراز نگرانی می‌کند. سفیر عراق در واشنگتن می‌گوید جابجایی نیروهای نظامی در داخل مرزهای یک کشور حق طبیعی هر کشور مستقلی است و آمریکا نباید از این بابت نگران باشد. سفیر عراق شاید صادقانه می‌گوید که تا آنجا که او اطلاع دارد عراق قصد تجاوز به هیچیک از همسایگان خود را ندارد و با اشاره به مذاکرات جاری در باره اختلافات مرزی عراق و کویت چنین وانمود می‌کند که این تحرکات نظامی برای اعمال فشار سیاسی است.

در باره ملاقات و مذاکرات معاون وزارت خارجه آمریکا با سفیر عراق در واشنگتن، ساعاتی قبل از آغاز تهاجم نظامی عراق به کویت، در سایر منابع آمریکایی هم مطالبی منتشر شده و مجموعه این گزارش‌ها مبین این واقعیت است که معاون وزارت خارجه آمریکا با وجود قرائن و شواهدی که در باره امکان تجاوز نظامی عراق به کویت وجود داشته به «ابراز نگرانی» در باره تحرکات نظامی عراق در مرزهای کویت اکتفا کرده و از واکنش آمریکا در برابر وقوع چنین تجاوزی سخنی نگفته است. در حالی که انتظار می‌رفت دولت آمریکا با توجه به سابقه اظهارات صریح صدام حسین در ملاقات با سفیر آمریکا در بغداد و اعزام بیش از صد هزار سرباز عراقی به مرزهای کویت بعد از انجام این ملاقات، با صدور یک بیانیه رسمی یا اظهار یک مقام رسمی مانند شخص رئیس‌جمهور یا وزیر خارجه و یا سخنگویان رسمی آنها عواقب تجاوز به کویت را به عراقیها گوشزد نماید و دست کم به زبان دیپلماتیک بگوید که آمریکا در برابر چنین

اقدامی واکنش شدیدی از خود نشان خواهد داد.

در تأیید این مطلب که تجاوز نظامی عراق به کویت برای آمریکاییها غیرمنتظره و «غافلگیرکننده» نبوده است، اضافه می‌کنیم که بنا به گزارش شماره یازدهم مارس ۱۹۹۱ مجله تایم آمریکا، در ساعت پنج بعد از ظهر روز چهارشنبه اول اوت، یعنی در حدود چهار ساعت قبل از عبور سربازان عراقی از مرز کویت، جلسه‌ای با حضور مقامات عالیرتبه کاخ سفید و وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا و سازمان سیا در پنتاگون تشکیل می‌شود و در این جلسه «ریچارد کر»^۱ معاون سیا به‌استناد آخرین اطلاعات رسیده از تحرکات نظامی عراق در مرز کویت پیش‌بینی می‌کند که عراق طی دوازده ساعت آینده به کویت حمله خواهد کرد. تایم توضیح نمی‌دهد که مطلبی به‌این اهمیت در همان لحظه به‌رئیس‌جمهور یا وزیر دفاع آمریکا اطلاع داده شده است یا نه. در هر حال رئیس‌جمهور و مقامات رسمی دیگر آمریکا هیچگونه واکنشی در برابر این خبر از خود نشان نمی‌دهند. و بغداد تا شروع عملیات نظامی علیه کویت هیچ اخطار و هشدار در باره عواقب این تجاوز از واشنگتن دریافت نمی‌کند.

واکنش آمریکا

اولین واکنش آمریکا در برابر تجاوز نظامی عراق به کویت درخواست تشکیل جلسه فوری و اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد برای رسیدگی به‌این تجاوز بود. این اقدام آمریکا بهیچوجه نمی‌توانست مانع ادامه تجاوز عراق به کویت بشود و بالعکس این باور را در صدام بوجود می‌آورد که آمریکا می‌خواهد از طرق متعارف دیپلماتیک با تهاجم نظامی عراق در کویت مقابله کند و صدور قطعنامه‌ای از طرف شورای امنیت علیه عراق نیز ضمانت اجرایی نداشت. اگر دولت آمریکا همزمان با تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت اعلام می‌کرد که تمام امکانات خود را برای دفع تجاوز عراق به کویت به کار خواهد گرفت و یا مستقیماً صدام را از عواقب کار خود آگاه می‌ساخت شاید صدام حسین به‌اشغال قسمتی از نوار مرزی عراق و کویت اکتفا می‌نمود و به‌مذاکرات تازه‌ای برای حل اختلافات خود با کویت تن در می‌داد. شورای

امنیت سازمان ملل متحد ساعت دو بامداد بوقت نیویورک، یعنی وقتی تشکیل جلسه داد که نیروهای عراق پایتخت کویت را اشغال کرده و بطرف مرزهای عربستان سعودی پیش می‌رفتند. نخستین قطعنامه شورای امنیت در باره محکومیت تجاوز عراق به کویت بشماره ۶۶۰ در ساعت چهار و نیم صبح بوقت شرق آمریکا صادر شد. در این قطعنامه از عراق خواسته شده بود که بی‌درنگ و بدون قید و شرط تمام نیروهای خود را از کویت خارج ساخته و به مواضع روز اول اوت ۱۹۹۰ بازگرداند. در قطعنامه هیچگونه مجازاتی در صورت خودداری عراق از اجرای این قطعنامه پیش‌بینی نشده بود.

دومین اقدام آمریکا مسدود کردن اعتبارات و دارایی‌های عراق و کویت در آمریکا بود، که سند مربوط به آن شبانه از طرف مشاوران حقوقی کاخ سفید و وزارت خارجه و وزارت خزانه‌داری آمریکا تهیه شد و ساعت پنج بامداد به امضای بوش رسید. دستور مسدود ساختن اعتبارات و دارایی‌های عراق و کویت در آمریکا قبل از باز شدن بانک‌ها و مؤسسات مالی در آمریکا به‌همه آنها ابلاغ شده بود. اقدام مشابهی نیز از طرف دولت‌های اروپا و ژاپن صورت گرفت تا از دست‌اندازی دولت دست‌نشانده عراقیها در کویت به بیش از یکصد میلیارد دلار دارایی و سپرده‌های کویت در خارج جلوگیری شود.

مارگارت تاچر نخست‌وزیر وقت انگلستان برای حضور در کنفرانسی که قرار بود در شهر «آسپن»^۲ آمریکا تشکیل شود در آمریکا بود. جرج بوش روز دوم اوت پس از امضای دستور مسدود ساختن اعتبارات و دارایی‌های عراق و کویت در آمریکا برای ایراد نطقی در باره روابط شرق و غرب به آسپن رفت و در آنجا دو ساعت بطور خصوصی با خانم تاچر گفتگو کرد. تاچر خطرات تسلط صدام حسین را بر کویت با رئیس‌جمهور آمریکا در میان گذاشت و گفت دیکتاتور عراق که خواب رهبری بر جهان عرب را می‌بیند با تسلط بر کویت بیست در صد کل منابع نفت جهان را در اختیار خواهد داشت و سالانه دوازده میلیارد دلار بر عایدات فعلی عراق از نفت خواهد افزود. خانم تاچر که بشدت از صدام حسین نفرت داشت خصوصیات اخلاقی و روانی او را با هیتلر مقایسه می‌کرد و می‌گفت اگر او را از کویت بیرون نرانیم به کویت اکتفا نخواهد کرد و به ماجراجویی‌های تازه‌ای دست خواهد زد. تاچر از بوش خواست که

بی‌درنگ به خلیج فارس نیرو بفرستد و گفت انگلستان هم در این کار مشارکت خواهد کرد. بوش در باره واکنش کشورهای دیگر اروپا نگران بود و مخصوصاً در مورد روش فرانسویها تردید داشت. ولی تاجر می‌گفت وقتی ما وارد معرکه شدیم آنها هم بدنبال ما خواهند آمد.^۳

اما بوش قبل از هر اقدامی می‌خواست از روش شوروی در برابر اقدامات بعدی خود در برابر تجاوز عراق اطمینان حاصل کند. جیمزبیکر؛ وزیر خارجه آمریکا هنگام وقوع این تجاوز در شوروی بود. بوش تلفنی با وزیر خارجه خود صحبت کرد و گفت به همکار روسی خود بگوید که آمریکا خواهان حمایت شوروی از اقدامات آینده خود برای دفع تجاوز عراق است. بیکر به‌ادوارد شواردناوزه وزیر خارجه وقت شوروی گفت که فرصت آزمایش مهمی برای حسن‌نیت شوروی پیش آمده است. شواردناوزه پس از مشورت با گورباچف با صدور اعلامیه مشترکی از طرف آمریکا و شوروی در محکومیت تجاوز عراق موافقت کرد. در این اعلامیه از عراق خواسته شده بود که بی‌درنگ و بدون قید و شرط نیروهای خود را از کویت خارج کند. دولت شوروی همچنین صدور اسلحه و تجهیزات نظامی به عراق را بحال تعلیق درآورد و به‌این ترتیب متحد قدیمی خود را در خاورمیانه تنها گذاشت.

بعد از صدور اعلامیه مشترک آمریکا و شوروی در رویارویی با یک بحران بین‌المللی که در تاریخ روابط دو ابر قدرت سابقه نداشت، بوش با تلفن مستقیم به‌رهبران کشورهای اروپایی موافقت اصولی آنها را با یک اقدام مشترک از طریق سازمان ملل متحد برای دفع تجاوز عراق جلب کرد، ولی پیش از فراهم شدن مقدمات یک اقدام مشترک نظامی زمینه را برای اعزام نخستین واحدهای سربازان آمریکایی به خلیج فارس فراهم ساخت. در جلسهای با حضور ریچارد چینی؛ وزیر دفاع آمریکا و کولین پاول؛ رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، که یک ژنرال چهار ستاره سیاه پوست است، و نورمان شوارتسکف؛ فرمانده نیروهای ویژه، امکانات آمریکا برای اعزام نیرو به

۳ - گفتگوهای بوش و خانم تاجر از ویژه‌نامه مجله آمریکائی لایف در باره جنگ خلیج فارس، مورخ مارس ۱۹۹۱ نقل شده است.

4 - James Baker

5 - Eduard Shevardnadze

6 - Richard Cheney

7 - Colin Powel

8 - Norman Schwarzkopf

منطقه خلیج فارس بررسی شد و بوش در حضور آنها از اقامتگاه تابستانی خود در کمپ دیوید به ملک فهد پادشاه عربستان سعودی تلفن کرد و پیش از اینکه از قصد آمریکا برای اعزام نیرو به منطقه خلیج فارس پرده بردارد گفت عکس‌هایی که بوسیله ماهواره و هواپیماهای آواکس از تحرکات نظامی عراقیها در طول مرزهای عربستان سعودی برداشته شده از آمادگی آنها برای آغاز عملیات تهاجمی علیه عربستان سعودی حکایت می‌کند. ملک فهد که وحشت‌زده شده بود گفت آمریکا چه کاری می‌تواند برای ما بکند. بوش پاسخ داد که ما تحت شرایطی آماده اعزام نیرو به عربستان هستیم چینی وزیر دفاع آمریکا برای مذاکره در باره این شرایط عازم عربستان خواهد شد.

ملک فهد، که از دعوت نیروهای آمریکا به عربستان و واکنش کشورهای عربی در برابر آن نگران بود، به نتایج کنفرانسی که قرار بود با حضور خود او و صدام حسین و حسنی مبارک و ملک حسین در ریاض تشکیل شود امیدوار بود و تصور می‌کرد می‌تواند در این کنفرانس صدام را با دادن امتیازاتی به عقب کشیدن نیروهای خود از کویت راضی کند، ولی این کنفرانس در آخرین لحظه با خودداری حسنی مبارک از ملاقات با صدام حسین بهم خورد و منابع اطلاعاتی غرب از اعزام نیروهای تازه نفس عراقی به کویت خبر دادند.

روز هفتم اوت ملک فهد با شرایط آمریکا برای اعزام نیرو به عربستان، که تأمین مخارج این نیروها از طرف عربستان سعودی از آن جمله بود، موافقت کرد و بوش ضمن اعلام اعزام نخستین واحدهای نظامیان آمریکائی به عربستان اعلام داشت که این نیروها به درخواست دولت عربستان سعودی و برای حمایت از این کشور در مقابل تجاوز احتمالی عراق اعزام شده‌اند. بوش همچنین برای نخستین بار با لحنی قاطع گفت که جامعه بین‌المللی اشغال کویت را از طرف عراق تحمل نخواهد کرد و عراق باید بدون قید و شرط نیروهای خود را از خاک این کشور بیرون ببرد.

با همه اینها صدام حسین هنوز تهدیدات بوش را جدی نمی‌گیرد و برای اینکه کار را یکسره کند رسماً انضمام کویت را به خاک عراق اعلام می‌دارد و کویت را استان نوزدهم عراق می‌خواند. بنابر ادعای صدام این کار هم به درخواست دولت انقلابی کویت و خواست مردم آن کشور صورت گرفته است! همزمان با اعلام این تصمیمات کویت به سرعت از جمعیت خالی می‌شود و هجوم آوارگان به کشورهای همسایه مانند ایران و اردن مشکلات بزرگی به بار می‌آورد. هزاران کویتی نیز که عراقیها

آنانرا از طرفداران حکومت سابق کویت بشمار می‌آورند دستگیر و به بغداد اعزام می‌شوند و صدها نفر بجرم مقاومت و کارشکنی در برابر نیروهای مهاجم تیرباران می‌گردند.

بدنبال انضمام کویت به عراق دولت عراق از کلیه کشورهای خارجی که در کویت سفارت و نمایندگی سیاسی داشتند خواست که فوراً سفارتخانه و دفاتر نمایندگی سیاسی خود را تعطیل و کارکنان آنها به بغداد منتقل نمایند. آمریکا و بسیاری از کشورهای خارجی از قبول این درخواست عراق که بمنزله شناسائی انضمام کویت به خاک عراق بود خودداری کردند و عراق به تلافی این اقدام مسافرت کلیه اتباع خارجی را در عراق و کویت ممنوع اعلام کرد. به این ترتیب بیش از سه هزار آمریکائی و ۵۰۰ انگلیسی مقیم عراق و کویت عملاً گروگان صدام شدند. صدام حسین که سابقه گروگانگیری اتباع آمریکائی را در ایران به یاد داشت و می‌دانست که آمریکائیها بخاطر رهائی ۵۳ گروگان خود در ایران چه مصیبت‌ها و خفت‌هایی را تحمل کردند تصور می‌کرد که با نگاه‌داشتن سه هزار آمریکائی به عنوان گروگان دست بوش را در هر گونه اقدام حادی علیه عراق خواهد بست، ولی در این مورد مرتکب اشتباه شده بود، زیرا بوش بر خلاف کارتر در برابر گروگانگیری اتباع آمریکا خونسردی نشان داد و فقط گفت که صدام در صورت صدمه زدن به آمریکائیها به سختی مجازات خواهد شد.

روز دوازدهم اوت، ده روز پس از اشغال کویت، صدام برای جلب حمایت افکار عمومی ملل عرب و مسلمان شگردد تازه‌ای بکار برد و طی نطقی مسئله کویت و فلسطین را به یکدیگر ارتباط داد. صدام گفت حاضر است مسئله کویت را در یک کنفرانس بین‌المللی با سایر مسائل خاورمیانه از جمله اشغال فلسطین از طرف اسرائیل و اشغال لبنان از طرف سوریه مورد بحث قرار دهد و در مقابل تخلیه سرزمین‌های اشغالی اعراب از طرف اسرائیل و تخلیه لبنان از نیروهای سوریه، سربازان عراق را از کویت فرا خواند. این پیشنهاد بلافاصله از طرف آمریکا رد شد و بوش طی نطقی گفت دیکتاتور عراق نمی‌تواند مسئله کویت را با سایر مسائل خاورمیانه ارتباط بدهد، کویت باید بدون قید شرط از نیروهای مهاجم تخلیه شود و رژیم قانونی کویت به این کشور باز گردد.

در این میان شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌های جدیدی علیه عراق تصویب کرد و مجازات‌های اقتصادی شدیدی علیه عراق اعمال نمود. کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا صدور کالا به عراق و خرید نفت از این کشور را تحریم کردند.

عربستان سعودی و ترکیه لوله‌های نفتی را که بخش اعظم نفت عراق از طریق آنها حمل می‌شد بستند و صدور نفت عراق به خارج بکلی متوقف شد.

مصالحه با ایران

صدام حسین قبل از حمله به کویت با ارسال نامه‌هایی به عنوان رهبران جمهوری اسلامی ایران باب مکاتبه و مذاکره در باره حل اختلافات ایران و عراق را گشوده بود. صدام فردای روز حمله به کویت نیز نامه‌ای به عنوان آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران نوشته و پیشنهاداتی برای حل اختلافات دو کشور عنوان نمود که آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ هفدهم مرداد به این نامه پاسخ داده و شرایط ایران را برای مصالحه که متضمن پذیرفتن قرارداد ۱۹۷۵ برای حل اختلافات مرزی دو کشور و عقب‌نشینی نیروهای عراق از خاک ایران و مبادله اسرای جنگی بود، مورد تأکید قرار داد. صدام حسین روز پانزدهم اوت (۲۴ مرداد ۱۳۹۶) به این نامه پاسخ داد و با تأکید بر اینکه نیت او «از بین بردن موانع روابط برادرانه میان تمام مسلمانان» و «هماهنگ ساختن برادران مؤمن جهت رویارویی با اشرازی که می‌خواهند به مسلمانان و امت عرب لطمه بزنند» و برای بازداشتن ایران و عراق «از تحریکات و بازیهای قدرتهای شرور بین‌المللی و وابستگان آنها در منطقه» می‌باشد و بالاخره «برای اینکه امکانات عراق دور از صحنه رویارویی عظیم معطل نماند و به منظور بکارگرفتن آنها در جهت اهدافی که مسلمانان و اعراب شرافتمند به حق بر آن توافق دارند» موافقت خود را با اصول پیشنهادات ایران در باره پایه قراردادن قرارداد ۱۹۷۵ در باره مرزهای دو کشور، تخلیه فوری باقیمانده اراضی اشغال شده ایران از نیروهای عراق و اتخاذ مبادله اسیران جنگی از روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) اعلام کرد. در خاتمه این نامه آمده بود:

ای برادر آقای رفسنجانی رئیس‌جمهور. با این تصمیم ما همه چیز روشن و تمام خواسته‌ها و مسائل که بر آن تکیه می‌کردید تحقق می‌یابد و چیزی نمانده است مگر آنکه موافقتنامه آماده و امضا شود تا هر یک از ما جهت ورود به زندگی جدید اشراف واضح داشته باشیم.

همکاری ما باید در سایه اصول اسلامی و احترام متقابل و دورکردن طرفهایی باشد که خواستار شر برای منطقه هستند و قصد دارند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و شاید ما

با یکدیگر همکاری کردیم تا خلیج دریاچه صلح و امن و خالی از ناوگان و نیروهای خارجی و محافلی باشد که بدخواه ما هستند، به علاوه همکاری در مسائل حیاتی دیگر.

با اعلام موافقت ایران با مفاد نامه صدام حسین و اعزام هیئتی از بغداد به تهران نیروهای عراق بطور کامل خاک ایران را تخلیه کردند و مبادله اسیران جنگی دو کشور آغاز گردید. هدف عراق از این عقب نشینی ناگهانی در برابر ایران همانطور که در متن نامه صدام هم به آن اشاره شده آزاد ساختن نیروهای عراق در طول خط مرزی با ایران و اعزام آنها به جبهه جنوب و راحتی خیال آنها از طرف ایران جهت آمادگی برای «رویارویی عظیم» بود. ایران از این فرصت برای تحقق هدفهای خود استفاده کرد ولی تلاش صدام برای جلب همکاری ایران در معارضة با آمریکا و متحدین آن کشور بی نتیجه ماند. ایران ضمن مخالفت با حضور نظامی آمریکا و سایر کشورهای خارجی در خلیج فارس با اشغال کویت از طرف عراق هم به مخالفت برخاست و ضمن تماس و مذاکره با مقامات رسمی عراق، که طی ماههای بحرانی قبل از درگیری نظامی در خلیج فارس به تهران رفت و آمد می کردند آنها را از عواقب خطرناک پافشاری در ادامه اشغال کویت و توطئه‌ای که برای تمام منطقه طرح شده است بر حذر می داشت.

آمریکا آماده جنگ می شود

روز ۲۵ اوت (سوم شهریور ۱۳۶۹) قطعنامه شماره ۶۶۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد، که بموجب آن اعمال قوه قهریه به منظور آزادسازی کویت تجویز شده بود به تصویب رسید و متعاقب آن آمریکاییها بدون اینکه مأموریتی در این مورد از طرف شورای امنیت داشته باشند به سازمان دادن قوای چند ملیتی برای بیرون راندن عراق از کویت پرداختند. تا این تاریخ تعداد سربازان آمریکائی که در عربستان سعودی مستقر شده بودند از هفتاد هزار نفر تجاوز کرده بود و اعزام سربازان جدید به منطقه با شتاب بیشتری ادامه داشت. هدف اولیه آمریکاییها برای استقرار نیرو در خلیج فارس تا ۲۰۰ الی ۲۵۰ هزار نفر پیش بینی شده بود و در این میان تلاشهای دیپلماتیک و تحریم اقتصادی و محاصره دریایی عراق برای وادار ساختن صدام حسین به تخلیه کویت پیش از توسل به زور ادامه داشت.

روز نهم سپتامبر بوش و گورباچف در هلسینکی با یکدیگر ملاقات کردند. موضوع اصلی مذاکرات آنها در هلسینکی بحران خلیج فارس بود و گورباچف می‌کوشید بوش را از دست‌زدن به عملیات نظامی در این منطقه باز دارد. گورباچف مشاور نظامی خود مارشال «آخرومیف»^۹ را نیز همراه خود به هلسینکی برده بود تا خطرات دست‌زدن به یک اقدام نظامی را برای بیرون راندن عراق از کویت از زبان یک کارشناس نظامی با بوش در میان بگذارد. «پریماکف»^{۱۰} مشاور سیاسی گورباچف که در مذاکرات هلسینکی حضور داشته می‌نویسد «آخرومیف به‌رییس‌جمهور آمریکا گفت که اقدام نظامی در خلیج فارس خسارات مالی و تلفات جانی هنگفتی بیار خواهد آورد. او همچنین خاطرنشان ساخت که این جنگ فقط با بمباران هوایی خاتمه نخواهد یافت و عراقیها از تلفات و خساراتی که بر آنها وارد می‌آید هراسی نخواهند داشت». پریماکف اضافه می‌کند که گورباچف در پایان مذاکرات خود با بوش به این نتیجه رسیده بود که رئیس‌جمهور آمریکا مایل است این بحران را بدون توسل به زور و از طرق سیاسی حل و فصل نماید. پریماکف پس از کنفرانس هلسینکی به‌عنوان نماینده شخصی گورباچف برای ملاقات و مذاکره با صدام حسین به بغداد رفت ولی صدام بر شرایطی که در سخنرانی روز دوازدهم اوت خود در باره تخلیه کویت بیان کرده بود تأکید نمود و گفت مسئله کویت و فلسطین باید به موازات هم حل شود.^{۱۱}

هنگامی که گورباچف نتیجه مذاکرات فرستاده شخصی خود را با صدام حسین به بوش اطلاع داد و پیشنهاد تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی را برای حل مسائل خاورمیانه با او در میان گذاشت بوش زیر بار نرفت و گفت هدف صدام از مرتبط ساختن مسائل کویت و فلسطین طولانی کردن این قضیه و محکم کردن جای پای خود در کویت است. در اواسط اکتبر (اواخر مهرماه ۱۳۶۹) بوش طی نطقی با صراحت و قاطعیت گفت که آمریکا به هیچ راه حلی جز تخلیه بدون قید و شرط کویت از نیروهای مهاجم و بازگشت رژیم قانونی سابق کویت به این کشور تن در نخواهد داد و به تدارکات نظامی در خلیج فارس شتاب بیشتری خواهد بخشید. در این موقع تعداد سربازان آمریکائی در عربستان سعودی به دویست و پنجاه هزار نفر رسیده بود ولی ژنرال

شوارتسکف فرمانده نیروهای آمریکایی در خلیج فارس این نیرو را برای شروع عملیات جنگی علیه عراق کافی نمی دانست، زیرا اطلاعات رسیده به مرکز فرماندهی آمریکا در منطقه حاکی از این بود که عراق چهارصد تا پانصد هزار سرباز در کویت مستقر کرده است.

در ماه نوامبر (آبان - آذر ۶۹) همزمان با اعزام نیروهای بیشتری از طرف آمریکا به منطقه، کشورهای دیگری نیز که حاضر به شرکت در نیروی چند ملیتی برای بیرون راندن عراق از کویت شده بودند بر تعداد سربازان خود در منطقه افزودند. روز هجدهم نوامبر بوش برای شرکت در کنفرانس همکاری و امنیت اروپا به پاریس رفت و در جریان این کنفرانس موافقت گورباچف و رهبران کشورهای اروپای غربی را با تصویب قطعنامه جدیدی از طرف شورای امنیت که در آن ضرب الاجلی برای خروج عراق از کویت تعیین شود جلب نمود. جلب موافقت میتران رئیس جمهور فرانسه برای صدور این قطعنامه دشوارتر از گورباچف بود، زیرا فرانسویها با توجه به ارتباطات نزدیکی که با عراق داشتند می خواستند نفوذ خود در این کشور همچنان حفظ کنند. میتران روز ۲۴ سپتامبر طی نطقی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تقریباً پیشنهاد صدام را برای مرتبط ساختن مسئله کویت و فلسطین پذیرفته بود، ولی سرانجام تسلیم نظر بوش شد و با تصویب قطعنامه جدیدی از طرف شورای امنیت برای وادار ساختن عراق به تخلیه کویت موافقت نمود.

روز ۲۹ نوامبر (هشتم آذر ۶۹) سرانجام شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه تاریخی خود را در باره تجویز شروع عملیات نظامی علیه عراق، در صورت خودداری آن کشور از تخلیه کویت تا تاریخ پانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ (بیست و پنجم دیماه ۱۳۶۹) صادر کرد. آمریکاییها قبلاً روز اول ژانویه را به عنوان ضرب الاجل تخلیه کویت از طرف عراق پیشنهاد کرده بودند ولی شوروی و فرانسه پیشنهاد کردند تاریخ پانزدهم ژانویه به عنوان آخرین مهلت عراق برای تخلیه کویت تعیین شود تا فرصت بیشتری برای اقدامات دیپلماتیک و وادار ساختن عراق به تخلیه کویت از طریق مسالمت آمیز وجود داشته باشد.

در تاریخ تصویب قطعنامه بیست و نهم نوامبر شورای امنیت بیست و هفت کشور، و از آن جمله دوازده کشور عربی آمادگی خود را برای همکاری با آمریکا در عملیات نظامی علیه عراق اعلام داشته بودند. در این تاریخ تعداد سربازان آمریکایی

در خلیج فارس از سیصد و هفتاد هزار نفر تجاوز کرده بود. تعداد تانک‌های آمریکایی در منطقه ۲۹۰۰ و تعداد هواپیماهای جنگنده و بمب افکن آمریکا که در پایگاه‌های عربستان سعودی مستقر شده بودند یک هزار و صد فروند، یعنی دو برابر کل هواپیماهای عراق بود. علاوه بر نیروهای آمریکا، چهل هزار سرباز عربستان سعودی که یکصد و سی هواپیما و دویست تانک در اختیار داشتند، مصر ۳۵/۰۰۰ سرباز با ششصد تانک و بیست هواپیما، انگلستان ۲۵/۰۰۰ سرباز با ۱۶۸ تانک و ۵۵ هواپیما، سوریه ۲۰/۰۰۰ سرباز با سیصد تانک و فرانسه ۱۲/۰۰۰ سرباز با دویست تانک و ۷۵ هواپیما به منطقه فرستاده بودند.

رجز خوانی‌های صدام

بدنبال تصویب قطعنامه بیست و نهم نوامبر شورای امنیت تلاش همه‌جانبه‌ای برای وادار ساختن عراق به تخلیه کویت قبل از فرارسیدن ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه آغاز شد. بوش در پاسخ به انتقاداتی که در کنگره و مطبوعات آمریکا در باره کشاندن آمریکا به جنگ آغاز شده بود اعلام داشت که برای نشان دادن حسن نیت خود و جلوگیری از وقوع جنگ حاضر است در اواسط ماه دسامبر با وزیر خارجه عراق در واشنگتن ملاقات کند و بدنبال آن وزیر خارجه آمریکا را برای ملاقات با صدام حسین به بغداد بفرستد. جامعه اقتصادی اروپا و چند کشور عربی از جمله الجزایر و لیبی و اردن هم آمادگی خود را برای میانجیگری و حل مسالمت‌آمیز مسئله اعلام داشتند، ولی صدام حسین که با انتقادات فزاینده در کنگره و مطبوعات آمریکا از سیاست جنگی بوش و تظاهرات ضد جنگ در آمریکا بیش از پیش به امکان مخالفت کنگره آمریکا با آغاز عملیات نظامی علیه عراق امیدوار شده بود بر سرسختی خود افزود و در پاسخ پیشنهاد بوش برای اعزام وزیر خارجه آمریکا به بغداد گفت که در نیمه اول ماه ژانویه می‌تواند وزیر خارجه آمریکا را در بغداد بحضور بپذیرد! تاریخی که صدام برای ملاقات با وزیر خارجه آمریکا تعیین کرده بود مقارن ضرب‌الاجل تعیین شده از طرف شورای امنیت بود. بوش این پیشنهاد را نپذیرفت و دستور اعزام نیروهای بیشتری را به خلیج فارس صادر کرد.

در طول ماه دسامبر مطبوعات آمریکا در باره جنگ قریب‌الوقوع خلیج فارس

پیش‌بینی‌های وحشتناکی منتشر کردند و تلفات احتمالی آمریکا را در این جنگ بیست تا سی هزار نفر تخمین زدند. در مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های آمریکا بیشتر از خطر بکار بردن سلاح‌های شیمیایی و میکروبی از طرف عراق و اینکه تمامی نیروهای آمریکا در منطقه در معرض خطر این سلاح‌ها هستند بحث می‌شد و سرانجام مجله تایم که منعکس‌کننده نظریات محافل با نفوذ سیاسی آمریکاست در گزارش مفصلی در شماره مورخ ۲۴ دسامبر سال ۱۹۹۰ خود تحت عنوان «آیا کویت ارزش آنرا دارد که برایش بمیریم» اصل مسئله را زیر سؤال قرار داد. روی جلد این شماره تایم هم به همین موضوع اختصاص یافته بود و در متن گزارش هشت صفحه‌ای مجله در باره کویت، خاندان حاکم بر کویت مورد حمله قرار گرفته و از فساد و ولخرجی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های کلان آنها در خارج از کویت بحث شده بود.

صدام حسین برای اینکه بر وحشت آمریکاییها از مبادرت به جنگ بیفزاید و افکار عمومی مردم آمریکا را بیشتر بر ضد جنگ تهییج کند طی نطقی در اواخر دسامبر گفت که عراق با تمام نیروی خود آماده جنگ است و سربازان آمریکایی که برای جنگ با عراق اعزام شده‌اند در تابوت‌های خود به آمریکا باز خواهند گشت. صدام جنگی را که در پیش است «ام‌المعارک» یا مادر جنگها خواند و گفت آمریکا با شکستی فزاینده‌تر از ویتنام از صحنه بیرون رانده خواهد شد و عروسکهای آمریکا در منطقه هم به سزای خیانت خود به ملت عرب خواهند رسید. صدام همچنین گفت که در صورت حمله به عراق با موشکهای دور پرواز خود و تمام آنچه در اختیار دارد اسرائیل را مورد حمله قرار خواهد داد. هدف صدام از تهدید اسرائیل، که تهدید استفاده از سلاح شیمیایی هم در آن مستتر بود، علاوه بر جلب حمایت افکار عمومی ملتهای عرب از عراق، این بود که اسرائیلی‌ها را از عواقب اقدام نظامی آمریکا به وحشت بیندازد و از حمایت عوامل طرفدار اسرائیل در آمریکا از سیاست جنگی بوش بکاهد.

اما تهدیدهای صدام بخصوص در مورد اسرائیل اثر معکوس بخشید، زیرا اسرائیلی‌ها که ماشین جنگی صدام را خطر بالقوه‌ای برای خود می‌دانستند و در صورت موفقیت او در بلعیدن کویت بیش از پیش در معرض خطر قرار می‌گرفتند، بر فشار خود به نابودی ماشین جنگی صدام افزودند و در عین حال به تدارک وسیعی برای تجهیز سکنه اسرائیل با ماسکهای ضد گاز و سایر وسایل ایمنی در مقابل سلاحهای شیمیایی پرداختند.

در اوائل ژانویه ۱۹۹۱ بدنبال تلاش‌های شوروی و چند کشور اروپایی سرانجام آمریکا و عراق به انجام مذاکرات مستقیم پیش از فرارسیدن ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه رضایت دادند. جیمزبیکر وزیر خارجه آمریکا و طارق عزیز وزیر خارجه عراق روز نهم ژانویه (نوزدهم دیماه ۶۹) در مقر سازمان در ژنو ملل متحد با یکدیگر ملاقات کردند. در آغاز این جلسه وزیر خارجه آمریکا نامه‌ای را از طرف بوش به عنوان صدام حسین به طارق عزیز تسلیم کرد. نامه در یک پاکت سر بسته با مهر مخصوص ریاست جمهوری آمریکا بود، ولی بیکر فتوکپی این نامه را برای مطالعه طارق عزیز در اختیار او گذاشت، زیرا مأموریت او در ژنو مذاکره در چارچوب این نامه با وزیر خارجه عراق بود. طارق عزیز فتوکپی نامه را که طی آن بوش با لحنی صریح و قاطع به صدام حسین اخطار کرده بود که در صورت خودداری از تخلیه کویت در مهلت تعیین شده از طرف شورای امنیت، نیروهای متحدین در بکار بردن زور برای بیرون راندن عراق از این کشور درنگ نخواهند کرد، بدقت خواند و سپس پاکت سر بسته‌ای را که محتوی اصل نامه بود به وزیر خارجه آمریکا پس داد و گفت «متأسفانه من نمی‌توانم این نامه را بپذیرم. لحن و مضمون این نامه خارج از نزاکت معمول در مکاتبات بین رؤسای کشورهاست.»

مذاکرات وزیران خارجه آمریکا و عراق که در محیط سردی آغاز شده بود بیش از شش ساعت بطول انجامید و طول مدت این مذاکرات امیدواریهایی برانگیخت. ولی واقعیت امر این بود که گفتگوهای بیکر و طارق عزیز و مشاوران آنها بیشتر به چانه‌زدن‌های بیپوده و استدلال‌ات تکراری طرفین گذشت و طرفین در موضع خود تغییری ندادند. در پایان این جلسه «برزان تکریتی»^{۱۲} برادر خوانده صدام حسین که در تمام مدت مذاکرات در کنار طارق عزیز نشسته بود به صدام تلفن کرد و گفت «آمریکاییها خیال جنگیدن ندارند. آنها سعی می‌کنند راهی برای خروج از این معرکه پیدا کنند. آنها ضعیف‌تر از آن هستند که ما فکر می‌کردیم»^{۱۳}

این اظهار نظر برادر خوانده صدام، که مبتنی بر قضاوت و استنباط غلط از تلاش آخرین لحظه وزیر خارجه آمریکا برای جلوگیری از وقوع جنگ بود، صدام را بیش از پیش به اشتباه انداخت. فردای آنروز خبری از قول مقامات نظامی آمریکا منتشر شد مبنی بر اینکه نیروهای آمریکا برای آغاز عملیات نظامی در مهلت تعیین شده از طرف

شورای امنیت آمادگی ندارند و عملیات جنگی احتمالاً در اواخر ماه فوریه، یعنی یکماه و نیم بعد از ضرب‌الاجل تعیین شده آغاز خواهد شد. این خبر که معلوم نیست به چه مناسبتی در این موقع حساس منتشر شد، نظر برادر خوانده صدام را تأیید می‌کرد و صدام حسین با اطمینان خاطر از اینکه آمریکاییها بعد از فرارسیدن ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه دست به حمله نخواهند زد «هل من مبارز» گوئی خود را از سرگرفت و آمریکاییها را بار دیگر به «ام‌المعارک» یا مادر جنگها که دمار از روزگارشان در خواهد آورد، تهدید نمود!

آغاز جنگ

بر خلاف اظهارات مقامات نظامی آمریکا، که آمریکا برای شروع عملیات جنگی علیه عراق تا پایان ماه فوریه آمادگی ندارد، تمام مقدمات شروع جنگ برای پانزدهم ژانویه فراهم شده بود. تعداد نفرات نظامی آمریکا و متحدین آن در خلیج فارس در این تاریخ از ششصد هزار نفر تجاوز می‌کرد که بیش از نیروهای عراقی در کویت بود. تعداد هواپیماهای جنگنده و بمبافکن آمریکا و متحدین در منطقه بیش از دو هزار فروند، یعنی در حدود چهار برابر هواپیماهای جنگی عراق بود. قریب یکصد ناو جنگی، که شش فروند آن ناو هواپیمابر بود در آبهای خلیج فارس و دریای عمان مستقر شده بودند و عراق در برابر آن تقریباً فاقد نیروی دریایی بود. فقط تعداد تانکهای متحدین (در حدود چهار هزار و پانصد تانک) از تعداد تانکهای عراقی که ۵۵۰۰ واحد تخمین زده می‌شد کمتر بود، ولی کیفیت و قدرت آتش این تانکها در سطح بالاتری از تانکهای عراقی، که بیشتر روسی بود، قرار داشت. سکوهاى پرتاب موشکهای «کروز» و «توماهاوک» آمریکا که در پایگاههای زمینی یا روی عرشه رزمناوهای آمریکایی سوار شده بود بخوبی با موشکهای روسی عراق برابری می‌کرد و از نظر دقت و قدرت تخریبی بر آنها برتری داشت. علاوه بر این آمریکاییها تعداد زیادی موشک ضد موشک «پاتریوت» در اطراف هدفهای نظامی احتمالی عراقیها کار گذاشته بودند که در عمل کارآئی خود را نشان دادند و هشتاد در صد موشکهای عراقی را قبل از رسیدن به هدف در هوا منفجر کردند.

نقشه جنگی آمریکاییها در خلیج فارس از ابتدا مبتنی بر بمباران شدید و بی

وقفه هدفهای نظامی و صنعتی و راهها و وسائل ارتباطی عراق طی چهار تا شش هفته اول جنگ بود. تاریخ شروع عملیات زمینی برای نیمه دوم فوریه پیش‌بینی شده بود و اظهارات مقامات نظامی آمریکا دائر بر اینکه نیروهای آمریکا تا اواخر فوریه برای شروع عملیات نظامی آمادگی ندارند، ناظر بر عملیات زمینی بود، ولی این مطلب، شاید هم تماماً طوری بیان شد که صدام حسین را گمراه کرد.

روز دهم ژانویه ۱۹۹۱ جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا پس از گفتگوهای بی‌حاصل خود با طارق عزیز در ژنو عازم ریاض شد و پیام بوش را به‌ملک‌فهد ابلاغ کرد. پیام بوش این بود که اگر صدام تا آخرین مهلتی که در قطعنامه شورای امنیت پیش‌بینی شده است نیروهای خود را از کویت خارج نکند آمریکا در اقدام نظامی علیه عراق درنگ نخواهد کرد. آخرین نقشه‌های جنگی نیز قبل از فرارسیدن پانزدهم ژانویه بررسی شد و ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای متحدین در خلیج فارس آمادگی خود را برای شروع عملیات به کاخ سفید و پنتاگون اطلاع داد.

در بیست و چهار ساعت اول بعد از پایان ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه هیچ حرکتی که حاکی از شروع عملیات نظامی علیه عراق باشد مشاهده نشد و این هم شگردی برای فریب‌دادن صدام و غافلگیری او بود: تاریخ و ساعت شروع حملات هوائی علیه عراق قبل از فرارسیدن پانزدهم ژانویه برای ساعت دو و نیم بامداد هفدهم ژانویه (۲۷ دیماه ۶۹) تعیین شده بود.

عملیات هوائی علیه عراق که از ساعت دو و نیم بامداد روز هفدهم ژانویه آغاز شد و بمدت چهل روز، تا بیست و هفتم فوریه ادامه یافت به‌نوشته تحلیل‌گران نظامی مجله معتبر «اکنونیست» لندن «فشرده‌ترین و مؤثرترین و مخرب‌ترین نبرد هوائی در تاریخ بود». هواپیماهای جنگنده و بمب‌افکن آمریکا و سایر متحدین، که پیشرفته‌ترین جنگنده‌ها و بمب‌افکن‌های غول‌پیکر بی - ۵۲ هم در میان آنها بودند، با روزانه دو تا سه هزار «سورتی» یا مأموریت جنگی شهرها و تأسیسات صنعتی و نظامی و نیروگاه‌های برق و مراکز مخابراتی و جاده‌ها و پل‌های عراق را در هم می‌کوبیدند و کثرت این حملات که در بغداد و شهرهای بزرگ دیگر عراق هر چند دقیقه یکبار تکرار می‌شد امان مردم را بریده بود. نیروی هوایی عراق یکی از نخستین هدفهای عملیات هوایی متحدین بود و در نخستین روزهای عملیات تمام فرودگاه‌های عراق برای جلوگیری از پرواز هواپیماهای عراقی با خاک یکسان شد. بیش از دویست هواپیمای عراقی در روی

زمین یا حین پرواز منهدم شدند و ۱۴۷ فروند هواپیمای نظامی و غیرنظامی، ظاهراً به دستور خود صدام و برای مصون ماندن از حملات متحدین، به ایران پناهنده شدند.^{۱۴} هدف صدام از فرار دادن این هواپیماها به ایران این بود که بعداً از آنها در عملیات جنگی علیه متحدین استفاده کند ولی دولت ایران که بیطرفی خود را در این جنگ اعلام کرده بود، برای جلوگیری از هرگونه توطئه چینی برای گسترش جنگ به داخل خاک ایران، رسماً اعلام داشت که تا پایان جنگ از تحویل دادن این هواپیماها به عراق خودداری خواهد نمود.

علاوه بر بمباران مداوم و بی وقفه عراق بوسیله بیش از دو هزار هواپیمای جنگنده و بمبافکن متحدین که به آن اشاره شد حملات موشکی به داخل عراق نیز خسارات هنگفتی ببار آورد. آمریکاییها برای نخستین بار در یک جنگ واقعی موشکهای کروز و «توماهاوک» و همچنین موشکهای ضد موشک «پاتریوت» خود را با موفقیت آزمایش کردند. موشکهای کروز با سرعت هشتصد کیلومتر در ساعت و قدرت تخریبی زیاد از فاصله بیش از هزار کیلومتر هدفهای از پیش تعیین شده‌ای را در داخل خاک عراق هدف قرار می‌دادند. دقت عمل این موشکها با عکس‌هایی که از محل اصابت آنها گرفته می‌شد مشخص می‌شد. این عکس‌ها نشان می‌داد که هدف مورد نظر با خاک یکسان شده و یا در حال اشتعال است.

همانطور که اشاره شد نیروی هوایی عراق در نخستین روزهای جنگ بکلی فلج شد و دفاع ضد هوایی عراق نیز در مقابل حملات هوایی متحدین کارآیی زیادی از خود نشان نداد. تنها واکنش عراق در مقابل حملات هوایی متحدین که بقول تحلیل‌گران نظامی مجله «نیوزویک» آمریکا بارانی از آتش و آهن بر روی عراق می‌ریختند پرتاب تعدادی موشک الحسین و العباس بطرف شهرهای اسرائیل و عربستان سعودی بود. این موشکها که همان موشک قدیمی «اسکود - بی» روسی است دقت عمل زیادی ندارند و خسارات و تلفات قابل توجهی در اسرائیل و عربستان به بار نیاوردند. البته اسرائیلی‌ها می‌خواستند به تلافی پرتاب موشکهای عراقی، متقابلاً شهرهای عراق را هدف حملات

۱۴ - رقم ۱۴۷ فروند از منابع غربی گرفته شده است. مقامات رسمی ایران تعداد هواپیماهای عراقی را که به ایران پناهنده شده‌اند کمتر ذکر کرده‌اند. دولت عراق بعداً ادعا کرد که ۱۱۵ هواپیمای جنگی و ۳۳ هواپیمای غیرنظامی آن کشور در ایران هستند.

موشکی و هوایی خود قرار دهند، ولی آمریکائی‌ها آنها را از این کار باز داشتند و در عوض تعدادی موشک ضد موشک پاتریوت در اختیار آنها گذاشتند. این موشک‌ها چه در اسرائیل و چه در عربستان سعودی بیش از هشتاد درصد موشک‌های عراق را قبل از رسیدن به هدف منهدم ساختند.

صدام حسین بر خلاف آنچه قبل از جنگ تهدید کرده بود، از سلاح‌های شیمیایی و میکربی در این جنگ استفاده نکرد، و این شاید تنها کار عاقلانه او در تمام این مدت بود. زیرا با از میان رفتن نیروی هوائی و عدم کار آیی موشک‌های خود امکان استفاده وسیع از این سلاح‌ها را نداشت و استفاده محدود از این سلاح‌ها نیز جز اینکه افکار عمومی جهانیان را بیش از بیش بر ضد وی تحریک کند حاصلی نداشت.

بیان جنگ

یک هفته پس از شروع حملات هوائی علیه عراق، تلاش برای متوقف ساختن جنگ و وادار ساختن صدام حسین به عقب کشیدن نیروهای خود از کویت از سر گرفته شد. ایران که بعد از قبول قرارداد ۱۹۷۵ از طرف عراق و عقب نشینی نیروهای عراق از خاک ایران روابط سیاسی خود را با آن کشور از سر گرفته بود در این تلاش‌ها پیشقدم شد و بدنبال مسافرت سعدون حمادی معاون صدام حسین به تهران پیشنهاداتی برای توقف جنگ به عراق داده شد. پاسخ عراق به این پیشنهادات که متضمن شرایط تازه‌ای بود برای متوقف ساختن جنگ کافی به نظر نمی رسید. ایران مجدداً عواقب خطرناک ادامه جنگ را به صدام حسین گوشزد کرد، ولی صدام همچنان در قبول اصول پیشنهادی ایران که متضمن تخلیه کویت از نیروهای عراق بود تردید داشت.

همزمان با تلاش ایران برای متوقف ساختن جنگ، شوروی و کشورهای جامعه اقتصادی اروپا نیز دست به تلاش تازه‌ای برای برقراری صلح زدند. اقدامات شوروی به طرح پیشنهادی مشترکی از طرف شوروی و عراق که متضمن تخلیه مشروط کویت از طرف عراق بود منجر شد. ولی بوش حاضر به قبول هیچ گونه قید و شرطی برای تخلیه کویت از طرف عراق نشد. صدام حسین سرانجام قطعنامه ۶۶۰ شورای امنیت را که از عراق می‌خواهد کویت را بدون قید و شرط تخلیه نماید پذیرفت مشروط بر اینکه سایر قطعنامه‌های شورای امنیت در باره مجازات اقتصادی عراق و پرداخت غرامت به کویت

لغو گردد، ولی آمریکا این شرط را هم نپذیرفت و اعلام داشت که عراق باید هر دوازده قطعه نامه شورای امنیت را که در باره تجاوز عراق به کویت تصویب شده است بپذیرد. سرانجام پس از پنج هفته بمباران شدید هوایی عراق، که به انهدام تمام فرودگاه‌ها و راه‌های ارتباطی و مراکز صنعتی و بخش اعظم تجهیزات نظامی آن کشور منجر شده بود، بوش فرمان آغاز تهاجم زمینی علیه عراق را صادر کرد. فرمان آغاز تهاجم زمینی بعد از آن صادر شد که خبر رسید عراق دست به انهدام تأسیسات نفتی و آتش زدن چاه‌های نفت کویت زده و می‌خواهد جهنم سوزانی در برابر نیروهای متحدین بوجود آورد. بوش چند ساعت به صدام مهلت داد تا رسماً و علناً دستور عقب‌نشینی فوری نیروهای خود را از کویت صادر کند، و اگر نه عواقب وخیم یک جنگ همه جانبه را بپذیرد. صدام به این اخطار توجه نکرد و بوش روز بیست و سوم فوریه فرمان آغاز تهاجم زمینی علیه عراق را صادر کرد.

تهاجم زمینی علیه عراق و کویت اشغال شده شب هنگام در شش جبهه بداخل خاک کویت و پشت خطوط دفاعی عراقیها در داخل خاک عراق آغاز شد. بر خلاف تصور و پیش‌بینی عراقیها عمده قوای متحدین در حمله به داخل خاک عراق در غرب مرز کویت بکار گرفته شد. هدف این عملیات قطع ارتباط نیروهای عراق با پشت جبهه و به محاصره در آوردن نیروهای اشغالی در کویت بود. همزمان با آغاز تهاجم زمینی حملات هوایی برای انهدام نیروهای عراقی و تجهیزات جنگی آنها در روی زمین با شدت بی‌مانندی از سر گرفته شد و نیروهای زیده گارد ریاست جمهوری عراق که در خط دوم جبهه مستقر شده بودند با بارانی از آتش و آهن که از آسمان بر سر آنها می‌ریخت مواجه شدند.

نیروهای روحیه باخته عراق در خط مقدم جبهه، که به علت قطع خطوط ارتباطی با داخل عراق گرسنه و تشنه مانده بودند هزارهزار در برابر قوای متحدین تسلیم شدند و نیروهای گارد ریاست جمهوری نیز که در قدرت و قابلیت آنها بیش از اندازه مبالغه شده بود چاره‌ای جز تسلیم یا عقب‌نشینی و فرار نیافتند. صدام حسین فرمان عقب‌نشینی نیروهای خود را از کویت صادر کرد ولی دیگر دیر شده بود و نیروهای عراقی راهی برای عقب‌نشینی نداشتند.

در پایان سومین روز جنگ تقریباً تمام خاک کویت و بخش بزرگی از جنوب عراق به تصرف نیروهای متحدین در آمده بود و از نیروهای عراقی ده‌ها هزار کشته و

بیش از شصت هزار نفر اسیر شده بودند. باقیمانده سربازان عراقی در بیابانها سرگردان بودند و در حین عقب‌نشینی همچنان زیر آتش بمب‌ها و راکت‌هایی که از هواپیماها یا هلی‌کوپترهای «کبرا» و «آپاچی» به‌روی زمین پرتاب می‌شد جان می‌باختند.

سرانجام صدام با خفت و خواری به‌تمام شرایط آمریکا‌گردن نهاد و تمام قطعنامه‌های شورای امنیت را که متضمن تخلیه بدون قید و شرط کویت و پرداخت غرامات جنگی به آن کشور و اعمال مجازات‌های اقتصادی در مورد عراق بود پذیرفت و تقاضای آتش‌بس کرد. بوش شرایط تازه‌ای هم بر شرایط قبلی خود افزود که متضمن آزادی و تحویل فوری اسیران جنگی و اتباع خارجی در عراق و آزادی کلیه بازداشت شدگان کویتی در عراق بود. صدام این شرایط را هم پذیرفت و بوش عصر روز چهارشنبه ۲۷ فوریه اعلام داشت که دستور قطع عملیات جنگی را از نیمه‌شب چهارشنبه به‌وقت واشنگتن (هشت صبح پنجشنبه به‌وقت عراق) صادر کرده است.

جنگ زمینی، که صدام حسین آنرا «ام‌المعارک» یا مادر جنگها خوانده بود فقط صد ساعت به‌طول انجامید که بقول ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای متحدین در خلیج فارس نه فقط مادر جنگها نبود، بلکه مادر شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها بود. نیروهای آمریکایی در ساحل جنوبی فرات در فاصله دویست و پنجاه کیلومتری بغداد متوقف شدند و شوارتسکف ضمن مصاحبه‌ای بعد از پایان جنگ گفت که اگر بوش فرمان توقف عملیات نظامی را صادر نمی‌کرد نیروهای آمریکایی دو روز بعد در بغداد بودند!

شکست و هزیمت نیروهای عراقی، آنهم بدون کمترین مقاومت و با چنان سرعتی، برای خوشبین‌ترین دولتمردان و کارشناسان نظامی آمریکا هم غیر منتظره بود. آخرین برآوردها در باره تلفات احتمالی آمریکا و نیروهای متحدین در جنگ زمینی در حدود ده هزار کشته و زخمی بود و در پایگاه‌های نظامی و کشتی‌های متحدین در خلیج فارس ده هزار تخت برای بستری شدن مجروحین جنگی تدارک دیده شده بود، ولی کل تلفات نیروهای متحدین در این جنگ از چند صد نفر تجاوز نکرد که بیشتر آنها هم اشتباهی و از طرف نیروهای خودی کشته یا زخمی شده بودند.

بیان مقدماتی نتیجه جنگ چهل روزه خلیج فارس در حدود یکصد هزار کشته و زخمی از عراقیها و انهدام بیش از سه هزار تانک و دو هزار توپ و ۲۲۰ هواپیما و دو سوم سکوها و پرتاب موشکهای عراقی است. خسارات مالی این جنگ را هنوز نمی‌توان

برآورد کرد، ولی با توجه به پرتاب بیش از شصت میلیون کیلوگرم بمب و مواد منفجره بر روی عراق طی چهل روز جنگ و انهدام بخش اعظم مراکز صنعتی و نیروگاهها و پالایشگاهها و فرودگاهها و پل‌های این کشور، خسارات وارده بر عراق در این جنگ به صدها میلیارد دلار بالغ می‌شود. قطع صدور نفت عراق از ماه اوت سال ۱۹۹۰ به اینطرف و خسارات وارده بر کویت نیز که بین پنجاه تا صد میلیارد دلار برآورد شده و بموجب قطعنامه‌های شورای امنیت باید از طرف عراق پرداخت شود، از جمله خسارات دیگری است که در این جنگ بر عراق وارد شده و جبران آن دهها سال بطول خواهدانجامید.

تعداد نیروهای آمریکا در مراحل پایانی جنگ خلیج فارس به ۵۳۹۰۰۰ نفر رسید که بزرگترین لشکرکشی آمریکا بعد از جنگ ویتنام بشمار می‌آید. علاوه بر نیروهای آمریکا بیش از یکصد و شصت هزار سرباز از نیروهای هفده کشور دیگر نیز در صحنه حضور داشتند که از آن جمله نیروهای مصر و سوریه و عربستان و انگلیس و فرانسه در جنگ زمینی علیه عراق شرکت کردند. در مقابل هفتصد هزار سرباز نیروهای متحدین، پانصد هزار سرباز عراقی در کویت و جنوب عراق متمرکز شده بودند، که نه فقط از نظر تجهیزات و قابلیت جنگی، بلکه از نظر کمیت نیز در موقعیت ضعیف‌تری قرار داشتند.

کل هزینه جنگ برای آمریکا و متحدین، به موجب برآورد وزارت دفاع آمریکا که در شماره مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱ مجله تایم منتشر شده چهل و هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار تخمین زده شده است. تایم در همین شماره می‌نویسد شش کشور آلمان و ژاپن و عربستان سعودی و کویت و امارات متحده عربی و کره جنوبی پرداخت پنجاه و سه میلیارد و پانصد میلیون دلار بابت هزینه‌های جنگ خلیج فارس را تقبل کرده‌اند که بیش از برآورد اولیه مخارج این جنگ است. ولی وزارت خزانه‌داری آمریکا بعداً کل هزینه‌های جنگ خلیج فارس را در حدود یکصد میلیارد دلار برآورد کرد، تا این تصور از میان برخیزد که آمریکا در جنگ خلیج فارس متحمل هزینه‌ای نشده و حتی سودی هم برده است!

اشتباه صدام

با پایان گرفتن جنگ خلیج فارس و نتایج مصیبت‌بار آن برای ملت عراق، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که دلایل گمراهی یا اشتباه محاسبه دیکتاتور عراق در

جریان بحرانی که به تهاجم نیروهای آمریکا و متحدین آن به عراق انجامید چه بوده و آیا صدام حسین بعد از ارتکاب اشتباه اول خود در اشغال کویت راهی برای خروج از این بن‌بست و جلوگیری از بروز این فاجعه نداشت؟

همانطور که در فصل گذشته توضیح داده شد آمریکاییها با روشی که قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت در پیش گرفتند چنین وانمود کردند که در صورت تجاوز عراق به کویت واکنش تندی از خود نشان نخواهند داد و صدام حسین هم به‌تصور اینکه بعد از اشغال کویت می‌تواند با تضمین منافع نفتی و اقتصادی آمریکا در کویت این کشور را به راحتی ببلعد، کویت را اشغال کرد. اما واکنش آمریکا بعد از اشغال کویت از طرف نیروهای عراقی بسیار تندتر از آن بود که صدام حسین انتظار آنرا داشت. با وجود این صدام همچنان بر این باور بود که آمریکاییها به‌صورت چند قطعه‌نامه از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه عراق اکتفا خواهند کرد و قطعه‌نامه‌های صادره هم مانند سایر قطعه‌نامه‌های شورای امنیت در باره خاورمیانه ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

اقدامات بعدی آمریکا در جلب موافقت عربستان سعودی برای استقرار نیروهای آمریکایی در آن کشور هم صدام را بیدار نکرد. صدام حتی بر این باور بود که آمریکاییها از اینکه بهانه‌ای برای استقرار نیروهای خود در خلیج فارس پیدا کرده‌اند خوشحالند و اگر بتواند آنها را قانع کند که قصد تعرض به عربستان سعودی و امارات ساحل جنوبی خلیج فارس را ندارد براحتهی کویت را خواهد بلعید. صدام برای جلب اطمینان آمریکاییها بر اینکه قصد تعرض به عربستان سعودی و امارات دیگر ساحل جنوبی خلیج فارس را ندارد چند روز پس از اشغال کویت «ژوزف ویلسون»^{۱۵} کاردار سفارت آمریکا را در بغداد به حضور پذیرفت و به او اطمینان داد که عراق از اقدام نظامی خود در کویت فراتر نخواهد رفت و قرارداد عدم تعرض خود را با عربستان سعودی محترم خواهد شمرد. صدام همچنین گفت که عراق به حفظ روابط دوستانه با آمریکا علاقمند است و منافع نفتی آمریکا را در خلیج فارس محترم خواهد شمرد.

وقتی که آمریکاییها به این وعده و وعیدها اعتماد نکردند و همزمان با اعزام قوای نظامی آمریکا به خلیج فارس قطعه‌نامه‌های جدیدی در مورد تحریم اقتصادی و محاصره دریایی عراق به تصویب شورای امنیت رساندند صدام به‌مانور تبلیغاتی تازه‌ای دست زد و

این بار با مرتبط ساختن مسئله کویت با فلسطین اشغالی و حضور نیروهای خارجی در لبنان اعلام داشت که این مسائل باید به موازات هم و در یک کنفرانس بین‌المللی حل و فصل شود. صدام همچنین تهدیدهای خود را علیه اسرائیل از سرگرفت تا تصویری از یک قهرمان تازه عرب نظیر جمال عبدالناصر برای خود ترسیم کند و ملل عرب را به پشتیبانی از خود وادار سازد. ولی در این مورد هم صدام مرتکب اشتباه شد و با تهدید اسرائیل و تحریک اسرائیلی‌ها به اعمال فشار هر چه بیشتر به آمریکا، موجبات گرایش هر چه بیشتر سیاست آمریکا را به طرف خشونت فراهم ساخت، بدون اینکه در جلب حمایت افکار عمومی ملل عرب و ساختن تصویر ناصر تازه‌ای از خود توفیقی بدست بیاورد.

اشتباه بزرگ دیگر صدام در تجاوز به کویت، انتخاب یک موقعیت بسیار نامناسب از نظر بین‌المللی برای تأمین خواستهای توسعه‌طلبانه خود بود. صدام حسین در شرایطی کویت را مورد تجاوز قرار داد که شوروی متحد طبیعی و تأمین‌کننده اصلی اسلحه عراق، خود با یک بحران شدید داخلی روبرو بود و نمی‌توانست عراق را در برابر اقدامات احتمالی آمریکا برای بیرون راندن نیروهای آن کشور از کویت مورد حمایت خود قرار دهد. همکاری و همراهی شوروی با آمریکا در محکومیت عراق از طرف شورای امنیت و مشارکت شوروی در تحریم اقتصادی و قطع صدور اسلحه به آن کشور هم صدام را بیدار نکرد و او به غلط می‌پنداشت که شورویها در آخرین لحظه به کمک او خواهند شتافت و از تأیید و تصویب اقدام نظامی علیه عراق در شورای امنیت جلوگیری خواهند کرد.

بعد از تصویب قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت و تعیین ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ برای خروج نیروهای عراق از کویت نیز صدام به تظاهرات ضد جنگ و افزایش مخالفت افکار عمومی آمریکا با اقدام به عملیات نظامی در خلیج فارس امید بسته بود. این مخالفت‌ها، که به کنگره آمریکا هم کشیده شد صدام را امیدوار می‌ساخت که کنگره آمریکا پیش از فرارسیدن مهلت پانزدهم ژانویه دست بوش را در اقدام نظامی علیه عراق خواهد بست، ولی با نفوذ سازمانهای یهودی و طرفداران اسرائیل در کنگره آمریکا امید صدام به مخالفت کنگره با آغاز عملیات نظامی در خلیج فارس امید عبثی بود، هر چند سنای آمریکا تحت فشار افکار عمومی و وحشتی که از احتمال تحمل تلفات سنگین در جنگ خلیج فارس به دل آمریکاییها راه یافته بود، با اکثریت بسیار

ضعیفی به‌بوش اختیار آغاز عملیات جنگی در خلیج فارس را داد. بعد از تأیید آغاز عملیات نظامی در خلیج فارس از طرف کنگره آمریکا دیگر تردیدی باقی نمانده بود که آمریکاییها بعد از فرارسیدن مهلت پانزدهم ژانویه دست به‌حمله خواهند زد. صدام در آخرین فرصت باقیمانده از طریق دولت شوروی برای نوعی مصالحه و تخلیه مشروط کویت از نیروهای عراق دست بکار شد، ولی دیگر دیر شده بود و آمریکاییها دیگر به‌چیزی جز انهدام ماشین جنگی صدام نمی‌اندیشیدند.

فصل پنجم

پیامدهای جنگ

آثار دراز مدت جنگ خلیج فارس - نتایج پیروزی آمریکا در جنگ خلیج فارس - ناتوانی‌های آمریکا در جنگ - سرنوشت عراق - مشکلات و مصائب کویت - آینده کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس - ایران پس از جنگ خلیج فارس - پیامدهای جنگ در کشورهای دیگر خاورمیانه - جنگ و اختلافات اعراب و اسرائیل.

صدام حسین با اشتباه، یا بهتر بگوئیم حماقتی که مرتکب آن شد، نه تنها مصیبتی عظیم و جبران ناپذیر برای ملت عراق به بار آورد، موازنه قوا و معادلات سیاسی خاورمیانه را نیز بر هم زد و در ابعادی وسیع‌تر، در روابط ابرقدرتها و کشورهای صنعتی بزرگ جهان دگرگونی‌های بزرگی پدید آورد و موضع آمریکا را در صحنه سیاست بین‌المللی که با تضعیف موقعیت شوروی تقویت شده بود، بیش از پیش استحکام بخشید. ژنرال شوارتسکف فرمانده آمریکایی نیروهای متحدین در جنگ خلیج فارس، که مدعی است اگر بوش دو روز در صدور فرمان توقف عملیات جنگی درنگ می‌کرد، ماشین جنگی صدام را بکلی نابود می‌ساخت و بغداد را تصرف می‌کرد، بعد از پایان جنگ گفت صدام نه فقط فرمانده خوبی نبود و از استراتژی و تاکتیک نظامی چیزی نهی دانست افسر و حتی سرباز قابلی هم نبود و از توانائی و قابلیت افراد

تحت فرمان خود خبر نداشت. البته تا این حد تحقیر نسبت به کسی که بهر حال تجربه هشت سال جنگ با ایران و چندین سال جنگ با شورشیان کرد عراقی را در پشت سر داشته قابل قبول نیست، ولی بر آنچه فرمانده آمریکایی نیروهای متحدین در باره صدام گفته است جمله‌ای رami توان افزود و آن اینکه صدام یک اصل مسلم سیاست را که «هنر تشخیص ممکنات» است نمی دانست و نقشه‌های ماجراجویانه خود را درست در موقعی به موقع اجرا گذاشت که شانس موفقیت آن در حداقل امکان بود.

درست است که صدام به دلایلی که در فصول پیشین ذکر آن رفت در تجاوز به کویت فریب خورد و انتظار چنان واکنش تندی را از طرف آمریکائیان نداشت، ولی طی چند ماه بعد از وقوع این تجاوز و بدنبال تصویب دوازده قطعنامه از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد در محکومیت عراق و محاصره اقتصادی آن کشور و تجویز عملیات نظامی برای بیرون راندن نیروهای مهاجم از کویت، که هر دوازده نای آنها با رأی مثبت هر پنج عضو دائمی شورای امنیت از جمله شوروی به تصویب رسید، می‌بایست به این نتیجه می‌رسید که کویت لقمه گلوگیری است و باید پیش از خفه شدن آن را رها کند.

صدام حسین اگر سیر وقایع بین‌المللی را بدرستی تعقیب و درک می‌کرد نمی‌بایست روی حمایت شوروی از خود، در شرایطی که آن کشور دچار یک بحران شدید داخلی است حساب کند. و اگر در آغاز چنین اشتباهی کرده بود می‌بایست پس از دنباله‌روی شوروی از آمریکا در تمام تصمیمات شورای امنیت اشتباه خود را تصحیح نماید. صدام نفوذ عمیق اسرائیل و طرفدارانش را در سیاست و اقتصاد آمریکا دست کم گرفته بود و نمی‌دانست که یهودیان با چنگ انداختن بر تمام وسایل ارتباط جمعی آمریکا و نفوذ در کنگره زمینه را برای مداخله نظامی آمریکا در خلیج فارس فراهم خواهند ساخت و اجازه نخواهند داد که عراق بعد از بلعیدن کویت دست انداختن بر بیست در صد کل ذخائر نفتی دنیا موجودیت اسرائیل را در معرض خطر قرار بدهد. مرتبط ساختن مسئله کویت و فلسطین هم هر چند احساسات فلسطینی‌ها و ملل عرب را به نفع صدام تحریک کرد، بیشتر به زیان او تمام شد، زیرا اسرائیلی‌ها بیش از پیش در باره پیامدهای اشغال کویت احساس خطر کردند و هنگام اخذ رأی در سنای آمریکا برای تجویز عملیات جنگی در خلیج فارس دقیقاً همان دسته از سناتورهای آمریکائی بر له این تصمیم رأی دادند که به طرفداری از اسرائیل و

همکاری با گروه فشار اسرائیلی‌ها در واشنگتن شهرت دارند.

صدام حسین در تشخیص حساسیت آمریکائیان نسبت به مسائل خلیج فارس نیز دچار اشتباه بزرگی شد. او فراموش کرده بود که رئیس‌جمهور ضعیفی مانند کارتر در حراست از منافع آمریکا در خلیج فارس تزلزلی از خود نشان نداد و دکترین معروف او، که جانشینان وی هم آنرا به‌عنوان اساس سیاست آمریکا در خلیج فارس پذیرفته‌اند براین اساس استوار شده است که «هرگونه تلاش از طرف هر کشوری برای کنترل و تسلط بر منطقه خلیج فارس به‌منزله تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و چنین تهاجمی با تمام امکانات از جمله قوای نظامی دفع خواهد گردید».

خلیج فارس که ۶۵ درصد کل ذخائر نفتی جهان را در خود جای داده مهمترین منبع انرژی جهان تا پایان این قرن و اوائل قرن بیست و یکم بشمار می‌آید و دنیای صنعتی غرب که قسمت اعظم چرخهای اقتصاد و صنعت آن با نفت به گردش در می‌آید هرگز به صدام اجازه نمی‌داد که با دست انداختن بر ثلث این منابع بقیه آنرا هم در معرض تهدید قرار دهد. صدام گمان می‌کرد که با روابط نزدیکی که با بعضی کشورهای صنعتی غرب مانند فرانسه دارد می‌تواند از شدت عمل آمریکائیان در برابر تجاوز خود به کویت بکاهد، ولی در این مورد هم اشتباه می‌کرد، زیرا منافع مشترک کشورهای صنعتی غرب در این مورد فراتر از منافع خصوصی آنهاست و هیچیک از آنها نمی‌توانستند منافع حیاتی خود را در این منطقه ملعبه ماجراجوئی‌ها و اعمال غیر قابل کنترل دیکتاتور عراق قرار بدهند. بعلاوه تسلط عراق بر نفت کویت این کشور را در سازمان کشورهای صادر کننده نفت در موقعیت برتری قرار می‌داد و یکی از نتایج این برتری افزایش سریع قیمت نفت بود که همه کشورهای صنعتی غرب و ژاپن از آن زیان می‌بردند.

نتایج پیروزی آمریکا در جنگ خلیج فارس

در بررسی پیامدهای جنگ خلیج فارس نخست به تأثیر این جنگ بر سیاست و اقتصاد جهانی، و سپس آثار و نتایج آن در هر یک از کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه می‌پردازیم.

برای نخستین بار پس از پایان جنگ دوم جهانی، آمریکا در یک بحران بزرگ

بین‌المللی به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی وارد صحنه شد و دولت شوروی نقشی جز دنباله‌روی از آمریکا ایفا نکرد. کشورهای بزرگ صنعتی اروپا و چین و ژاپن هم در برابر سیاستی که طراح و مجری اصلی آن آمریکائیا بودند مقاومتی نشان ندادند و از بین همه کشورهای اروپائی تنها فرانسویها گاهی نظریات متفاوتی ابراز می‌کردند که در تعقیب آن پافشاری نمودند. آمریکا به‌هدف‌های اصلی خود که حضور فعال در منطقه خلیج فارس و کنترل بخش اعظم منابع نفتی این منطقه بود نائل شد و هدف مشترک آمریکا و اسرائیل نیز که در هم شکستن ماشین جنگی عراق و حذف این کشور به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای بود حاصل گردید.

آمریکا موقعیت خود را در برابر رقبای عمده اقتصادی خود استحکام بخشید و کشورهای بزرگ صنعتی اروپا و ژاپن با مشارکت مستقیم در جنگ خلیج فارس یا پرداخت بخش مهمی از هزینه این جنگ، در واقع سهم خود را در استفاده از منابع و بازار این منطقه در آینده پرداخته‌اند. آلمان پرداخت بیش از شش میلیارد و پانصد میلیون دلار هزینه جنگ خلیج فارس را تقبل کرده و میزان تعهدات ژاپن بیش از ده میلیارد دلار یعنی در حدود یک پنجم کل هزینه جنگ خلیج فارس است.

جنگ خلیج فارس بر نفوذ آمریکا در عربستان سعودی و کویت و امارات متحده عربی، که بیش از دو سوم نفت این منطقه را تولید و صادر می‌کنند، افزوده و ژاپن و اروپای متحد آینده که رقبای اقتصادی عمده آمریکا بشمار می‌آیند از این پس در تأمین انرژی مورد نیاز خود بیش از پیش به همکاری آمریکائیا نیازمند خواهند بود. آمریکائیا از طریق این سه کشور در تصمیمات اوپک و نوسانات قیمت نفت در بازارهای جهانی هم نقش مؤثری ایفا خواهند نمود.

کویت، که هزینه بازسازی آن در حدود صد میلیارد دلار برآورد شده است بازار پر درآمدی برای صدور خدمات و کالاهای آمریکایی خواهد بود. البته کشورهای دیگر شرکت کننده در جنگ خلیج فارس، بخصوص انگلیسیها و آلمانیها و ژاپنیها هم از این نمد کلاهی خواهند برد. عراق ویران شده هم برای بازسازی خود ناچار دست به‌دامان کشورهای صنعتی غرب و ژاپن خواهد شد و بخش مهمی از درآمدهای نفتی آینده خود را به جیب کمپانی‌های غربی خواهد ریخت.

پیش از جنگ خلیج فارس، کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا و کشورهای صنعتی اروپا، به علت فروریختن بلوک کمونیست و کاهش خطر شوروی در وضعی

بحرانی قرار گرفته بودند، ولی بدنبال جنگ خلیج فارس و مقادیر هنگفتی اسلحه و مهمات که در این جنگ به مصرف رسید، نه تنها باید جای سلاحهای مصرف شده را پر کنند، به کشورهای خریدار اسلحه در خاورمیانه نیز سلاحهای بیشتری صادر خواهند نمود. تنها آمریکا صدور بیش از هجده میلیارد دلار هواپیما و تانک و تجهیزات جنگی به کشورهای متحد خود در خاورمیانه را تقبل کرده است که بخش اعظم آن به عربستان سعودی ارسال خواهد شد.

ناتوانی‌های آمریکا در جنگ

جنگ خلیج فارس و پیروزی سریع آمریکا در این جنگ شور و هیجان زیادی در آمریکا بوجود آورده و پس از احساس شکست و خفتی که بعد از جنگ ویتنام در میان آمریکائیان بوجود آمد غرور و احساس عظمت و برتری تازه‌ای جامعه آمریکا را فرا گرفته است. در مطبوعات آمریکا از پایان یافتن «عارضه ویتنام» بحث می‌شود و بوش به عنوان رئیس جمهوری که غرور و اعتماد به نفس آمریکائیان را به آنها بازگردانده است مورد تجلیل و ستایش قرار می‌گیرد. محبوبیت بوش در آمریکا پس از پیروزی در جنگ خلیج فارس در حدی است که تقریباً هیچیک از رؤسای جمهور آمریکا از پایان جنگ دوم جهانی به اینطرف از آن برخوردار نبوده‌اند و با این موقعیت، پیروزی او در انتخابات سال ۱۹۹۲ و ادامه زمامداری وی تا سال ۱۹۹۶ قطعی به نظر می‌رسد.

احساس غرور و شادی آمریکائیه‌ها و آنچه موجب محبوبیت فوق‌العاده بوش در میان آمریکائیان شده است نفس پیروزی در جنگ خلیج فارس نیست. اگر این پیروزی با دادن تلفات سنگین یا تحمیل بار تازه‌ای بر دوش مالیات دهندگان آمریکائی بدست می‌آمد آمریکاییها چنین شور و شعفی از خود نشان نمی‌دادند و بوش با انتقادات بسیاری در کنگره و سائل ارتباط جمعی آمریکا روبرو می‌شد. این احساس غرور و شادمانی بیشتر از آن جهت است که تلفات آمریکاییان در جنگی که بیش از نیم میلیون سرباز آمریکایی در آن شرکت داشتند از نود نفر تجاوز نکرده و تمام هزینه‌های این جنگ نیز از طرف دیگران تأمین و پرداخت شده است، و همان‌طور که در فصل قبل اشاره شد چنانچه پنج کشور عربستان سعودی و کویت و امارات متحده غربی و آلمان و ژاپن تمام تعهدات مالی خود را انجام دهند در حدود شش میلیارد دلار اضافه بر مخارج

این جنگ نصیب آمریکاییها خواهد شد!

از فواید بزرگ دیگر جنگ برای آمریکائیان، انجام یک مانور عظیم نظامی و آزمایش تمام سلاح‌های جدید آن کشور در یک جنگ واقعی، بدون تحمل کمترین هزینه بود. جنگ خلیج فارس همچنین فرصتی برای آزمایش توانائی‌های آمریکا برای نقل و انتقال وسیع نیروها در یک جنگ بزرگ فراهم ساخت. هر چند جنگ بزرگی رخ نداد و بخش اعظم نیروهای آمریکا بدون مشارکت در جنگ به کشور خود بازگشتند.

اما واقعیتی که در ورای اینهمه شور و غرور از پیروزی در جنگ خلیج فارس نهفته این است که پیروزی در جنگ خلیج فارس نه فقط موفقیت درخشان و غرورآفرینی برای آمریکا نبود، بلکه نقاط ضعف آمریکا را نیز از نظر نظامی بخوبی آشکار ساخت و تحلیل گران نظامی، فارغ از جار و جنجالی که وسائل ارتباط جمعی آمریکا در باره پیروزی در جنگ خلیج فارس براه انداخته‌اند به بررسی دلایل این ناتوانی پرداخته‌اند.

مجله تایم آمریکا در شماره مورخ چهارم مارس ۱۹۹۱ خود به بررسی این نقاط ضعف پرداخته و می‌نویسد مدت زمان طولانی (در حدود شش ماه) که برای تدارکات نظامی آمریکا در جنگ خلیج فارس بکار رفت مهمترین نقطه ضعف آمریکا در رویارویی با این بحران بود و اکنون این سؤال در میان کارشناسان نظامی مطرح شده است که اگر آمریکا بجای عراق، مثلاً با تهدید شوروی در خلیج فارس روبرو می‌شد چگونه می‌توانست از تسلط شورویها بر سرتاسر این منطقه و قطع شریان حیاتی غرب جلوگیری نماید؟

حتی این سؤال هم مطرح شده است که اگر صدام حسین بعد از اشغال کویت ماجراجویی خود را تکمیل می‌کرد و با پیشروی در طول سواحل جنوبی خلیج فارس بر حوزه‌های نفتی عربستان سعودی نیز چنگ می‌انداخت، آمریکا بدون داشتن پایگاه در کشورهای ساحلی خلیج فارس و با اینهمه کندی در نقل و انتقال نیروهایش، چگونه می‌توانست صدام را از حوزه‌های نفتی منطقه بیرون براند؟

در گزارش مجله تایم حجم نیروها و تجهیزاتی که آمریکا برای رویارویی با کشور کوچک عراق بکار گرفته مورد بررسی قرار گرفته و ضمن آن آمده است که آمریکا ۷۵ درصد تمام نیروی هوائی تاکتیکی و ۴۲ درصد تانکهای مدرن و ۴۶ درصد ناوگان هواپیمابر و ۳۷ درصد قوای زمینی خود را برای جنگ خلیج فارس بسیج کرده

بود و پیروزی آمریکا در این جنگ با مشارکت مؤثر نیروهای انگلیس و فرانسه و مصر و سوریه و عربستان سعودی امری طبیعی بود. ولی آیا آمریکائیا می‌توانند به پیروزی خود در رویارویی با یک حریف نیرومند نیز همین قدر امیدوار باشند؟

واقعیت امر اینست که پیروزی سریع و آسان آمریکا در جنگ خلیج فارس بیش از آنچه دلیل قدرت آمریکا باشد از ناتوانی و اشتباه محاسبه یک دشمن ابله و درمانده ناشی شده و بهیچوجه نباید این باور غلط را در میان آمریکائیان بوجود آورد که در آینده نیز می‌توانند در هر نقطه از جهان، چنین آسان حرف خود را به کرسی بنشانند. موفقیتی که در جنگ خلیج فارس نصیب آمریکا شد در یک موقعیت استثنائی بدست آمد که تکرار آن در هر شرایطی امکان‌پذیر نیست. دو عامل اصلی موفقیت آمریکائیا در این جنگ، گرفتاریهای داخلی شوروی و حساسیت کشورهای بزرگ صنعتی نسبت به سرنوشت منطقه خلیج فارس به‌عنوان مهمترین منبع تأمین انرژی مورد نیاز آنها بود و چنین شرایطی ممکن نیست در جای دیگری جمع شود.

پیروزی آمریکائیا در جنگ خلیج فارس، تحت شرایط استثنائی که به آن اشاره شد، ممکن است در کوتاه مدت بر نفوذ آمریکا در منطقه و جهان بیفزاید و نقش برتری برای آمریکا در سیاست و اقتصاد جهانی فراهم آورد، ولی در درازمدت آثار نامطلوبی بیار خواهد آورد و اگر آمریکائیا به حد و سهم خود در این پیروزی قانع نشوند اختلافات جدی و تازه‌ای بین آمریکا و کشورهای صنعتی دیگر غرب به‌وجود خواهد آورد. روابط آمریکا و شوروی نیز در نتیجه این جنگ لطمه عمیقی خورده و بی‌اعتنائی آمریکا به تلاش‌های شورویها در آخرین لحظه از هم اکنون سردی محسوسی میان مسکو و واشنگتن پدید آورده است. نظامیان شوروی در جریان جنگ خلیج فارس نارضایی خود را از حضور نظامی وسیع و بی‌سابقه آمریکا در نزدیکی مرزهای شوروی پنهان نکردند و انتقادات آنها از سکوت و مداخلات دولت شوروی در برابر عملیات نظامی آمریکا در این منطقه در پارلمان و مطبوعات شوروی هم منعکس شد. اگر بحران کنونی شوروی به‌جایی منتهی شود که نظامیان قدرت را بدست بگیرند، و یا گورباچف برای کنترل اوضاع ناچار به نظامیان متکی شود، آثار سوء جنگ خلیج فارس بر روابط آمریکا و شوروی بیش از پیش نمایان خواهد شد و خاورمیانه و منطقه خلیج فارس نخستین صحنه رویارویی و رقابت‌های آینده دو ابرقدرت خواهد بود.

سرنوشت عراق

اکنون پیامدهای جنگ خلیج فارس را در کشورهای ساحلی خلیج فارس و کل خاورمیانه به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم و قبل از همه به عراق و کویت که موضوع و صحنه اصلی این جنگ بودند می‌پردازیم.

از عراق آغاز می‌کنیم که بر اثر سوء سیاست و زیاده‌طلبی دیکتاتور آن نه فقط آنچه را که داشت از دست داد، بلکه منابع ثروت و درآمد خود را طی بیست تا سی سال آینده برای ترمیم خرابی‌ها و پرداخت غرامات جنگی پیش‌فروش کرد. ترمیم خرابی‌های حاصله از بمباران‌های چهل روزه عراق صدها میلیارد دلار هزینه در بر خواهد داشت که با توجه به رقم صد میلیارد دلار بدهی خارجی عراق و پنجاه تا صد میلیارد دلار خسارات وارده بر کویت که باید از طرف عراق جبران شود، در آمد حاصله از فروش تمام ذخائر نفتی عراق را در کام خود فرو خواهد برد.

آمریکاییها با همه امکاناتی که برای سرنگون ساختن صدام حسین در اختیار داشتند جنگ را در شرایطی پایان رساندند که صدام با باقیمانده ارتش شکست خورده خود در رأس حکومت عراق باقی بماند و آنچه را که از عراق بر جای مانده است بدست همین ارتش شکست خورده نابود کند. بوش قبل از آغاز جنگ خلیج فارس و در جریان این جنگ مرتباً مردم عراق را به قیام و اقدام بر علیه صدام تشویق می‌کرد و تأکید می‌نمود که تا وقتی صدام در رأس حکومت عراق است مردم عراق روی آسایش و آرامش نخواهند دید. اما هم او بود که در خاتمه جنگ موجبات ابقای حکومت صدام را فراهم ساخت و وسائل و امکانات سرکوبی قیام مردم عراق را در اختیار او گذاشت.

علت این تغییر سیاست ناگهانی آمریکا و تأیید و حمایت ضمنی از صدام در تلاش او برای ادامه حکومت بر عراق چه بود؟ جواب این سؤال ساده است: آمریکاییها می‌بایست بین یک صدام ضعیف و شکست خورده و اوضاعی که در صورت سقوط او بر عراق حاکم می‌شد یکی را انتخاب کنند و اولی را انتخاب کردند، زیرا با قیام شیعیان عراق در جنوب و شورش کردها در شمال، سقوط صدام به تشکیل یک حکومت شیعه طرفدار ایرانی در جنوب و استقرار یک حکومت مستقل کرد در شمال می‌انجامید که هیچیک مطلوب آمریکا نبود: تشکیل یک حکومت شیعه طرفدار ایران در عراق موقعیت آمریکا را در این منطقه بیش از پیش به خطر می‌انداخت و کشورهای

متحد آمریکا در منطقه نیز یک حکومت شیعه طرفدار یا پیرو ایران در بغداد را خطری جدی‌تر از صدام برای خود می‌دانستند. از سوی دیگر تشکیل یک حکومت مستقل کرد در شمال عراق، مقدمه تحقق یافتن رویای وحدت کردهای منطقه تحت لوای یک حکومت کردستان بود که قبل از همه ترکیه را با بیش از چهارده میلیون نفر اقلیت کرد آن در معرض خطر قرار می‌داد.

حال ممکنست این سؤال مطرح شود که چرا رئیس‌جمهور آمریکا، آنطور که ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای آمریکا در خلیج فارس پیشنهاد کرده بود، اجازه پیشروی تا بغداد را به نیروهای خود نداد و یک حکومت دست‌نشانده برای اجرای مقاصد خود در عراق بر سر کار نیاورد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که اولاً بعد از تخلیه کویت از نیروهای عراقی و پذیرفتن تمام قطعنامه‌های شورای امنیت از طرف عراق، آمریکا مجوزی برای ادامه عملیات نظامی در عراق نداشت و در صورت ادامه جنگ زیر سؤال قرار می‌گرفت. ثانیاً این احتمال وجود دارد که بوش به تقاضا و اصرار گورباچف دستور توقف عملیات نظامی را صادر کرده و بعد از رد طرح صلح رهبر شوروی نتوانسته است آخرین تقاضای او را هم در باره خودداری از پیشروی بسوی بغداد نادیده بگیرد. بعلاوه فتح بغداد و تشکیل یک حکومت دست‌نشانده در عراق نه فقط مانع قیام شیعیان در جنوب و شورش کردهای شمال عراق نمی‌شد، بلکه باقیمانده طرفداران صدام و گارد ریاست‌جمهوری او را هم به مقاومت در برابر رژیم جدید وا می‌داشت و عراق به لبنان تازه‌ای مبدل می‌شد.

به همین دلیل آمریکائیان ادامه حکومت یک صدام ضعیف و شکست خورده را بر تجزیه عراق یا تبدیل این کشور به یک لبنان جدید ترجیح دادند و دست او را در سرکوبی قیام شیعیان و شورش کردان باز گذاشتند. البته ادامه حکومت صدام در درازمدت مورد نظر و مطلوب آمریکا نیست و هدف آنها اینست که همه سرکوب‌ها و خونریزی‌ها را بدست او انجام دهند و جاده را برای حکومت جانشین صدام در بغداد هموار سازند.

عراق که در حدود دو سوم سلاح‌ها و تجهیزات جنگی خود را در جریان جنگ خلیج فارس از دست داده، شرایط خفت بار قطعنامه ۹۸۷ شورای امنیت را نیز که بتاريخ چهارم آوریل ۱۹۹۱ (پانزدهم فروردین ۱۳۷۰) صادر شده و بموجب آن عراق مکلف به انهدام سلاحهای شیمیایی و موشکهای برد بلند خود گردیده است، پذیرفته و در آینده

نزدیک نمی تواند خطری برای همسایگان خود بوجود آورد. با قبول این قطعنامه عراق خط مرزی سال ۱۹۶۳ خود را با کویت به رسمیت شناخته و از هر گونه ادعای ارضی و مرزی در مورد کویت صرف نظر کرده است. عراق همچنین پرداخت سهمی از درآمد نفتی خود را به عنوان غرامت خسارات وارده بر کویت پذیرفته و با تعهدات سنگین دیگری نیز که بابت پرداخت اقساط بدهی های خارجی خود دارد، تا پایان قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یکم هم نمی تواند سر بلند کند.

صدام حسین، بفرض آنکه بتواند با قساوت و خونریزی شورش های داخلی عراق را سرکوب کند، از بحران اقتصادی وخیمی که عراق در پیش دارد جان سلامت نخواهد برد و اطرافیان او در حزب بعث و ارتش عراق هم سرانجام به این نتیجه خواهند رسید که تنها راه نجات، رهائی از شراوست. بهترین راه رهائی عراق از این مخمصه استعفای داوطلبانه صدام و یک تحول بدون خونریزی است، ولی دیکتاتورها کمتر به چنین راه حل معقولی تن در می دهند و یک کودتای نظامی در بغداد بیشتر محتمل به نظر می رسد.

قدر مسلم اینست که عراق در آینده قابل پیش بینی، چه تحت حکومت صدام و چه تحت حکومت جانشین او قدرت نظامی و امکانات اقتصادی گذشته را باز نخواهد یافت، ولی تفاوت صدام با حکومت دیگری در عراق این است که صدام با نفرت و بی اعتمادی که در جهان نسبت بخود بوجود آورده دیگر نمی تواند به انزوای بین المللی عراق خاتمه دهد و از کمک و همکاری جامعه بین المللی برای بازسازی کشورش برخوردار گردد، در حالی که یک حکومت جانشین شاید بتواند با گشودن باب تازه ای در روابط عراق و کشورهای دیگر جهان از سنگینی باری که صدام بر دوش ملت عراق تحمیل کرده است بکاهد و آشتی و تفاهم بین اقوام مختلف این کشور را، که تا وقتی که صدام در رأس حکومت است محال به نظر می رسد، در درازمدت امکان پذیر سازد.

مشکلات کویت

کویت، قربانی تجاوز عراق نیز با اینکه از سلطه هفت ماهه عراقیها رها شده و استقلال خود را بازیافته، دیگر کویت قبل از اشغال نخواهد بود. از نظر اقتصادی، کویت تقریباً معادل یکصد میلیارد دلار ذخائر و سپرده های

ارزی خود در خارج متحمل خسارت و زیان شده و با وجود تعهد جبران این خسارات از طرف عراق، پرداخت چنین غرامتی از طرف عراق دهها سال بطول خواهد انجامید. بزرگترین جنایتی که صدام پیش از صدور فرمان عقب‌نشینی نیروهای خود از کویت مرتکب آن شد، دستور آتش زدن چاه‌های نفت و انهدام تأسیسات نفتی کویت بود. هنگامی که نیروهای صدام از کویت بیرون رانده شدند ششصد چاه از قریب هزار چاه نفت کویت در آتش می‌سوخت و روزانه بیش از یکصد و بیست میلیون دلار نفت دود شده و به آسمان می‌رفت. صدام با صدور فرمان آتش‌زدن این چاه‌ها نه فقط خسارات مالی هنگفتی به کویت وارد ساخته، که خود باید تاوان آنرا بدهد، محیط زیست تمامی کشورهای ساحلی خلیج فارس را نیز بشدت آلوده کرده و کارشناسان خسارات و زیانهای ناشی از آن را که تا پایان این قرن هم بر طرف نخواهد شد، با زیانهای ناشی از حریق نیروگاه اتمی چرنوبیل در شوروی مقایسه می‌کنند.

مهیار کردن حریق چاه‌های نفتی کویت قریب دو سال بطول خواهد انجامید و نفت کویت تا پیش از سال ۱۹۹۲ به بازارهای جهانی صادر نخواهد شد. در این فاصله کویت ناچار است برای تأمین هزینه‌های سنگین خسارات ناشی از تهاجم نظامی عراق از سپرده‌های ارزی خود در خارج استفاده کند و یا از عربستان سعودی، که به جبران قطع صدور نفت کویت و عراق نفت بیشتری تولید و صادر می‌کند وام بگیرد.

از نظر سیاسی، با وجود بازگشت خاندان حاکم آل صباح به کویت، فرمانروائی مطلق و بلامنازع این خاندان بر کویت قابل دوام نیست و مردم کویت که در مدت هفت ماه اشغال عراقیها انواع سختی‌ها و مشقات را تحمل کرده‌اند دیگر حاضر نیستند به حکومت مطلقه کسانی که در ایام سختی از کشور خود گریختند و در آن روزها هم از ولخرجی‌ها و خوشگذرانی‌های خود دست برنداشتند تن در دهند. البته شرایط لازم برای یک تغییر اساسی در کویت و خلع خاندان آل صباح از حکومت فراهم نیست، ولی با نیروی تازه‌ای که طرفداران دمکراسی در کویت بدست آورده‌اند و سلاحيایی که در جریان عقب‌نشینی و فرار سربازان عراقی بدست جوانان کویتی افتاده است، خاندان حاکم بر کویت ناچار است به‌تغییراتی در شیوه حکومت خود تن در دهد و پارلمان کویت را که تا کنون چندین بار تشکیل و تعطیل شده است، احیاء نماید.

امیر کویت در اولین سخنرانی خود خطاب به مردم کویت پس از بازگشت به این

کشور، وعده داد که انتخابات عمومی در کویت برای تعیین نمایندگان پارلمان جدید آن کشور در سال آینده برگزار خواهد شد و در این انتخابات برای نخستین بار زنان کویت نیز حق رأی خواهند داشت. با وجود این در میان کویتی‌ها هنوز این نگرانی وجود دارد که خاندان حاکم بر کویت، در فاصله زمانی که برای انجام انتخابات در نظر گرفته است، بهانه‌ای برای خلف وعده خود بیاید و یا بعد از انجام انتخابات در صورت مقاومت پارلمان در برابر خواسته‌های خاندان حاکم، مانند گذشته آنرا تعطیل نماید.

تغییر ترکیب جمعیت کویت نیز در تحولات سیاسی آینده این کشور نقش مهمی دارد. تا قبل از اشغال کویت از طرف عراق اکثریت جمعیت دو میلیون نفری این کشور را مهاجرین و کارگران خارجی تشکیل می‌دادند که بزرگترین گروه آنها سیصد هزار نفر فلسطینی بودند. بعد از اشغال کویت اکثریت مهاجرین و کارگران خارجی که کار و زندگی خود را از دست داده بودند از کویت خارج شدند و فقط فلسطینی‌ها که گمان می‌کردند از حمایت عراقیها برخوردار خواهند بود در این کشور ماندند. حمایت یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین از صدام و وعده‌هایی که صدام در حمایت از آرمان ملت فلسطین می‌داد فلسطینی‌های مقیم کویت را به همکاری با اشغالگران عراقی تشویق کرد، و به همین جهت فلسطینی‌ها پس از بیرون راندن نیروهای عراق از کویت مورد ایداء و آزار قرار گرفته و به صورت اقلیت منفوری در آمده‌اند.

اقلیت فلسطینی کویت که اکثراً از حق تابعیت کویت برخوردار بودند همواره در جناح تندرو و سیاسی این کشور قرار داشتند و با تضعیف موقعیت آنها، و شرایط جدیدی که ممکنست منجر به خروج بسیاری از آنها از کویت بشود، جناح تندرو سیاسی این کشور نیز تضعیف خواهند شد. دولت کویت در نظر دارد از این به بعد ورود اتباع خارجی را به این کشور محدود سازد و امکانات اشتغال و تجارت را بیشتر در اختیار کویتی‌ها بگذارد. دولت کویت با اتخاذ این سیاست و اقداماتی از قبیل بخشودگی بدهی‌های قبلی طبقات کم درآمد به بانک دولتی کویت در صدد جلب رضایت اکثریت مردم این کشور برآمده و از این طریق می‌خواهد از رشد و پیشرفت گروه‌هایی که خواهان تغییرات اساسی در سیستم حکومت کویت و استقرار یک حکومت دموکراسی به معنی واقعی هستند جلوگیری به عمل آورد.

دولت کویت از آمریکا و متحدین آن در جنگ با عراق خواسته است تا

زمانی که صدام حسین در عراق در رأس حکومت قرار گرفته و تهدید حاکمیت کویت از طرف عراق بکلی برطرف نشده است، کویت را ترک نکنند، اما بعضی از رهبران مخالف این تدبیر دولت کویت را نیز ناشی از نگرانی فرمانروایان کویت از قدرت یافتن طرفداران دموکراسی می‌دانند و معتقدند که خاندان حاکم بر کویت می‌خواهند بدین وسیله فرصتی برای تجدید سازمان ارتش و نیروهای انتظامی آن کشور بدست آورند. با وجود این بازگشت شیوه گذشته حکومت در کویت عملی به نظر نمی‌رسد و خاندان حاکم بر کویت ناچار است به وعده‌های خود در باره انجام انتخابات پارلمانی و مشارکت مردم در کار حکومت جامه عمل بپوشاند.

آینده کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس

پنج کشور دیگر ساحل جنوب خلیج فارس بجز کویت، یعنی عربستان سعودی و امارات متحده عربی و قطر و بحرین و عمان که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در جنگ خلیج فارس شرکت داشتند بدنبال این جنگ دستخوش تغییراتی خواهند شد و گسترش ارتباط این کشورها با آمریکا آنها را وادار خواهد کرد در شیوه حکومت خود تجدید نظر نمایند. البته انجام انتخابات پارلمانی و استقرار دموکراسی در این کشورها، حتی بصورت ناقصی که تا کنون در کویت تجربه شده، در این کشورها بعید به نظر می‌رسد و در آینده قابل پیش‌بینی فقط می‌توان امیدوار بود که فرمانروایان کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس به تشکیل یک مجمع مشورتی و نمایش یک حکومت پارلمانی رضایت بدهند.

انتقاداتی که از حکومت‌های خانوادگی و استبدادی کشورهای جنوبی خلیج فارس در غرب به عمل می‌آید منحصر به مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی یا نمایندگان کنگره و پارلمان‌های اروپائی است و اظهار نظر مقامات رسمی آمریکا یا کشورهای اروپائی در باره حکومت‌های این منطقه از حدود کلیات و ابراز امیدواری به اینکه گام‌هایی در جهت مشارکت بیشتر مردم این کشورها در کار حکومت برداشته شود تجاوز نمی‌کند. واقعیت امر اینست که آمریکا و سایر کشورهای صنعتی غرب استقرار دموکراسی در کشورهای این منطقه را به نفع خود نمی‌دانند و آنچه در این باره می‌گویند تظاهری بیش نیست، زیرا معامله با خانواده‌های حاکم بر این کشورها برای

آنها خیلی آسانتر و بی دردسرت‌تر از کنار آمدن با حکومت‌هایی است که متکی به مردم بوده یا ارزش و اهمیتی برای افکار عمومی قائل باشند.

از میان کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس، عربستان سعودی که پایگاه اصلی نیروهای آمریکا در خلیج فارس بود، بیش از همه برای آمریکا اهمیت دارد، زیرا این کشور با داشتن یک چهارم کل ذخائر نفتی دنیا و ظرفیت تولید تا ده میلیون بشکه نفت در روز مهمترین منبع انرژی جهان بشمار می‌آید. عربستان سعودی با افزایش تولید خود، از پنج میلیون در روز تا هفت میلیون بشکه در جریان جنگ خلیج فارس، قطع صادرات نفت عراق و کویت را جبران کرد و افزایش سریع قیمت نفت را در آغاز این بحران، که تا مرز بشکه‌ای چهل دلار رسیده بود، متوقف ساخت و آنرا تا بشکه‌ای بیست تا بیست و پنج دلار پایین آورد. عربستان سعودی با حجم تولید و سیع خود یک عامل کنترل کننده قیمت نفت در اوپک بشمار می‌آید و آمریکائیا با نفوذ در سیاست‌های نفتی عربستان سعودی می‌توانند بهای نفت را در سطح دلخواه خود نگاه دارند.

نقشی که آمریکائیا به عنوان حامی عربستان سعودی در برابر خطر تهاجم عراق، در جنگ خلیج فارس ایفا کردند و حضور بیش از نیم میلیون سرباز آمریکایی در خاک عربستان سعودی در جریان این جنگ، بر نفوذ آمریکا در این کشور افزوده و یکی از دلایل ابقای رژیم صدام حسین پس از پایان جنگ هم وجود بهانه‌ای برای ادامه حضور نظامی آمریکا در عربستان بود. ولی دولت عربستان سعودی از واکنش افکار عمومی ملل عرب و مسلمان و مردم خود عربستان در برابر حضور دائمی سربازان آمریکائی در خاک آن کشور نگران است و این نگرانی با فرارسیدن موسم حج افزایش می‌یابد.

مجله معتبر «اکنومیست» لندن در شماره مورخ شانزدهم مارس ۱۹۹۱ خود، از قول منابع موثق در پایتخت عربستان سعودی نوشته است که تخلیه نیروهای آمریکا از این کشور تا فرارسیدن موسم حج در ماه ژوئن (اواخر خرداد و اوائل تیرماه ۱۳۷۰) خاتمه خواهد یافت. آمریکائیا از پایان جنگ خلیج فارس به اینطرف روزانه در حدود پنج هزار نفر از نیروهای خود را در منطقه خارج می‌کنند و به موازات آن مشغول مذاکره با کشورهای جنوبی خلیج فارس برای استقرار پایگاه‌های دائمی در این منطقه هستند. مرکز فرماندهی نیروهای آمریکا در خلیج فارس در بحرین خواهد بود،

آمریکاییها می‌کوشند با ایجاد پایگاه‌های دریائی و هوائی در کشورهای دیگر ساحل جنوبی خلیج فارس حضور خود را در این منطقه دائمی سازند. عربستان سعودی و پنج کشور دیگر عضو شورای همکاری خلیج (کویت و قطر و بحرین و امارات متحده و عمان) در عین حال که خود را از حمایت آمریکا بی‌نیاز نمی‌دانند، ترجیح می‌دهند که بیشتر به نیروهای ممالک عربی که در جنگ خلیج فارس شرکت کردند متکی باشند. آمریکائیها هم از این فکر استقبال کرده و از تشکیل یک سازمان جدید امنیت منطقه‌ای با شرکت شش کشور ساحلی جنوب خلیج فارس و مصر و سوریه حمایت نموده‌اند. با تشکیل این سازمان تمام یا بخشی از قریب شصت هزار سرباز مصری و سوری که در جنگ خلیج فارس شرکت کرده‌اند در منطقه خواهند ماند.

ایران پس از جنگ خلیج فارس

ایران، در جریان بحرانی که با اشغال کویت از طرف عراق آغاز شد و به‌بزرگترین آرایش جنگی در خلیج فارس و یک جنگ تمام عیار در این منطقه انجامید، دوران بسیار حساس و خطرناکی را در پشت سر گذاشت و با سیاست صحیح و عاقلانه‌ای که در اعلام بی‌طرفی در جریان این جنگ در پیش گرفت، خود را از مخاطرات درگیری در این جنگ دور نگاه داشت. آمریکائیها با بزرگترین لشگرکشی پس از جنگ ویتنام و اعزام بیش از پانصد هزار سرباز و تمرکز دو هزار هواپیما و قریب یکصد ناو جنگی در خلیج فارس تنها به‌بیرون راندن سربازان عراقی از کویت یا سرنگونی حکومت صدام نمی‌اندیشیدند. آنها واکنش احتمالی ایران را نیز در این جنگ در مد نظر داشتند و شاید هم مترصد فرصت و بهانه‌ای برای درگیر ساختن ایران در جنگ بودند، ولی ایران چنین بهانه‌ای را بدست آنها نداد. یکی از این بهانه‌ها که می‌توانست ایران را درگیر جنگ خلیج فارس بکند فرار تعدادی هواپیمای جنگنده عراقی به ایران در جریان جنگ بود. این هواپیماها بهترین و مدرن‌ترین جنگنده‌های عراقی بودند و صدام با فرستادن آنها به ایران می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند: هم این هواپیماها را از خطر نابودی در نتیجه بمباران‌ها و حملات موشکی آمریکا و متحدین آن نجات دهد، و هم ایران را به‌نحوی درگیر این جنگ بنماید. مجله

«نیوزویک» آمریکا در گزارش مفصلی تحت عنوان اسرار پشت پرده جنگ خلیج فارس، که در شماره مورخ ۱۸ مارس ۱۹۹۱ این مجله چاپ شده است، می‌نویسد اسرائیلی‌ها که در جریان‌ات پشت پرده جنگ خلیج فارس نقش مهمی داشتند، پس از پناه گرفتن بخش بزرگی از نیروی هوایی عراق در ایران، پیشنهاد کرده بودند فرودگاه‌های ایران برای انهدام این هواپیماها مورد حمله قرار گیرد، ولی دولت ایران پیش از اقدام به چنین حمله‌ای که می‌توانست ایران را ناخواسته درگیر جنگ خلیج فارس بنماید، رسماً اعلام کرد که هواپیماهای عراقی را پیش از پایان جنگ تحویل عراق نخواهد داد و به این ترتیب بهانه هرگونه تعرضی را به ایران از میان برد.

قبول قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق از طرف صدام حسین در مراحل اولیه بحران خلیج فارس و تخلیه ایران از سربازان عراقی و مبادله اسیران جنگی، دلیل تغییر رویه صدام نسبت به ایران و حسن نیت او نبود. صدام از این عقب‌نشینی دو هدف داشت: نخست اینکه می‌خواست نیروهای خود را در طول مرز ایران و عراق، برای مقابله با خطری که از جنوب عراق او را تهدید می‌کرد، آزاد کند و دیگر اینکه تصور می‌کرد با نزدیکی به ایران می‌تواند زمینه اتحاد مقدسی را با ایران در نبرد با دو دشمن مشترک، یعنی آمریکا و اسرائیل فراهم آورد. تردیدی نیست که در صورت موفقیت در اجرای این نقشه، جنگ خلیج فارس ابعاد وسیع‌تری می‌یافت و آمریکا نمی‌توانست به این سهولت از این مخمصه جان سالم بدر ببرد. ولی امکان پیروزی نهایی در این جنگ برای ایران و عراق متصور نبود، و بفرض پیروزی در جنگ هم، ایران چگونه می‌توانست به دیوانه‌ای چون صدام اعتماد کند و از شرارت‌های بعدی او مصون بماند؟ بعلاوه اتحاد ایران و عراق در جنگ خلیج فارس، به معنی تأیید تجاوز صدام به کویت بود که خود تجاوزات قبلی و بعدی او را نیز توجیه می‌نمود.

بدلایلی که گفته شد، ایران با اتخاذ یک تصمیم بجا و عاقلانه، خود را از معرکه دور نگاه داشت. اعلام بیطرفی ایران در جنگ خلیج فارس، همانطور که مقامات جمهوری اسلامی ایران بارها اعلام داشتند، به معنی بی تفاوتی ایران در این جنگ نبود. ایران با صراحت و قاطعیت حضور نظامی آمریکا و سایر کشورهای بیگانه را در خلیج فارس محکوم می‌کرد و در تمام مراحل این بحران خواهان خروج نیروهای بیگانه از منطقه و حل مسئله از طرف کشورهای ساحلی خلیج فارس، و در سطحی وسیع‌تر از طرف کنفرانس کشورهای اسلامی بود.

بطور خلاصه جمهوری اسلامی ایران نه تنها موفق شد خود را از مخاطرات درگیری در جنگ خلیج فارس مصون نگاه دارد با موقعیتی نیرومندتر از گذشته این بحران را در پشت سر گذاشت. دلائل این موفقیت به اختصار از این قرار است:

۱ - ایران با اعلام بی طرفی در جریان بحران و جنگ خلیج فارس و خودداری از حمایت از صدام، که طرف بازنده این جنگ بود، موقعیت بین المللی خود را استحکام بخشید و زمینه برقراری روابط نزدیکتری را با کشورهای منطقه که درگیر جنگ با عراق بودند فراهم ساخت. از دستاوردهای این سیاست می توان به تجدید روابط سیاسی بین ایران و عربستان سعودی و حل مشکل سفر زائران ایرانی به حج و برقراری ارتباط بین ایران و مصر اشاره نمود که با توجه به نقش جدید مصر در سیاست منطقه حائز اهمیت است. البته سیاست کلی ایران در منطقه، که مبتنی بر خروج نیروهای بیگانه از خلیج فارس و تأمین امنیت خلیج فارس از طرف کشورهای این منطقه است، با سیاست هشت کشور عضو سازمان جدید امنیت منطقه ای، که همکاری با نیروهای آمریکا و چند کشور اروپایی را در جنگ خلیج فارس پذیرفته اند، متفاوت است و مشارکت ایران در هر گونه تشکیلات جدید امنیتی در منطقه موکول به استقلال کامل این سازمان و خودداری از پذیرفتن نیروهای خارجی خواهد بود.

۲ - بحرانی که بدنبال اشغال کویت در منطقه آغاز شد فرصت مناسبی برای وادار ساختن عراق به عقب نشینی از مواضع قبلی خود در رابطه با ایران فراهم ساخت و صدام حسین ناچار شد به تمام خواسته های ایران در مورد تعیین خطوط مرزی و تخلیه قسمتی از خاک ایران که هنوز در اشغال نیروهای عراقی بود تن در دهد. تنها مشکل باقیمانده در اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت تعیین متجاوز و پرداخت غرامات جنگی به کشور مورد تجاوز است، که با تضعیف موقعیت بین المللی عراق در مقابل ایران، شانس موفقیت ایران در مورد هم افزایش یافته است، هر چند عراق پس از خسارات و صدماتی که در جنگ اخیر متحمل آن شده و تعهد پرداخت قسمتی از درآمد نفت خود به کویت توانائی پرداخت غرامت به ایران را نخواهد داشت.

۳ - سیاست بی طرفی ایران در جنگ خلیج فارس و دیپلماسی فعال ایران در جریان این بحران، زمینه را برای گسترش روابط بین المللی ایران فراهم ساخته است. جامعه اقتصادی اروپا که بزرگترین کشورهای صنعتی اروپا در آن عضویت دارند برای توسعه روابط سیاسی و بازرگانی خود با ایران پیشقدم شده و هیئت بلندپایه ای با

عضویت سه تن از وزیران خارجه کشورهای عضو این جامعه از تهران دیدن کرده است. روابط ایران و انگلستان نیز پس از آزادی «راجر کوپر» انگلیسی که به اتهام جاسوسی در ایران زندانی بود بهبود یافته و اظهار علاقه مجدد بوش رئیس جمهور آمریکا به تجدید رابطه با ایران نیز دلیل دیگری بر تثبیت موقعیت بین المللی ایران پس از جنگ خلیج فارس می باشد.

۴ - ترقی قیمت نفت و افزایش تولید نفت ایران در جریان جنگ خلیج فارس و بعد از آن موجب افزایش درآمدهای ارزی و بهبود وضع اقتصادی ایران شده و با تضعیف قدرت نظامی عراق و کاهش خطر درگیری مجدد بین دو کشور، ایران می تواند قسمتی از هزینه های نظامی خود را صرف امور عمرانی و بازسازی کشور بنماید. البته مشکلات ناشی از مهاجرت پناهندگان کرد و شیعه عراقی به ایران هزینه های سنگین و تازه ای را به ایران تحمیل خواهد کرد، ولی این مشکلات موقتی است و جامعه بین المللی اگر نمی تواند موجبات بازگشت این آوارگان را به وطن خود فراهم نماید باید هزینه نگاهداری آنها را نیز بر عهده بگیرد.

پیامدهای جنگ در کشورهای دیگر خاورمیانه

جنگ خلیج فارس نه فقط در اوضاع کشورهای ساحلی خلیج، بلکه در کشورهای دیگر خاورمیانه نیز آثار مهمی بر جای گذاشته و زمینه را برای تغییرات گسترده تری در آینده فراهم ساخته است. تأثیر بحران و جنگ اخیر را در هر یک از این کشورها به اختصار بررسی می کنیم:

ترکیه - ترکیه در جریان بحرانی که بعد از اشغال کویت در منطقه آغاز شد نقش فعالی بعهده گرفت. ترکیه با قطع لوله نفتی عراق، که تولیدات نفتی شمال آن کشور را به ترمینال های نفتی در دریای مدیترانه منتقل می کرد، از نخستین روزهای این بحران در مقابل عراق جبهه گرفت و بدنبال آن یکی از بزرگترین پایگاه های هوایی خود را در مجاورت مرز عراق در اختیار آمریکاییها گذاشت آمریکاییها در ازاء این همکاری هفت میلیارد دلار بدهی ترکیه را به آمریکا به گردن کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس گذاشتند، ولی ترکها فقط به این پاداش راضی نبودند و زمزمه تغییر مرزهای کشورهای منطقه بعد از جنگ، که نخستین بار از طرف «تورگوت - اوزال»

رئیس‌جمهور ترکیه ساز شد، مقدمه ادعاهای ارضی ترکیه در مورد مناطق نفت خیز شمال عراق بود. آمریکاییها با اجرای این نقشه، که مشکلات و مسائل دیگری را در منطقه به وجود می‌آورد و همسایگان دیگر عراق را نیز به تصاحب قسمتی از خاک عراق تشویق می‌نمود، مخالفت کردند و ترکیه هم از مشارکت مستقیم در جنگ علیه عراق و تصرف مناطق نفت خیز آن کشور صرف نظر نمود. با وجود این جنگ خلیج فارس در مجموع به سود ترکیه تمام شد و ترکها علاوه بر اینکه از بار سنگین بدهی‌های خارجی خود رهایی یافته‌اند، در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نیز از موقعیت محکم‌تری برخوردار شده‌اند و در بودجه کمکهای خارجی آمریکا هم ارقام درشت‌تری برای ترکیه منظور گردیده است.

مصر - در میان کشورهای عربی خارج از منطقه خلیج فارس مصر نقشی فعال‌تر از همه در جریان جنگ خلیج فارس به عهده گرفت. مصر اولین کشوری بود که آمادگی خود را به مشارکت مستقیم در عملیات نظامی علیه عراق اعلام داشت و نیروی اعزامی مصر به خلیج فارس که در مراحل نهایی جنگ به قریب چهل هزار نفر می‌رسید، بزرگترین ارتش عربی شرکت کننده در جنگ علیه عراق بود. مصر نیز در ازاء این همکاری از بار بدهی شش میلیارد دلاری خود به آمریکا خلاص شد و علاوه بر آن با همکاری در دفع تجاوز عراق به کویت روابط محکم‌تری با کشورهای ساحلی خلیج فارس برقرار نمود. با شرکت مصر در سازمان جدید امنیت منطقه‌ای که حضور نظامی مصر را در خلیج فارس دائمی می‌سازد، مصریها از این پس نقش مؤثرتری در سیاست این منطقه بازی خواهند کرد و برقراری رابطه با ایران کمتر از یکماه پس از پایان جنگ خلیج فارس خود نشانی از این نقش تازه است.

سوریه - تجاوز عراق به کویت و جنگ خلیج فارس دگرگونی عمیقی در سیاست خارجی سوریه پدید آورد و این کشور را از یک دشمن آشتی‌ناپذیر آمریکا و غرب، به متحدی که سربازانش تحت فرمان یک ژنرال آمریکایی و در کنار سربازان آمریکایی می‌جنگند تبدیل کرد. زمینه این تغییر سیاست حتی قبل از جنگ خلیج فارس فراهم شده بود و سوریه که دیگر نمی‌توانست به یک شوروی ضعیف و بحران‌زده متکی باشد در پی آشتی با آمریکا و غرب بود. تجاوز عراق به کویت و واکنش تند غرب در برابر آن با توجه به خصومت دیرینه رهبران سوریه و عراق، زمینه را برای این آشتی فراهم ساخت و بدنبال ملاقات حافظ اسد رئیس‌جمهور سوریه با جیمز بیکر وزیر خارجه

آمریکا، سوریه آمادگی خود را به مشارکت در نیروی چند ملیتی برای بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت اعلام داشت. سوریه یک نیروی بیست هزار نفری به خلیج فارس فرستاد و نخستین پاداشی که در برابر آن گرفت آزادی عمل در لبنان برای در هم شکستن نیروهای طرفدار ژنرال «میشل عون» و استقرار یک حکومت طرفدار سوریه در بیروت بود. دومین پاداش سوریه مشارکت در سازمان جدید امنیت خلیج فارس و استقرار دائمی نیروهای سوریه در این منطقه است که با دریافت کمک‌های مالی از کشورهای ساحلی خلیج فارس همراه خواهد بود و سوریه را بیش از پیش به جمع کشورهای طرفدار غرب در این منطقه نزدیک خواهد کرد.

لبنان - همانطور که اشاره شد، لبنان در نتیجه تحولاتی که در جریان جنگ خلیج فارس در منطقه روی داد به ثبات نسبی دست یافته و حکومت فعلی لبنان به ریاست «الیاس هراوی» که از پشتیبانی غرب و سوریه برخوردار است تا حدی بر اوضاع این کشور مسلط شده است، ولی ثبات و امنیت واقعی در لبنان بدون حل مسئله فلسطین و تضمین عدم مداخله اسرائیل در امور لبنان امکان پذیر نخواهد بود.

اردن - در میان کشورهای عربی خاورمیانه، پس از عراق و کویت که قربانیان اصلی جنگ خلیج فارس بودند، اردن بیش از همه صدمه دیده و سیاست غلط و ناشیانه ملک حسین در حمایت از صدام موجب انزوای این کشور در دنیای عرب و قطع کمک‌های ممالک ثروتمند عربی به آن شده است. پادشاه اردن در اوائل این بحران کوشید تا با میانجیگری بین صدام حسین و سران کشورهای دیگر عربی وجه‌های برای خود کسب کند، ولی تلاش او برای دادن امتیازاتی به عراق با مخالفت شدید ملک فهد و امیر کویت و حامیان آمریکایی آنها مواجه شد و حمایت ضمنی ملک حسین از عراق در جریان جنگ خلیج فارس بیش از پیش به موقعیت او در کشورهای عربی لطمه زد. تلاش پادشاه اردن برای نزدیکی به کشورهای عضو ائتلاف ضد عراق، بعد از خاتمه جنگ هم مؤثر واقع نشده و در صورت ادامه این وضع ممکن است اردن وجه‌المصالحه توافق برای حل مسئله فلسطین قرار بگیرد.

جنگ و اختلافات اعراب و اسرائیل

آمریکائیکها پس از پیروزی در جنگ خلیج فارس و موقعیت تازه‌ای که در

خاورمیانه به دست آورده‌اند، در صدد حل بزرگترین مشکل این منطقه در نیم قرن اخیر، یعنی مشکل فلسطین و اختلافات اعراب و اسرائیل بر آمده‌اند. هدف اصلی آمریکا در این تلاش تازه، همان هدف قدیمی یعنی تأمین امنیت و تثبیت موقعیت اسرائیل و وادار ساختن کشورهای عربی به شناسائی اسرائیل و برقراری رابطه با آن کشور است. اما نیل به چنین هدفی بدون دادن امتیازاتی از طرف اسرائیل به اعراب، که حل مسئله فلسطینی‌ها و یافتن وطنی برای آنها در رأس همه قرار دارد، امکان‌پذیر نیست و تلاش دیپلماسی آمریکا در خاورمیانه، از پایان جنگ خلیج فارس به اینطرف بر این هدف تمرکز یافته است که با جلب موافقت رهبران اسرائیل به دادن امتیازاتی در مورد فلسطینی‌ها و سرزمین‌های اشغالی اعراب زمینه استقرار یک صلح پایدار را در خاورمیانه فراهم آورد. در جریان بحران اخیر و جنگ خلیج فارس تحولاتی در منطقه روی داد که در روند مذاکرات و اقدامات آینده برای حل اختلافات اعراب و اسرائیل مؤثر خواهد بود. موقعیت فلسطینی‌ها در جریان این جنگ، به علت حمایت نابجای یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین از صدام حسین، چه در میان کشورهای عربی و چه در جامعه بین‌المللی بشدت تضعیف شد و سران کشورهای عرب که در گذشته خود را موظف و متعهد به کمک آرمان فلسطینی‌ها می‌دانستند دیگر چنین تعهدی برای خود قائل نیستند، هر چند اشتباه و حتی خیانت یک فرد نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای بر قطع حمایت از یک آرمان باشد. اشتباه صدام در پرتاب چند موشک بسوی اسرائیل، که تلفات و خسارات اندکی بیار آورد و خویشتن‌داری اسرائیل در خودداری از تلافی این موشک‌پرانی‌ها نیز موقعیت اسرائیل را در نظر افکار عمومی مردم آمریکا و غرب تقویت کرد و بهانه‌ای برای اعمال محدودیت و خشونت بیشتر نسبت به فلسطینی‌های ساکن مناطق اشغالی بدست اسرائیل داد. در این میان سیل مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل نیز که نیاز اسرائیل را به زمین بیشتری برای اسکان آنان توجیه می‌کند، بهانه تازه‌ای برای حفظ سرزمین‌های اشغالی به دست اسرائیل داده و احداث آبادی‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی شتاب بیشتری گرفته است.

اما در برابر همه عوامل پیش گفته، که در جریان جنگ خلیج فارس به نفع اسرائیل کار کرد، همکاری مصر و سوریه و کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس با آمریکا در جریان این جنگ، آمریکایی‌ها را به جبران این همکاری بخاطر تداوم رابطه نزدیک با این کشورها در آینده متعهد ساخته است. بر اساس همین سیاست بود که

بوش رئیس‌جمهور آمریکا، طی نطقی که پس از پایان جنگ خلیج فارس در کنگره ایراد کرد، ضمن برشمردن مواردی از قبیل ترتیبات جدید امنیتی و محدودیت صدور اسلحه به کشورهای که صلح و امنیت منطقه را تهدید می‌کنند، بر لزوم حل اختلافات اعراب و اسرائیل در اسرع وقت تأکید نمود و در ارتباط با همین مسئله اجرای قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و اصل «زمین در برابر صلح» را به عنوان یک راه حل عملی و عادلانه برای استقرار صلح در خاورمیانه عنوان کرد. اشاره به قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت که نزدیک به یک ربع قرن از تصویب آن می‌گذرد و مبتنی بر تخلیه اراضی اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ از طرف اسرائیل در ازاء تضمین امنیت مرزهای اسرائیل از طرف اعراب می‌باشد، از این نظر اهمیت دارد که رئیس‌جمهور آمریکا برای اولین بار لزوم تخلیه سرزمین‌های اشغالی اعراب را از طرف اسرائیل مورد تأکید قرار می‌دهد و افزودن اصل «زمین در برابر صلح» مؤید این امر است که آمریکاییها سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که بدون تخلیه سرزمین‌های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ از طرف اسرائیل که حل مسئله فلسطینی‌ها را نیز در بر می‌گیرد، استقرار صلحی پایدار در این منطقه امکان‌پذیر نیست.

از سرزمین‌های اشغال شده اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ فقط صحرای سینا به موجب قرارداد کمپ‌دیوید به مصریها پس داده شده و ساحل غربی رود اردن و بلندیهای جولان در مرز سوریه و اسرائیل و نوار غزه به علاوه بخش قدیمی شهر بیت‌المقدس در اشغال اسرائیلی‌ها باقی مانده است. مطبوعات آمریکا در جریان سفر اخیر «جیمز بیکر» وزیر خارجه آمریکا به کشورهای خاورمیانه خبر دادند که طرح «زمین در برابر صلح» آمریکا شامل تخلیه تمام یا بخشی از سواحل غربی رود اردن از طرف اسرائیل و اسکان فلسطینی‌ها در این اراضی و همچنین تخلیه بلندیهای جولان و بازپس دادن آن به سوریه در ازاء شناسائی اسرائیل از طرف سوریه است. بنا به گزارش مطبوعات آمریکا، اسرائیل حاضر به قبول این طرح نشده و همچنان بر طرح قبلی خود مبنی بر اعطای خودمختاری به فلسطینی‌ها در داخل قلمرو اسرائیل پافشاری می‌کند، اما در مورد بلندیهای جولان، بشرط غیرنظامی شدن این منطقه و خودداری سوریه از استقرار نیرو و تجهیزات نظامی در آن، امکان حصول توافقی وجود دارد. اگر این گزارش‌ها صحیح باشد و سوریه، بدون حل مسئله فلسطینی‌ها به امضای قرارداد صلح جداگانه با اسرائیل تن در دهد قرارداد کمپ‌دیوید دیگری پیاده شده و سوریه نیز در راه مصر گام

نهاده است.

در جریان جنگ خلیج فارس، بر اثر سوء تدبیر ملک حسین در حمایت از صدام، امکان سرنگونی رژیم سلطنتی اردن در پایان جنگ و استقرار حکومتی با مشارکت فلسطینی‌ها در این کشور هم مطرح شد. حکومت ملک حسین بعد از پایان جنگ خلیج فارس بر جای مانده، ولی امکان حل مسئله فلسطینی‌ها در قالب یک حکومت مشترک اردنی فلسطینی هنوز مطرح است و تنها راه حل «اسرائیل پسند» برای مسئله فلسطین بشمار می‌آید. اما قبول چنین راه حلی از طرف فلسطینی‌ها و رها کردن سرزمین‌های آباد و حاصلخیز ساحل غربی رود اردن در برابر سرزمین فقیر و خشک کنونی اردن بعید به نظر می‌رسد، و تا زمانی که راه حل عادلانه‌ای برای مسئله فلسطین و فلسطینی‌ها پیدا نشود صلح و آرامش واقعی در این منطقه برقرار نخواهد شد.

ضمائم

- ۱ - اسراری از روابط آمریکا و عراق
 - ۲ - شوروی و جنگ خلیج فارس
 - ۳ - صدام و عقده‌هایش
 - ۴ - جنگ خلیج فارس به روایت تصویر
-

اسراری از روابط آمریکا و عراق

آمریکائیه‌ها برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران از صدام یک هیولا
ساختند!

مجله «تایم» آمریکا در شماره مورخ یازدهم مارس ۱۹۹۱ خود مقاله مفصلی در باره تاریخچه روابط آمریکا و عراق منتشر کرده و برای نخستین بار اسراری از زبان کسانی که دست‌اندرکار این رابطه بوده‌اند فاش می‌کند. نکات برجسته این مقاله را در صفحات آینده به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

برای بررسی وقایعی که به اشغال کویت از طرف عراق و جنگ خلیج فارس انجامید باید به عقب برگردیم و سیر تحولات منطقه را از انقلاب اسلامی ایران و اشغال سفارت آمریکا در تهران در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ آغاز کنیم. این واقعه و بیم از گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه، نقطه عطفی در سیاست آمریکا، نه فقط در برابر ایران بلکه در رابطه با عراق بود. سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس در دوران حکومت سه رئیس‌جمهور (کارتر و ریگان و بوش) از این واقعه نشأت گرفته است.

«گراهام فولر»^۱ یکی از کارشناسان امور خاورمیانه در سازمان سیا که در سالهای دهه ۱۹۸۰ با این سازمان همکاری می‌کرد می‌گوید «در آن روزها وحشت جدی و عمیقی از حرکتهای اسلامی واشنگتن را فرا گرفته بود. مقامات ارشد در پنتاگون

(وزارت دفاع آمریکا) و سایر مراجع دولتی بیش از کمونیسم از اسلام می‌ترسیدند. این ترس، بصورت یک اشتغال فکری دائمی و آزار دهنده درآمده بود و برای رویارویی با خطر بنیادگرایی اسلامی هر وسیله‌ای مجاز شمرده می‌شد. چماقی که ما برای این مبارزه پیدا کردیم عراق بود»

در باره صدام حسین اطلاعات کمی در واشنگتن در دست بود. هارولد براون^۲ وزیر دفاع کارتر می‌گوید «گزارش‌های اطلاعاتی که ما در اختیار داشتیم صدام را فردی شرور و بیرحم و آدمکش معرفی می‌کرد». گاری سیک^۳ کارشناس امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی آمریکا در زمان حکومت کارتر هم این موضوع را تأیید کرده و می‌گوید «من بخاطر نمی‌آورم چیزی بجز اینکه او آدم قسی‌القلب و خطرناکی است در باره صدام خوانده باشم، با وجود این در گزارش‌های اطلاعاتی چنین اظهار نظر می‌شد که می‌توان با او معامله کرد». گاری سیک اضافه می‌کند که برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر با صراحت از نقش حساسی که صدام می‌تواند در مقابله با خطر اسلام بنیادگرا ایفا کند سخن می‌گفت و تأکید می‌کرد که «عراق می‌تواند خطر ایران را خنثی کند و ما باید آنرا پرورش دهیم».

عراق حتی در سال ۱۹۷۹ نیز قدرت نظامی ترسناکی بشمار می‌آمد. براون (وزیر دفاع کارتر) بخاطر می‌آورد که کارشناسان نظامی پنتاگون در بررسی‌های مربوط به احتمال یک رویارویی نظامی در خلیج فارس همیشه عراق را به عنوان یک حریف احتمالی در این منطقه بشمار می‌آوردند. براون اضافه می‌کند «آنقدر اسم عراق در این گزارش‌ها تکرار می‌شد که من از تهیه کنندگان این گزارش‌ها خواستم یک اسم رمز برای عراق بگذارند. چون این خطر وجود داشت که بعضی از این مطالب به خارج درز کند و این توهم به وجود بیاید که ما قصد جنگ با بغداد را داریم. موضوعی که آن‌روزها قابل تصور هم نبود...»

«هوارد تیچر»^۴ یکی از تحلیل‌گران سیاسی - نظامی وزارت دفاع آمریکا، که مدت شش ماه برای تهیه گزارش‌های پیرامون وضع عراق صرف وقت کرد، می‌گوید «در آن موقع هیچکس در سطوح بالای سیاسی آمریکا درک صحیحی از طبیعت رژیم

حاکم بر عراق و اهداف دراز مدت آن نداشت». تیچر اضافه می‌کند در یک گزارش پنجاه صفحه‌ای که در اواخر سال ۱۹۷۹ پیرامون وضع عراق و اهداف سیاسی - نظامی صدام حسین تسلیم وزارت دفاع آمریکا کرد، در حدود ۹ ماه قبل از آغاز جنگ ایران و عراق، پیش‌بینی کرده بود که عراق به ایران حمله خواهد کرد. تیچر در همین گزارش نوشته بود که هدف عراق از حمله به ایران دست یافتن به منابع نفتی این کشور و ایفای یک نقش برتر در بازار جهانی نفت است.

گزارش تیچر تسلیم براون شد، ولی براون پس از مطالعه این گزارش تحلیل تیچر را نپذیرفت. تیچر می‌گوید براون معتقد بود که صدام هر چند در سیاست داخلی خود آدم خشن و بیرحمی است، در سیاست خارجی محتاطانه عمل می‌کند و تا بحال به کشورهای همسایه خود تجاوز نکرده است. براون همچنین عقیده داشت که خطر عراق برای غرب کمتر از ایران است و می‌توان با صدام کنار آمد.

البته دیگران نظرات متفاوتی داشتند از آن جمله «رابرت هانتز» که در آن زمان در شورای امنیت ملی آمریکا کار می‌کرد، ضمن پذیرفتن این نظر که گاهی مصلحت ایجاب می‌کند با دیکتاتورها کنار بیاییم خطرات این نزدیکی را هم خاطرنشان می‌ساخت و می‌گفت «اگر می‌خواهید با شیطان شام بخورید قاشق بلندی بر دارید». ولی فاصله گرفتن از یک دیکتاتور، در حالی که منافع آمریکا ایجاب می‌کرد با او معامله کنیم، در هر شرایطی دشوار بود. حکومت کارتر در عین حال که سعی می‌کرد بیطرفی خود را در جنگ ایران و عراق حفظ کند، در همان موقع با فروش هشت موتور جت از طرف کمپانی جنرال الکتریک برای ساختن چهار ناو جنگی عراقی موافقت کرد.

هیولائی که خود ما ساختیم!

در سال ۱۹۸۶ که جنگ ایران و عراق به بن بست خطرناکی رسیده بود آمریکا با همکاری اسرائیل و مصر شروع به دادن اطلاعات محرمانه‌ای در باره تحرکات نظامی ایران به عراق نمودند. سال بعد آمریکا با اعزام ناوگان جنگی خود به خلیج فارس

به معارضة با ایران برخاست و در همین زمان بود که عراقی‌ها با پرتاب یک موشک «اگزوسه» به ناو جنگی «استارک» آمریکا موجب مرگ ۳۷ ناوی آمریکا شدند. آمریکا این حمله را تصادفی تلقی کرد و عذر عراق را در باره اشتباهی بودن آن پذیرفت.

در سال ۱۹۸۶ یکی از مقامات وزارت بازرگانی آمریکا بنام «استفن برین»^۶ که مسئولیت کنترل صادرات تکنولوژی پیشرفته و کالاهای استراتژیک را بر عهده داشت اطلاع یافت که یک کامپیوتر پیشرفته ساخت نیوجرسی به مقصد موصل در عراق در شرف صدور است. برین موضوع را با منابع اطلاعاتی در میان گذاشت و اطلاعاتی که از این طریق بدست آورد حاکی از این بود که عراقیها در این شهر مشغول ساختن موشک‌های قاره‌پیمای جدیدی هستند. این موشک با تغییراتی در موشکهای «اسکود» روسی و افزایش برد آنها ساخته می‌شد و عراقیها می‌توانستند با تکمیل این موشکها شهرهای مرکزی ایران را هدف قرار دهند. برین موضوع را با مقامات بالاتر خود در وزارت بازرگانی در میان گذاشت، و این مقامات صدور کامپیوتر را به عراق بلامانع تشخیص دادند. معاون وزارت بازرگانی آمریکا «پل فریدنبرگ»^۷ که مسئول امور صادرات بود گفت که دولت ریگان محدودیتی برای صدور تکنولوژی به عراق وضع نکرده است. در نتیجه کامپیوتر به مقصد عراق حمل شد و احتمالاً در ساختن موشکهای برد بلند عراق مورد استفاده قرار گرفت.

در ماه اوت سال ۱۹۸۸، که عراق گازهای سمی را برای کشتار هزاران زن و مرد و کودک کرد به کار برد، موضوع محدودیت صادرات به عراق اهمیت بیشتری یافت. فریدنبرگ که صدور کامپیوتر به عراق را براساس سیاستهای اعلام شده از طرف دولت ریگان تجویز کرده بود، در جلسهای که از طرف شورای امنیت ملی در کاخ سفید تشکیل شد لزوم اعمال کنترل بیشتری را برای جلوگیری از صدور کالاهایی نظیر کامپیوتر، که عراقی می‌تواند از آنها در امور نظامی استفاده کند، درخواست نمود. وزارت دفاع آمریکا با این پیشنهاد موافقت کرد، ولی مقامات کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا ضمن تأیید شقاوتها و جنایات رژیم صدام بر اهمیت موقعیت استراتژیک عراق برای آمریکا تأکید کردند و گفتند آمریکا با سیاست نزدیکی و تشویق و

تجارت، بیشتر از رویارویی و اعمال محدودیت‌های تجارتی می‌تواند بر سیاست عراق اثر بگذارد. فریدنبرگ می‌گوید «پیشنهاد من از طرف کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا رد شد و آنها صریحاً گفتند که دلیلی بر اعمال کنترل در مورد صدور کالا به عراق وجود ندارد».

فریدنبرگ می‌گوید از سال ۱۹۸۶ به بعد آمریکا بیش از یک هزار و پانصد میلیون دلار کالا به عراق صادر کرد. کشورهای دیگر نظیر فرانسه هم، بدون کمترین مخالفتی از طرف واشنگتن انواع سلاحها را به عراق صادر می‌کردند. دلیل این سهل‌انگاری هم واضح بود: آمریکا نگران پیروزی ایران در جنگ با عراق بود و هرگونه کمکی را به عراق برای جلوگیری از پیروزی ایران تجویز می‌نمود.

«برین» هنوز متحیر است که چرا با وجود مخالفت او با صدور کامپیوترهای پیشرفته به عراق این کامپیوتر به عراق ارسال شد و در ماجراجویی‌های نظامی صدام مورد استفاده قرار گرفت. برین می‌گوید «این هیولا را خود ما ساختیم.. اگر شما می‌خواهید بدانید که چه کسی مسئول این همه خرابی و گرفتاری است، این خود ما هستیم که اجازه دادیم چنین امکاناتی در اختیار صدام قرار بگیرد».

اشتباهات آمریکا

با وجود افزایش مبادلات بازرگانی و گسترش روابط سیاسی آمریکا و عراق، سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) در پیش‌بینی کارهای صدام دچار مشکل بود. قسمتی از مشکل به طبیعت ساختار سیاسی عراق ارتباط داشت. صدام حسین یک رژیم استبدادی و متمرکز به وجود آورده بود که کمتر کسی می‌توانست به آن راه پیدا کند. ریچارد مورفی^۸ معاون وزارت خارجه آمریکا در حکومت ریگان می‌گوید «اطلاعات ما در مورد عراق محدود بود. نفوذ در سازمانهای دولتی و حتی کسب اطلاعات از مردم عادی مشکلات و محدودیت‌های زیادی داشت». واشنگتن برای ارزیابی اوضاع عراق و پی‌بردن به افکار و نقشه‌های صدام به دولتهای معتدل عربی منطقه متوسل می‌شد، ولی برداشت‌های آنها هم متفاوت و گمراه کننده بود. مصر و عربستان سعودی و کویت و

اردن هم، مانند آمریکا، عراق را سدی در برابر گسترش بنیادگرایی اسلامی از سوی ایران می‌دانستند. سران این کشورها مرتباً به آمریکائیان اطمینان می‌دادند که صدام به تدریج رویه معتدل‌تری در پیش می‌گیرد و ادامه کمک و حمایت آمریکا را به حکومت او خواستار می‌شدند.

«تیچر» که در دوران حکومت ریگان از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا بود می‌گوید «در آوریل سال ۱۹۸۲ در جلسه مذاکره‌ای با حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر حضور داشتم. نیروهای ایران قسمت اعظم سرزمین‌های اشغال شده از طرف عراقیها را در مراحل اولیه جنگ پس گرفته و به داخل خاک عراق نفوذ کرده بودند. در پایان جلسه مذاکره حسنی مبارک دست مرا گرفت و با اشاره به خطری که عراق را تهدید می‌کند بر لزوم کمک فوری آمریکا به صدام حسین تأکید کرد. او از من خواست که این پیام او را به‌پرزیدنت ریگان برسانم.»

تنها رهبران کشورهای عربی نبودند که آمریکا را به انعطاف و خوشتن‌داری در برابر صدام دعوت می‌کردند. در بهار سال ۱۹۸۴ تیچر همراه «دونالد رامسفیلد»^۱ فرستاده ویژه ریگان به خاورمیانه از اسرائیل دیدن کرد. در ملاقات آنها با اسحاق شامیر نخست‌وزیر اسرائیل، شامیر به رامسفیلد گفت که ایران، و نه عراق بزرگترین خطر برای امنیت منطقه بشمار می‌رود. تیچر می‌گوید نخست‌وزیر اسرائیل در این گفتگوها آمادگی خود را برای نزدیکی به عراق اعلام داشت و به عنوان نشانه‌ای از حسن نیت اسرائیل پیشنهاد کرد یک خط لوله نفتی از عراق به بندر اسرائیلی حیفا کشیده شود. وقتی ما آمادگی اسرائیل را در همکاری برای ساختن این خط لوله نفتی به طارق عزیز وزیر خارجه عراق ابلاغ کردیم، طارق عزیز گفت من جرات ارائه این پیشنهاد را به صدام ندارم، چون ممکنست او در جا مرا بکشد!

پنج سال بعد، در پائیز سال ۱۹۸۹ آمریکا در صدد ارزیابی مجدد سیاست خود در منطقه خلیج فارس برآمد. ارزیابی جدید آمریکا از اوضاع عراق که مبتنی بر بررسی و تحلیل‌های سازمان سیا بود، از گرایش عراق بسوی اعتدال حکایت می‌کرد. بر اساس تحلیل سیا، عراق خسته از جنگ و بدهکار، برای بازسازی و احیاء اقتصاد فلج و ورشکسته خود بیشتر در اندیشه افزایش تولیدات نفتی خود بود و دیگر خیال

ماجرای جنگی‌های خارجی را نداشت. در تحلیل سیاست به این نکته هم اشاره شده بود که صدام نسبت به کشورهایی که در جنگ با ایران به عراق یاری دادند، از جمله کویت و امارات متحده عربی، احساس دین می‌کند و به روابط نزدیک و دوستانه خود با این کشورها ادامه خواهد داد!

گزارش سازمانهای اطلاعاتی فقط بخشی از ارزیابی خوشبینانه واشنگتن را نسبت به عراق تشکیل می‌داد. وزارت خارجه آمریکا هم اقداماتی از قبیل تسهیل مسافرت عراقیها به خارج از کشور یا دستور تهیه پیش نویس یک قانون اساسی جدید از طرف صدام را که هرگز به مرحله عمل نرسید، نشانه‌هایی بر تحول اوضاع عراق تلقی نمود. عراق به عنوان یک قدرت نظامی منطقه، که نفوذ سیاسی خود را نیز در پرتو آن گسترش می‌داد، و داشتن منابع غنی نفت که می‌توانست این کشور را در آینده به یک



صدام حسین در یک مصاحبه مطبوعاتی و سائلی را که در ساختمان راکتور اتمی عراق بکار می‌رود و با وجود منع صدور آن به عراق تهیه کرده است، به خبرنگاران نشان می‌دهد.

غول اقتصادی تبدیل کند، در محاسبات سیاسی آمریکا جای خاصی برای خود باز کرده بود. آمریکا هشت درصد نفت مورد نیاز خود را از عراق تأمین می‌کرد و کمپانی‌های آمریکایی مشتاق مشارکت در کارهای عمرانی عراق بودند. با چنین مقدماتی دولت بوش تصمیم گرفت روابط نزدیکتری با عراق برقرار کند و در باره گزارش‌های مربوط به نقض فاحش حقوق بشر در رژیم صدام به تماس‌های خصوصی با مقامات عراقی اکتفا نماید.

صدام چگونه به‌ورطه جنگ کشیده شد؟

با همه این خوشبینی‌ها، صدام از بهار سال ۱۹۹۰ چهره جنگجویانه‌ای بخود گرفت. او اسرائیل را تهدید کرد که در صورت تجاوز آن کشور نیمی از اسرائیل را به آتش خواهد کشید، و بدنبال این تهدید موشکهای اسکود خود را به نزدیک مرز اردن منتقل کرد تا شهرها و مراکز نظامی و صنعتی اسرائیل در تیررس آنها باشند. صدام از حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس هم انتقاد کرد و یک روزنامه‌نگار ایرانی‌الاصل تبعه انگلستان را به‌اتهام جاسوسی اعدام نمود. در این میان از تلاش عراق برای وارد کردن وسایل و تجهیزات که برای ساختن سلاحهای اتمی از آنها استفاده می‌شود، پرده برداشته شد. در این حیص و بیص، روز دوازدهم آوریل ۱۹۹۰، هیئتی مرکب از شش سناتور آمریکایی که رابرت دال رهبر جمهوریخواهان در سنای آمریکا در رأس آنها قرار داشت، وارد بغداد شد. اعضای این هیئت در سویت هتلی در کنار دجله با صدام حسین ملاقات کردند. نوار مذاکرات این هیئت با صدام که بعداً از طرف عراقیها پخش شد حاکی از این بود که صدام در گفتگو با سناتورهای آمریکایی زبان بر گله و شکایت از آمریکا گشوده ولی یکی از سناتورها در پاسخ او گفته است که «مشکل شما با مطبوعات و وسایل ارتباطی آمریکا و غرب است نه با دولت آمریکا!» در این ملاقات سناتورها به تهدیدهای صدام علیه اسرائیل هم اشاره کرده‌اند و صدام در پاسخ گفته است که به‌ژنرال‌های خود دستور داده ناست در صورت حمله اسرائیل هر چه در انبارهای تسلیحاتی خود دارند بر سر اسرائیل بریزند، و اضافه کرده است که این فرمان در صورت مرگ او هم اجرا خواهد شد.

مقامات رسمی آمریکا که به‌اطلاعات محرمانه دسترسی دارند فاش کرده‌اند که

آمریکا از یکماه قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت در جریان نقل و انتقالات نظامی عراقیها به مرز کویت بوده، ولی مقامات نظامی آمریکا تردید داشته‌اند که آیا صدام در صدد تهدید کویتی‌ها و گرفتن امتیازات مورد نظر خود از آنهاست یا نقشه بلعیدن کویت را در سر می‌پروراند. منابع اطلاعاتی آمریکا نمی‌توانستند با قاطعیت در این مورد اظهار نظر کنند و مقامات سیاسی هم که قبلاً در باره اوضاع عراق ابراز خوشبینی کرده و سیاست‌های خود را بر مبنای نزدیکی به صدام قرار داده بودند این گزارش‌ها را جدی تلقی نمی‌کردند و به قبول این واقعیت که سیاستهای آنها در مورد عراق اشتباه بوده و شکست خورده است، تن در نمی‌دادند.

اما اگر آمریکائیه‌ها در برداشت‌های خود نسبت به مقاصد صدام دچار اشتباه شدند، صدام هم در شناخت و درک آمریکا دچار اشتباه بزرگتری شد. صدام اطلاعات اندکی در مورد آمریکا داشت و به همین جهت به نتیجه گیری‌های غلط در قضاوت خود نسبت به آمریکا می‌رسید. خانم «گلاسی» سفیر آمریکا در عراق می‌گوید صدام در باره قدرت نظامی آمریکا به تجربه آمریکا در جنگ ویتنام می‌اندیشید و بارها تحسین و اعجاب خود را از اینکه یک ملت جهان سومی چگونه یک ابر قدرت را شکست داد،



خانم «اپریل گلاسی» سفیر آمریکا در عراق که مذاکرات او با صدام حسین یک هفته پیش از تهاجم نظامی عراق به کویت به منزله چراغ سبزی برای تجاوز عراق به کویت تلقی شد.

بیان کرده بود. او گمان می کرد که آمریکاییها پس از تجربه ویتنام قدرت و اراده لازم را برای درگیری در جنگ دیگری در سرزمین های دور دست ندارند و با همین باور غلط انتظار واکنش جدی آمریکا را در برابر ماجراجویی های تازه خود نداشت.

علائم پراکنده و ضد و نقیضی هم که از واشنگتن داده می شد بیشتر صدام را به اشتباه انداخت. روز بیست و پنجم آوریل، یک هفته قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت، خانم گلاسی سفیر آمریکا در بغداد، بدون قرار قبلی و عجلانه نزد صدام فرا خوانده شد. هنگامی که صدام سفیر آمریکا را به حضور پذیرفت، نیروهای او مرزهای کویت را تهدید می کردند. خانم سفیر در این مورد سخنی نگفت و وقتی که صدام مخصوصاً این موضوع را به نحوی عنوان کرد که نظر دولت آمریکا را در باره آن بدانند خانم گلاسی گفت «ما مطلبی برای گفتن در باره اختلافات بین اعراب، از جمله اختلاف مرزی شما با کویت نداریم». بعد از تجاوز عراق به کویت، خانم گلاسی بخاطر این اظهار نظر خود بشدت مورد انتقاد قرار گرفت و گفته شد که خانم سفیر با این بیان در واقع چراغ سبزی برای حمله به کویت به صدام نشان داده است. اما «لی هامیلتون»^{۱۰} رئیس کمیته فرعی مجلس نمایندگان آمریکا در باره اروپا و خاورمیانه این اتهام را رد کرده و می گوید «خانم گلاسی طبق دستوراتی که از وزارت خارجه آمریکا به او داده شده عمل کرده و نظر رسمی دولت را منعکس نموده است».

این اشتباه روز سی و یکم ژوئیه یعنی دو روز قبل از تهاجم عراق به کویت، به صورت دیگری تکرار و تأکید شد. در این روز جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور دور نزدیک و جنوب آسیا در جلسه کمیته فرعی کنگره حضور یافت و مؤکداً گفت «ما با هیچیک از کشورهای حوزه خلیج فارس پیمان دفاعی نداریم. ما همواره از موضع گرفتن در اختلافات مرزی بین کشورهای این منطقه یا مباحثات اوپک پرهیز کرده ایم، ولی مانند دولت های پیشین آمریکا خواهان حاصل مسالمت آمیز این اختلافات هستیم». هامیلتون رئیس کمیته مذکور می گوید «دولت آمریکا هنوز براین باور بود که می توان به نحوی با صدام کنار آمد. دولت تا روز وقوع تجاوز هم این سیاست را تغییر نداده بود.» هامیلتون و سایر اعضای کنگره پس از توضیحات معاون وزارت خارجه به این نتیجه رسیدند که آمریکا بخاطر کویت نخواهد جنگید.

در همین روزها، اظهار نظرهای احتیاط آمیز منابع اطلاعاتی به اعلام خطر جدی تبدیل شده بود. از اواسط ماه ژوئیه تدارکات نظامی عراق در مرز کویت برای حمله به این کشور کافی به نظر می‌رسید، ولی در آن موقع بیشتر از احتمال تصرف نوار مرزی و منابع نفتی مورد اختلاف دو کشور، یا جزیره بویان از طرف عراق صحبت می‌شد. یک هفته قبل از حمله، درست در همان روزی که صدام حسین با سفیر آمریکا ملاقات کرد، منابع اطلاعاتی آمریکا به مقامات کاخ سفید و وزارت دفاع و وزارت خارجه هشدار دادند که صدام بلوف نمی‌زند و احتمال یک اقدام نظامی از طرف عراقیها جدی است. ساعت سه بعد از ظهر روز اول اوت (کمتر از شش ساعت قبل از آغاز تهاجم عراق به کویت) سفیر عراق در واشنگتن «محمدالمشاه» در طبقه ششم ساختمان وزارت خارجه آمریکا با جان کلی معاون وزارت خارجه و همکاران او ملاقات کرد. کلی به سفیر عراق گفت که آمریکا عمیقاً از تحرکات نظامی عراق در مرزهای کویت نگران است و تمرکز نیروهای عراق در این مرزها موجب نگرانی و اضطراب در منطقه شده است. سفیر عراق آمریکاییها را بخاطر اینکه به این ترس و نگرانی دامن می‌زنند ملامت کرد. کلی گفت تجمع صد هزار سرباز عراقی در مرزهای کویت امری نامعقول و غیرعادی است، ولی سفیر عراق باز هم در مقام پاسخ برآمد و گفت عراق حق دارد نیروهای خود را در داخل مرزهایش جابجا کند و اضافه کرد نگران نباشید، ما قصد تعرض به کسی را نداریم.

دو ساعت بعد، پنج بعد از ظهر بوقت واشنگتن، مقامات ارشد وزارت خارجه و پنتاگون و ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا و کاخ سفید و سیا در اتاق کنفرانس وزیر دفاع بدور هم نشسته بودند. «ریچارد کر»^{۱۱} معاون سیا پیشگویی شومی کرد و گفت عراقیها طی دوازده ساعت آینده به کویت حمله خواهند کرد. پیشگویی او ساعت هشت و نیم عصر همان روز بوقت واشنگتن به حقیقت پیوست.

شوروی و جنگ خلیج فارس

«پریماف» مشاور گورباچف جزئیات اقدامات دولت شوروی برای جلوگیری از جنگ خلیج فارس و جریان ملاقاتها و مذاکرات خود را با صدام حسین فاش می کند.

سیاست شوروی در جریان جنگ خلیج فارس، که به دنباله روی شوروی از سیاست آمریکا تعبیر شد، از نکات مبهم این بحران بشمار می آید. پریماف مشاور گورباچف که به نمایندگی او در جریان این بحران بین بغداد و واشنگتن مسافرت می کرد، در این مقاله که در شماره های مورخ چهارم و یازدهم مارس ۱۹۹۱ مجله تایم چاپ شده است جزئیات اقدامات شوروی و ملاقاتهای خود را با صدام حسین فاش می کند.

من شب سیزدهم فوریه (۲۴ بهمن ۱۳۶۹) بعد از آخرین ملاقات با صدام حسین بغداد را ترک گفتم. گورباچف برای چندمین بار مرا به بغداد فرستاده بود تا یکبار دیگر، حال که جنگ آغاز شده و قریب به یکماه از بمباران بغداد و شهرهای دیگر عراق می گذشت، صدام را به قبول یک راه حل سیاسی برای خاتمه دادن به جنگ قانع کنم. مسافرت به بغداد کار آسانی نبود. شهر تحت بمباران شدید و بی وقفه هواپیماهای آمریکا و سایر کشورهای عضو نیروهای چند ملیتی قرار داشت. به گفته عراقیها بغداد بیش از نقاط دیگر عراق هدف بمبارانهای هوایی متحدین بود. گفتگوهای من با صدام هم آسان نبود. ولی من بکلی ناامید نبودم و در تلگرافی به مسکو نوشتم که «علائم امیدوار کننده ای به چشم می خورد» بعد از مذاکرات

ما در شب دوازدهم فوریه طارق عزیز وزیر خارجه عراق به من گفت که صدام او را برای ادامه مذاکرات به مسکو خواهد فرستاد. سه روز بعد در آستانه سفر طارق عزیز به مسکو، شورای فرماندهی انقلابی عراق، که عالیتین مرجع تصمیم گیری در آن کشور است، بیانیه هیجان انگیزی منتشر کرد و ضمن آن برای نخستین بار آمادگی عراق را برای تخلیه کویت اعلام داشت. به همین جهت تعجب آور نبود که روز ۱۸ فوریه، جهان چشم به نتایج ملاقات و گفتگوهای هیئت اعزامی عراق با رهبر شوروی دوخته بود. در جلسه مذاکرات مسکو که چندین ساعت بطول انجامید آلکساندر بسمرتنیخ وزیر خارجه شوروی و من در کنار گورباچف نشسته بودیم و از طرف عراق علاوه بر طارق عزیز، سعدون حمادی معاون نخست وزیر عراق هم حضور داشت. در این ملاقات‌ها پرزیدنت گورباچف طرح مشخصی برای خاتمه جنگ و حل بحران از طریق سیاسی ارائه داد. طرح رئیس جمهور شوروی مبتنی بر اعلام خروج بدون قید و شرط نیروهای عراقی از کویت و قطع عملیات نظامی بود. طارق عزیز بر خلاف معمول جر و بحث زیادی نکرد و گفت که برای ارائه این طرح به صدام باید فوراً به بغداد مراجعت نماید. سه روز بعد، بیست و یکم فوریه طارق عزیز با پاسخ صدام به مسکو بازگشت. بعد از ملاقات دیگری بین گورباچف و طارق عزیز، دولت شوروی پیشنهاد جامعی برای برقراری صلح ارائه کرد که توجه جهانیان را بخود جلب نمود. طرح گورباچف که متضمن تخلیه کامل و بدون قید و شرط نیروهای عراقی از کویت بود از طرف عراق پذیرفته شد.

با قبول این طرح از طرف بغداد متوقف ساختن جنگ امکان پذیر بود، ولی با جو عدم اعتمادی که بر فضای سیاسی حاکم بود جنگ ادامه یافت.

مذاکرات گورباچف و بوش

روش تند و شتابزده‌ای که شورای امنیت سازمان ملل متحد در تصویب دوازده قطعنامه علیه عراق طی سه ماه در پیش گرفت، با توجه به اقدام عراق در اشغال کویت قابل توجیه بود. ولی حتی در جریان تصویب این قطعنامه‌ها هم چنین به نظر می‌رسید که کار از مسیر عادی خود خارج شده و واکنش‌هایی که نشان داده می‌شود از اصل مسئله فراتر رفته است. در واقع یک رشته اعمال غیرقانونی و خشونت آمیز از طرف

The Inside Story of Moscow's Quest for A Deal



عنوان مقاله «پریماکف» در مجله تایم با عکسی از خود او

عراقیها چه در مورد کویت و چه در مورد نمایندگی‌های سیاسی و اتباع خارجی، موجب این واکنش‌ها شد. این اقدامات شاید از ویژگی‌های روانی صدام سرچشمه می‌گرفت. او گمان می‌کرد که وقت زیادی برای مانور و بازیهای سیاسی دارد و می‌خواست در آغاز سخت‌ترین موضع‌ها را در پیش بگیرد تا بعداً بتواند با تعدیل آن امتیازاتی بدست آورد. اعمال مجازات‌های شدید اقتصادی و تدارک عملیات نظامی علیه عراق، زمینه را برای تلاش‌های دیپلماتیک به‌منظور خروج از بن‌بستی که صدام بوجود آورده بود فراهم ساخت. در نخستین مرحله، حل این مسئله از طرف خود اعراب مورد توجه قرار گرفت. صدام روز ۱۲ اوت طی نطقی مسئله کویت را به‌سایر مسائل خاورمیانه ارتباط داد و گفت که مسئله کویت باید بموازات تخلیه سرزمین‌های اشغالی اعراب از طرف اسرائیل و خروج نیروهای سوریه از لبنان حل و فصل شود. شانس قبول این پیشنهاد، که شاید صدام آنرا به‌منظور بهره‌برداری تبلیغاتی و جلب حمایت افکار عمومی اعراب

عنوان کرد اندک بود، ولی راهی برای تلاش‌های دیپلماتیک در جهت خروج از بن‌بست باز می‌نمود.

هنگامی که جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا گورباچف را برای ملاقات و مذاکره در هلسینکی، در تاریخ نهم سپتامبر دعوت کرد عقیده حاکم در مسکو بر این بود که بحران خلیج فارس به جنگ منتهی نخواهد شد. گورباچف شب پیش از ملاقات با بوش مشاوران خود را قرار خواند و تا ساعات بعد از نیمه شب با آنها به گفتگو پرداخت. نظر او این بود که با دست‌زدن به اقداماتی در جهت حل مشکل فلسطین می‌توان موجبات خروج عراقیها را از کویت فراهم ساخت. راه حلی که گورباچف پیشنهاد می‌کرد این بود که صدام را به قبول این فرمول قانع کنیم که آمادگی خود را برای خارج ساختن نیروهای خود از کویت بدون قید و شرط اعلام کند و همزمان با آن تأکید شود که بدنبال تخلیه کویت اقدامات مشخصی برای حل اختلافات اعراب و اسرائیل آغاز خواهد شد. این طرح به منزله قبول پیشنهاد دوازدهم اوت صدام و مرتبط ساختن تخلیه کویت با تخلیه سرزمین‌های اشغالی اعراب از طرف اسرائیل نبود، ولی اگر آمریکاییها هم آنرا می‌پذیرفتند راهی برای خروج از بن‌بست و احتراز از جنگ می‌گشود.

مارشال سرگی آخرومیف مشاور ارشد نظامی گورباچف هم همراه او به هلسینکی رفته بود. آخرومیف به آمریکاییها هشدار داد که عملیات نظامی در خلیج فارس تلفات جانی و خسارات و ویرانی‌های عظیمی را ببار خواهد آورد. او همچنین خاطرنشان ساخت که جنگ تنها با حملات هوایی به نتیجه نخواهد رسید و تلفات و خسارات جنگ عراقیها را وادار به تسلیم خواهد کرد.

در جریان مذاکرات هلسینکی، گورباچف و بوش بیشتر در باره راههای جلوگیری از یک برخورد نظامی در خلیج فارس با هم گفتگو می‌کردند. البته احتمال وقوع جنگ بکلی از میان نرفته بود. زیرا این موضوع بیشتر به اقدامات بعدی صدام بستگی داشت، با وجود این گورباچف در پایان این گفتگو به من گفت که از مذاکرات خود با بوش به این نتیجه رسیده است که وی خواهان حل مسئله کویت از طرق سیاسی است...

گفتگو با صدام

هنگامی که پرزیدنت گورباچف مرا به عنوان نماینده شخصی خود برای ملاقات و مذاکره با صدام حسین برگزید به آشنایی و روابط گذشته من با صدام توجه داشت. رابطه طولانی من با صدام بر کسی پوشیده نبود. من نخستین بار صدام حسین را در سال ۱۹۶۹، هنگامی که به عنوان خبرنگار روزنامه پراودا در خاورمیانه خدمت می کردم، ملاقات نمودم. در آن زمان او هنوز رئیس جمهور عراق نشده بود. ولی یکی از با نفوذترین اعضای گروه حاکم بر عراق بشمار می آمد. در همان زمان من با طارق عزیز که سردبیری روزنامه «الشوره» ارگان حزب حاکم بعث عراق را بعهده داشت آشنا شدم.

در آن زمان عراق وضع متشنج و بی ثباتی داشت. حزب بعث، که صدام و طارق عزیز هر دو عضو آن بودند تازه به قدرت رسیده بود. در دفاتر کار هر دو آنها مسلسل دستی به چشم می خورد. بعضی خصوصیات اخلاقی صدام که در طول زمان و بعد از رسیدن او به قدرت مطلقه بیشتر خود را نمایان ساخت، از همان زمان قابل درک بود. او از عزم و قاطعیت زیادی برخوردار بود که غالباً به خشونت و بیرحمی می انجامید. قدرت اراده او با لجاجت و سرسختی به هم آمیخته بود و در راه رسیدن به هدفی که داشت به موانعی که در پیش رویش بود، یا بهائی که باید می پرداخت، اهمیت نمی داد. از آن بعد من بارها صدام را در مسافرت هایش به مسکو یا مأموریت هایی که در بغداد داشت ملاقات کردم. رابطه ما آنقدر نزدیک شد که من می توانستم خیلی خودمانی و بدون آداب و رسوم دیپلماتیک با او صحبت کنم. خود صدام هم علاقمند بود خیلی ساده و بدون تشریفات با من صحبت کند.

در مأموریت جدیدی که در اوائل اکتبر ۱۹۹۰ به من محول شد «بلوسوف» معاون نخست وزیر شوروی هم مرا همراهی می کرد. در مأموریت بغداد ما دو هدف را دنبال می کردیم: نخست اینکه موافقت دولت عراق را با خروج ۷۸۳۰ نفر کارشناس نظامی و متخصصین فنی خود از عراق جلب کنیم و دیگر اینکه موقعیت خطرناک صدام را در بی اعتنائی به قطعنامه های شورای امنیت و پافشاری در ادامه اشغال کویت به او گوشزد نماییم. ما همچنین می خواستیم امکانات حل این مشکل و خروج نیروهای عراقی را از کویت از طریق دیپلماتیک بررسی کنیم.

طارق عزیز در فرودگاه بغداد از ما استقبال کرد. من چند ساعتی با او گفتگو کردم و باید بگویم این سخت‌ترین مذاکره‌ای بود که من با یک مقام عراقی داشتم. او مرتباً براین موضوع تأکید می‌کرد که کویت از نظر تاریخی و سیاسی و اقتصادی متعلق به عراق است. او همچنین به رفتار کشورهای عربی قبل از اشغال کویت اشاره می‌کرد و می‌گفت آنها «تعمداً» عراق را وادار به این کار کردند. این حرف طارق عزیز مرا بیاد مسافرت او به مسکو در سال ۱۹۸۰، چند روز پس از شروع جنگ ایران و عراق، انداخت. طارق عزیز در آن موقع هم می‌خواست ثابت کند که این ایران بوده است، نه عراق که جنگ را آغاز کرده است!

در سخنان طارق عزیز آثار ناراضی از سیاست شوروی هم هویدا بود و در یک مورد به صراحت گفت «ما با توجه به پیمانی که با اتحاد شوروی داریم انتظار داشتیم دولت شوروی در این مسئله به نحو دیگری عمل کند»، اما وقتی ما از او سؤال کردیم چرا عراق پیش از دخالت در کویت دولت شوروی را در جریان نگذاشت موضوع صحبت را عوض کرد.

ما روز پنجم اکتبر صدام را در کاخ ریاست جمهوری در بغداد ملاقات کردیم. صدام ابتدا به دقت پیام کتبی گورباچف را مطالعه کرد و در برابر لحن محکم آن که از رهبر عراق می‌خواست بی‌درنگ نیروهای خود را از کویت بیرون ببرد و حق حاکمیت آن کشور را به رسمیت بشناسد، مستقیماً واکنش نشان نداد. ولی جو مذاکرات ما از آغاز متشنج بود.

بعد از آنکه صدام چیزهایی را که قبلاً از طارق عزیز در باره مسئله کویت شنیده بودیم تکرار کرد بلوسوف و من موضوع کارشناسان شوروی را در عراق عنوان کردیم. صدام فوراً پاسخ داد که هر کس مایل است می‌تواند برود، ولی تعداد کسانی که عراق را ترک می‌کنند ماهانه به هزار نفر محدود خواهد شد تا وقفه‌ای در کارها پیش نیاید. بلوسوف به آرامی گفت «ما نمی‌توانیم با این پیشنهاد موافقت کنیم».

من چون اطلاع داشتم که تا آن تاریخ هزار و پانصد نفر از کارشناسان ما برای خروج از عراق به سفارت‌مان در بغداد مراجعه کرده‌اند پیشنهاد کردم که هر ماه ۱۵۰۰ نفر از عراق خارج شوند. صدام این پیشنهاد را پذیرفت.

بعد از حصول توافق در باره این مسئله موضوع صحبت ما عوض شد. صدام گفت از موقعی که جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ پایان یافت، عراق هدف یک

توطئه چند جانبه شد. به گفته او آمریکا و اسرائیل نمی توانستند وجود یک عراق نیرومند را در منطقه تحمل کنند و عربستان سعودی و چند امیرنشین ساحلی خلیج هم در این توطئه با آنها مشارکت کردند. صدام براین باور بود که عربستان سعودی و کویت و امارات متحده تعمداً تولید نفت خود را افزایش دادند تا قیمت نفت از بشکه ای ۲۱ دلار تا یازده دلار سقوط کند و عراق را به ورشکستگی اقتصادی بکشاند.

من وارد این بحث نمی شوم که آیا منطق صدام در این مورد درست بود یا نه. ممکنست بخشی از این اتهامات واقعیت داشته باشد و برخی زائیده تخیلات او باشد. ولی به گمان من خود او به آنچه می گفت باور داشت.

با پافشاری صدام در به کرسی نشاندن حرف خود من از او پرسیدم آیا فکر نمی کنید که شما هم مثل اسرائیلی ها دچار عقده «ماسادا» شده اید؟ صدام در پاسخ به این سؤال فقط سرش را تکان داد^۱

من در تعقیب این سؤال گفتم «ولی رویه شما حاکی از حالت کسی است که به حکم سرنوشت گردن نهاده و به فکر چاره ای نیست». صدام پاسخی نداد ولی احساس کردم که خود او هم کم و بیش نظر مرا تأیید می کند.

بعد از این گفتگوها به بحث در باره نتایج احتمالی خودداری عراق از تخلیه کویت و واکنش جهانی در برابر این بحران پرداختیم. من مخصوصاً این موضوع را عنوان کردم زیرا به نظر می رسید که صدام اطلاعات کافی در این مورد ندارد و بیشتر به گزارش های مثبت از قبیل حمایت افکار عمومی ملل عرب از اقدامات او، یا تظاهرات ضد جنگ در کشورهای غربی و اختلاف نظر بین دول غرب در باره واکنشی

۱ - عقده «ماسادا» MASADA COMPLEX که پریماکوف در مذاکرات خود با صدام حسین به آن اشاره کرده یک حالت روانی است که معمولاً در کسانی که اقدام به خودکشی می کنند بروز می کند. در این حالت انسان مرگ را بر قبول شکست و ناکامی ترجیح می دهد. اشاره پریماکوف به اینکه اسرائیلی ها هم چنین عقده ای دارند به وجه تسمیه این اصطلاح بر می گردد. ماسادا شهر مستحکمی در فلسطین بود که در سال ۷۲ بعد از میلاد هنگام حمله رومی ها، تا آخرین حد توانائی مدافعان آن در برابر رومیان مقاومت کرد و سرانجام وقتی هزار جنگجوی یهودی باقیمانده در شهر مقاومت را بی فایده تشخیص دادند بدستور فرمانده خود «النازار» زنان و فرزندان خود را کشتند و بطور دسته جمعی خودکشی کردند. ظاهراً صدام متوجه معنی «عقده ماسادا» نشده و به همین جهت در مقابل سؤال پریماکوف به تکان دادن سر خود اکتفا نکرده است!



صدام حسین و پریماکف

که باید در برابر عراق نشان بدهند، اهمیت قائل است. اطرافیانش جرأت نمی کردند خبرهای بد را به او بدهند و می ترسیدند برای اظهار بدبینی و تحلیل های بد بهای گزافی بپردازند.

من با صراحت به او گفتم که «اگر نیروهای خودتان را از کویت بیرون نبرید بطور قطع مورد حمله قرار خواهید گرفت. شما باید در مقابل عوارض جنگی که منطقه را تهدید می کند احساس مسئولیت کنید. البته به این نکته توجه دارید که من برای تهدید یا ترساندن شما به اینجا نیامده‌ام، ولی ناچارم به شما بگویم که برای خروج از این بن‌بست راهی جز تخلیه کویت از سربازان عراقی وجود ندارد.»

پاسخ صدام به سخنان من دو پهلو بود. او در ابتدا گفت که اگر مورد حمله قرار گیرد تمام امکانات خود را برای رویارویی با دشمنانش بکار خواهد گرفت و آتش جنگ را به کشورهای دیگر منطقه بخصوص اسرائیل گسترش خواهد داد. او افزود که اگر قرار باشد بین زانو زدن و تسلیم شدن یا جنگ یکی را انتخاب کند جنگ را انتخاب خواهد کرد. اما بعد با کلماتی که تقریباً عین آنرا نقل می کنم گفت «من آدم واقع بیننی هستم و واقعیت اوضاعی را که پیش آمده است درک می کنم. اما در شرایط فعلی نمی‌توانم راه حلی برای مسئله کویت بدون مرتبط ساختن آن با مسائل

دیگر منطقه ارائه کنم. من نظریات خود را در روز دوازدهم اوت اعلام کرده‌ام و می‌خواهم این موضوع را روشن کنم که چگونگی مرتبط ساختن مسائل کویت و فلسطین و روند اقداماتی را که می‌تواند به حل مسئله فلسطین منجر شود می‌توان از طریق مذاکره حل و فصل نمود (دراین مورد صدام از پیشنهاداتی که در روز دوازدهم اوت داده و تخلیه کویت را موکول به تخلیه سرزمین‌های اشغالی از طرف اسرائیل و تخلیه لبنان از قوای سوریه نمود عقب‌نشینی کرد و راه را برای اقدامات بعدی ما باز گذاشت).

طرح صلح شوروی

عصر روز ششم اکتبر، پس از بازگشت به مسکو جزییات مذاکرات خود را در بغداد با پرزیدنت گورباچف در میان گذاشتم. گورباچف پس از استماع این گزارش از من خواست که طرحی برای حل مسئله تنظیم کنم و به تلاش خود در راه صلح ادامه دهم. من طرح پیشنهادی خود را روز هشتم اکتبر به گورباچف ارائه دادم.

طرح من با توجه به این اصل تنظیم شده بود که باید ضمن «حفظ ظاهر» و حیثیت صدام در این مسئله، جایزه و پاداشی در مقابل تجاوز او داده نشود. جدا کردن این دو موضوع از یکدیگر ظرافت زیادی لازم داشت و بهر حال می‌بایست برای تأمین شرایط خروج مسالمت‌آمیز نیروهای عراق از کویت و پرهیز از جنگی که می‌توانست عواقب خطرناکی ببار بیاورد بهائی پرداخت.

مضمون طرح ما این بود که عراق آمادگی خود را برای تخلیه کویت اعلام کند و کار تخلیه سربازان خود را از این کشور در تاریخ معینی آغاز نماید. همزمان با خروج نیروهای عراق از کویت اقداماتی از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حل اختلافات اعراب اسرائیل آغاز می‌شد و به‌این ترتیب بدون اینکه تخلیه کویت موکول به حل مسئله فلسطین بشود، این تضمین به صدام داده می‌شد که بدنال خروج نیروهای عراقی از کویت اقدامات جدی برای حل اختلافات منطقه‌ای و تثبیت اوضاع خاورمیانه آغاز خواهد شد.

موضوع دیگری که ما نمی‌توانستیم آنرا نادیده بگیریم اختلافات مرزی و مسائل مالی بین عراق و کویت بود. در طرح پیشنهادی ما انجام مذاکرات مربوط به‌این اختلافات بعد از خروج کامل نیروهای عراق از کویت پیش‌بینی شده بود.

مسائل مربوط به امنیت منطقه‌ای هم در این طرح مورد توجه قرار گرفته بود. همسایگان عراق بحق از قدرت نظامی عراق، با توجه به سیاست تهاجمی این کشور در سالهای اخیر نگران بودند و صدام نیز گمان می کرد که پس از بیرون بردن نیروهای خود از کویت هدف توطئه‌های دشمنانش قرار خواهد گرفت. اما ایجاد یک سیستم امنیت منطقه‌ای پیش از هر چیز به حل اختلافات اعراب و اسرائیل و مشخص ساختن خطوط مرزی کشورهای همجوار بستگی داشت، که در طرح پیشنهادی ما به هر دو توجه کافی مبذول شده بود.

بعد از تکمیل این طرح، روز ۱۸ اکتبر برای ارائه طرح خود به مقامات آمریکایی وارد واشنگتن شدم. آمریکاییها صادقانه به ملاقات و مذاکره با من علاقه نشان می دادند. یکی از دلایل این علاقمندی هم شاید این بود که آنها از آغاز بحران خلیج فارس به اینطرف تماس مستقیمی با صدام نداشتند و می خواستند اطلاعات دست‌اولی در باره برداشت‌های شخصی او از اوضاعی که پیش آمده بدست آورند. من قبل از ملاقات با بوش، با جیمزبیکر وزیر خارجه آمریکا ملاقات و مذاکره کردم. در این ملاقات «دنيس روس»^۲ مدیر طرح و برنامه‌های وزارت خارجه آمریکا و کارشناس ارشد امور خاورمیانه نیز حضور داشت. آنها سخنان مرا بدقت گوش کردند، ولی نکته اصلی طرح پیشنهادی من که مبتنی بر آغاز اقداماتی به منظور حل اختلافات اعراب و اسرائیل، پس از تخلیه کویت از نیروهای عراقی بود، با واکنش منفی آنها روبرو شد و دنيس روس گفت «اسرائیلیها زیر بار این کار نخواهند رفت!». روس همچنین در مورد امکان ترسیم خطی بین «حفظ ظاهر» و دادن امتیازاتی به صدام در برابر تجاوز به کویت اظهار تردید می کرد و می گفت پیشنهاد ما در واقع به منزله دادن امتیازی به صدام در مقابل تخلیه کویت است.

صبح روز نوزدهم اکتبر در کاخ سفید با پرزیدنت بوش ملاقات کردم. در جلسه ملاقات ما «بیکر» وزیر خارجه و «برنت اسکوکرافت»^۳ مشاور امنیت ملی رئیس جمهور حضور داشتند. بوش در باره آمادگی صدام به تخلیه کویت و اینکه آیا می توان به گرایش او بسوی واقع بینی در این مسئله امیدوار بود کنجکاو به نظر می رسید. بوش همچنین به کسب اطلاعاتی در باره کاراکتر و خصوصیات روانی صدام، با

توجه به روابط طولانی من با او، علاقه زیادی نشان می داد. رئیس جمهور آمریکا سؤالات مشخصی در این مورد کرد و از مطالبی که من گفتم یادداشت بر می داشت. در مجموع چنین به نظر می رسید که بوش هنوز در اتخاذ تصمیم نهائی در باره آغاز عملیات نظامی علیه عراق تردید دارد. او امکان دست زدن به عملیات نظامی را رد نمی کرد، و در عین حال به ادامه تلاش برای حل سیاسی مسئله و ترتیب ملاقات دیگری بین من و صدام علاقه نشان می داد. بوش گفت در صورت ادامه تماس های ما با صدام باید به او حالی کنیم که موضع آمریکا در این مسئله تغییر ناپذیر است، و در عین حال افزود «اگر علامت مثبتی از صدام دریافت کنیم از آن استقبال خواهیم کرد.»

«باید کمر صدام را شکست!»

قبل از آنکه واشنگتن را به قصد مسکو ترک کنم پریزدنت گورباچف تلفنی با من صحبت کرد و گفت بهتر است در راه مراجعت در لندن توقف کنم و با خانم مارگارت تاچر ملاقات نمایم. نخست وزیر انگلستان مرا در محل اقامت خود در حومه لندن پذیرفت. خانم تاچر بدقت و بدون اینکه سخنان مرا قطع کند به اظهارات من در باره ملاقات و مذاکراتم با صدام حسین و نتیجه مسافرتم به واشنگتن گوش کرد. وقتی صحبت های من تمام شد خانم تاچر بمدت یک ساعت یکسره صحبت کرد و ضمن آن گفت که فقط بیرون راندن عراق از کویت کافی نیست. بلکه باید ضربه مهلکی بر صدام وارد ساخت. او با تأکید این جمله را گفت که باید «کمر صدام را شکست» و تمام امکانات بالقوه نظامی و حتی صنعتی عراق را نابود کرد!

خانم تاچر با صراحت و قاطعیت و بدون اینکه جای شک و شبهه ای در بیان نظریاتش بگذارد، سخن می گفت و تأکید می کرد که صدام نباید کمترین تردیدی در عزم و اراده جامعه بین المللی برای دفع تجاوز او بخود راه بدهد. او هرگونه حمایتی را از صدام مردود می شمرد و می گفت هیچکس نباید در راه ضربه زدن به رژیم او مانعی ایجاد کند.

با وجود این، بعد از شنیدن سخنان خانم تاچر از او سؤال کردم «آیا به نظر شما هیچ راه حلی بجز توسل به جنگ برای این مسئله وجود ندارد؟»



خانم تاجر گفت «کمر صدام را باید شکست!»

خانم تاجر خیلی قاطع گفت «نه»

پرسیدم «به نظر شما عملیات نظامی علیه عراق کی شروع خواهد شد؟»
خانم تاجر گفت «این را نمی توانم بشما بگویم. چون این عملیات باید
غافلگیرانه باشد».

ملاقات و مذاکرات من با خانم تاجر بیش از دو ساعت وقت تعیین شده قبلی
طول کشید و در خاتمه این مذاکرات گفتم «این مذاکرات برای من بسیار مفید بود.

موضع شما در این مسئله کاملاً برای من روشن شد. امیدوارم این گفتگو برای شما هم مفید بوده باشد.»

در اینجا «زن آهنین» ناگهان قیافه جدی و خشن خود را عوض کرد و با خوشروئی و مهربانی از من خواست به کتابخانه‌اش برویم و مسائل جدی را فراموش کنیم.

وقتی به مسکو بازگشتم نتایج سفرم را به‌واشتنگتن و لندن با گورباچف در میان گذاشتم و گفتم احتمال یک راه حل نظامی را در بحران خلیج فارس بیشتر از گذشته می‌بینم. گورباچف از من خواست با جدیت بیشتری به‌تلاش خود برای جلوگیری از وقوع جنگ ادامه بدهم. من روز ۲۴ اکتبر در اجرای مأموریت جدید خود عازم قاهره و دمشق و ریاض و بغداد شدم.

دومین ملاقات با صدام حسین

دومین دیدار من با صدام، مانند ملاقات اول طولانی بود. صدام تقریباً تمام همکاران خود را در هیئت حاکمه عراق برای شرکت در قسمت اول مذاکرات، دعوت کرده بود. همه آنها اونیفورم نظامی بر تن داشتند. ولی صدام گفت که در میان همکاران و مشاوران او عده‌ای «باز» یا طرفدار جنگ و جمعی «کبوتر» یا خواهان صلح هستند. اشاره به این موضوع از طرف صدام، که با توجه به خصوصیات اخلاقی او کمی عجیب به‌نظر می‌رسید، شاید برای بیان این مطلب بود که امکان انعطاف و تغییر جهت هم در این مسئله وجود دارد. واقعیت امر اینست که من در صداقت صدام در بیان این مطلب که اختلاف نظری در میان اعضای کادر رهبری عراق وجود دارد تردید داشتم. به‌نظر من در آنجا فقط یک نفر تصمیم می‌گرفت.

چنین به‌نظر می‌رسید که در فاصله سه هفته بین ملاقات اول و دوم، تغییری در خط مشی صدام رخ داده است. در ملاقات قبلی ما در روز پنجم اکتبر صدام بر حقوق تاریخی عراق بر کویت و اینکه کویت از نظر تاریخی به‌عراق تعلق دارد تأکید می‌نمود، ولی این بار اصلاً این ادعاها عنوان نشد. وقتی که من به‌او گفتم «تخلیه کویت از نیروهای عراقی نخستین گام هر گونه راه حل سیاسی برای این مسئله است» صدام مقاومتی نکرد و علاقمندی خود را به گفتگو در باره شرایط تخلیه ابراز داشت.

در قسمت دوم ملاقاتمان، وقتی دو بدو با هم صحبت می کردیم، به او گفتم «شما مدتی طولانی است که مرا می شناسید و فکر می کنم در این مورد قانع شده باشید که من با شما صادقانه صحبت می کنم. واقعیت اینست که اگر شما تصمیم خود را به تخلیه کویت رسماً اعلام نکنید و کار تخلیه را عملاً آغاز نکنید یک حمله وسیع و پر حجم نظامی علیه کشور شما امری اجتناب ناپذیر است.»

صدام حسین بدون اینکه با اصل موضوع مخالفتی بکند گفت «تا وقتی که موضوع خروج نیروهای نظامی آمریکا از عربستان سعودی حل نشده، من چگونه می توانم تخلیه سربازان خود را از کویت اعلام کنم؟ تکلیف مجازات های اقتصادی سازمان ملل متحد علیه عراق چه می شود؟ آیا این تحریم ها به قوت خود باقی خواهد ماند یا لغو خواهد شد؟ حق کشور من برای دسترسی به آب های خلیج فارس چگونه خواهد شد؟ چه تضمینی برای حل مسئله فلسطینی ها بعد از تخلیه نیروهای ما از کویت وجود دارد؟»

صدام سپس گفت که بدون روشن شدن پاسخ این سئوالات، او هیچ کاری نمی تواند انجام بدهد. صدام اضافه کرد که اقدام به تخلیه کویت بدون روشن شدن این مسائل برای او در حکم خودکشی خواهد بود و «این در واقع عراق است که دست به خودکشی می زند».

صدام از من خواست که به تلاش خود برای حل مسئله و رفع ابهاماتی که به آن اشاره می کرد ادامه بدهم. پیدا کردن یک راه حل سیاسی برای این مشکل، با وضعی که پیش آمده بود، به فشار و تقلای زیادی احتیاج داشت و امید حصول نتیجه اندک بود. با وجود این همین امکانات اندک را هم نمی بایست کوچک بشماریم و از تلاش خود دست برداریم.

آغاز جنگ

من روز پانزدهم نوامبر، هنگامی که موضوع تعیین ضرب الاجل برای تخلیه کویت از نیروهای عراقی در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح بود، وارد نیویورک شدم و در همان موقع ضمن مصاحبه ای با روزنامه نیویورک تایمز پیشنهاد کردم که تصویب این قطعنامه به تعویق بیفتد. نظر من این بود که پیش نویس این قطعنامه، قبل از

ارائه آن برای تصویب نهایی شورای امنیت معنی‌دارتر و مؤثرتر بود و مانند شمشیر داموکلس بر سر عراق، عراقیها را به‌نرمش و انعطاف بیشتری وادار می‌ساخت. به‌عقیده من تصویب قطعنامه مذکور از طرف شورای امنیت، میدان عمل برای اقدامات دیپلماتیک را تنگتر می‌ساخت و تا آنجا که من از روحیات صدام اطلاع داشتم اثر معکوس می‌بخشید.

سرانجام روز ۲۹ نوامبر قطعنامه شماره ۶۷۸ شورای امنیت که به آمریکا و متحدین آن کشور اجازه می‌داد «در صورت خودداری عراق از تخلیه کویت تا روز پانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ هرگونه اقدامی را که لازم می‌دانند، از جمله توسل به‌زور برای انجام این منظور به‌عمل آورند» به تصویب رسید.

پرزیدنت گورباچف بدنبال تصویب این قطعنامه دست به تلاش تازه‌ای برای برقراری تماس مستقیم بین آمریکا و عراق زد. در اواخر دسامبر «بلوسوف» معاون نخست‌وزیر شوروی که در سفرهای گذشته همراه من به‌بغداد رفته بود مجدداً عازم بغداد شد تا صدام را برای انجام مذاکرات مستقیم بین آمریکا و عراق، که قبلاً با رد پیشنهاد بوش از طرف صدام حسین معلق مانده بود، قانع کند. صدام سرانجام رضایت داد و وزیران خارجه آمریکا و عراق روز نهم ژانویه ۱۹۹۱ در ژنو با هم ملاقات کردند. ولی این ملاقات هم بی‌نتیجه بود.

ساعت دو و چهل و پنج دقیقه بامداد هفدهم ژانویه من با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شدم. گورباچف پای تلفن بود و بمن گفت «بسمرتنیخ»^۵ وزیر خارجه و «یازوف»^۶ وزیر دفاع و «کریوچکوف»^۷ رئیس سازمان ک. گ. ب برای حضور در یک جلسه مذاکره اضطراری عازم کرملین هستند و من هم باید در این جلسه حاضر بشوم. در این جلسه اطلاع یافتیم که وزیر خارجه آمریکا ساعتی قبل به خانه وزیر امور خارجه شوروی تلفن کرده و به او اطلاع داده است که عملیات نظامی علیه عراق ظرف چند دقیقه آغاز خواهد شد. وزیر خارجه شوروی فوراً گورباچف را در جریان می‌گذارد و گورباچف از وزیر خارجه آمریکا می‌خواهد که آغاز عملیات به‌مدت کوتاهی به‌تعویق بیفتد تا یک اقدام نهائی برای وادار ساختن صدام به تخلیه کویت به‌عمل آید. وزیر خارجه آمریکا پاسخ می‌دهد که دیگر دیر شده و بمب‌ها و موشک‌ها هم اکنون

به هدفهای خود در عراق و کویت اصابت کرده‌اند.

آخرین تلاش

در پایان چهارمین هفته حملات هوایی به عراق، یکبار دیگر از طرف پرزیدنت گورباچف مأموریت یافتیم که به بغداد بروم تا شاید بتوانم راهی برای متوقف ساختن جنگ در همین مرحله بیابم. مسافرت به پایتخت عراق این بار بخاطر حملات بی‌وقفه هوایی به این شهر خیلی دشوار بود. من روز یازدهم فوریه به تهران پرواز کردم و از آنجا با اتومبیل به مرز عراق رفتم. معاون وزارت خارجه عراق و سفیر شوروی در بغداد در مرز از من استقبال کردند و باتفاق آنها با اتومبیلی که با حداکثر سرعت حرکت می‌کرد عازم بغداد شدیم.

من عصر روز دوازدهم فوریه با صدام ملاقات کردم. قبلاً تصور می‌کردم که ملاقات ما در یک پناهگاه زیرزمینی در خارج از بغداد صورت خواهد گرفت. ولی این پیش‌بینی به حقیقت نپیوست و محل ملاقات ما مهمانسرای در وسط شهر بود. مهمانسرا هنگام ورود ما در تاریکی بود، ولی چند لحظه بعد یک ژنراتور برق بکار افتاد و خانه روشن شد. سپس صدام حسین، در حالیکه تمام اعضای هیئت حاکمه عراق او را همراهی می‌کردند، وارد شد و مذاکرات در محیطی سرد و کسل‌کننده آغاز گردید.

در آغاز این جلسه من مدتی به گله‌ها و زخم‌زبان‌هایی از این قبیل که دولت شوروی با حمایت از قطعنامه‌های شورای امنیت، به عملیات نظامی علیه عراق «چراغ سبز» نشان داده، یا ادعاهائی از این قبیل که موضع عراق «تزلزل‌ناپذیر» است، گوش فرا دادم و سپس از صدام تقاضا کردم که به تنهایی با او صحبت کنم. وقتی دو بدو با هم نشستیم به او گفتم «آمریکائیانها مصمم به آغاز عملیات وسیع زمینی برای درهم شکستن نیروهای عراقی در کویت هستند» و متذکر شدم که از طرف پرزیدنت گورباچف مأموریت دارم به او پیشنهاد کنم فرمان تخلیه کویت را در کوتاه‌ترین مدت صادر کند. من اضافه کردم که برای متوقف ساختن جنگ و جلوگیری از آغاز عملیات زمینی علیه عراق راهی جز تخلیه فوری، کامل و بدون قید و شرط کویت وجود ندارد.

مذاکرات ما به یک نقطه عطف رسیده بود. صدام حسین شروع به سئوالات

مشخصی کرد که حاکی از قبول اصل پیشنهاد ما در باره تخلیه کویت از نیروهای عراقی بود. از جمله سئوالات او این بود که آیا تضمینی وجود دارد که سربازان عراقی هنگام تخلیه کویت از پشت هدف قرار نگیرند؟ آیا حملات هوایی به عراق پس از تخلیه کویت متوقف خواهد شد؟ آیا مجازات‌های اقتصادی سازمان ملل متحد علیه عراق پس از تخلیه کویت لغو خواهد شد؟

نظر به اینکه خطوط ارتباط تلفنی بواسطه بمبارانهای هوایی قطع شده بود و من می‌بایست در اسرع وقت به مسکو مراجعت کنم، صدام گفت که پاسخ فوری و کلی پیشنهادات ما را قبل از عزیمت من به سفارت شوروی در بغداد خواهد فرستاد و طارق عزیز برای مذاکره در باره جزئیات امر عازم مسکو خواهد شد. ساعت دو بامداد سیزدهم فوریه طارق عزیز جواب کتبی دولت عراق را در سفارت شوروی به من تسلیم کرد. پاسخ عراق کلی و حاکی از این بود که رهبری عراق پیشنهاد شوروی را بطور جدی مورد مطالعه قرار داده و بزودی نظر خود را در باره آن اعلام خواهد کرد. دو روز بعد شورای فرماندهی انقلاب عراق اعلام کرد که قطعنامه شماره ۶۶۰ شورای امنیت را در باره تخلیه کویت پذیرفته، ولی همراه آن شرایط گوناگونی برای خروج نیروهای عراقی از کویت اعلام نمود.

صبح روز ۱۸ فوریه طارق عزیز در کاخ کرملین با پرزیدنت گورباچف ملاقات کرد. در این ملاقات وزیر خارجه شوروی و من هم حضور داشتیم. طارق عزیز در شرایطی که عراق تحت شدیدترین بمبارانهای هوایی قرار داشت، گفت ما تسلیم نخواهیم شد و این تصمیم قطعی رهبری عراق است. گورباچف گفت «روش شما خیلی نامتعادل و ضد و نقیض است. از یکطرف تصمیم شما بر پذیرفتن قطعنامه ۶۶۰ شورای امنیت که تخلیه بدون قید و شرط کویت را طلب می‌کند گام مهمی در راه حل سیاسی مسئله بشمار می‌آید و از طرف دیگر شرایطی برای تخلیه منظور می‌کنید که مغایر اصل قطعنامه است». گورباچف همچنین متذکر شد که چرا عراق در اعلامیه خود از «کویت» نام نمی‌برد؟

گورباچف به رهبری عراق طرحی به این مضمون پیشنهاد کرد که عراق موافقت خود را با تخلیه کامل و بدون قید و شرط نیروهای خود از کویت اعلام نماید و تاریخ مشخصی برای انجام این امر تعیین کند. تخلیه کویت باید بلافاصله پس از قطع عملیات نظامی و بدون هیچ شرط و شروطی آغاز شود و در مدت کوتاهی خاتمه یابد.

گورباچف فقط با این تضمین موافقت کرد که نیروهای عراقی در حین تخلیه مورد حمله قرار نگیرند و در خاتمه مذاکرات به طارق عزیز گفت «وضع خیلی وخیم است. اگر شما برای جان هموطنانتان و سرنوشت عراق اهمیت قائلید باید خیلی سریع و بدون فوت وقت عمل کنید».

طارق عزیز همان روز به بغداد مراجعت کرد، عصر روز بیستم فوریه ما پیامی از سفارتمان دریافت کردیم. طارق عزیز از ما خواسته بود هواپیمایی به تهران بفرستیم تا او را به مسکو بیاورد. ولی روز بعد که صدام بار دیگر نطق پرهیجان و پر از مطالب ضد و نقیضی در بغداد کرد و تهدیدها و اتهامات خود را از سر گرفت متوجه شدیم که مذاکرات آسانی با فرستاده او نخواهیم داشت. طارق عزیز حوالی نیمه شب به مسکو رسید و مستقیماً برای مذاکره به کرملین هدایت شد. گورباچف تمام آن شب از دفتر خود خارج نشد و در پایان ساعتها مذاکره یک رشته توافق‌های اصولی بدست آمد. مهمترین نکته مورد توافق این بود که عراق بطور کامل قطعنامه ۶۶۰ شورای امنیت را می‌پذیرد و آمادگی خود را برای تخلیه بدون قید و شرط نیروهایش از کویت اعلام می‌دارد. ساعت سه و نیم بامداد سخنگوی رسمی دولت شوروی اصول توافق حاصله با



طارق عزیز در ملاقات با گورباچف. وزیر خارجه جدید شوروی و پریماکف هم در

عکس دیده می‌شوند.

عراق را اعلام داشت.

بدنبال این توافق گورباچف مدت نود دقیقه تلفنی با بوش صحبت کرد و در تمام مدت گفتگوی آنها من حضور داشتم. بوش از تلاش‌های گورباچف تشکر کرد ولی گفت که تغییر موضع دولت عراق برای حل مسئله کافی نیست. او به موضوع اسیران جنگی و خسارات و صدماتی که عراق به کویت وارد آورده اشاره می‌کرد و خواهان تعیین یک مهلت کوتاه برای تخلیه کویت از سربازان عراقی بود. گورباچف پاسخ داد که درتأمین نظریات رئیس‌جمهور آمریکا خواهد کوشید و از ما خواست که این مسائل را در مذاکرات خود با طارق عزیز حل کنیم.

در مذاکرات طولانی و مشکلی که با عراقیها داشتیم موافقت آنها را با تخلیه کامل کویت طی سه هفته و آزادی اسیران جنگی متحدین تا سه روز بعد از اعلام آتش بس جلب کردیم. ولی عراقیها همچنان خواهان لغو کلیه قطعنامه‌های شورای امنیت در باره اعمال مجازات‌های اقتصادی در مورد عراق و پرداخت غرامت به کویت بودند. طارق عزیز سرانجام گفت که تصمیم نهائی در باره تمام این مسائل با رهبری عراق و شخص صدام حسین است. طارق عزیز اصرار داشت که من و او بی‌درنگ عازم بغداد بشویم و مسائل را با خود صدام حسین حل کنیم، ولی ما گفتیم که وقت برای مذاکره تنگ است و دولت عراق باید نظر نهائی خود را هر چه زودتر اعلام نماید.

در این میان بوش بدون اینکه منتظر نتیجه اقدامات ما بماند یک هفته به عراق مهلت داد تا نیروهای خود را از کویت خارج سازد و شهر کویت را ظرف چهل و هشت ساعت تخلیه نماید. ضرب‌الاجل آمریکا برای آغاز تخلیه نیروهای عراقی ظهر روز شنبه ۲۳ فوریه بوقت نیویورک تعیین شده بود.

ساعت دو بامداد شنبه ۲۳ فوریه (ساعت شش بعد از ظهر جمعه ۲۲ فوریه بوقت نیویورک و واشنگتن) ما پاسخ صدام را دریافت کردیم. ده ساعت بعد طارق عزیز در مسکو اعلام کرد که دولت عراق با تخلیه فوری و بدون قید و شرط نیروهای خود از کویت موافقت کرده است، ولی در عین حال موارد دیگری را هم عنوان نمود و از آن جمله بر لغو کلیه قطعنامه‌هایی که شورای امنیت بعد از قطعنامه ۶۶۰ صادر کرده است اصرار ورزید. طارق عزیز پس از اعلام این مطالب مسکو را به قصد بغداد ترک گفت.

گورباچف همان روز تلگراف‌هایی به عنوان رهبران کلیه کشورهای عضو شورای امنیت فرستاد. گورباچف دوباره به بوش تلفن کرد و با رؤسای کشورهای عضو نیروهای

چند ملیتی و ایران هم تماس گرفت. گورباچف ضمن این پیام‌ها و تلفن‌های خود تأکید می‌کرد که پذیرفتن تخلیه کویت از طرف عراق وضع جدیدی بوجود آورده و پیشنهاد می‌نمود که شورای امنیت فوراً تشکیل جلسه بدهد و قطعنامه جدیدی با تلفیق نظریات آمریکاییها و طرحی که مورد قبول عراق قرار گرفته است تصویب نماید. به نظر گورباچف اختلاف بین فرمولی که عراق پذیرفته بود و نظریات آمریکا و کشورهای دیگر آنقدر زیاد نبود که شورای امنیت نتواند ظرف یکی دو روز آنها را به هم نزدیک کند و طرح قابل قبولی برای متوقف ساختن جنگ ارائه نماید. اختلاف نظرها آنقدر مهم نبود که تصاعد جنگ و اقدام به حمله زمینی را توجیه نماید. به نمایندگی شوروی در سازمان ملل متحد دستور داده شد تقاضای تشکیل جلسه اضطراری شورای امنیت را بنماید، ولی فرصتی برای این اقدام نماند و عملیات زمینی نیروهای متحدین سحرگاه روز بیست و چهارم فوریه آغاز گردید.

صدام و عقده‌هایش

شخصیت پیچیده صدام محصول رنج‌ها و مصائب دوران
کودکی اوست.

مجله فرانسوی «اکسپرس» در شماره مورخ هفتم مارس ۱۹۹۱ خود بیوگرافی
جالبی همراه با یک تحلیل روانی در باره صدام حسین چاپ کرده است که
خلاصه‌ای از آن را به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

شیخ جابر الاحمد الصباح امیر کویت، وقتی پیام فوری صدام حسین را در باره
شرایط مصالحه او با کویت خواند، با خشم فراوان آنرا مچاله کرد و در حالی که کاغذ
مچاله شده را به سبد زباله می‌انداخت، با لحنی مسخره آمیز گفت «این جواب من
به خواسته‌های صدام حسین است!». همان شب، سی و یکم ژوئیه ۱۹۹۰ امیر کویت
تصمیم گرفت از مسافرت به جده و ملاقات با صدام، که آخرین شانس حل اختلاف
بین آندو بود، خودداری نماید.

فردای آنروز، دیکتاتور بغداد که از پاسخ اهانت آمیز امیر کویت به پیام خود و
امتناع وی از مسافرت به جده برای ملاقات با او بشدت عصبانی بود، با صدائی که از
خشم می‌لرزید گفت «این گستاخی برای او خیلی گران تمام خواهد شد!». چند
ساعت بعد صدام فرمان حمله به کویت را صادر کرد.

این داستان را طارق عزیز وزیر خارجه و دستیار نزدیک صدام حسین در جریان

جنگ خلیج فارس، برای یک مقام مسئول غربی نقل کرده و گفته است که صدام تصمیم اشغال کویت را تحت تأثیر یک خشم آنی و در یک حال غیرعادی گرفته و اگر رفتار اهانت آمیز امیر کویت این طور او را عصبی نمی کرد، شاید در این کار بیشتر تأمل می نمود. این ادعای طارق عزیز، چه درست و چه نادرست باشد، این واقعیت را نفی نمی کند که صدام یک انسان طبیعی نیست و بسیاری از تصمیمات سرنوشت ساز خود را در حالات روانی خاصی که از عقده‌های درونی او سرچشمه می گیرد اتخاذ نموده است. برای پی بردن به عقده‌های روانی صدام و عواملی که شخصیت او را ساخته است باید به گذشته برگردیم و زندگی او را از بدو طفولیت بررسی کنیم، زیرا این عقده‌ها از نخستین سال‌های کودکی در وجود او ریشه دوانیده است. صدام حسین روز ۲۸ آوریل



صدام حسین در کودکی (در حدود ۹ سالگی)

سال ۱۹۳۷ در شهر کوچک «تکریت» در صد و شصت کیلومتری شمال بغداد بدنیا آمد. پدر او کشاورز فقیری بود که قبل از تولد صدام درگذشت و مادرش که نمی‌خواست بعد از مرگ شوهر طفل یتیمی بدنیا بیاورد، برای سقط جنین به انواع داروها و تدابیر متوسل شد، ولی جنین مقاومت کرد و صدام علیرغم خواست مادر بدنیا آمد. «صدام» نامی که بر روی این طفل گذاشتند، خود نشانه نافرستی بود که مادر از فرزند ناخواسته خود داشت. صدام یک اسم بسیار نامأوس در زبان عربی است که صدمه زننده و مصیبت‌بار معنی می‌دهد و مادر می‌خواست با گذاشتن این اسم روی فرزندش بیزاری خود را از او نشان بدهد!

مادر صدام وقتی او را حامله بود با یکی از دو برادر شوهرش، که اوهم کشاورز فقیری بود ازدواج کرد. پدرخوانده این طفل او را آنقدر آزار داد که صدام در ده‌سالگی از خانه گریخت و به‌عموی دیگرش که نظامی بود پناه برد. صدام در خانه او هم نتوانست دوام بیاورد و برای اینکه روی پای خود بایستد در مدرسه نظام ثبت‌نام کرد، ولی بعلت بی‌استعدادی او را از مدرسه بیرون کردند و پوشیدن لباس نظامی برای او عقده تازه‌ای شد.

صدام برای جبران تحقیرهایی که متحمل شده بود به سیاست روی آورد و در حزب بعث نام‌نویسی کرد. در حزب بعث به او مأموریت دادند در توطئه‌ای که برای قتل عبدالکریم قاسم رهبر نظامی وقت عراق ترتیب داده شده بود شرکت کند. صدام با اشتیاق تمام این مأموریت را بعهده گرفت و در سال ۱۹۵۹ به‌اتفاق چند تن دیگر از جوانان بعثی اتومبیل عبدالکریم قاسم را به‌مسلسل بست. قاسم از این توطئه جان سالم بدر برد و گارد محافظ او جوانان بعثی را از پای درآوردند. از جمع کسانی که در این توطئه شرکت کرده بودند فقط صدام با گلوله‌ای که به‌پایش خورده بود از معرکه گریخت و گلوله‌ای را که در پایش بود بدست خود و با تیغ بیرون آورد. در آن موقع صدام فقط ۲۲ سال داشت.

صدام مدتی تحت تعقیب و فراری بود تا اینکه روزی با شنا از رود دجله گذشت و با الاغی که از یک چراگاه دزدیده بود در لباس اعراب بدوی خود را به‌مرز سوریه رساند. صدام از سوریه به‌مصر رفت و در سال ۱۹۶۳ پس از کشته شدن عبدالکریم قاسم در توطئه کودتائی که از طرف همکاران خود او ترتیب داده شده بود

به عراق بازگشت.^۱

صدام حسین از این پس نقش فعال‌تری در حزب بعث به‌عهده گرفت و یک سازمان شبه‌نظامی برای حزب بوجود آورد. دولت عراق تشکیلات شبه‌نظامی حزب بعث را تهدید بالقوه‌ای برای خود تشخیص داد و صدام حسین و گروهی دیگر از اعضای این سازمان را بازداشت کرد. صدام دو سال زندانی بود، و هنگامی که از زندان آزاد شد سی سال داشت.

صدام حسین پس از خروج از زندان افراد تشکیلات شبه‌نظامی حزب بعث را دوباره بدور خود جمع کرد و این بار فعالیت‌های خود را در اختفای کامل ادامه داد. صدام با تشکیلات نظامی حزب بعث هم که ژنرال احمد حسن البکر در رأس آن قرار داشت رابطه برقرار کرد و در کودتای ژوئیه سال ۱۹۶۸ حزب بعث نقش مؤثری ایفا نمود. افسرانی که در کودتا شرکت کرده بودند یک شورای رهبری بنام شورای فرماندهی انقلاب عراق تشکیل دادند و صدام حسین هم با پوشیدن لباس نظامی به‌این جمع پیوست و بدینسان عقده نظامی‌گری خود را ارضاء نمود.

در شورای فرماندهی انقلاب عراق، صدام حسین در مقام معاونت البکر که ریاست شورا را به‌عهده داشت، مرد شماره ۲ رژیم بشمار می‌آمد.^۲ با بیماری البکر صدام به‌تدریج تمام کارها را قبضه کرد و در ژوئیه سال ۱۹۷۹ او را وادار به استعفا نمود و خود در مقام ریاست شورای فرماندهی انقلاب عراق، که همان ریاست جمهوری است، فرمانروای مطلق‌العنان عراق شد. صدام چند روز بعد از آنکه به‌مقام ریاست جمهوری عراق انتخاب شد بیست و یک نفر از اعضای شورای فرماندهی انقلاب عراق و وزیران کابینه را به‌اتهام توطئه بر ضد خود بازداشت و پس از یک محاکمه سریع تیرباران کرد. صدام با این کار هم تمام کسانی را که فکر می‌کرد ممکنست روزی رقیب یا مزاحم قدرت او بشوند از میان برداشت و هم زهرچشمی از دیگران گرفت تا

۱ - در بعضی منابع دیگر، از جمله مجله تایم آمریکا نوشته شده است که صدام به‌کمک جمال‌عبدالناصر از سوریه به‌مصر رفته و در مدت اقامت در قاهره درس حقوق خوانده است. در همین منابع آمده است که صدام پس از مراجعت به‌عراق و در جریان تهیه مقدمات کودتای ۱۹۶۸ آن کشور از کمک ناصر برخوردار بوده است.

۲ - در بیوگرافی صدام که در مجله تایم آمریکا چاپ شده، صدام را از منسوبین احمد حسن البکر معرفی کرده‌اند ولی چگونگی این نسبت روشن نشده است.

هرگز به خیال توطئه بر ضد او نیفتند. نکته گفتنی دیگر اینکه صدام حکم تیرباران این عده را بدست سایر افسران و مقامات عضو شورای فرماندهی انقلاب و وزیران کابینه اجرا کرد تا هم وفاداری آنها را نسبت بخود بیازماید و هم آنان را در جنایت خود شریک و سهیم سازد.^۳

صدام حسین به موازات قساوت و بیرحمی فوق العاده، که انعکاسی از رنج‌های دوران کودکی اوست، دچار عقده خودبزرگ‌بینی است که آنهم انعکاسی از تحقیرهای دوران کودکیش بشمار می‌آید. در دوران زمامداری او در و دیوار و میادین و خیابانهای بغداد و شهرهای دیگر عراق از مجسمه‌ها و تصاویر او پر شد. شرح عظمت و فتوحات او، حتی در روزهای شکست و ناکامی، صفحات روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو و تلویزیون عراق را پر می‌کرد. نام او و تصاویر او بر سر در هر بنای تازه دیده می‌شد و هنگامی که یکی از بزرگترین ابنیه تاریخی عراق را بازسازی می‌کردند بر روی هر آجر آن نام صدام حسین را حک کرده بودند. در سال‌های اخیر مطبوعات و رادیو و تلویزیون عراق صدام را «صلاح‌الدین عصر» لقب داده بودند، زیرا صدام دیگر خود را برتر از آن می‌دید که به عنوان عبدالناصر دومی از او یاد شود، بلکه نقشی چون صلاح‌الدین ایوبی قهرمان جنگ‌های صلیبی برای خود قائل بود و از آنجا که صلاح‌الدین ایوبی هم مانند خود او در «تکریت» بدنیا آمده بود، «عارضه صلاح‌الدین» که یک اصطلاح جدید روان‌پزشکی برای بیان عقده خود بزرگ‌بینی است بیشتر در او تقویت می‌شد.

صدام حسین با چنین اوهام و خیالاتی، نخست در سال ۱۹۸۰ به فکر فتح ایران افتاد و اگر شرایط بین‌المللی و خصومت شرق و غرب با ایران و وحشت کشورهای عربی منطقه از گسترش انقلاب اسلامی ایران به کمک او نشتافته بود در همان سال‌های نخستین جنگ با ایران سرنگون شده بود. صدام در پایان هشتمین سال جنگ با ایران، با کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم شرق و غرب، قسمت‌هایی از خاک عراق را که در تصرف نیروهای ایرانی بود باز پس گرفت و جنگ هشت ساله با ایران را با ادعای

۳ - مجله «نیوزویک» آمریکا در شماره مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۹۱ خود نوشته است که صدام طی ده سال گذشته چندین بار همکاران نزدیک خود را بدست خودکشته و از آن جمله در جریان جنگ ایران و عراق یکی از وزیرانش را که جرات انتقاد از سیاست‌های او را بخود داده بود در جا با اسلحه کمری کشت.



تصویر عظیمی از صدام حسین در بغداد - تمام خیابانها و میادین بغداد
پر از این قبیل تصاویر و مجسمه‌هاست.



یک چهره انسانی (و استثنایی!) از صدام حسین در حالیکه با یکی از دخترانش در رود دجله شنا می‌کند.

پیروزی نظامی بر این کشور خاتمه داد. تقویت نیروی نظامی عراق در جریان این جنگ، که مدیون کمک‌های خارجی بود. صدام را بفکر ماجراجویی‌های تازه‌ای انداخت و این بار با این خیال خام که نخست کویت و سپس سایر کشورهای نفت‌خیز ساحلی خلیج فارس را تحت سلطه خود در خواهد آورد و با دست‌انداختن بر نیمی از منابع نفت جهان آقای دنیا خواهد شد به کویت حمله برد، اما بر خلاف شرایط زمان جنگ با ایران، که دنیا به کمک او شتافته بود، این بار دنیا در مقابل او قرار گرفت و دیوانگی‌های صدام ملت عراق را با مصیبت‌هائی بمراتب سنگین‌تر از جنگ هشت ساله با ایران روبرو ساخت.

بقای صدام حسین، بعد از آنهمه مصیبت‌هایی که برای ملت عراق ببار آورده حیرت آور است. هر چند دوام حکومت او، که فقط با خشونت و بیرحمی باقیمانده ارتش شکست خورده عراق امکان‌پذیر شده است، بعید به نظر می‌رسد و صدام اگر داوطلبانه قدرت را رها نکند، سرانجام بدست یکی از افسران همین ارتش شکست خورده سرنگون خواهد شد.

جنگ خلیج فارس به روایت تصویر



صدام حسین رئیس‌جمهور عراق

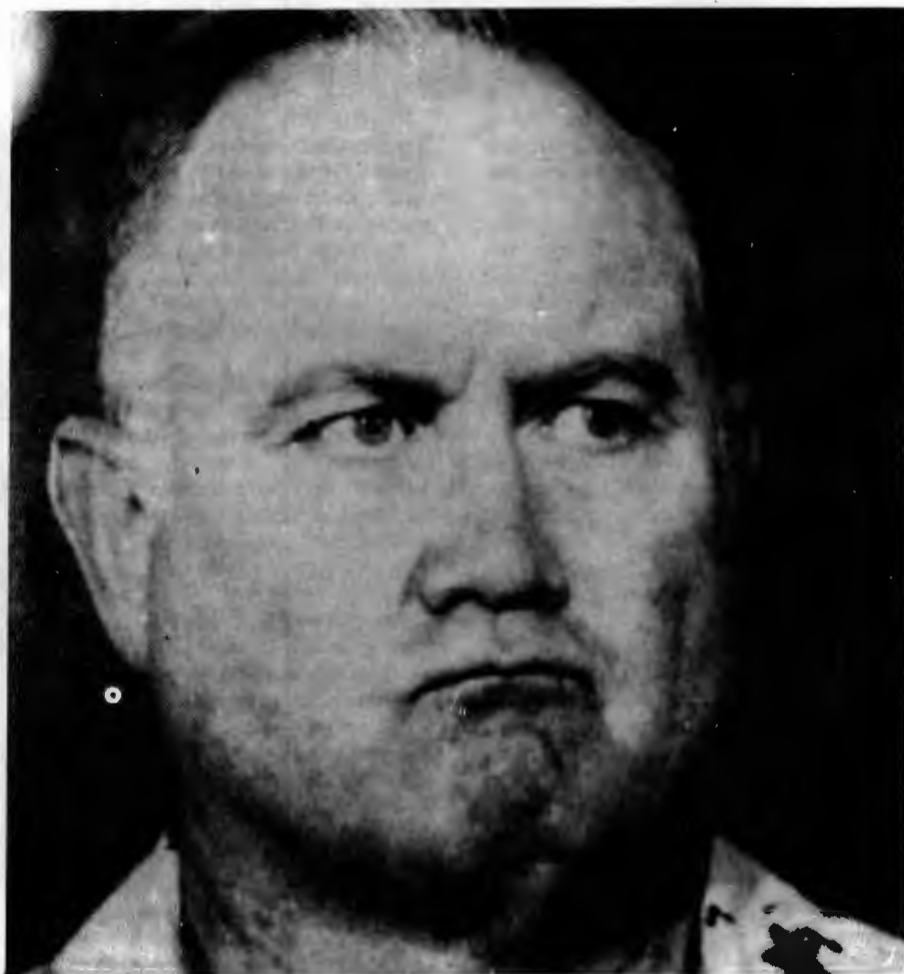


شیخ جابر الاحمد الصباح امیر کویت

بازیگران اصلی



جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در میان سربازان آمریکائی در عربستان سعودی



ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای آمریکا در خلیج فارس که به «خرس صحرا» معروف شد! این لقب به تقلید از لقب «روباه صحرا» که در جنگ بین‌المللی دوم بهمارشال رومل آلمانی داده شد به ژنرال شوارتسکف اعطا گردید! گفتنی است که «خرس صحرا» فرزند همان ژنرال شوارتسکف معروف آمریکایی است که مدتی مستشار ژاندارمری ایران بود و در کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی ایفا کرد!



منظره‌ای از ویرانی بغداد. مسجدی درکنار این بنای ویران شده سالم بر جای مانده است.



دو دختر عراقی که از بمباران بغداد جان سلامت بدر برده‌اند و از تمام اثاث خانه فقط یک جلد کلام الله مجید برایشان باقی مانده است.



یک خلبان انگلیسی که هواپیمای او در جریان بمباران بغداد سرنگون شده، پس از اسارت در تلویزیون بغداد نشان داده می‌شود.



چند تن از اهالی بصره جنازه‌های مردگان خود را پس از بمباران جمع‌آوری می‌کنند.



ژنرال پاول رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا در میان عده‌ای از سربازان آمریکایی در عربستان. ژنرال پاول سیاه‌پوست است و یک سوم سربازان آمریکایی در جنگ خلیج فارس هم سیاه‌پوست بودند.



تمرین سربازان با ماسک ضد گاز



نیاز با ماسک ضد گاز!



تسلیم..... یا مرگ!





سربازان عراقی قرآن بدست تسلیم می‌شوند....



قسمت اعظم پل‌های روی رودخانه‌های دجله و فرات منهدم شده و مردم برای رفت و آمد بین دو طرف این رودخانه‌ها از قایق‌های کهنه و قدیمی استفاده می‌کنند.



زنان هم در جنگ خلیج فارس حضور داشتند. در عکس فوق یک زن سرباز عراقی و در عکس زیر یک زن افسر آمریکائی دیده می‌شوند.





زنان کویتی آزادی کشورشان را جشن گرفتند



آخرین جنایت صدام: آوارگان شیعه (عکس بالا) و آوارگان کرد (عکس پایین)





صدام حسین برای وادار ساختن شیعیان عراق به تسلیم و خودداری از مبارزه حضرت آیت‌الله العظمیٰ خوئی را تحت‌الحفظ از نجف به بغداد آورد و جلسه ملاقات خود را با مرجع تقلید شیعیان از تلویزیون بغداد نشان داد. در این عکس که از صفحه تلویزیون بغداد گرفته شده آیت‌الله العظمیٰ خوئی هنگام گفتگو با صدام دیده می‌شوند، ولی حالت آیت‌الله در این عکس بخوبی نشان می‌دهد که ایشان با اعمال حکومت صدام معترضند. اصل عکس در مجله آلمانی اشینگل چاپ شده است.

فهرست منابع

منابع خارجی

1. The Persian Gulf in the Twentieth Century, By John Marlowe, London 1982
2. Power Play, By Leonard Mosley, London 1973
3. The Struggle in the Middle East, By Walter Laqueur, London 1971
4. Iran: The Illusion of Power, By Robert Graham, New York 1979
5. The Control of Oil, By John M. Blair, New York 1978
6. Le Nouvel Enjeu Petrolier, Par Jean Marie Chevalier, Paris 1973
7. Le Systeme Saoud, Par Chaude Feuillet, Paris 1983
8. Histoire Universelle Larousse, 1975
9. Encyclopedia Britannica 1976
10. Encyclopedia Americana, 1981
11. Twentieth Century History - By Alan Palmer, 1984

* شماره‌های مختلف روزنامه‌ها و مجلات زیر نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

Time - Life - Newsweek - U.S. News and World Report - Foreign affairs
Foreign Policy - Economist - International Security - The Middle East -
Financial Times - Sunday Times - International Herald Tribune - Le
Monde - Le Point - L'Express

منابع فارسی

- ۱ - کلید خلیج فارس - تألیف سرلشگر غلامحسین مقتدر - چاپ ۱۳۳۳
 - ۲ - خلیج فارس - گزارش سمینار خلیج فارس (دوجلد) - چاپ ۱۳۴۲
 - ۳ - خلیج فارس - بقلم آقای احمد اقتداری - چاپ ۱۳۴۴
 - ۴ - تاریخ روابط خارجی ایران - تألیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی - چاپ ۱۳۴۸
 - ۵ - خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ - بقلم بنجامین شواران، ترجمه عبدالحسین شریفیان - چاپ ۱۳۵۲
 - ۶ - خلیج فارس، آشنایی با امارات آن - تألیف محمدعلی جناب - چاپ ۱۳۴۹
 - ۷ - پنجاه سال نفت ایران - تألیف مصطفی فاتح - چاپ ۱۳۳۵
 - ۸ - خلیج فارس در عصر استعمار - بقلم ر. وادالا - ترجمه پروفیسور شفیع جوادی - چاپ ۱۳۵۶
 - ۹ - اولین سفرای ایران و هلند - ترجمه و نگارش دکتر ویلم فور - چاپ ۱۳۵۶
 - ۱۰ - تاریخ دریانوردی ایرانیان - تألیف پروفیسور هادی حسن - چاپ ۱۳۵۵
 - ۱۱ - سرزمینهای جنوبی خلیج فارس - وزارت امور خارجه (اداره نهم سیاسی) چاپ ۱۳۵۰
 - ۱۲ - امیرکبیر و ایران - نوشته دکتر فریدون آدمیت - چاپ ۱۳۶۱
 - ۱۳ - جنگ قدرتها در ایران - بقلم باری روبین، ترجمه محمود طلوعی - چاپ ۱۳۶۳
 - ۱۴ - ایرانیان در میان انگلیسیها - بقلم دنیس رایت - ترجمه منوچهر طاهرنیا - چاپ ۱۳۶۴
 - ۱۵ - حدود العالم من المشرق الى المغرب - بهاهتمام سیدجلالالدین طهرانی - چاپ ۱۳۵۲ هجری قمری
 - ۱۶ - زمینههای تاریخی اختلافات ایران و عراق - نوشته دکتر منوچهر پارسادوست - چاپ ۱۳۶۴
 - ۱۷ - بازی قدرت - نویسندگان لئونارد موزلی - محمود طلوعی. چاپ ۱۳۶۹
- * شمارههای مختلف مجلات «مسائل جهان» و «بندر و دریا» و «آینده» نیز در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است.

THE PERSIAN GULF WAR

AND THE FUTURE OF THE MIDDLE EAST

BY: MAHMOUD TOLOUI



TEHRAN PUBLISHING Co.